فصلنامه‌ی

سیاست خارجی

نشریه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی
سال شانزدهم، بهار ۱۳۸۱، ۳۵۳ صفحه، ۶۵۰۰ ریال

مقاله‌ها

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

معرفی کتاب

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در مهرماه ۱۳۶۲ تأسیس شده‌است. هدف اصلی از تأسیس این دفتر، تحقیق و مطالعه در مورد مسایلی است که به نحوی با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارد. دفتر در اجرای این هدف، وظیفه‌ی خود می‌داند تا در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی و آنچه در حال حاضر روابط بین‌الملل و مباحث راهبردی خوانده می‌شود، به پژوهش و بررسی پردازد.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در جهت انجام وظایف خود، دارای مراکز مطالعاتی متعددی است که هریک در حوزه جغرافیایی یا موضوعی خاصی به امر پژوهش مشغول هستند. نتایج طرح‌های مطالعاتی و تحقیقات انجام شده در دفتر، برحسب مورد، به صورت گزارش، مقاله و یا کتاب آماده شده و به شکلی شایسته در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. هم چنین دفتر مطالعات به صورت مستمر اقدام به برگزاری همایش‌هایی در زمینه‌ی موضوعات مختلف بین‌المللی می‌نماید تا به این وسیله محققین کشور بتوانند بخشی از نتایج طرح‌های پژوهشی خود را در معرض قضاوت و بحث و نقد عموم قرار داده و نیز باب مباحثه و تبادل آرای معقول در زمینه‌ی سیاست خارجی همواره مفتوح نگاه داشته شود. متن سخنرانی‌ها و مباحث هر همایش به چاپ رسیده، با عنوان گزارش همایش در اختیار عموم قرار داده می‌شود.

فصلنامه‌ی سیاست خارجی به عنوان فصلنامه‌ی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با هدف پیشبرد ادبیات سیاست خارجی در کشور و نیز امکان ایجاد فضایی برای عرضه‌ی نظریات اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و رشته‌های وابسته به آن منتشر می‌شود. در این مجله هم چنین از مطالب تهیه شده توسط نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور استفاده می‌گردد.

برای اشتراک مجله‌ی سیاست خارجی و دست‌یابی به دیگر مجلات و کتاب منتشره از سوی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌های مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه مراجعه و یا با صندوق پستی ۱۵۸۷۵ـ۶۳۵۳ و دورنگار: ۲۸۰۲۶۴۹ مکاتبه نمایید.

تذکر:

فصلنامه سیاست خارجی علاقه‌مند است مقاله‌های تحقیقی و ارزنده را با ضوابط و شرایط زیر منتشر نماید:/

۱. مطالب فرستاده شده به هیچ عنوان مسترد نمی‌شود؛
۲. فصلنامه‌ی سیاست خارجی در ویرایش مقاله‌ها پذیرفته شده آزاد خواهد بود؛
۳. طول مقاله‌ها از ۲۵ صفحه‌ی دستنویس یا ۲۰ صفحه‌ی تایپ شده تجاوز ننماید؛
۴. متن مقاله بریک روی صفحه و با خط خوانا و با دو خط فاصله میان سطرها نوشته شده باشد؛
۵. متن‌اصلی مقاله‌های ترجمه‌شده و فهرست کامل منابع و مآخذ مقاله‌های تألیف شده (با مشخصات دقیق کتابشناسی آنها) پیوست مقاله باشد؛
۶. نام و نام خانوادگی و نشانی کامل و شماره‌ی تلفن نویسنده‌ی مقاله در پایان مقاله درج گردد؛
۷. خلاصه‌یی از مقاله‌ی ارسالی در صفحه‌ی جداگانه ضمیمه‌ی مقاله باشد.

* * *

نشانی دفتر فصلنامه: تهران، خیابان شهید دکتر باهنر، خیابان شهید آقایی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، فصلنامه‌ی سیاست خارجی.

خلاصه‌ی مقاله‌ها

▣ گزارش‌ها و تحلیل‌ها

▣ معرفی کتاب

▣ نمایه

خلاصه‌ی مقاله‌ها

رابطه ساختار-کارگزار: چارچوبی برای مطالعه تحول سیاست خارجی ایران

هدف اصلی پژوهش حاضر، مطالعه علمی چگونگی تغییر و تحول در رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد به گونه‌ای که هم بتوان به فهم واقع بینانه‌ای از رفتار سیاست خارجی ایران دست یافت و هم دچار تقلیل‌گرائی نگردید. در این راستا از چارچوب نظری ساختار- کارگزار استفاده شد و از مدل تحلیلی "ماست و استار" برای ساخت مدل راهنمای تحلیلی مطالعه تحول رفتار سیاست خارجی ایران اسلامی استفاده گردید. براساس مدل راهنما، تأثیر و نقش ایدئولوژی اسلامی در شکل‌دهی به باورها و ارزش‌های ایران (کارگزار) و راهبردها، نقش‌ها واهداف سیاست خارجی این کشور تعیین کننده می‌باشد و کارگزار سیاست خارجی، برای خود تعهدات، رسالت‌ها و اهداف خاصی قائل است که در شکل‌دهی به رفتارهای منطقه‌ای وبین‌المللی آن نقش اساسی را ایفا می‌نماید.

در این مقاله، چگونگی تحول رفتار سیاست خارجی ایران در یک رابطه تعاملی ساختار- کارگزار مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این زمینه به فروپاشی شوروی و تحول ساختار نظام بین‌الملل دوقطبی و روند رو به افزایش جهانی شدن اشاره شد، همچنین تحول در نیازهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران در دوره پس از جنگ ایران وعراق مورد توجه قرارگرفت و ضرورت تحول و اعتمادسازی و تنش‌زدایی در یک رابطهٔ تعاملی رفتار سیاست خارجی ایران با ساختار نظام بین‌الملل مورد بحث واقع شد.

بازنگری مفاهیم و مبانی قدرت در روابط بین‌الملل

قدرت یکی از عناصر بنیادین در سیاست بین‌الملل است. به عبارتی قدرت چون نقش پول در اقتصاد جایگاه وجه رایج در سیاست را ایفا می‌کند. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر

۲۰۰۱ در امریکا در کنار پی‌آمدها و تأثیرات شایان و تعیین کننده بر تحولات روابط و سیاست بین‌الملل، بر رویکردهای قدرت نیز مؤثر بوده است.

وجود ایالات متحدهٔ امریکا به عنوان قدرت مسلط جهان امروز در کانون این تحولات، در چگونگی مفهوم سازی از قدرت و بهره‌گیری از آن مؤثر بوده است. با این حال و قطع نظر از رخداد یاد شده به عنوان یک تحول، قدرت و ابعاد آن همچنان مورد پرسش و معمای ذهنی اندیشه‌ورزان خواهد بود.

این وضعیت پرسش‌هایی چند را پیش روی اندیشه‌ورزان و پژوهشگران روابط بین‌الملل قرار می‌دهد:

- آیا رویکردهای اخیر امریکا، جریان دانش محور ایجادگر قدرت در نظام بین‌الملل را به یک باره کنار می‌زند؟ و یا این که؛

- مدار اصلی قدرت در روابط بین‌الملل همچنان نرم‌افزاری و دانش محور باقی خواهد ماند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، نوشتار حاضر با نگاهی گذرا به واکنش‌های اولیه امریکا در پی‌آمد رخداد ۱۱ سپتامبر، مبانی و مفاهیم قدرت در نظام بین‌المللی را بررسی نموده و نتیجه‌گیری می‌کند که جریان دانش و اطلاعات در عرصه‌های مختلف سیاست و دیپلماسی، اقتصاد و تجارت و دفاع و امنیت، مبانی قدرت در نظام بین‌الملل را متحول کرده و این سیر همچنان استمرار خواهد داشت.

"از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی": مهار تا حمله پیشگیرانه

«محور اهریمنی» عبارتی است که جورج بوش رئیس جمهور امریکا در کنگره این کشور در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ علیه سه کشور ایران، عراق و کره شمالی بکار برد. این سخن سؤالات بسیاری را ایجاد کرده است.

آیا این سخنان حاکی از تغییر سیاست واشنگتن است و یا صرفاً لفاظی و شعار است. در هر یک از دو حالت، مخصوصاً اگر نشانه تغییر سیاست باشد علل و دلائل این امر چیست؟

اگر این سخنان بیانگر اتخاذ سیاست جدیدی باشد، اهداف این سیاست کدام است؟ مثلاً در مورد کدام کشور تغییر رفتار مطرح است و در مورد کدام کشور تغییر حکومت دنبال می‌شود؟ اگر قرار برخورد باشد روش و ابزار برخورد امریکا کدام است؟ سیاست قبلی چه بود و شاخص‌های جدید چه خواهد بود؟ موضوع دیگری که کمتر به آن توجه شده است، این است که آیا اساساً کشورهائی که نام برده شده‌اند، واقعاً محور هستند و یاکشور دیگری هم می‌تواند هدف باشد؟ درصورتی که این سه کشور هدف باشند، کدام یک از آن‌ها هدف اول است و چه زمانی نوبت به ایران می‌رسد؟ آیا اساساً کشور ما هدف هست یا نه؟ برخی از سؤالات نیز در سطح استراتژی نظامی است. مثلاً، اینکه اثرات سیاست جدید بر دکترین نظامی امریکا چیست؟ در این ارتباط بحث‌هائی همچون استراتژی بازدارندگی در برابر استراتژی حمله پیشگیرانه یا حمله مبتنی بر پیشدستی مطرح می‌شود. ابهامات حقوقی نیز وجود دارد. به عنوان نمونه این که آیا صرف برخورداری از سلاح اتمی یا دیگر سلاح‌های کشتار جمعی موجب مشروعیت برخورد نظامی با آن کشور می‌شود؟ در چنین صورتی، آیا خاتمه دادن به دولت دارنده سلاح اتمی مجاز است؟ آیا یک کشور همانند امریکا صلاحیت برخورد نظامی دارد؟ تمامی این سؤالات حاکی از آن است که از این پس مباحث بسیار جدی در زمینه‌های امنیت و حقوق بین‌الملل مطرح خواهد شد. از این رو در این مقاله سعی می‌شود به بخشی از سؤالات بالا پاسخ داده شود. در این مقاله توجه اصلی به چیستی این سیاست و علت‌ها و دلائل و اثرات آن بر جمهوری اسلامی ایران است.

چشم‌انداز جهانی شدن در منطقهٔ خاورمیانه

جهانی شدن از محوری‌ترین واژه‌ها یا روندهای تعریف‌کنندهٔ محیط بین‌المللی و ملی و ماهیت معرفت و فعالیت‌های بشری در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم است و با توجه به انقلاب دائمی در فن‌آوری اطلاعاتی، تا آیندهٔ قابل پیش‌بینی چنین خواهد ماند.

بنا به اعتقاد بعضی از تحلیل‌گران، گفتمان جهانی شدن به‌ندرت به خاورمیانه به عنوان

یکی از مناطق تأثیرگذار در نظام بین‌الملل رجوع می‌کند، زیرا طی سی سال گذشته، تمام کشورهای این منطقه به استثنای تونس گرفتار جنگ یا ناآرامی داخلی یا یک اختلاف مرزی بوده‌اند.

بسیاری از کشورها، دستاوردهای بالقوهٔ پیوستن یا همگرایی در اقتصاد جهانی را شرطی ضروری برای توسعه و رشد اقتصادی بیشتر می‌دانند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه با ملاحظهٔ موفقیت جهان توسعه‌یافته، برای ورود به اقتصاد جهانی تلاش می‌کنند. یک فرایند قابل‌قبول و مؤثر برای بسیاری از کشورها، ورود به رقابت اقتصاد جهانی از طریق بلوک‌بندی‌ها یا گروه‌بندی‌های تاریخی است. از این‌رو منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن، قدم مهمی به سوی جهانی شدن و همچنین به عنوان یک سیستم حمایتی بر اساس مجاورت جغرافیایی و فرهنگی مورد نظر قرار می‌گیرد. دلیل عمده‌ای که برای عدم رجوع جهانی شدن به منطقهٔ خاور میانه به عنوان یک منطقهٔ تأثیرگذار در نظام بین‌الملل ارائه می‌شود، این است که خاور میانه از مسابقهٔ اقتصادی جهانی عقب مانده است که خود به دلیل تنازع‌های سیاسی است و همین مسأله کُندی و کاهش توسعه در این منطقه را تشریح می‌کند.

هدف این گفتار، بررسی میزان گسترش جهانی شدن و رجوع آن به منطقهٔ خاور میانه یا میزان استقبال کشورهای منطقه از آن، چالش‌های فراروی جهانی شدن در منطقه، طرح‌های قدرت‌های بزرگ برای جهانی شدن یا منطقه‌ای شدن در منطقه خاورمیانه و پیامدهای سیاسی جهانی شدن برای این منطقه است.

جغرافیای جدید منازعات

در دوران جنگ سرد اکثر دسته‌بندی‌ها، ائتلاف‌ها و همچنین منازعات کشورها حول محور ایدئولوژی و تقسیم جهان به دو بلوک شرق و غرب بر مبنای ایدئولوژی‌های متفاوت بود که اختلاف‌ها و منازعات کشورها با یکدیگر نیز بیش از هر چیز دیگر تحت تأثیر رقابت‌های ایدئولوژیک دو بلوک قرار گرفته بود. با پایان جنگ سرد و کاهش اهمیت اختلافات ایدئولوژیک به نظر می‌رسد که توجه کشورها به سوی منابع حیاتی ارزشمند

معطوف شده است و اکثر کشورها در جهت تصاحب، کنترل و یا تضمین دسترسی به این منابع تلاش می‌کنند. این منابع حیاتی در حقیقت شکل‌دهندهٔ حوزهٔ جدید منازعات جهانی است. با نگاهی مختصر به منابع حیاتی و ارزشمندی نفت و گاز، آب و همچنین چوب‌های جنگلی ارزشمند، طلا و الماس متوجه می‌شویم که اکثر این منابع در کشورهای جهان سوم و به‌ویژه در مناطقی واقع شده‌اند که ثبات چندانی نداشته و دو یا بیش از دو کشور برای کنترل این منابع با یکدیگر اختلاف دارند.

بنابراین برای شناخت مناطقی که احتمالاً منازعات آتی جهانی در آنجا رخ خواهند داد باید نقشه‌ای تهیه شود که نشان‌دهندهٔ این منابع و همچنین مسیر انتقال آنها تا بازارهای مصرف باشد. برای حل این مشکلات و تضمین دسترسی به منابع کافی کشورها بایستی علاوه بر تخصیص اعتبار بیشتر جهت دستیابی به منابع جایگزین، به کشورهایی که این منابع را در اختیار دارند نیز کمک نمایند تا اختلافات خود را به نحو مسالمت‌آمیز حل کنند و به موافقتنامه‌هایی پایدار که مورد قبول طرفین باشد دست یابند.

دیپلماسی و تروریسم بین‌المللی

حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در گروی به عمل آوردن اقدامات جمعی به ویژه برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح است. اگر آنگونه که مصوبات شورای امنیت و مجمع عمومی احرازکرده‌اند، تروریسم بین‌الملل اقدامی علیه صلح و امنیت بین‌المللی باشد، وظیفه ملل متحد ایجاب می‌نماید که با تلاش‌های مسالمت‌آمیز به رفع این تهدید اقدام نماید. این گزارش بخشی از فعالیت‌های سازمان ملل و دیگر همکاری‌های منطقه‌ای را در زمینه مقابله با تروریسم بین‌المللی ارائه می‌دهد.

کنوانسیون سازمان ملل علیه جنایتکاری فراملی سازمان یافته

در آذر ۱۳۷۹ مصادف با آخرین روزهای سال ۲۰۰۰ میلادی هیأت‌های نمایندگی

بیش از ۱۲۰ کشور جهان، از جمله جمهوری اسلامی ایران، برای امضای کنوانسیون جدیدی که به همت سازمان ملل متحد برای مبارزه بین‌المللی باسازمان‌های جنایتکار فراملی تدوین شده بود، در شهر پالرمو ایتالیا گردهم آمدند. کنوانسیون سازمان ملل برای مبارزه با جنایتکاری سازمان یافته فراملی و دو پروتکل ضمیمه آن در باب مبارزه با قاچاق مهاجران از طریق خشکی، هوا و دریا و قاچاق و بهره‌کشی از افراد به ویژه زنان و کودکان با شتابی نسبی و ظرف مدت کمتر از دو سال تهیه و تدوین شد که نشانگر حساسیت امر و رو به گسترش بودن معضل باندهای جنایتکار درکشورهای گوناگون جهان و تنوع فعالیت‌های آنان است. امضای این پروتکل در آغاز هزاره سوم در شهر پالرمو یعنی درکنار یکی از مراکز مافیا، نشانگر عزم کشورهای جهان به مبارزه‌ای جهانی با این باندهای جنایتکار فراملی است.

این نوشته تلاش دارد به اختصار این کنوانسیون و پروتکل‌های ضمیمه آن را به تصویر کشد و اهدافی راکه کشورهای عضو در پی دست‌یابی به آن هستند، روشن سازد. برای شهولت کار مباحث به سه بخش کلیات، مندرجات کنوانسیون و نهایتاً بررسی پروتکل‌ها تقسیم شده‌اند.

ضرورت منطقه‌گرایی پولی در گروه شش به علاوه یک

نوشتار حاضر حاوی این پیشنهاد است که ایران و شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس باید برای نهادینه نمودن تمایل رو به رشد تجاری خود و تقویت هم پیوندی‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی به یک استراتژی بلند مدت پولی دست بزنند. این استراتژی ضمن این که تجارت آنان را از زیان‌های ناشی از نوسانات نرخ ارز در امان می‌گیرد، امکان افزایش تجارت، تراکم یادگیری‌های ناشی از همکاری پولی، امکان جنگ با تورم، رسیدن به رشد بادوام اقتصادی، دست‌یابی به امنیت منطقه‌ای، ثبات سیاسی و بالاخره یافتن صدای واحد منطقه‌ای در نظام نوین بین‌المللی را فراهم می‌آورد و از منظر طرف ایرانی، اولین گام به سوی اجرای سیستماتیک اصل یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی است که در آن ایفاء نقش اصلی از نظر طراحی سازمان مناسب پیش برنده همکاری‌ها، قاعدتاً با دستگاه دیپلماسی کشور است.

امکان تئوریک اتحادیه پولی برای این کشورها، از نظر اقتصادی بر بصیرت‌های حاصل شده پس از تشکیل منطقه پولی اروپا و بر بعد تنظیم کنندگی مالی یک بانک مرکزی مشترک مبتنی شده است. ایده اساسی ما در اینجا این است که فایده پول‌های مستقل در کشورهای کوچک رو به کاهش است و صنعت مالی قادر است نقشی مهم در ایجاد رشد اقتصادی ایفاء نماید. از نظر سیاسی - امنیتی، امکان فوق بر خصوصیات ساختار امنیتی منطقه خلیج فارس و نامشخص بودن جایگاه این کشورها در منطقه گرایی‌های پولی آینده جهان بنا شده است. روی هم رفته، این نوشتار گزینه‌ای را در جهت بهروزی کشورهای منطقه، بهتر از تشکیل یک اتحادیه پولی، به رغم همه مشکلات پیش روی آن، نمی‌شناسد. ولو آن که رسیدن به یک اتحادیه پولی کامل، مانند اتحادیه پولی اروپا به ۳۰ سال زمان نیاز داشته باشد.

رابطه ساختار-کارگزار: چارچوبی برای مطالعه تحول سیاست خارجی ایران[۱]

محمد ستوده آرانی[۲]

پیشگفتار

در مطالعات سیاست خارجی بررسی ماهیت و رفتار در این حوزه از اهمیت خاصی برخوردار است و همواره این سؤال برای صاحب نظران و پژوهشگران روابط بین‌الملل و سیاست خارجی مطرح بوده که چگونه می‌توان رفتار سیاست خارجی و تحولات آن را مطالعه نمائیم، و درعین حال دچار تقلیل‌گرائی نشویم. نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و الگوهای مربوط به رابطه «ساختار و کارگزار» در پی فهم واقع‌بینانهٔ کنش اجتماعی در درون واحدها و تقابل آن با ساختارها می‌باشند. گرچه بحث چگونگی رابطه میان این دو مفهوم در علوم اجتماعی توسط دانشمندانی مانند گیدنز[۳]، بسکار[۴] و جسوپ[۵] مطرح گردید.(۱)

امّا صاحب‌نظران روابط بین‌الملل مانند اسپروتز[۶]، فریدمن[۷] و استار[۸]،

---

۱. این مقاله خلاصه‌ای از پایان‌نامه نویسنده در دورهٔ دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۸۱-۸۰ است که مورد حمایت مالی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در راستای ترویج ادبیات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است.

۲. دکتر محمد ستوده آرانی، عضو هیأت علمی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع) قم است.

3. Giddens

4. R. Bhaskar

5. Jessop

6. H. Sprout and M. Sprout

7. G. Friedman

ونت[۹]، دسلر[۱۰]، هالیس[۱۱] و اسمیت[۱۲] آن را به روابط بین‌الملل توسعه دادند. در مسأله ساختار ـ کارگزار سؤالات اساسی این است که:

۱ـ مفهوم ساختار ـ کارگزار چیست؟

۲ـ چگونه می‌توان روابط میان آنها را مفهومی کرد؟

۳ـ چگونه می‌توان با استفاده از این مفاهیم درباره پدیده‌های اجتماعی و تجربی شناختی واقعی بدست آورد؟(۲)

بررسی سؤالات فوق مستلزم مباحث هستی شناسی، روش شناسی و شناخت شناسی است. از دیدگاه «فریدمن و استار» در مفهومی کردن کارگزار می‌توان از سه ویژگی، آگاهی[۱۳]، قدرت[۱۴] و انتخاب ارادی[۱۵]، نام برد.(۳)

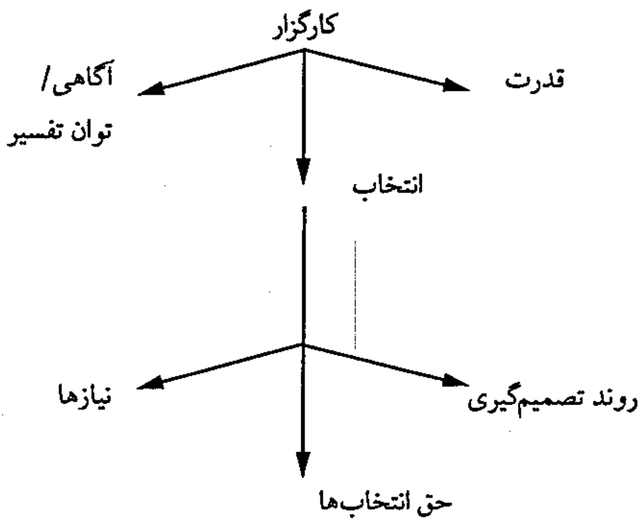
> آگاهی می‌تواند به‌عنوان ابتدائی‌ترین و اصیل‌ترین ویژگی کارگزار در نظر گرفته شود. اصطلاح گیدنز یعنی توانائی ادراک در بر گیرنده معنای آگاهی است. وی توانائی شناخت را به‌عنوان هرچیزی که بازیگران در باره شرائط کنش خود و دیگران می‌دانند یا باور دارند، می‌داند که از تولید و بازتولید آن بدست می‌آید و از جمله آنها دانش قابل دسترس ضمنی و استدلالی است.(۴)

آگاهی و بینش دو ویژگی دیگر کارگزار یعنی قدرت و انتخاب را امکان‌پذیر می‌سازد. قدرت انتخاب کردن و قدرت اثرگذاری بر فرایندهای کنش اجتماعی نیازمند آگاهی و بینش از شرائط اینگونه کنش است. از دیدگاه گیدنز مفهوم کارگزار در ارتباط با قدرت است و کارگزار یعنی، «توانائی انسان در انجام کار»(۵) و آن شامل انجام ندادن کار هم می‌شود. از دیدگاه

---

8. H. Starr
9. A. Went
10. D. Dessler
11. M. Hollis
12. S. Smith
13. Consciousness
14. Power
15. Intentional Choice

فریدمن و استار ویژگی انتخاب خود شامل نیازها، ارزش‌ها، منافع ـ حق انتخاب‌ها ـ و رویه‌های تصمیم‌گیری می‌شود. نمودار زیر این موارد را نشان می‌دهد.(۶)



درباره رابطه ساختار کارگزار ونت می‌گوید:

> مسأله ساختار ـ کارگزار از دو واقعیت مشخص در زندگی اجتماعی ریشه می‌گیرد. اوّلاً، انسان‌ها و سازمان‌ها بازیگران هدفمندی می‌باشند که اقدامات آنها به باز تولید و تحول جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، یاری می‌رساند ثانیاً جامعه از روابط اجتماعی که سازنده تعاملات میان بازیگران هدفمند می‌باشد، ایجاد شده است.(۷)

بر این اساس از نظر هستی‌شناسی[1] جامعه مرکب از ساختار و تعامل میان بازیگران هدفمند است. در بحث ساختار-کارگزار باید چگونگی تأثیر متقابل کنش اجتماعی و ساختار بر یکدیگر مطالعه گردد. کولین هی معتقد است:

> هرگاه تصویری اجمالی از علیت اجتماعی، سیاسی یا

1. Ontology

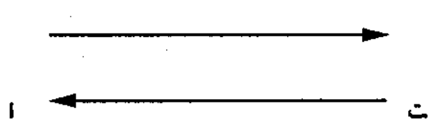
> اقتصادی (هرچند به طور موقتی) ارائه می‌دهیم، صریحاً یا (به احتمال زیادتر) تلویحاً به اندیشه‌هایی درباره ساختار و کارگزار متوسل می‌شویم.(۸)

از دیدگاه «ونت» نظریه‌های روابط بین‌الملل دولت را به عنوان واحد ذاتاً اجتماعی در نظر می‌گیرند لذا وقتی ما از جمع‌گرائی و فردگرائی یا انواع سطوح تحلیل در مطالعه رفتار سیاست خارجی دولت‌ها استفاده می‌کنیم به‌ناچار با مسأله ساختار-کارگزار سرو کار داریم(۹) زمانی که از دولت بحث می‌کنیم، دولت‌ها مجموعهٔ افرادی هستند که از طریق اقدامات خود بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. فریدمن و استار نیز معتقدند: «نظام‌های سیاسی بین‌المللی همانند همه نظام‌های اجتماعی متشکل از ساختار و کارگزار می‌باشند»(۱۰) بر این اساس از نظر هستی شناسی مفهوم کارگزار بـه عـامل انسـانی بـازگشت دارد و در ورای اقـدامـات، رخـدادهـا و پیامدهای جهان اجتماعی، ما با کارگزار انسانی مواجه هستیم و به‌صورت صریح یا ضمنی با ساختار و کارگزار ارتباط داریم. برای رسیدن به یک هستی‌شناسی مناسب از دیدگاه فریدمن و استار دو معیار لازم است:

الف. ساختار-کارگزار به صورت واحدی غیرقابل کاهش و مستقل مفهومی شوند.

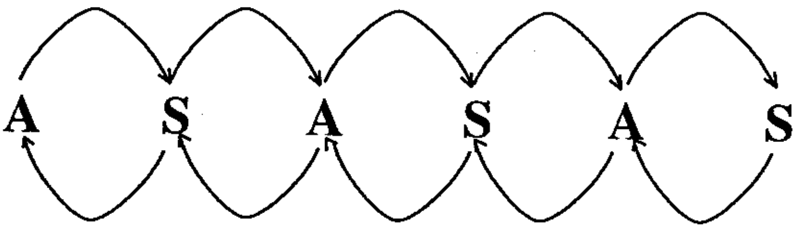
ب. ویژگی‌های هر یک به‌صورت متغیر تعریف گردد.(۱۱)

در این صورت می‌توان از نظر روش‌شناسی[1] به یک رابطه پویا میان ساختار-کارگزار دست یافت و از رابطه علت و معلولی و حالت وابسته بودن یک مفهوم به دیگری جلوگیری نمود. زیرا آنچه در مسأله ساختار-کارگزار مورد نظر است، تعامل متقابل آنها است. در این صورت ویژگی‌های ساختار کارگزار هر دو با هم در تبیین رفتار اجتماعی بکار روند. رابطه متقابل ساده ساختار -کارگزار را می‌توان به صورت زیر نشان داد.(۱۲)



1. Methodology

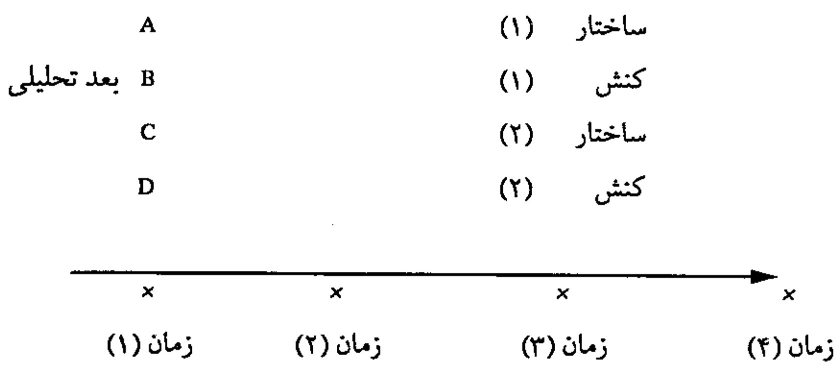
رابطه فوق میان ساختار کارگزار در طول زمان استمرار دارد و در یک مسیر پیچیده به صورت دیالکتیک بر یکدیگر مؤثر واقع می‌شوند. این رابطه را فریدمن و استار به‌صورت زیر ترسیم می‌نمایند.[۱۳]



رابطه متقابل ساختار-کارگزار در طول زمان

در این مدل رابطه حلقوی ساختار کارگزار در طول زمان نشان داده شده است. در این حالت ساختار صرفاً محدود کننده نیست بلکه کارگزار هم امکان تأثیرگذاری بر ساختار را دارا می‌باشد.

والتر کارلزناس هم در باره رابطه متقابل ساختار و کارگزار در طول زمان مدل زیر را ارائه نموده است.[۱۴]



بر اساس مدل فوق می‌توان گفت:

> نه تنها کنش‌ها از نظر علّی تحت تأثیر ساختارها واقع می‌شوند (AB) بلکه بنوبه خود ـ بر حسب پیامدهای خواسته یا ناخواسته، نتیجتاً آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند (BC) الی آخر(CD). این حالت، تعامل پویای میان ساختار ـ کارگزار را بیان می‌کند و از این رو جنبهٔ محدود کننده و تقویت کننده ذاتی قلمرو ساختاری است. به عبارت دیگر این مدل پویا، برای تبیین یک کنش در زمان(۴) بر ضرورت در نظر گرفتن نه تنها ساختارهای زیرین بلکه کنش‌های قبلی همچنین اثرات ساختاری و سوابق ساختارهای قبلی دلالت دارد.[۱۵]

در بعد شناخت شناسی[1] از دیدگاه ونت در مطالعه رابطه تعاملی ساختار-کارگزار نیازمند هستی‌شناسی ذهنی می‌باشیم و این هستی‌شناسی با شناخت‌شناسی واقع‌گرائی متفاوت است. از نظر وی پژوهش‌های اجتماعی که انسان را به‌عنوان موجودی هدفمند و دارای ارزش و ادراکات در نظر می‌گیرند برای تحلیل کنش اجتماعی و سیاست بین‌الملل مناسب است و باید سیاست را با توجه به ماهیت ذهنی کارگزار و مجموعه قواعد و اقداماتی که کارگزاران سیاست بین‌الملل در فرآیند کنش اجتماعی با آن مواجه‌اند، مورد مطالعه قرار دهیم.

از دیدگاه ونت به سؤالات موجود در رابطه با ساختار-کارگزار از نظر هستی‌شناسی دو نوع پاسخ داده شده است؛ «ایجاد واحد تحلیل اولیه یا دادن موقعیت برابر و غیر قابل کاهش به آنها.»[۱۶] به عبارت دیگر رهیافت‌هائی که به مسأله ساختار-کارگزار از طریق ویژگی واحدها و روابط میان آنها پاسخ می‌دهند در نهایت به سطح واحدها و تقلیل‌گرائی گرفتار می‌شوند در حالی که دادن موقعیت برابر به هر یک و مفهومی کردن آنها بر اساس دو معیار مستقل بودن و متغیر بودن پاسخ مناسبی به مسأله ساختار-کارگزار به شمار می‌آید. ونت معتقد است رهیافت‌های بیان شده را می‌توان در سه نظریه فردگرائی، ساختارگرائی و ساخت‌یابی مشاهده نمود.[۱۷]

1. Episthemology

گفتار نخست- مدل‌های جایگزین در تحلیل سیاست خارجی

الف ـ مدل تحولی (بین ذهنی)[1]

در رهیافت بین ذهنی ویژگی اصل ساختار مجموعه قواعد واقعی بین ذهنی است که به کنش کارگزار معنی، توان و تحول می‌بخشد. مدل تحولی «دسلر» بر اساس رهیافت بین ذهنی است. بر اساس این رهیافت هستی‌شناسی اولیه شامل، بازیگران، کنش‌ها و مواد کنش می‌باشد در حالی که در هستی‌شناسی وضعیتی واحدهای اولیه را بازیگران، کنش و نحوه قرار گرفتن بازیگران تشکیل می‌دهد.(۱۸) بر اساس مدل تحولی، دو رابطه اساسی بین کنش و ساختار وجود دارد. «اول، ساختار هم کنش را محقق می‌سازد و هم امکانات آن را محدود می‌سازد. دوم: ساختار پیامد و وسیله کنش است»(۱۹) «دسلر» برای تبیین مدل تحولی خود از مدل زبان استفاده می‌کند. از دیدگاه وی زبان وسیله‌ای است که ارتباط را امکان‌پذیر می‌سازد و همزمان راه‌هایی را که در آن ارتباط می‌تواند مفید واقع شود، محدود می‌سازد، قواعد زبان، امکان صحبت کردن معقول را فراهم می‌سازد، در عین حال محدودیت‌هائی را برای سخن معقول ایجاد می‌کند. زبان هم وسیله و هم پیامد گفتار است. در کنش اجتماعی هم این‌گونه است که یک بازیگر زمانی می‌تواند به‌صورت اجتماعی کنش نماید که ساختارهائی از قبل موجود باشند و تنها از طریق کنش کارگزاران است که ساختار ایجاد و باز تولید می‌شود. از دیدگاه «دسلر» دولت‌ها در سطح روابط بین‌الملل نیز برای کنش نیازمند ابزار و وسیله هستند. در این زمینه می‌توان از دو ابزار نام برد:

> ۱ـ ملت‌ها باید دارای منابع باشند مانند ویژگی‌های فیزیکی که در برگیرنده توانائی‌هاست...۲ـ ملت‌ها باید قواعد قابل استفاده داشته باشند تا از طریق آن با یکدیگر ارتباط برقرار نموده و اقداماتشان را هماهنگ سازند.(۲۰)

«دسلر» در مدل تحولی خود علاوه بر ذکر منابع در سطح ساختار از وجود قواعد نیز نام می‌برد. در این مدل قواعد هم از لحاظ منطقی و هم از نظر رفتار شناسی شرط کنش اجتماعی هستند، قواعد رفتار را معنی می‌بخشد و آن را امکان‌پذیر می‌سازد. گیدنز

1. Transformational Model (Intersubjective)

قواعد را فنون یا رویه‌های قابل تعمیمی که در ایجاد و باز تولید اقدامات اجتماعی بکار رفته است، تعریف می‌کند.»[۲۱]

از دیدگاه دسلر «قاعده در اصلی‌ترین مفهومش دریافت چگونگی عمل کردن یا ادامه دادن تحت شرایط خاص اجتماعی می‌باشد».[۲۲] وی قواعد را به دو دسته قواعد تنظیمی و قواعد ایجابی تقسیم می‌کند. قواعد تنظیمی رفتار را در شرائط معینی تجویز یا تحریم می‌کند مانند قواعد مربوط به آداب و معاشرت یا نحوه عبور و مرور یا معاهده کنترل تسلیحات. قواعد ایجابی شکل جدیدی از رفتار را معین یا ایجاد می‌کند، مانند قواعد بازی شطرنج و در سطح روابط بین‌الملل، کنوانسیون‌ها که رویه‌های نسبتاً ثابتی را ایجاد می‌کنند، در قلمرو قواعد ایجابی محسوب می‌شوند.[۲۳]

ب ـ مدل فرصت‌ها و خواسته‌ها[۱]

مدل فرصت‌ها و خواسته‌ها باز تولیدی از بحث «اسپروتز» درباره رابطه واحدها با محیط می‌باشد، که از آن برای رابطه بین کارگزار و ساختار استفاده می‌گردد. «اسپروتز» دربحث‌شان به ابعاد سه‌گانه بوم شناختی رابطه میان محیط با واحد می‌پردازند. این ابعاد عبارت از: امکان‌گرائی محیطی[۲]، رفتارگرائی شناختی[۳] و احتمال‌گرائی محیطی[۴] می‌باشند. امکان‌گرائی محیطی به ساختار اشاره دارد و می‌توان گفت امکان‌گرائی محیطی به عنوان:

> تعدادی از عواملی تعریف می‌شود که موقعیت‌های بشری، نوع کنشی که می‌تواند صورت گیرد و نتایج آن کنش را محدود می‌سازد. رفتارگرائی شناختی به اصل ساده و مشهوری اشاره دارد که هر شخص بر حسب تصورش از محیط و تجارب گذشته‌اش واکنش نشان می‌دهد.

---

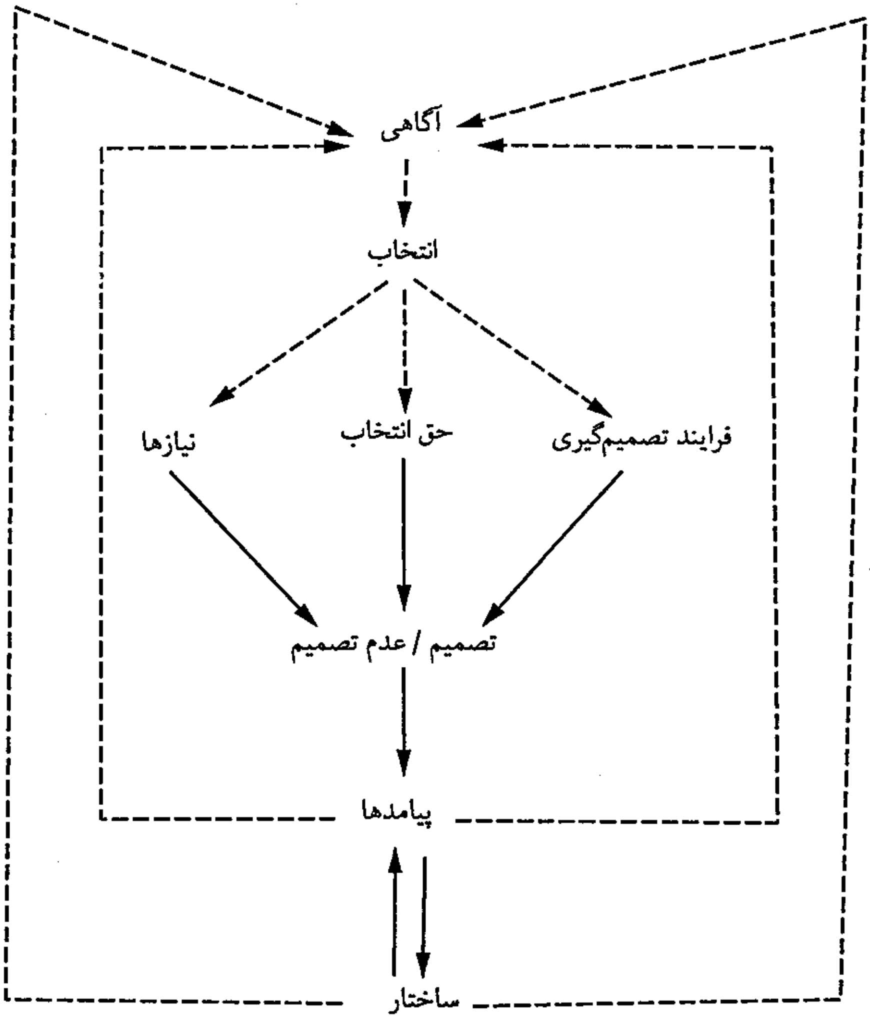
1. Opportunity and Willingness Model
2. Environmental Possibilism
3. Cognitive Behaviorism
4. Environmental Probabilism

احتمال‌گرائی محیطی راه سومی برای نگریستن به رابطه محیط و واحد می‌باشد و به مفهوم مرکزی عدم قطعیت در رفتار سیاسی و آنچه که می‌تواند به عنوان ترکیبی از این دو رابطه نخست نگریسته شود، اشاره دارد.»[۲۴]

در چارچوب مفهومی «ماست واستار» نیز فرصت‌ها به امکان‌گرائی محیطی اشاره دارد و عمدتاً به امکان‌پذیری تعامل می‌پردازد. به عبارت دیگر کنش انسان در محیط عینی توسط امکانات واقعی محدود می‌شود و منابع اصلی امکان‌پذیری شامل عوامل جغرافیائی و فن‌آوری می‌باشد. در این چارچوب فرصت‌ها به وجود توانائی‌ها هم مربوط می‌شود، توانائی‌هائی که فرصت‌ها را ایجاد و امکان تعاملات را فراهم می‌سازد.[۲۵]

«خواسته‌ها که با رفتارگرائی شناختی در ارتباط نزدیک است به فرایند انتخاب باز می‌گردد که آن نیز به نوبهٔ خود که با گزینش تعدادی حق انتخاب رفتاری از یک رشته جایگزین‌ها مرتبط است. بنابراین خواسته‌ها به تمایل انتخاب کردن (حتی اگر انتخابی عمل نکرده باشد) و بکارگیری امکانات در دسترس برتعدادی حق انتخاب در خط مشی‌ها نسبت به دیگران اشاره‌دارد»[۲۶]

چارچوب مفهومی فرصت‌ها و خواسته‌ها در نمودار زیر نشان داده شده است.[۲۷]



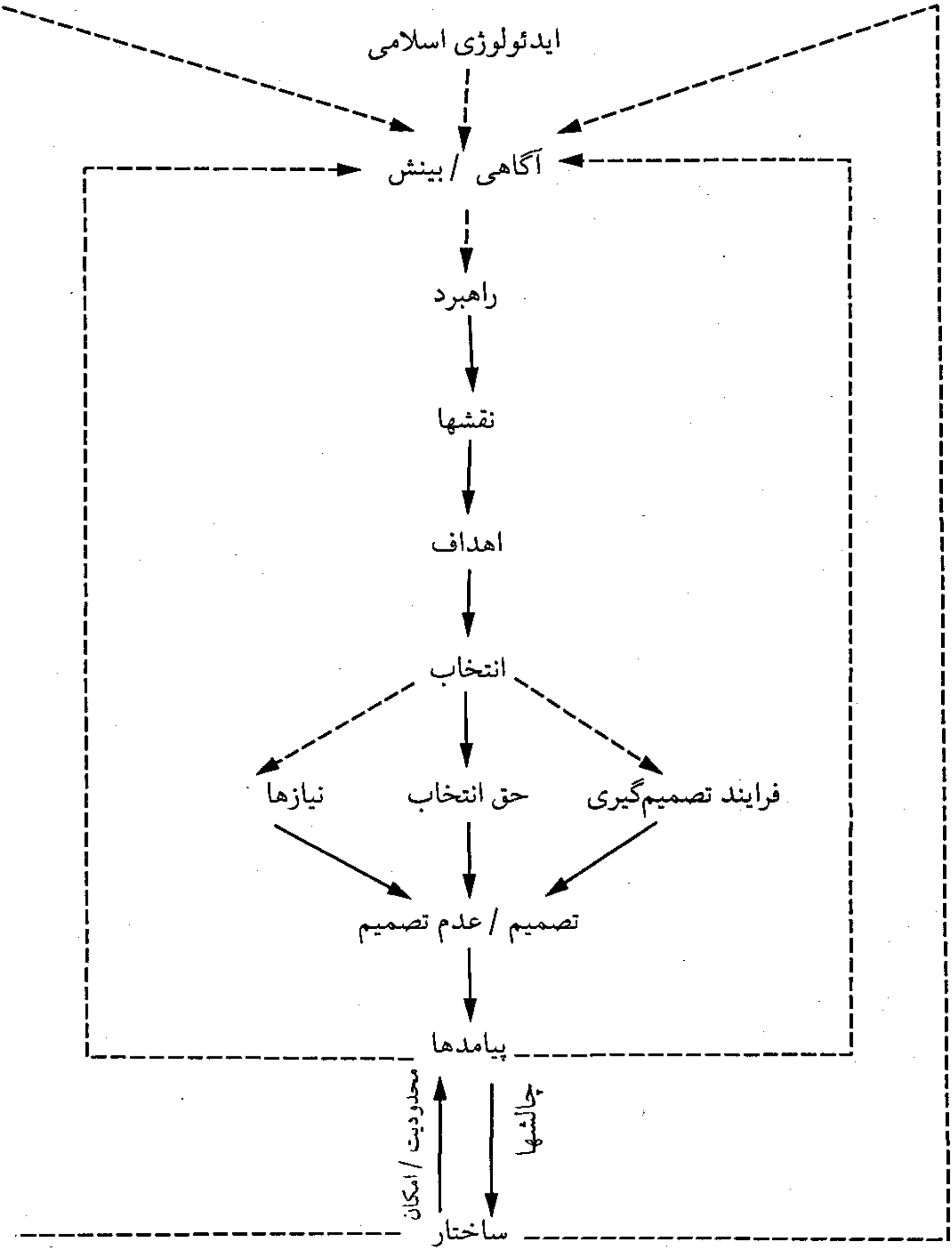
نمودار فوق، پیامدهای سیاسی بین‌المللی و ساختارهای مادی را نشان می‌دهد که از آگاهی کارگزار برای قاعده‌مند کردن ادراکات کارگزار درباره ساختارهای اجتماعی نهادی و مادی عبور می‌کند. این ادراکات به نوبه خود عناصر انتخاب کارگزار را که به کنش منتهی می‌شود، تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌علاوه پیامدهای سیاسی بین‌المللی نتیجه رابطه ساختارهای اجتماعی مادی با کنش اجتماعی یک یا چند کارگزار دیگر می‌باشد. خطوط

مقطعی که از پیامدها و ساختار تا آگاهی کارگزار ترسیم شده بیانگر آن است که پیامدها و ساختار توسط کارگزار تفسیر می‌شود. خطوط ممتد از ساختار به پیامدها نشان می‌دهد که ساختار دارای اثر عینی بر کنش اجتماعی کارگزار و خود وی می‌باشد. در تبیین کنش اجتماعی، ویژگی‌های کارگزار متغیرهای پیشین مؤثر در کنش اجتماعی هستند و به نوبهٔ خود کنش اجتماعی مستقیماً ساختار را تحت تأثیر قرار می‌دهد.(۲۸)

گفتار دوم-کاربرد نظریه ساختار-کارگزار در تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران

با توجه به آنچه بیان گردید مفاهیم و چارچوب تحلیلی ساختار-کارگزار برای تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران مناسب به‌نظر می‌رسد. زیرا ضمن پرداختن به نقش ساختار در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی دولت‌ها، از خصوصیات و اثر تعیین‌کننده کارگزار بر ساختار غفلت نمی‌ورزد و رابطه ساختار-کارگزار را به صورت دیالکتیک و تعاملی در نظر می‌گیرد. این روش، چارچوب کارآمدی را برای بررسی و تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران ارائه می‌دهد.

در این چارچوب شناخت محیط ذهنی-ادراکی کارگزار جهت فهم رفتار کارگزار سیاست خارجی از اهمیت خاصی برخوردار است، ادراکات، ارزش‌ها و باورهایی که نه‌تنها تحت تأثیر ساختارها بلکه متأثر از پیامدهای رفتار کارگزار در یک رابطه تعاملی هستند. در مطالعه رفتار سیاست خارجی ایران نیز توجه ویژه به ادراکات، ارزش‌ها، باورها و ایستارهای کارگزاران سیاست خارجی اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسد. اما فهم آنها صرفاً از طریق ساختارهای مادی و پیامدهای تصمیم یا عدم تصمیم امکان‌پذیر نمی‌باشد، بلکه باید به نقش و جایگاه جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی در شکل‌دهی به آگاهی و بینش کارگزار پرداخته شود، عاملی که مبنای سیاستگذاری خارجی ایران محسوب شده و در طول دودههٔ گذشته نقش بسیار مؤثری را در رفتارهای سیاست خارجی ایران ایفا نموده است. در حقیقت راهبرد عدم تعهد واقعی و یا سیاست نه شرقی-نه غربی که چارچوب اصلی سیاست خارجی ایران را شکل می‌دهد، نشأت‌گرفته از مفاهیم جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی است و در چارچوب همین سیاست، نقش‌ها و اهداف سیاست خارجی ایران معنی شده است. بر این اساس، ضمن بهره‌گیری از مفاهیم نظریه ساختار-کارگزار و مدل تحلیلی فرصت‌ها و خواسته‌ها، تلاش می‌شود تا مدل تحلیلی زیر جهت مطالعه رفتار سیاست خارجی ایران ارائه گردد:


ایدئولوژی اسلامی
آگاهی / بینش
راهبرد
نقشها
اهداف
انتخاب
نیازها
حق انتخاب
فرایند تصمیم‌گیری
تصمیم / عدم تصمیم
پیامدها
محدودیت / امکان
چالشها
ساختار

بر اساس مدل فوق آگاهی و بینش کارگزار اسلامی ضمن اینکه تحت تأثیر ساختار و پیامدهای تصمیم یا بی‌تصمیمی می‌باشد، از نظر شناخت‌شناسی متأثر از جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی نیز قرار می‌گیرد(۲۹) و این عامل در ترسیم راهبردها، نقش‌ها و اهداف سیاست خارجی نقش محوری را ایفا می‌نماید. در این مدل، مطالعه سیاست خارجی ایران از لحاظ دامنه از عام به خاص مورد توجه قرارگرفته(۳۰) و نقش جهان‌بینی ایدئولوژی اسلامی به همراه ساختار و پیامدهای تصمیم در راهبردها، نقش‌های ملی و اهداف سیاست خارجی بیان شده است.

بخش دیگر مدل، بیانگر قدرت انتخاب و اراده کارگزار در اتخاذ تصمیم و موضع‌گیری‌های سیاست خارجی می‌باشد، طبیعی است که اتخاذ تصمیم یا عدم آن دارای پیامدهای متعددی برای سیاست خارجی ایران می‌باشد، این پیامدها می‌تواند در انطباق و سازش با ساختار نظام بین‌الملل و یا در تعارض و چالش با آن ظاهر شود و در این حالت، ساختار نظام بین‌الملل نیز می‌تواند به صورت محدودیت یا امکان در رفتار سیاست خارجی ایران عمل نماید و به نوبه خود در یک روند تعاملی میان ساختار ـ کارگزار، بر آگاهی و بینش کارگزار مؤثر واقع گردد. در این قسمت صرفاً تحول رفتار سیاست خارجی ایران باتوجه به روند تعاملی ساختار- کارگزار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. ضرورت تحول

بر اساس نظریه ساختار ـ کارگزار همواره ارتباط متقابل و دیالکتیک میان کارگزار سیاست خارجی با محیط عملیاتی وجود دارد. در این رابطه ضمن اینکه کارگزار بر محیط اثر می‌گذارد از عوامل و شرایط محیطی نیز تأثیر پذیرد. همچنین در این رابطه کارگزار به صورت آگاهانه در پی سازگاری و انطباق هدفمند با محیط جهت تأمین اهداف و منافع ملی می‌باشد آنچه در فرایند سازگاری مورد توجه کارگزار می‌باشد عبارت از بکارگیری رویه‌های مطلوب و استفاده از موقعیتها و فرصتهای محیط عملیاتی جهت نیل به هدف می‌باشد در این راستا شرط موفقیت سیاست خارجی پرهیز از تکرار مواضع غیر واقعی و رویه‌ها و اقدامات غیر منطقی است و از آنجا که عدم انعطاف لازم در سیاست خارجی باعث ناکارایی و عدم کارآمدی سیاست خارجی می‌شود کارگزار سیاست خارجی باید جهت پیشبرد منافع و اهداف سیاست خارجی در برخی موارد تمهیدات لازمی را متفاوت با گذشته به کارگیرد و همواره

نیازها و شرایط جدید را مورد توجه خود قرار دهد. در نظریهٔ ساختار-کارگزار بر اساس راهبرد یادگیری، امکان تحول در آگاهی و دانش کارگزار وجود دارد و در رابطهٔ تعاملی کارگزار با محیط همواره رفتارهای قبلی کارگزار، عوامل محیطی و فرایندهای ادراکی، رفتارهای بعدی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند و این امر می‌تواند باعث تغییر در اولویتها، گزینه‌ها و رفتار سیاست خارجی گردد. در این روند تعاملی، کارگزار سیاست خارجی با توجه به تجارب خود و تجارب نهادهایی که در ارتباط با فرایند سیاست خارجی هستند، تصمیماتی را اتخاذ می‌نماید و این تصمیمات به نوبهٔ خود بر تجارب بعدی اثر گذار است. به عبارت دیگر این مسئله که چه عاملی منافع ملی یک کشور را تهدید می‌کند و یا باعث تقویت آن می‌شود تا حد زیادی به فرایندهای ذهنی و ادراکی کارگزار در تعامل با محیط و تجارب قبلی وی بستگی دارد در این صورت هرگونه تغییر در تصورات و ادراکات مربوط به امکانات و محدودیتها، می‌تواند منشأ تحول رفتار در سیاست خارجی گردد در این شرایط تعاملی هرگونه تصاویر ذهنی غیر واقعی، امر سازگاری و انطباق هدفمند با محیط عملیاتی را با مشکل مواجه می‌سازد، از دیدگاه «جان لاول» مهمترین شرایط لازم جهت سازگاری و انطباق موفقیت‌آمیز سیاست خارجی منوط به شرائط زیر است:

> *«۱ـ داشتن جسارت و قوهٔ تصور در غور و بررسی ماهیت، عظمت و جهت تغییرات و تحولاتی که در حال وقوع است و یا ممکن است بوقوع بپیوندد؛*
>
> *۲ـ داشتن قوه درک شواهد مربوط به تحولات پیش بینی نشده؛*
>
> *۳ـ به خرج دادن انعطاف در برنامه‌ها و اقدامات انجام یافته برای برخورد با رویه‌های احتمالی آینده».* [۳۱]

از سوی دیگر، تغییر و تحول در رفتار سیاست خارجی می‌تواند شامل تحول در الگوهای خاصی از رفتار دولتها گردد، زیرا شرط رفتارهای انطباقی هدفمند و کارآمد، داشتن نوعی انعطاف و سازش پذیری با موقعیتهای جدید است و این امر ممکن است باعث تحول در الگوهای مشارکتی و همکاری یک کشور با طرفهای مقابل گردد و در نوع و میزان روابط و قلمرو جغرافیائی آن تغییراتی ایجاد نماید ولی لزوماً به معنای دگرگونیهای بنیادی و زیربنایی که معمولاً پس از وقوع انقلابها و تغییر در نوع رژیم‌های سیاسی حادث می‌شود نیست و باید میان آنها تفاوت قائل شد. [۳۲]

ب. تحول در رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

تحولات مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان حداقل در سه مرحله متمایز نمود. مرحلهٔ اول که از پیروزی انقلاب در «۲۲ بهمن ۱۳۵۷» آغاز و تا اشغال سفارت آمریکا در تهران در «۱۳ آبان ۱۳۵۸» استمرار می‌یابد، شامل نگرش اولیه سیاست خارجی ایران می‌باشد. در این مرحله سیاست خارجی ایران از ائتلاف با غرب به سمت سیاست عدم تعهد واقعی تغییر یافت و اسلام به عنوان عنصر اصلی در سیاست خارجی ایران ایفای نقش نمود. در عین حال در این مقطع بدلیل تعارض و اختلاف ایجاد شده در حاکمیت نظام میان جناح میانه رو و نیروهای انقلابی، سیاست خارجی ایران در عمل دارای مواضع واحدی نبود و در زمینه‌های سیاست نه شرقی نه غربی، محوریت اسلام، صدور انقلاب، حمایت از ملل محروم، مبارزه با امپریالیسم و نحوه برخورد با نظام جهانی و...میان کارگزاران سیاست خارجی اتفاق نظری وجود نداشت.(۳۳) سرانجام این تعارض در جریان اشغال، سفارت آمریکا تشدید و منجر به سقوط دولت موقت و خاتمه حکومت میانه روها گردید. در مرحله دوم که پس از اشغال سفارت آمریکا آغاز گردید و تا زمان پذیرش قطعنانه ۵۹۸ و خاتمه جنگ ایران و عراق ادامه یافت، رفتارهای سیاست خارجی ایران در محورهای صدور انقلاب، حمایت از ملل محروم و مبارزه علیه امپریالیسم و....تشدید گردید و با قطع رابطه سیاسی آمریکا با ایران و شروع جنگ ایران و عراق، رفتارهای سیاست خارجی ایران بیش از گذشته در مقابل و چالش با نظام بین الملل و مقاومت در برابر تهدیدها و محدودیتهای آن ظاهر شد و دفاع از تمامیت ارضی کشور و کسب استقلال و عدم وابستگی به خارج و مخالفت با وضع موجود مهمترین مشخصات سیاست خارجی ایران محسوب می‌شدند.

مرحله سوم تحول در سیاست خارجی ایران، پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ آغاز گردید. این دوره نسبت به دو مرحله قبل در بر گیرنده تحولات اساسی در الگوهای رفتاری سیاست خارجی ایران می‌باشد و ایران تلاش نمود با توجه به تحول در شرایط، نیازها و تحولات بین المللی ضمن حفظ ارزشها و آرمانها به سمت برقراری روابط پایدار و گسترده با کشورهای منطقه و سایر دولتها حرکت نماید.(۳۴) در این دوره تا حدی می‌توان گفت، مهمترین وظایف کارگزاران سیاست خارجی بر محورهای زیر متمرکز گردید:

۱. انطباق میان مسئولیت‌ها و تعهدات ایران با امکانات و مقدورات در سطح منطقه‌ای و جهانی.

۲. تلاش برای دست یابی به سیستم دیپلماسی کاراتر جهت حفظ دستاوردها و جلوگیری از منازعات جدید

۳. تقویت بنیهٔ نظامی و امنیتی کشور بمنظور تقویت قوهٔ بازدارندگی.

۴. توسعه اقتصادی کشور در قالب برنامه‌های پنج ساله اقتصادی.

۵. تقویت همکاری و تشریک مساعی با سایر دولتها و تنش زدائی بر اساس برابری، عدم مداخله و احترام متقابل

از سوی دیگر در این مرحله شاهد دو گفتمان اقتصاد محور و سیاست محور در عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی می‌باشیم.(۳۵) بر اساس گفتمان اقتصاد محور رشد و توسعه اقتصادی، بازسازی مناطق جنگی، جذب سرمایه و فن آوری در اولویت قرار گرفت و با انتخاب آقای هاشمی به ریاست جمهوری ایران روند تبدیل اقتصاد متمرکز به اقتصاد غیر متمرکز و خصوصی سازی آغاز شد و در عرصه سیاست خارجی فرایند اعتماد سازی با دول خارجی مورد توجه قرار گرفت و از آنجا که استمرار تیرگی و تنش میان ایران و سایر کشورها عامل محدود کنندهٔ عمده‌ای در فرایند توسعه اقتصادی و انتقال تکنولوژی محسوب می‌گردید، تلاش شد در چارچوب اصل عزت، حکمت و مصلحت زمینه‌های هر نوع برخورد و منازعه کاهش یابد و در فرایند اعتمادسازی، رفع سوء تفاهم، بر طرف نمودن تهدیدهای سیاسی و نظامی، کاهش بحران و برقراری ارتباط مستقیم مورد توجه قرار گیرد.

با انتخاب آقای خاتمی بعنوان رئیس جمهور پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، گفتمان سیاست محور در سیاست خارجی ایران از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شد، این گفتمان دارای دو جزء گفتگوی تمدنها و سیاست تنش زدائی می‌باشد.

ج. علل تحول در رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

۱) تحول ساختار نظام بین‌الملل

فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ باعث از میان رفتن ساختار نظام بین الملل دو قطبی گردید و نظام بین الملل از حیث نحوه توزیع قدرت و قواعد بازی وارد مرحلهٔ جدیدی شد و از آنجا که چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران اصلی، نه تنها بر ساخت نظام بلکه بر چگونگی تعامل بازیگران آن اثرات تعیین کننده دارد، تحول در آن موجب تغییر و تحول در رفتار بازیگران نیز می‌شود. جهت تبیین تحول در توزیع قدرت و ترسیم ساختار نظام

بین‌الملل کنونی و تأثیر آن بر تحول رفتار سیاست خارجی ایران، لازم است جایگاه و موقعیت بازیگران اصلی نظام بین‌الملل یعنی روسیه، اروپای واحد، ژاپن، چین و آمریکا مورد بررسی قرار گیرد.

۲) ساختار نوین نظام بین الملل و موقعیت ایران

بر این اساس، ساختار نظام بین الملل از حیث نحوه توزیع قدرت بویژه پس از فروپاشی شوروی وارد عصر تازه‌ای گردیده و شمای نظام بین المللی از مسایل نظامی و امنیتی به مسایل اقتصادی و رقابتی شدید تبدیل گشته است. دوره‌ای که جنگ سرد میان بازیگران اصلی بر سر منابع اقتصادی افزایش یافته و رفتار سیاست خارجی دولتها بیش از گذشته تحت تأثیر رقابتهای اقتصادی و مسائل اقتصاد بین المللی و جهانی قرار گرفته است.[۳۶] به عبارت دیگر در این زمان روابط «رویاروی» که ویژگی آن «برد یا باخت» در بازی می‌باشد جای دوره رقابت بازارهای تقسیم شده نیمهٔ دوم قرن بیستم راگرفته است. دوره‌ای که هر یک از طرفین به سهم خود در محدوده‌ای مشخص عمل می‌کرد و هر دو در این بازی برنده می‌شدند.[۳۷] در این وضعیت که رقابت شدیدی میان بازیگران اصلی روابط بین الملل وجود دارد، داشتن توان اقتصادی بالا، عامل مهمی در ایفای نقش بین المللی و منطقه‌ای محسوب می‌شد. به این ترتیب در این شرایط تازه آمریکا باید سهمی را برای قدرتهای رقیب باز نماید و دیگر نمی‌تواند همانند گذشته نقش لوکوموتیو اقتصاد جهانی را به تنهایی ایفا نماید بلکه برای هدایت اقتصاد جهانی لوکوموتیو مشترکی نیاز است. در این حالت ساختار نظام بین‌الملل از نظر اقتصادی بسمت چند قطبی شدن حرکت می‌کند و در آن اروپا ژاپن، چین و روسیه بعنوان رقبای اصلی آمریکا محسوب می‌شوند. در عین حال آمریکا بدلیل نقش برتر خود در دههٔ گذشته در مدیریت جهانی از جمله رهبری جنگ خلیج فارس و نقش مؤثر در بحران بوسنی، حفظ اسرائیل و مقابله با کره شمالی توانسته تا حدّی بر حضور مسلط یک جانبه سیاسی خود در سطح جهانی بیافزاید.

تحت این شرایط جمهوری اسلامی ایران بعنوان یکی از بازیگران روابط بین الملل ناگزیر است جهت تأمین اهداف و منافع ملی خود، از فرصتها و موقعیتهای بین المللی استفاده نماید و با رشد و توسعه اقتصادی همه جانبه، خود را در برابر فشارها و محدودیتهای محیطی حفظ نماید. در این میان تحولات ساختاری ناشی از فروپاشی شوروی تأثیرات عمیقی را بر

جغرافیای سیاست ایران به جا نهاده است زیرا فروپاشی شوروی باعث تغییر و تحول در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای و بین المللی گردید و با پیدایش کشورهای تازه استقلال یافته آسیای میانه و ماوراء قفقاز، قلمروهای شمالی ایران دستخوش بازیهای جدیدی شد. این تحول بزرگ، گرچه تهدید امنیتی دیرینه شوروی را بر طرف ساخت اما با ظهور تناقضات قومی و مشکلات دولت سازی، تهدیدهای نوینی ظاهر شد و رقابت قدرتهای بیگانه بویژه دول غربی برای اعمال نفوذ در این ممالک باعث افزایش تهدیدهای امنیتی اقتصادی و سیاسی ایران گردید بدیهی است در این وضعیت جدید همکاریهای ایران، با روسیه، چین، هند و دول تازه استقلال یافته بر اساس نیازها و علائق مشترک در زمینه‌های اقتصادی، تجاری، امنیتی و سیاسی می‌تواند گام مهمی در جهت تأمین منافع ملی کشور و توازن منطقه‌ای محسوب شود و در ساختار نظام بین‌الملل آینده مؤثر واقع گردد. ایران و چین دارای تمدن کهن و روابط دیرینه‌ای می‌باشند و پس از انقلاب اسلامی ایران، روابط دو کشور رو به توسعه بوده است.[۳۸] چین از محاصره اقتصادی آمریکا علیه ایران حمایت نکرد و این کشور را در حمله نظامی به صحرای طبس مورد انتقاد قرار داد[۳۹] و در طول دو دهه گذشته گرچه در برخی از زمینه‌ها، دیدگاههای متفاوتی میان دو کشور وجود داشته اما بعلت منافع و سیاستهای مشترک، روابط دو کشور تقویت گردیده است. چین همواره از ملل محروم و جهان سوم حمایت نموده و در این راستا از مبارزه مردم فلسطین علیه اسرائیل پشتیبانی کرده است.[۴۰] همچنین با اعمال سلطه یک جانبه آمریکا جهت ایجاد نظام تک‌قطبی و فرایندهای جهانی شدن مخالفت نموده است. این امر با توجه به سیاست ایران مبنی بر حمایت از ملل محروم و مستضعف، مخالفت با روند جهانی شدن و سلطه یک جانبه آمریکا بر نظام بین‌الملل، حمایت از مبارزه مردم فلسطین و اتحاد کشورهای جنوب، زمینه مناسبی را برای همکاریهای استراتژیک دوجانبه فراهم ساخته است. از سوی دیگر روابط ایران و روسیه نیز در دهه گذشته در ابعاد سیاسی، امنیتی، اقتصادی و تجاری از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده و هر دو کشور دارای منافع سیاسی ـ امنیتی و اقتصادی مشترک در تحکیم روابط می‌باشند.

بر این اساس تحول در رفتار سیاست خارجی ایران و اتخاذ سیاست تنش زدایی بمنظور رفع سوء تفاهمات و ایجاد زمینه‌های همکاری دو جانبه و چند جانبه در قلمروهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی با چین و روسیه و توجه ایران به همکاریهای شمال ـ جنوب، تا

حد زیادی می‌تواند باعث کاهش تهدیدها و محدودیتها و زمینه‌ساز تأثیرگذاری ایران بر ساختار نظام بین‌الملل گردد و در این راستا سیاست تنش زدایی ایران با دول اتحادیه اروپا نیز می‌تواند فرصت مناسبی را جهت مقابله با آمریکا و استفاده از وضعیت رقابتی آمریکا و اروپا فراهم سازد.

۱-۲) جهانی شدن و تحول رفتار سیاست خارجی ایران

در حال حاضر از طریق فرآیند جهانی شدن تا حدی می‌توان تحول و تغییر در رفتار سیاست خارجی دولتها را در سطح منطقه‌ای و بین المللی بهتر بررسی نمود. فرآیندی که نه تنها قلمروهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی، بلکه زیست ـ محیطی[۴۱] را در سطوح مختلف در بر گرفته و همه کشورهای کوچک و بزرگ از پیامدهای آن متأثر هستند. این فرایند نه تنها زمینه ساز همانند شدن جهانی، بلکه باعث چالشهای اساسی در فرهنگ، اقتصاد، سیاست و امنیت ملی کشورها گردیده و فرصت‌های نوینی را نیز برای بازشناسی ارزشها، هویت‌ها، مرزها و امنیت ملی فراهم نموده است. در عصری که انفجار اطلاعات کامپیوتر و اینترنت و جهانی شدن از مختصات آن است مطالعه سیاست خارجی کشورها بدون لحاظ نمودن فرآیندها و وضعیت‌های موجود، امکان‌پذیر نیست. آنچه باید در تحول رفتار سیاست خارجی مورد بررسی قرار گیرد، صرفاً به تأثیر فرآیند جهانی شدن نیست بلکه مطالعه تحول رفتار سیاست خارجی در متن و قلمرو جهانی شدن است.

جهانی شدن را از هر منظر و دیدگاهی مورد توجه قرار دهیم، پیامدهای آن در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، کمابیش همه دولتها و ملتها را تحت تأثیر قرار داده است. از یکسو روندهای واگرایی در حال افزایش است واز سوی دیگر با تشدید فرایندهای جهانی شدن و بهم پیوستگی فزاینده اقتصادی کشورها و ایجاد الگوهای جهانی رفتار، شاهد نفوذپذیری و آسیب پذیری دولت ـ ملت و ناتوانی آن در برابر پیامدهای جهانی شدن می‌باشیم. تحت این شرایط، جمهوری اسلامی ایران نیز همانند سایر کشورها تحت تأثیر فزایندهٔ پیامدهای جهانی شدن قرار دارد و در صورتی که از طریق دیپلماسی دو جانبه و چند جانبه نتواند خود را در برابر اثرات روبه گسترش جهانی شدن محافظت نماید، در عرصهٔ جهانی متحمل زیانهای جبران‌ناپذیری گردیده و به حاشیه رانده خواهد شد ماندل در این زمینه می‌گوید:

«هر چه یکنواختی و نفوذ متقابل اقتصادی افزایش یابد آن دسته از کشورها و مناطقی که قادر یا مایل به ادغام در نظام جهانی نیستند بیشتر منزوی شده و به حاشیه رانده می‌شوند و شکاف بین غنی و فقیر به نفع کسانی که دارای بیشترین ثروتهای مورد نیاز جهان هستند، افزایش می‌یابد.» (۴۲)

بر این اساس سیاستهای اعتماد سازی، تنش زدایی و همکاری جویانه ایران در ابعاد سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی و اجتماعی با سایر کشورها می‌تواند زمینه ساز رشد و توسعهٔ علمی، اقتصادی و دفاعی ایران در جهان رقابت‌آمیز گردد. در این وضعیت همکاریهای ایران با دول پیشرفته و صنعتی به منظور کسب فن آوریهای لازم و جذب سرمایه می‌تواند ایران اسلامی را در کاهش وابستگی و ایجاد زمینه‌های اقتصادی بدون نفت یاری دهد. به علاوه استمرار سیاست تنش زدایی با دول شورای همکاری خلیج فارس و تشویق همکاریهای دو جانبه و چند جانبه با کشورهای عضو «اکو» و تحکیم روابط ایران ـ روسیه و چین نه تنها به ایجاد و تقویت پیوندهای نزدیک همکاری و فرهنگی و سیاسی یاری می‌رساند بلکه توسعه همکاریهای ایران با کشورهای مزبور می‌تواند ایران را در مقابل محدودیتها و فشارهای برخی کشورهای صنعتی کمک کند. ایران اسلامی برای رفع مسائل و مشکلات اقتصادی، فنی و علمی خود نه تنها باید اهل مذاکره و گفتگو باشد بلکه باید بین المللی شود و خود را برای حضور در بازارهای جهانی آماده سازد. طبیعی است ایران با توجه به نظریه ساخت‌یابی «گیدنز» می‌تواند ضمن بهره‌گیری از فرصتهای موجود بر فرایندهای جهانی شدن هر چند بصورت نابرابر اثرگذار نیز باشد و ارزشهای خود را در برابر فرایند جهانی شدن حفظ نماید.

در مجموع می‌توان تحول رفتار در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با توجه به پدیدهٔ جهانی شدن بصورت زیر بیان نمود:

۱. در جهان رقابتی کنونی، اتخاذ سیاست تنش زدائی با دول پیشرفته و صنعتی می‌تواند به انتقال فن آوریهای لازم، سرمایه و کالاهای اساسی صنعتی کمک نماید و در رشد و توسعه اقتصادی کشور موثر واقع شود.

۲. رفع تنش و گفتگوهای سازنده هدفمند با دول پیشرفته می‌تواند موقعیت و اعتبار بین المللی کشور را افزایش دهد.

۳. تنش زدائی و اتخاذ سیاست انعطاف‌آمیز آگاهانه با سایر دولتها می‌تواند زمینه‌های شناخت منافع مشترک و متضاد دو جانبه و چند جانبه را افزایش داده و در پویائی دیپلماسی کشور تأثیر گذار گردد.

۴. تنش زدائی منطقه‌ای عاملی جهت مدیریت بهتر سیستم امنیت منطقه‌ای، رفع منازعات و کنترل هزینه‌های نظامی و انتقال آن به بخش صنعت و اقتصاد محسوب می‌شود.

۵. ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای می‌تواند زمینه ساز جذب سرمایه خارجی گردد.

۶. با توجه به وابستگی اقتصاد کشور به درآمدهای نفتی، مواضع همکاری جویانه و سازیش‌پذیر با دول منطقه می‌تواند به برنامه ریزی منسجم و پیوسته اقتصادی جهت رشد و توسعه اقتصادی کمک نماید.

۷. با توجه به جنگ سرد اقتصادی و تشدید مرزهای بلوکهای اقتصادی منطقه‌ای، تقویت همکاریهای اقتصادی منطقه‌ای میان کشورهای اسلامی و پویا نمودن «اکو» و تقویت روابط استراتژیک ایران با روسیه و چین می‌تواند آنها را در برابر ساختار نظام تک‌قطبی مورد نظر آمریکا یاری دهد.

۸. رفع خطرات و تهدیدهای زیست محیطی خلیج فارس درگرو سیاستهای آشتی جویانه و مسالمت‌آمیز است.

۹. با توجه به رشد فزاینده آگاهیها، تشدید هویت‌های قومی و ملی همچنین نسبیت‌گرائی هویتی، کشورهای اسلامی باید از طریق رفع تنش و ایجاد زمینه‌های ائتلاف و اتحاد، ضمن حفظ هویت‌های اصیل خود، قادر به باز تولید کالاهای فرهنگی و تحقق نیازها و تقاضای مردم کشور خود گردند.

۱۰. اتخاذ سیاست تنش زدائی می‌تواند به تقویت و پویاتر نمودن کنفرانس اسلامی کمک نماید.

۱۱. سیاست تنش زدائی و رفع سوء تفاهمات می‌تواند در جلوگیری از بحرانهای آتی منطقه‌ای و ضربه پذیری کشور مؤثر واقع شود.

۳) نیازها و موقعیت داخلی

رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سطح داخل تحت تأثیر نیازها،

امکانات ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، موقعیت جغرافیای، وضعیت جمعیتی و برخی عوامل دیگر می‌باشد. در کنار این عوامل وضعیت و شرایط انقلابی و جنگ، بیشترین تأثیر را بر اقتصاد ایران[۴۳] و رفتارهای سیاست خارجی آن داشته است. از آنجا که در شرایط جنگی مهمترین اولویت کشور رفع تجاوز و حفظ تمامیت ارضی کشور بود، طبیعی است که در این مقطع تمام منابع انسانی و غیر انسانی کشور در راستای تقویت بنیه دفاعی کشور تجهیز گردد. تحت این شرایط اقتصاد کشور بصورت متمرکز اداره گردید و دولت مسئولیت تولید و توزیع را تا حد زیادی بر عهده گرفت و جنگ ایران و عراق به مدت ۸ سال بر دامنهٔ مسائل و مشکلات اقتصادی کشور افزود.

۱-۳) سیاستهای تعدیل اقتصادی و تحول در رفتار سیاست خارجی ایران

در جهت تحقق برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور، سیاست تثبیت اقتصادی جای خود را به سیاستهای تعدیل اقتصادی داد و از میزان دخالتهای دولت کاسته شد و خصوصی سازی و مقررات زدایی محور کار قرار گرفت. در سیاستهای تثبیت اقتصادی که طی سالهای ۱۳۶۷- ۱۳۵۹ اجرا گردید دولت شبکه تولید و توزیع را در اختیار گرفت و از طریق یارانه‌ها تلاش نمود تا وضع اقتصادی دوران جنگ را با تعیین قیمتها و کنترل مقررات به نفع مصرف کننده تثبیت نماید، در حالی که در سیاستهای تعدیل از میزان دخالت دولت در فعالیتهای اقتصادی کاسته شد، و اقتصاد بر اساس بازار هدایت گردید.[۴۴] در این دوره خصوصی سازی اقتصاد توسط دولت اجرا گردید. خصوصی سازی «به مجموعه‌ای از اقدامات گفته می‌شود که در قالب آن در سطوح و زمینه‌های گوناگون، کنترل، مالکیت یا مدیریت از دست بخش دولتی خارج و بدست بخش خصوصی سپرده می‌شود. به این ترتیب در نهایت دامنهٔ نفوذ مستقیم دولت بر اقتصاد محدود می‌گردد و تمرکز فعالیتها در بخش خصوصی افزایش می‌یابد[۴۵] و هدف از آن «افزایش کارایی در بخش دولتی، کاهش بار مالی دولت، گسترش مالکیت، توسعه بازارهای سرمایه در اقتصاد، افزایش امکان استفاده از دانش فنی و منابع مالی خارجی و کاهش درجه فعالیتهای انحصاری در اقتصاد می‌باشد.[۴۶] در این راستا می‌توان به اقدامات زیر در فرایند خصوصی سازی توسط دولت اشاره نمود.

«۱. خصوصی سازی صنعت، معادن و سایر فعالیهای تولیدی صنعتی و غیر صنعتی؛

۲. ضابطه زدایی فعالیتهای اقتصادی در حوزهٔ خدمات مالی و بانکی؛

۳. فعال سازی، توسعه و نوسازی بازار بورس تهران؛

۴. تشویق سرمایه گذاریهای خارجی در حوزه اقتصاد داخلی؛

۵. دریافت قرضه خارجی؛

۶. ایجاد مناطق آزاد تجاری در سراسر کشور؛

۷. کاهش ارزش ریال؛

۸. کاهش تدریجی یارانه‌ها؛

۹. آزادسازی تجارت و جهت دادن به آن در چارچوب بخش خصوصی؛

۱۰. آزاد سازی قیمتها؛

۱۱. برگرداندن متخصصین و سرمایه‌های ایرانی خارج از کشور.»[۴۷]

بخش دیگر از سیاستهای تعدیل اقتصادی مربوط به آزاد سازی و مقررات زدایی اقتصادی می‌باشد. «آزاد سازی شامل مجموعه اقداماتی به منظور برداشتن کنترلهای دولتی از بازارهای مالی، کالا و خدمات، کار و بخش خارجی و واگذاری آن به مکانیسم بازار می‌باشد.»[۴۸] اهداف سیاستهای آزاد سازی شامل رشد اقتصادی، رسیدن به اشتغال کامل، ثبات قیمتها، موازنه پرداختها و رفاه اجتماعی می‌باشد.[۴۹] بدین منظور اقدامات زیر معمولاً جهت دستیابی به اهداف آزادی سازی انجام می‌گیرد:

«۱. برداشتن کنترل از بازارهای مالی؛

۲. رها سازی قیمتهای تحت کنترل و واگذاری تعیین قیمت به نیروهای بازار؛

۳. حذف سوبسیدها و تعدیل قیمتهای سوبسیدی؛

۴. گرایش به سیستم ارزی شناور مستقل و شناور نظارت شده؛

۵. تغییر رسمی ارزش پول؛

۶. آزاد شدن تجارت خارجی و برداشتن، انواع تعرفه‌های تجاری و محدودیت های مقداری؛

۷. استفاده از مشارکت سرمایه‌گذاران و استقراض خارجی؛
۸. آزاد شدن نرخ سپرده‌های بانکی».(۵۰)

جمهوری اسلامی ایران سیاستهای آزاد سازی اقتصادی را بمنظور جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی در دستور کار خود قرار داد و «بگونه‌ای برنامه‌ریزی شد که میزان مشارکت بخش خصوصی ۳۰ـ۲۵ درصد فعالیتهای اقتصادی که در اواخردهۀ ۱۹۸۰ به انجام می‌رسید به ۸۰ـ۷۵ درصدر در دهۀ ۱۹۹۰ افزایش یابد»(۵۱) تا از این طریق میلیاردها دلار سرمایه‌های سرگردان بخش خصوصی جذب شود. دولت قصد داشت تا در برنامۀ اول اقتصادی به میران ۲۰ میلیارد دلار از سرمایه خارجی استفاده نماید و این مقدار در سالهای بعد به ۲۷ میلیارد دلار افزایش پیدا کند. همچنین بمنظور تسریع در روند توسعه اقتصادی و اجرای برنامۀ پنج ساله محدودیتهای اعمال شده بر سرمایه گذاری مستقیم خارجی کاهش یافت. این موارد در حوزه هایی از جمله پتروشیمی، تولید و توزیع برق چشمگیرتر بود زیرا برای راه اندازی و گسترش پروژه‌های چنین حوزه‌هایی لازم بود تا محدودیتهای مربوط به سرمایه گذاریهای صنعتی کاهش یابد. قوانین سرمایه گذاری خارجی نیز اصلاح شد به صورتی که سقف سرمایه گذاری خارجی در پروژه‌های مشترک را به ۴۹ در صد کل پروژه افزایش می‌داد.(۵۲)

«بر طبق برآوردهای اولیه بانک مرکزی کل سرمایه گذاری ناخالص به قیمت ثابت در سال ۱۳۷۰، ۱۲/۱ درصد رشد کرد و میانگین رشد متوسط این شاخص را در طول سه سال اول برنامه به ۱۰/۶ درصد در سال رساند. میزان پیش بینی شده برای رشد سرمایه گذاری ناخالص برای سه سال اول ۱۹/۷ درصد در سال بوده است.»(۵۳)

همچنین «انتقال ارز به داخل (سرمایه + وام) در قالب جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی از ۱۲/۸ میلیون دلار در سال ۱۳۶۷ به ۵۲/۸ میلیون دلار در سال ۱۳۷۶ افزایش یافته است» و(۵۴) «بر اساس طرح پیشنهادی همکاری برای جذب سرمایه گذاری خارجی توسط وزارت امور خارجه، مجموع سرمایه گذاری خارجی کشورها (از کلیه طرق) طی سالهایی ۱۳۷۶ـ ۱۳۷۲ معادل ۷۸۲/۳ میلیون دلار بوده است».(۵۵) همچنین در جهت سیاستهای تعدیل و مقررات زدایی، مناطق آزاد تجاری و اقتصادی ایجاد گردید این مناطق همانند پلی

میان صنایع داخلی و خارجی می‌تواند زمینه حضور هر چه بیشتر سرمایه خارجی را فراهم سازد و بعنوان سکوی صادرات باعث افزایش صادرات کشور گردد. در این راستا ایران اسلامی به منظور جذب سرمایه‌های خارجی مزایایی را برای سرمایه‌گذاران خارجی در نظر گرفت این مزایا برای منطقه تجاری قشم شامل هزینه محدود انرژی شامل دو سنت برای هر کیلو وات، معافیت مالیات بر در آمد حاصل از سرمایه گذاری اقتصادی، حذف عوارض بر صادرات و واردات و ۳۰ درصد تخفیف در مورد مالیات بر در آمد حاصل از فعالیتهای تجاری می‌باشد.(۵۶)

از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران در چارچوب سیاستهای برنامه سوم توسعه کشور جهت جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی، خواستار حذف موانع و تشریفات زائد اداری نظیر مجوزهای مختلف و تشکیل کمیته‌ها و هیئت‌های گوناگون و پیش بینی سازکارهای مناسب برای رفع منازعات اجتماعی بین سرمایه‌گذار خارجی و شریک داخلی آن و سایر عوامل مربوطه گردید.(۵۷)

با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور و لزوم دست‌یابی، به پیشرفت همه جانبه در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی جهت پاسخگوئی به نیازهای داخلی و رقابت در عرصه‌های اقتصادی با سایر کشورها، روابط گسترده تجاری، اقتصادی و علمی با جهان خارج اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران در این مقطع جهت رفع مشکلات و محدودیت‌ها سیاست تازه‌ای را اتخاذ نمود و با سیاست اعتماد سازی و تنش زدائی در صدد گسترش روابط اقتصادی فرهنگی و علمی با جهان خارج گردید. برای نمونه در راهکارهای اجرایی قانون برنامه سوم توسعه، خواستار انجام اقداماتی بمنظور ایجاد و تقویت زمینه‌های همکاری در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید که برخی از موارد آن بصورت زیر می‌باشد.

«۱ـ وزارت امور خارجه تمهیدات لازم برای برگزاری اجلاسهای بین المللی را در جمهوری اسلامی ایران به عمل خواهد آورد. به نحوی که کشور بعنوان یکی از مراکز تشکیل نشست‌های بین المللی در خاورمیانه و غرب آسیا تبدیل شود.

۲ـ شرایط لازم برای استقرار دبیرخانه سازمانهای بین المللی و منطقه‌ای در ایران حسب ضرورت فراهم می‌شود.

۳- تمهیدات لازم از طریق همکاری بین دستگاههای ذیربط در ایجاد بازار مشترک منطقه‌ای و اسلامی اتحادیه‌های کمرگی از طریق بررسی و تبیین وجوه مشترک و مکمل بین کشورهای اسلامی منطقه و رفع مشکلات و موانع زیر بنایی، کمرگی و ترانزیتی و تبادل اطلاعات خدمات فنی و مهندسی بین این کشورها و تقدیم لوایح مورد نیاز فراهم شود». [۵۸]

در مجموع می‌توان گفت، در این دوره، گسترش دو سطح از روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بمنظور توسعه اقتصادی و اجتماعی لازم به نظر می‌رسید. در سطح منطقه‌ای رابطهٔ همکاری جویانه با دول عضو شورای همکاری بویژه عربستان سعودی، تقویت «اکو» و حضور گسترده و فعالتر در سازمان کنفرانس اسلامی مورد توجه قرار گرفت، زیرا همکاریهای ایران و عربستان می‌توانست به تثبیت بهای قیمت نفت کمک نموده و از نوسانات قیمت آن که برای اقتصاد دو کشور زیان آور بود جلوگیری نماید. بعلاوه گسترش روابط با سایر دول حوزه جنوبی خلیج فارس بازار فروش مناسبی را برای محصولات صادراتی ایران فراهم می‌کرد.[۵۹] در سطح فرامنطقه‌ای نیز روابط خارجی ایران با دول اروپائی بازسازی شد. در این زمینه ایران تلاش نمود تا از طریق ارتباط گسترده با دول اروپایی زمینه‌های تقویت روابط خارجی و جذب[۶۰] سرمایه‌های خارجی را فراهم نماید. رئیس جمهور ایران، آقای خاتمی در جمع صاحبان صنایع و بازرگانان فرانسوی گفت: «جمهوری اسلامی ایران مصمم است که عقب ماندگی خود راکه حاصل سیاستهای رژیم‌های گذشته بوده جبران کند و برای تحقق این هدف کارهای بزرگی در عرصه اقتصاد باید صورت گیرد».[۶۱] همچنین وی اظهار داشت «ما علاقمندیم سرمایه گذاریهای» مشترک را با هدف تأمین بازار صادرات در منطقه داشته باشیم.[۶۲] آقای خاتمی در دیدار با«والری ژیسکاردستن» رئیس جمهور اسبق فرانسه اشاره داشت: «ما با همه مشکلات تصمیم گرفتیم که به رونق اقتصادی به عنوان یک ضرورت مهم توجه کنیم.[۶۳] جمهوری اسلامی ایران برای پیشبرد رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور نیازمند به سرمایه گذاری کلان می‌باشد وجود سرمایه می‌تواند زمینه ساز سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال گردد. بدیهی است سیاست اعتمادی سازی و تنش زدائی می‌تواند بهمراه ضوابط مناسب سرمایه‌گذاری، زمینه‌های جذب هر چه بیشتر سرمایه‌ها را فراهم سازد.

نتیجه

در این مقاله به منظور مطالعه علمی چگونگی تحول در رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در ابتدا، چارچوب نظری ساختار- کارگزار و کاربرد آن در سیاست خارجی ارائه گردید و رابطه ساختار- کارگزار از نظر هستی‌شناسی، روش شناسی و شناخت شناسی مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که رابطه ساختار- کارگزار به صورت پویا و تعاملی است و در بعد شناخت شناسی نیازمند هستی‌شناسی ذهنی می‌باشیم، سپس از مدل تحلیلی "ماست و استار" برای ساخت مدل راهنمای مطالعه تحول رفتار سیاست خارجی ایران اسلامی استفاده گردید و در ادامه، علل تحول رفتار سیاست خارجی ایران با توجه به تحول ساختار نظام بین‌الملل و نیازهای داخلی ایران، در یک رابطه تعاملی مورد بررسی قرار گرفت.

یادداشت‌ها

۱. بحث رابطه ساختار -کارگزار، ریشه در جمله مارکس دارد که می‌گوید: انسان‌ها تاریخ را می‌سازند اما نه آنگونه‌ای که دقیقاً آنها می‌خواهند. به عبارت دیگر، انسان‌ها تاریخ را تحت شرائطی که مستقیماً از گذشته انتقال یافته و نه تحت شرایط انتخابی خودشان می‌سازند. در این رابطه ر.ک:

Alex Callinicos, ***Making History: Agency, Structure And Change in Social Theory*** (New York. Cornell University Press. 1988) p.9.

2. Gil Friedman and Harvey Starr. ***Agency. Structure, And International Politics: From Ontology to Empirical Inquiry***. (New york: Routedge, 1997) p.3.

در رهیافت نهادگرایان جدید هم مسأله ساختار-کارگزار مطرح می‌باشد و در آنها عمدتاً رهیافت‌های ساختار محور و کارگزار محور قابل مشاهده هستند. ر.ک.

William Roberts Clark. Agents and Structures: Two Views of Preferences, Two Views of Institutions. ***International Studies Quarterly***, Vol,42 1998 p. 245- 270.

3. Friedman and Starr. ***Ibid.***, p. 32.

4. ***Ibid.***, pp. 32 -33.

5. ***Ibid.***, p. 33.

6. ***Ibid.***, p. 32.

7. Alexander E. Wendt. The Agent- Structure Problem in International Relations Theory, ***International Organization***, 41,3, (Summer 1987) p. 337-8.

۸ دیوید مارش و جری استوکر، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۷۸) ص ۳۰۳.

9. Alexander E. Wendt. Bridging Theory / Meta - Theory Gap in International Relations. ***Review of International Studies***, Vol. 17 (1991) p. 338.

10. Friedman and Starr. ***Op.cit.***, p. 3.

11. ***Ibid.***, p. 24.

12. Ibid., P. 25.

13. *Ibid.*, p. 27.

14. Walter Carlsnase. The Agency- Structure Problem in Foreign Policy Analysis. ***International Studies Quarterly***, Vol. 36, No. 3 (September 1992). p. 260.

15. *Ibid.*, p. 264.

16. Alexander Wendt. *Op. cit.*, P. 339.

17. *Ibid.*, P. 339.

18. David Dessled. What's at Stake in the Agent- Structure Debate, ***International Organization*** Vol. 43, No. 3, (Summer 1989), p. 463.

19. *Ibid.*, p. 452.

20. *Ibid.*, p. 453-454.

21. *Ibid.*, p. 454.

22. *Ibid.*

23. *Ibid.*, p. 454-456.

24. Friedman and starr, *Op. cit.*, p. 4-5.

25. *Ibid.*, p. 5-6.

26. *Ibid.*, p. 6.

27. *Ibid.*, p. 39.

28. *Ibid.*, p 38.

۲۹. در این مدل تأثیر جهان‌بینی اسلامی بر آگاهی و بینش کارگزار مفروض گرفته شده است و هدف ایدئولوژیک کردن سیاست خارجی ایران نمی‌باشد.

۳۰. در تعیین عناصر سیاست خارجی از عام به خاص از دیدگاه هالستی استفاده گردیده است در این رابطه ر. ک: کی.جی. هالستی، ***مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل***. ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۳)، ص. ۱۶۵.

۳۱. جان لاول، ***چالشهای سیاست خارجی آمریکا***، ترجمه حسن نورائی بیدخت (تهران: سفیر، ۱۳۷۱) ص ۳۷۷.

۳۲. درباره تغییرات معمولی و بنیادین در سیاست خارجی کشورها، ر.ک: عبدالعلی قوام. ***اصول سیاست***

خارجی و سیاست بین‌الملل، (تهران: سمت، ۱۳۷۷) ص ۱۹۱.

۳۳. درباره موارد اختلاف دولت موقت و نیروهای انقلابی، ر.ک: منوچهر محمدی، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اصول و مسایل**، (تهران: دادگستر، ۱۳۷۷) صص ۱۱۰-۱۰۴.

۳۴. در این رابطه، ر.ک: انوشیروان احتشامی. **سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، اقتصاد، دفاع، امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی، زهره پوستین چی، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸) صص ۹۹-۹۷.

۳۵. ر.ک: علیرضا ازغندی، تنش زدایی در سیاست خارجی، مورد: جمهوری اسلامی ایران، ۷۸-۱۳۶۷، **مجله سیاست خارجی** سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۰۴۶-۱۰۴۲.

۳۶. ر.ک: آرام رابرتز «عصر تازه‌ای در روابط بین الملل، ترجمه مهبد ایرانی طلب، **اطلاعات سیاسی - اجتماعی**، شماره ۵۷، ۵۸، ص ۲۰.

۳۷. لستر تارو، **رویاروئی بزرگ**، نبرد اقتصادی آینده ژاپن، اروپا و امریکا، ترجمه عزیز کیاوند (تهران: دیدار ۱۳۷۳) ص ۳۵.

۳۸. در باره تاریخ روابط ایران و چین ر.ک:

مسعود طارم سری و دیگران، **چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۵۷-۱۳۲۸)** (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۶۴) صص ۱۶۲ - ۱۰۱ همچنین علاء الدین آذری. **تاریخ روابط ایران و چین** (تهران: امیرکبیر ۱۳۶۷).

۳۹. محمدجواد امیدوارنیا. **چین و خاورمیانه** (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹)، ص ۵۷.

۴۰. ر.ک: زهرا طاهری امین، **نقش و نفوذ چین در آفریقا**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۲)، صص ۶۰ - ۴۵.

۴۱. درباره جهانی شدن و خطرات محیط زیست ر.ک: جرمی ریفکین و تدهوارد، **جهان در سراشیبی سقوط**، ترجمه محمود بهزاد، (تهران، سروش، ۱۳۷۴.

۴۲. رابرت ماندل، **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷)، ص ۱۲۳.

43. Chergl Benard and Zalmay Khalizad. ***The Government of God, Irans Islamic Republic*** (New York: Columbia University Press 1984), p. 131.

۴۴. ر.ک: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، **بررسی اقتصادی یارانه**، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ۱۳۷۵)، ص ۲۶.

۴۵. مهدی تقوی، **خصوصی سازی، از تئوری تا عمل، مجموعه مقالات**، (تهران: آگاه ۱۳۷۴)، ص ۱۶۱.

۴۶. **همان**، ص ۱۶۲.

۴۷. احتشامی، **پیشین** ص ۲۴، همچنین درباره نقد خصوصی سازی ر.ک: ابراهیم رزاقی، ***نقدی بر خصوصی سازی در ایران***، (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶)، صص ۱۷۷-۹۹.

۴۸. علیرضا شکیبائی، پروانه کمالی دهکردی، ***بررسی تطبیقی آزاد سازی تجارت و تبعات و پیامدهای آن در چند کشور منتخب***، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ۱۳۷۲)، ص ۱.

۴۹. **همان**، ص ۲-۱.

۵۰. **همان**، ص ۱. همچنین درباره بحث آزاد سازی کامل اقتصادی ر.ک: رودیگر دور نبوش و دیگران «ویراسته» ***اقتصاد آزاد، ابزاری برای سیاستگذاران اقتصادی در کشورهای در حال توسعه***، ترجمه غلامرضا آزاد ـ اصغر شاهمرادی، (تهران، کویر، ۱۳۷۴)، صص ۳۷۶ـ ۳۳۹.

۵۱. احتشامی، **پیشین**، ص ۲۳.

۵۲. **همان**، ص ۳۴.

۵۳. سازمان برنامه و بودجه، ***گزارش اقتصادی، سال ۱۳۷۰***، (تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۱)، صص ۸۶-۸۷.

۵۴. سازمان برنامه و بودجه، سند برنامه، ***برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۳-۱۳۷۹)***، جلد دوم، (تهران: سازمان برنامه و بودجه ۱۳۷۸)، ص. ۵۶

۵۵. **همان**، ص ۵۶.

۵۶. احتشامی، **پیشین**، ص ۳۷.

۵۷. ستاد برنامه‌ریزی و نظارت راهکارهای اجرایی قانون برنامه سوم، ***توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۸۳-۱۳۷۹)***، (تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ۱۳۸۰)، ص ۲۳.

۵۸. **همان**، ص ۱۲۳.

۵۹. برای مثال، امارات متحده عربی در سال ۱۳۷۵، ۸/۳ سهم صادرات و ۳/۱ سهم واردات به کشور را دارا بوده و در سال ۱۳۷۴ با وارد کردن ۲۲۱ میلیون دلار کالا از ایران (۱۶/۵ درصد ارزش کل صادرات غیر نفتی ایران) جایگاه نخست را در این زمینه کسب کرده است. ر.ک: سند برنامه، **پیشین** ص ۴۶۳.

۶۰. روابط تجاری ایران با دول عضو اتحادیه اروپا گرچه دچار نوسان بوده ولی همواره یکی از طرفهای اصلی تجاری ایران محسوب گردیده است برای نمونه روابط تجاری کشورهای اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۴ بالغ بر ۶/۵ میلیارد دلار (بیش از ۵۰٪ تجارت خارجی کشور) بوده است. ر.ک: سند برنامه، **پیشین**، ص ۴۶۳.

۶۱. بابک داد، ***خاتمی در پاریس***، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۸)، ص ۷۱.

۶۲. ***همان***، ص ۷۲.

۶۳. ***همان***، ص ۷۸.

بازنگری مفاهیم و مبانی قدرت در روابط بین‌الملل

احمد صادقی[۱]

"دانش، خود قدرت است"
فرانسیس بیکن[۲]

"هرچند دانش توانایی است، اما دانش برای آن‌که سرانجام پیروز شود، ناگزیر است با قدرت و پول هم‌پیمان شود"
الوین تافلر[۳]

پیشگفتار

قدرت یکی از عناصر پایه و بنیادین در سیاست بین‌الملل است. به عبارتی قدرت چون نقش پول در اقتصاد، جایگاه وجه رایج و در جریان را برای سیاست ایفا می‌نماید. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) در امریکا پی‌آمدهای متفاوت و تأثیرات شایان و تعیین کننده‌ای بر تحولات و رخدادهای روابط و سیاست بین‌الملل داشته است. به عبارت دیگر این تحول نقطهٔ عطفی در تعیین دستور کار روابط بین‌الملل و امنیت جهان در آغاز سدهٔ بیست و یکم بوده است.

وجود ایالات متحدهٔ امریکا به عنوان قدرت مسلط جهان امروز در کانون این رخداد، در

---

۱. احمد صادقی، معاون پژوهشی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

2. Francis Bacon

3. Alvin Toffler

اهمیت این موضوع نقش بنیادین داشته است. در این میان نحوهٔ رویکرد این کشور به قدرت و چگونگی بهره گیری از آن در ابعاد سخت افزاری و نرم افزاری، چگونگی مهفوم سازی از قدرت در جهت تأمین منافع ملی و تعیین دستور امنیت جهانی، همگی مجال تازه‌ای را برای توجه و کنکاش دوباره نسبت به مفاهیم و مبانی قدرت در روابط بین‌الملل پیش روی علاقه‌مندان به بحث نظری دراین رشته قرار داده است. قطع نظر از این رخداد به عنوان یک تحول، موضوع قدرت و ابعاد آن همچنان مورد پرسش و معمای ذهن اندیشه‌ورزان خواهد بود.

آنچه به عنوان پرسش‌های اساسی می‌توان در این زمینه مورد توجه قرار داد، این است که:

– آیا مدار اصلی و تعیین کنندهٔ قدرت در روابط بین‌الملل در آیندهٔ پیش رو همچنان نرم‌افزاری و دانش محور باقی خواهد ماند؟

– جریان‌های مبتنی بر اطلاعات ودانش و ارزش‌های جهانی شدن چه نقشی در تعیین قدرت کشورها ایفا می‌نمایند؟

– بسترها و نمودارهای تجلی بخش قدرت دانش محور در عرصه‌های مختلف– اقتصادی، سیاسی و نظامی– در روابط کشورها کدام هستند؟

آنچه می‌توان به عنوان فرضیه اساسی این نوشتار مورد آزمون قرار داد این است که "جریان اصلی و بنیادین قدرت کشورها همچنان بر پایه دانش و اطلاعات باقی خواهد ماند". در گفتار نخست این نوشتار مبانی نظری و برداشت‌های مفهومی از قدرت ارائه می‌شود. در گفتار دوم سیر تحول قدرت در روابط بین‌الملل و در گفتار سوم پدیدار شدن فضای مجازی و قلمرو آن در روابط بین‌الملل و در گفتارچهارم مؤلفه‌های قدرت در فضای مجازی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی– امنیتی مورد بحث قرار گرفته و سپس نتیجه گیری موضوع ارائه خواهد شد.

گفتار نخست: برداشت‌های مفهومی از قدرت

مفهوم قدرت جایگاهی کانونی در علم سیاست و به ویژه رشتهٔ روابط بین‌الملل داشته و در واقع پایه‌ای برای تحلیل‌های تشریحی و ارزشی در این عرصه به شمار می‌آید. قدرت یک مفهوم "دلالت کننده"[1] است که رابطهٔ ذاتی، ماهوی، ایستا و سترون با "مصداق یا مدلول"[2]

---

1. Signifier

مشخص ندارد. حیات و پیدایش مفاهیمی چون قدرت و حوزهٔ معرفتی مرتبط با آن دیرینگی به بلندای حیات انسان دارد. از آن جایی که "قدرت" یک مفهوم ثابت نبوده و بر یک ما به ازای عینی و ثابت دلالت نمی‌کند، اختلاف نظر و جدال بر سر آن همواره وجود داشته است. تمایزهای بسیاری میان قدرت و مفاهیم نزدیک به آن یعنی اقتدار، نفوذ، اغوا (فریب) و زور وجود دارد. هر یک از این مفاهیم بر حسب حضور یا نبود ترکیبی از عناصر محوری قدرت درآنها، تعریف می‌شوند. قدرت[۳] از ریشه لاتین به معنی "توانمند بودن"[۴] سرچشمه می‌گیرد. قدرت عموماً برای تعریف خصوصیت، گنجایش و توانایی، یا وسیله و ابزار برای تأثیرگذاردن بر چیزها به کار می‌رود. این مفهوم وابستگی بسیار نزدیک با مفهوم تسلط یا استیلا[5] دارد و هر چند قدرت اغلب هم معنی با تسلط در نظر گرفته می‌شود اما این دو (قدرت و تسلط) با یکدیگر نامتقارن هستند و دومی بیشتر گونه‌ای مهارت یا کنترل است. قدرت همچنین پیوستگی‌هایی را با مفهوم اقتدار[۶] دارد. اما اقتدار دارای یک بعد هنجاری است که حاکی از نوعی رضایت یا دادن اجازه در مورد چیزی است که قدرت فاقد آن است.

هرچند هابز را در شمار بزرگ‌ترین فیلسوفان سیاسی عصر نوگرایی می‌دانند که درصدد برآمد تا مفهوم قدرت را "نظریه پردازانه" تبیین نماید، اما نیکلو ماکیاولی در جایگاه فیلسوفی قرار دارد که در عصر پیشامدرن با نگرشی پسانوگرا و با بهره جستن از مولفه‌هایی چون "سازمان" و "استراتژی" قدرت را مفهوم پردازی نمود. نگرش چندوجهی و چنددستوره از تأکید بر اصطلاحات نظامی چون "طبیعت عارضی اقدام" گرفته تا "نقش مفسر" و جایگاه بهره گیری از اسطوره‌ها در سازمان سیاسی، پند عملی و جهت گیری نژادی، ترجیح داشتن قدرت انضمامی و عینی بر وجه انتزاعی[V] آن، توجه به بن‌های فارغ از اخلاقیات در نظریه‌پردازی قدرت، "تقدم ابزار موثر بر اهداف مقدس"، از نمادهای متمایز کننده رویکرد ماکیاول به قدرت است.(۱)

2. Signified
3. Power
4. Potere
5. Domination
6. Authority
7. Concrete or Objective

چهار چهره قدرت

چهره نخست قدرت: این چهره از قدرت، دیدگاهی یک بعدی است، که در اغلب موارد دیدگاه کثرت‌گرایی نامیده می‌شود. چهرهٔ نخست قدرت کثرت‌گرایی همراه با رویکردی رفتارگرایانه است و براعمال قدرت و رفتارهای عینی و مشاهده پذیر، مستقیم، بالفعل و آشکار دلالت می‌نماید و موضوع آن مسائل کلیدی و اولویت‌ها در کنش‌های متقابل است. از منظر تبیین گر صاحب نام این نگرش یعنی رابرت دال، رابطه قدرت تأثیرگذاری توام با موفقیت بازیگر نخست بر بازیگر دیگر است به گونه‌ای که اولی بتواند دیگری را به کاری وادارد که در غیراین صورت انجام نمی‌داد. یعنی از دید دال قدرت را تنها پس از بررسی دقیق مجموعه‌ای از تصمیم‌های محسوس و انضمامی می‌توان مورد تحلیل قرار داد. دیدگاه یک بعدی (چهره نخست) قدرت متضمن تمرکز بر رفتار در موقعیت‌های تصمیم‌گیری نسبت به مسائلی است که درباره آن ستیزی آشکار وجود دارد، ستیزی که بیانگر اولویت‌های متفاوت در مورد خط مشی‌ها است.(۲)

در همین چارچوب و از نگاه امیتای اتزیونی[1] شکل‌ها و سطح‌های اعمال قدرت درچند فرم کلی زیر نمود می‌یابد:

زور:[2] فشار بر دیگران برای دست‌یابی به نتیجه دلخواه است. شکل مبتنی بر اصالت سودمندی[3] آن فراهم نمودن منابع بیشتر یا مطلوب از جانب (الف) برای (ب) در ازای انجام خواسته (الف) توسط (ب) است که به آن قدرت تشویقی یا ترغیبی[4] می‌گویند. وجه تشویقی قدرت با ارسال پیام‌های لفظی (الف) برای (ب) و متفاعد کردن (ب) برای انجام خواسته (الف) صورت می‌گیرد. این پیام می‌تواند در برگیرنده اطلاعات، عواطف و احساس‌ها، باورها و ارزش‌ها باشد که از این منظر قدرت اطلاعاتی یا ارتباطی[5] هم خوانده می‌شود. پذیرش پیشنهاد (الف) توسط (ب) به دلیل خردمندانه، سودمندانه و اخلاقی خواندن و یا احساس مسؤولیت

---

1. Amitai Etzioni
2. Force
3. Utilitarian
4. Reward or Inducement Power
5. Information or Communication Power

اجتماعی برای انجام آن در کار است. فرم دیگر اعمال زور اکراه آمیز و ترغیبی[1] است که در قالب اجبار یا اکراه، (الف) منابع تخصیص یافته به (ب) را پس گرفته یا تهدید به پس گرفتن آن می‌کند و یا این که منابع نامطلوب را به (ب) تخصیص می‌دهد و (ب) برای پرهیز از این وضعیت یا امکان قرار گرفتن در آن، کاری که (الف) می‌خواهد، انجام می‌دهد که به آن قدرت تنبهی و تقیدی[2] هم می‌گویند.

تسلط[3] به عنوان شکلی از قدرت اجتماعی ناشی از انجام نقش‌ها یا کارویژه‌های پایه گذاری شده است که برای اعمال سیطره، بازیگر باید از کارویژه‌های یاد شده برخوردار باشد. اقتدار نیز در برگیرنده حق صدور دستورات به دیگران و ضرورت پذیرش آنهااست، که رابطه مستقیم بامشروعیت دارد.(۳)

چهره دوم قدرت: نظریه‌پردازان چهره دوم قدرت یعنی پل بکرک و مورتون باراتز[4] با نقد نگرش دال و تلقی محدود و تقلیل‌گرای وی، از آن که از ارائه معیار سنجش عینی برای تمایز بین مسائل مهم و بی‌اهمیت در عرصه سیاسی ناتوان است، به تبیین چهره دوم قدرت ودیدگاه دو بعدی قدرت می‌پردازند. به باور این دو، چهره نخست قدرت تنها بر محوریت اهمیت ابتکار، تصمیم‌گیری، وتو و در نتیجه محدود شدن محدوده تصمیم‌گیری به مسائل "امن" منحصر است. این کاستی‌ها زمینه طرح چهره دوم قدرت با تکیه بر دیدگاه انتقادی بوده است. نخست مسأله فقدان تصمیم‌گیری است که طی آن انرژی بازیگر تأثیرگذار از راه تحمیل ارزش‌ها و کنش‌های نهادینه به عمل می‌آید، به گونه‌ای که بررسی تصمیم‌گیری و بی‌تصمیمی را هم در برمی‌گیرد. از نمودهای این چهره قدرت سرکوب یا خنثی شدن رویارویی‌های پنهان مانده است که مجال بروز نمی‌یابند و یا در مرحله اجرا از کار افتاده نابود می‌شوند. بکرک و باراتز در نقد خود از دیدگاه یک بعدی، این دیدگاه رامحدود کننده و در برگیرندهٔ تصمیمات انضمامی یا فعالیت‌های مستقیماً مرتبط با تصمیم‌گیری عنوان می‌کنند. درحالی که وجه نخست قدرت از اجبار ناشی می‌شود، گونه شناسی نوع دوم باتفکیک معنی بین فرم‌های نفوذ، اقتدار، زور و قدرت، بیشتر ناظر بر وجه

1. Coersive-Persuasive
2. Punishment-Constraint
3. Dominance
4. Bachrach & Baratz

نامحسوس (ومبتنی بر مهارت) است. از این منظر اجبار (تهدید به محرومیت)، نفوذ (وضعیتی بدون هیچ‌گونه تهدید به محروم سازی شدید)، اعمال اقتدار (زمانی است که این تشخیص وجود دارد که ارزش‌های هر دو طرف معقول است)، و زور (وضعیتی که به رغم نارضایتی و نبود امکان انتخاب با رضایت) هر یک معنی جداگانه‌ای را با خود دارند.

انتقاد اساسی بکرک و باراتز از نحوه تبیین چهره نخست قدرت در نقد رفتارگرایی و به دلیل تأکید بیش از اندازهٔ آن براهمیت ابتکار، تصمیم‌گیری و وتو عنوان می‌شود. نکتهٔ دیگر مورد تأکید آنان ایجاد شرایط بی‌تصمیمی[1] و سلب کنش[2] است که قلمرو تصمیم‌گیری را محدود می‌کند. این پدیدار خود تصمیمی مشاهده پذیر است و ابزاری است که به وسیله آن تقاضاها برای دگرگونی در نظام ارزش‌ها و تخصیص امتیازات، خفه شده و خنثی می‌مانند یا پیش از وارد شدن به عرصه تصمیم‌گیری نابود شده و یا در مرحله اجرا از کار افتاده و نابود می‌شوند.(۴)

چهره سوم قدرت: از دیدگاه سه بعدی قدرت، سه نکته را می‌توان برناکام بودن چهره دوم قدرت ایراد نمود: ۱) با وجود نقد چهره نخست، هنوز به رفتارگرایی بسیار متعهد است و برمطالعه رفتار آشکار و بالفعل که در آن تصمیمات انضمامی (عینی) نقش غالب دارد، استوار است. ۲) قدرت را با ستیزش مشاهده پذیر و بالفعل یکسان دانسته و عمدتاً قدرت نامرئی و اقتدار با هم یکسان فرض می‌شوند. ۳) تاکید موجود بر قدرت ناشی از ایجاد شرایط بی‌تصمیمی می‌تواند گمراه کننده باشد. چهره سوم قدرت در ترکیب دو چهره نخست، درباره وجهی از قدرت سخن می‌گوید که به امیال، باورها و خواسته‌ها شکل داده و یا آنها را تعدیل می‌کند. در این دیدگاه قدرت ایستارها وانتظارات را به نحوی تشویق و تقویت می‌کند که خلاف منافع رفاهی افراد است و اهداف کانونی آنها را از درجه رجحان انداخته، یا به کلی موقوف و خنثی می‌سازد. در بیان چهره سوم قدرت، استیون لوکس[3] مفهوم سازی خود را از ابعاد دوگانه فراتر برده و در چارچوب بحث "قدرت جمعی" به نقش عاملیت و ساختار[4] و ضرورت توجه به تعامل همیشگی دیالکتیکی بین آنها توجه می‌کند. این نگرش چارچوبه‌ای است که گیدنز نیز در تکوین آن نظریه ساختاری شدن

1. Nom-Decision
2. Inaction
3. Steven Lukes
4. Agent & Structure

قدرت را عنوان می‌کند، که حاصل تأثیر ساختارها برعوامل، محتوم شدن شرایط ساختاری ناشی از نقش سازمان‌ها در قدرت وکمک به تبیین چگونگی ایجاد اطاعت سازمانی در عامل یا کارگزار از راه اعمال سازوکارهای انضباطی، کنترل رفتار فرهنگی فردی و جمعی است. این جریان سازواره‌هایی چون تایید، تجویز و ترغیب اخلاقی و بهره‌گیری از دانش فنی و فن‌آوری‌های نوین راهم در برمی‌گیرد.(۵)

سوزان استرنج نیز در تقسیم‌بندی گونه‌های قدرت در روابط بین‌الملل، در همین چارچوب از دوگونه قدرت ساختاری و رابطه‌ای[1] سخن می‌گوید. در تفاوت بین قدرت ساختاری و قدرت رابطه‌ای نیز به باور استرنج قدرت ساختاری بیش از قدرت رابطه‌ای در مطالعه روابط بین‌الملل به کار می‌آید. قدرت رابطه‌ای بنابر تعریف اندیشه ورزان رئالیست روابط بین‌الملل، همان تعریف قدرت از نگاه رابرت دال است. قدرت ساختاری، از سوی دیگر قدرت شکل بخشیدن و تعیین کردن ساختارهای اقتصادی جهان است که در چارچوب آنها دولت‌ها، نهادهای سیاسی، بنگاه‌های اقتصادی و حتی اندیشه‌ورزان و دیگر افراد متخصص و کارشناس اقدام وفعالیت می‌کنند. قدرت ساختاری از این منظر متفاوت از نگاه مارکسیست‌ها و نومارکسین‌ها است و در یک ساختار منفرد تولید خلاصه نمی‌شود و حتی فراتر از نگرش کاکس است که قدرت ساختاری را در اساس با ساختار تولیدمرتبط دانسته و تولید را پایه قدرت اجتماعی و سیاسی در جامعه می‌داند. قدرت ساختاری از این منظر (نگرش استرنج) چیزی فراتر از برخورداری از قدرت برای تعیین دستورکار بحث یا طراحی رژیم‌های بین‌المللی است، چرا که این تنها یک وجه قدرت ساختاری و نه تمام آن است. با این وصف، قدرت ساختاری به قدرت تصمیم‌گیری چگونگی انجام امور، شکل‌دادن به چارچوبه‌های عمل دولت‌ها و روابط آن‌هابا یکدیگر، روابط مردم و شرکت‌ها و بنگاه‌های خصوصی اتلاق می‌گردد. کنترل برامنیت، کنترل بر تولید، کنترل براعتبارات و مالیه و کنترل برجریان غالب دانش بشر و باورها و نگرش‌ها مولفه‌های چهارگانه قدرت ساختاری از نگاه استرنج هستند. حفظ امنیت بین‌المللی در برابر تهدیدات و طبعاً تعریف کردن تهدیدها و منشا آنها، تصمیم در مورد شیوه تولید کالاها و خدمات، کنترل عرضه و توزیع اعتبارات و دراختیار داشتن دانش که توان کنترل سطح دسترسی به

1. Structural & Relational Power

آن را برای آنها به وجود می‌آورد.(۶)

چهره چهارم قدرت: قدرت انضباطی[1] مربوط به عصر فرامدرن و قدرت مشرف[2] برحیات است که وضعیت استراتژیک و پیچیدهٔ اعمال قدرت با توجه به خرده ساختارهای اجتماعی در جوامع را عنوان می‌نماید. این چهره از قدرت با هر آنچه در ضدیت با آن قرار می‌گیرد، پیوند برقرار می‌سازد و درآن قدرت همنشین و همراه با مقاومت و ایستادگی می‌شود. به تعبیر فوکو، واضع اصلی این چهره از قدرت، در این منظر قدرت بدون وجود عامل اعمال کننده آن و همسان با رابطه بین پزشک و بیمار مطرح می‌شودو درآن سلطه‌گر و سلطه پذیر با هم همکاری می‌کنند.(۷)

در یک جمع‌بندی آنچه می‌توان نتیجه گرفت این است که:

۱. با وجود رایحه نامطبوعی که از ایده قدرت به مشام می‌رسد و دلیل آن سواستفاده‌هایی است که از قدرت شده است. قدرت به خودی خود نه خوب است و نه بد، بلکه قدرت یکی ازجنبه‌های گریزناپذیر هرگونه روابط انسانی است.

۲. مفهوم قدرت دراساس مناقشه پذیر است و قدرت جزو آن دسته از مفاهیمی است که به طور ریشه‌ای وابسته به ارزش‌ها است و در یک چشم انداز اخلاقی و سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد. هر تعریف که از آن صورت گیرد به صورت گریزناپذیر با مجموعه‌ای از پیش فرض‌های ارزشی گره خورده ودامنه کاربردهای تجربی آن از پیش تعیین می‌شود.

۳. دیگر این که چهره‌های قدرت نسبت به یکدیگر نقش تکمیلی دارند و قدرت به عنوان فرایندهای تعاملی و متقابل اجتماعی به طور بالقوه و بالفعل به عنوان یک اقدام عامدانه است.

۴. آنچه بیشتر در عصر ارتباطات و اطلاعات کنونی و در فضای مجازی مورد نظر است، نمود و تجلی عناصر قدرت در قالب چهره‌های سوم و چهارم قدرت است.(۸)

گفتار دوم: سیر تحول قدرت در روابط بین‌الملل

قدرت در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به عنوان نگرشی در برگیرنده عنوان‌های

1. Disciplinary Power
2. Bio-Power

گوناگون چون: ۱. هدف برای سیاست خارجی؛ ۲. مهار نمودن منابع فیزیکی و سیاسی؛ ۳. توانایی مهار نمودن دیگران یادست‌کاری محیط پیرامونی فرد، مورد توجه بوده است. این نگرش به قدرت در برگیرنده تعامل در نظام بین‌الملل، سطحی از کشمکش، ارتباط نزدیک، درک و فهم دیگران از یکدیگر در قالب یا زمینه مشخص به عنوان عاملی کلیدی برای محدود نمودن قدرت و یا زمینه اجتماعی اعمال قدرت بوده است.

نگاه رابرت گیلپین به قدرت به عنوان منبعی است که هر سه مؤلفه را مورد توجه دارد، که هم به کلیه منابع کشور یا یک هدف مشخص مورد نظر بازگشت می‌کند. هانس مورگنتا قدرت را به عنوان هدف درنظر می‌گیرد که در آن سیاست خارجی به عنوان ابزار مورد استفاده برای دست‌یابی به هدف معنا می‌یابد. جفری هارت قدرت را به عنوان مهار و کنترل عنوان می‌کند. ژوزف نای و کارل دویچ آمیزه‌ای از هر سه عامل را به عنوان قدرت در نظر می‌گیرند.از نگاه والتز و کیوهن تلقی از قدرت به عنوان هدف نوعا در جهت کسب امنیت مورد توجه بوده است. لاسول، کاپلان و روست نیز همسان با دال قدرت را به عنوان توانایی برای مهار و کنترل دیگران و دراختیار گرفتن محیط، مورد توجه قرار داده‌اند.

برداشت‌های سنتی و برگرفته از نگرش سخت‌افزاری به مفهوم قدرت به ویژه در دوره جنگ سرد، مؤلفه‌هایی چون موارد زیر را در شمار عناصر تشکیل دهنده قدرت تلقی می‌نمایند: ۱. مساحت سرزمین و وضعیت جغرافیایی و سوق‌الجیشی، سرشت و چگونگی مرزها، وضع و گستره خاکی، پستی و بلندی، آب و هوا و مکان قرار گرفتن کشور، ۲. آمادگی نظامی، با توجه به این باور که تمام قدرت کشور مساوی با قدرت نظامی آن است و جنگ تمام اختلاف‌ها را حل می‌کند، از این رو هر کشوری که ارتشی قوی دارد، قدرتمند است ۳. شمار جمعیت، با این باور که تمام کشورهای قدرتمند بزرگ جهان دارای جمعیت انبوه بوده‌اند، این اصل را ترویج می‌نمودند که هر کشور که جمعیتش بیشتر، قدرتش بیشتر است، ۴. منابع طبیعی وکانی، خودکفایی برای تامین غذا و مواد خام ۵. میزان تجانس و هم‌گونی و هم‌سانی نژادی، و ۶. ایدئولوژی.

اما باید خاطرنشان ساخت که نسبت به نگرش سنتی به قدرت، موارد نقض بسیاری دیده شده و مورد نظر اندیشمندان علاقه‌مند به پژوهش دربارهٔ قدرت قرار گرفته است. در شمار آنها می‌توان جنگ‌های سال ۱۹۴۰ بین آلمان از یک سو و انگلستان و فرانسه از سوی دیگر و

جنگ‌های چندگانه بین اعراب و اسرائیل را به ویژه در سال ۱۹۶۷ در نظر گرفت که در آنها نه شمار و حجم کمی بلکه کیفیت بالا تعیین کننده قدرت بیشتر بوده است.

اینک عصر ما، طلوع عصر دیگری است. کل ساختار قدرت که اجزای جهان را پیوسته به یکدیگر نگاه داشته است، اکنون در حال از هم گسیختگی است و یک ساختار قدرت اساساً متفاوت در حال شکل گرفتن است و این شکل‌گیری درهر یک از سطوح جامعه بشری درحال رخ دادن است. انقلاب در ماهیت قدرت و جابه‌جایی در آن، تنها قدرت را انتقال نمی‌دهد بلکه در آن تغییر نیز ایجاد می‌کند. اما درباره انتقال قدرت و نقاط ثقل آن، می‌توان گفت که این فرایند کم و بیش از نیمه دهه ۱۹۵۰ آغاز شده است. از نگاه الوین تافلر جامعه شناس امریکایی این انتقال در حال شدن است و نزدیک به هفتاد و پنج سال پس از آغاز، یعنی در سال ۲۰۲۵ کامل می‌شود. این دوره رامی‌توان لولای تاریخ نامید و این زمانی است که طی آن تمدن صنعتی که سده‌ها است برکره زمین تسلط دارد، سرانجام جای خود را به تمدن بسیار متفاوت دیگری می‌دهد و این انتقال به دنبال یک دوره مبارزه قدرت که جهان رابه لرزه درخواهد آورد، تحقق خواهد یافت.(۹)

گفتار سوم: فضای مجازی[1] و قلمرو آن در روابط بین‌الملل

در شمار فن‌آوری‌هایی که در طول تاریخ به دلیل گستره فراگیری و تاثیرگذاری قدرتمندانه و بی‌سابقه برنظم اجتماعی، "انقلابی" خوانده شده‌اند، به زبان نوشتاری، ماشین‌های چاپ، تصاویر متحرک، تلویزیون خانگی و خدمات ویدئویی اشاره شده است. اما در این زمینه پدیده اینترنت تازه‌ترین این انقلاب‌ها است و تغییری بنیادین و بدون پیشینه تاریخی به حساب می‌آید. مجموعه عواملی چون سرعت راه‌یابی این نوآوری (اینترنت)، پشتیبانی پایدار و عمومی از آن، افزایش سرسام‌آور بهره گیری و شمار کاربران آن، هم به عنوان منشا و هم پی‌آمد جهانی شدن به حساب می‌آید. آنچه که به ویژه اهمیت می‌یابد سرشت آن به عنوان یک نظام انتشار، ارتباطات واطلاعات است که بر پایه پیوستگی بدون کانون و متشکل از هزاران کاربر منفرد در سر تاسر جهان قدرت و رونق می‌گیرد.

1. Cyberspace

نخست- ترسیم مؤلفه‌ها و سیر پیشرفت فن‌آوری اطلاعات و رایانه‌ها و شکل‌گیری فضای مجازی

در اینجا فضای مجازی (هم پایهٔ سایبرسپیس) در نظر گرفته می‌شود. Cyber به فعالیت‌ها و گفتمانی از قدرت اتلاق می‌شود که مرتبط با نقش رسانه‌ای رایانه‌ها بوده و به آنها ساختار می‌بخشد. فضای مجازی، محدوده‌ای است که با نوآوری‌های حاصل از ابزارهای ارتباطی چون اینترنت، پست الکترونیکی و مجموعه‌های چند رسانه‌ای که درخدمت آن هستند، شیوه‌های نوین تعامل و گفت و شنود را امکان‌پذیر می‌سازد. همچنین فضای مجازی از نگاه نظریه‌پردازان علم کامپیوتر به حیطه ادراک اجتماعی اطلاق می‌گردد، که با بهره‌گیری از کامپیوتر می‌توان به آن وارد شد. از نگاه کلی‌تر می‌تواند به شیوه زندگی محتمل و گونه عمومی فرهنگ پدیده آمده از راه فن‌آوری اطلاعات[1]، انباشت فرآورده‌های ساخته شده، رویه و روابط ناشی از رایانه وعمل پردازش رایانه‌ای نیز اتلاق شود. فضای مجازی شبکه جهانی و رایانه محور، در دسترس رایانه‌ها و فرآورده رایانه، چند بعدی، ساختگی و مرتبط با واقعیت "مجازی" است. گفتمان فضای مجازی[2] آن چیزی است که با به کارگیری معرفت گفتمانی تعیین شده به وسیله اطلاعات دیجیتالی موجب فراهم آمدن خودمختاری فن‌آوری می‌شود. این گفتمان گونه‌ای از معرفت شناسی را شرح و بسط می‌دهد که توجیه‌گر فضای مجازی به عنوان فضای برخاسته از خودش می‌باشد. آنچه اهمیت می‌یابد ارتباط بین فضای مجازی و واقعیت مجازی، تجسم داده‌ها، نمودارهای ترسیمی میانجی، رسانه‌های چندمنظوره، ابرنمودارها و سرفصل‌های دیگر مربوط به فن‌آوری رایانه‌ای است. به عبارت دیگر فضای مجازی چشم‌انداز تازه‌ای را بر روی سیاست می‌گشاید و سیاست را دگرگون نموده و در مجموع آن را به سوی بهبود سوق می‌دهد.(۱۰)

تا سال‌های میانه دهه ۱۹۹۰ شبکه جهان گستر، "فضای آزاد" و خالی از هرگونه موضوع‌های مرتبط با بها، هزینه، مقدار، یاعرضه بود. با وجود افزایش سرشار کاربران هنوز به مرحله سودآوری الکترونیکی منجر نشده بود. نخستین بار وزارت دفاع امریکا چنین سیستمی را برای حفظ و نگاه‌داری عملیات شبکه‌های کامپیوتری خود در صورت حمله هسته‌ای پردازش نمود که به تدریج دامنه کاربری آن به دولت و دانشگاه‌ها نیز گسترش یافت. تا سال های نزدیک به

1. IT= Information Technology
2. Cyber-Discourse

پایان سده بیستم- پایان سال ۱۹۹۹- بود که تمامی کاربردهای دگرگون ساز شبکه جهان گستر بازرگانی به منصه شناخت رسیدند. از آن زمان به بعد چند بعدی بودن فضای مجازی و کنش‌ها و مبادلات شبکه جهان گستر رو به اوج نهاد. این تحول‌ها و مجاری Cyber را برای رفتاری بنا نهاد که دوگانگی اقتصاد سیاسی بین‌المللی یعنی "حرفه قدرت‌یابی و ثروت‌یابی" را پر رنگ‌تر ساخت.

صنعت کامپیوتر به عنوان بستر و عرصه اساسی ایجاد فضای مجازی است و زمینه را برای به وجود آمدن شبکه‌هاو ارتباطات فراهم نموده است. پیشرفت فن‌آوری به ویژه در عرصه رایانه با نرخ رشد بی‌سابقه‌ای در تاریخ همراه بوده است. از بهای سخت افزارهای رایانه‌ای از نظر بهبود وضعیت قیمت‌ها در این راه طی بیست سال گذشته ۱۰۰ هزار برابر کاسته شده است. صنعت فن‌آوری اطلاعات در دهه ۱۹۸۰ از رایانه‌های بزرگ مرکزی (مین فریم) فاصله گرفته و به سوی کامپیوترهای شخصی سوق یافت و اینک کامپیوترهای شخصی جای خود را به صنعتی می‌دهد که بر پایه ساختارهای زیربنایی شبکه‌ای جهانی استوار است، عصری که به آن جهان "شبکه محور"[1] می‌گویند. از دیدگاه آینده‌نگرانه، عصر شبکه محور را می‌توان گامی دیگر در مسیر "جامعه اطلاعاتی"[2] واقعی دانست. چنانچه نظری به سیر تحول در این عرصه بیافکنیم، چند مقطع زمانی را به ترتیب زیر می‌توان دسته بندی کرد:

۱. بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۰ عصر سیستم محور[3] بود. کاربران در این دوره نزدیک به ۱۰ میلیون نفر و گردش درآمد در آن ۲۰ میلیارد دلار بود.

۲. بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۴ دوره محوریت کامپیوترهای شخصی[4] بود. شمار کاربران در این دوره به ۱۰۰ میلیون نفر رسید و گردش درآمد در این عرصه به ۴۶ میلیارد دلار افزایش یافت.

۳. بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ عصر شبکه محور با شمار کاربران ۱ میلیارد نفر و گردش درآمد ۳ تریلیون دلار به منصه عمل می‌رسد. دراین دوره کره زمین شبکه‌ای شده و عصری است که همه کامپیوتر خواهند داشت و در تلاش برمی‌آیند تا با یکدیگر تماس برقرار نمایند، به همان سادگی که با هم تماس تلفنی می‌گیرند. به وجود آمدن ساختارهای زیربنایی که بتوان از راه

---

1. Network- Centric
2. Information Society
3. System-Centric
4. PC-Centric

برقراری این ارتباطات کسب درآمد نمود، در همین دوره است.

۴. بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ عصر محتوا محور [1] خواهد بود. شمار کاربران جهان شمول و گردش درآمد بی‌حساب خواهد بود. مشاغل مجازی، خدمات فردی شده و فرآورده‌های نرم‌افزاری، اطلاعات و فن‌آوری محاط شده در این دوره غلبه خواهند داشت. دنیا شبکه‌ای و به هم متصل [2] خواهد شد که ادغام کلی در این دوره صورت عمل می‌یابد. در نتیجه این پیوند در عرصه ساختارهای زیربنایی، عصر شبکه محور جای خود را به عصر محتوا محور می‌دهد و پایگاهی راستین برای عصر اطلاعات است. منظور از محتوا محور بودن این است که محتوا تنها برای دربرگرفتن اخبار، اطلاعات یا سرگرمی‌ها نبوده، بلکه تمامی خدمات و کاربردهایی را که فن‌آوری اطلاعات برای انجام آنها به کار گرفته می‌شود، در برمی‌گیرد و بخش اعظم اقتصاد جهان به سوی فضای مجازی سوق می‌یابد.

دوم- قلمرو فضای مجازی در روابط بین‌الملل

در اینجا عرصه فضای مجازی را هم می‌توان قرار گرفتن در کانون برخورد نوآوری‌ها در فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات و کاربردهای آن در گفتمان تحلیل و پژوهش سیاسی دانست. هر دوی این قلمرو و مرزها با یکدیگر کشف و شناسایی می‌شوند. یکی ازآنها در حوزه کار مهندسان، فن‌آوران و دانشمندان علم رایانه و دیگری به وسیله اندیشمندان سیاسی شکل می‌گیرد. این قلمرو چالش‌ها و فرصت‌های برخاسته از فن‌آوری نوین اطلاعات و ارتباطات و کاربرد آن‌ها در علم سیاست، به ویژه پی‌آمدهای آن بر روابط بین‌الملل را در برمی‌گیرد. در عمل این امر به بهره‌گیری از فن‌آوری‌های پیشرفته الکترونیکی برای ایده آفرینی، مبادله اطلاعات، دست‌یابی به راه حل‌ها، گسترش دسترسی به دانش، اقامه دلیل و شیوه‌های چندگانه استدلال و اندیشه اتلاق می‌شود. پی‌آمدهای آن برعلم سیاست به بهره‌گیری از فن‌آوری‌های الکترونیک، مشارکت و تصمیم‌گیری مربوط می‌شود. این تعریف مستلزم وجود و عملکرد زیربناهایی است که الگوها و کیفیت‌ها را برای بهره‌گیری هنجارها و موازین درحال تحول، آماده می‌سازد. فضای

1. Content-Centric
2. Wired

مجازی به شیوه‌های مختلف می‌تواند به سان یک موازنه‌گر عمل کند و با تقویت توانایی مردم برای بیان دیدگاه‌ها، مجادله‌ها، یا بازتاب‌های ساده آن‌ها، بازدارنده‌ها را از مسیر راه‌یابی و قدرت‌یابی مردم بردارد.(۱۱)

گفتار چهارم: مؤلفه‌های قدرت در فضای مجازی

اندازه دسترسی به فضای مجازی و بهره‌گیری مؤثر از فضای مجازی از عوامل قدرت در این فضا به حساب آمده و به سه فرایند مرتبط با یکدیگر یعنی اتصال و پیوستگی،[1] محتوا[2] و گنجایش[3] یا Cهای سه گانه بستگی دارد. این سه هم به عنوان شرایط لازم و بسنده برای مشارکت در فرهنگ اینترنت و هم پیش شرط‌های اساسی برای دسترسی و بهره‌برداری اینترنتی پایدار به حساب می‌آیند. پیوستگی و اتصال به زیرساخت مورد نیاز برای حضور ماندگار در فضای مجازی، پوشش روی خط‌های تلفنی، سیستم‌های مخابراتی، ارتباطات ماهواره‌ای و نظایر آن و تمامی شرط‌های لازم مدیریتی و حقوقی را در برمی‌گیرد. محتوا نیز بر پایه دسترسی، کیفیت و مقدار موادی که نیاز کاربران را تامین می‌کنند، تعیین می‌شود. گنجایش یا ظرفیت نیز به مهارت‌های مورد لزوم برای بهره‌برداری از اتصال فیزیکی و آنچه که بهره‌برداری موثر از محتوای دانش انتقال یافته خوانده می‌شود، اتلاق می‌گردد. کشورها به طور تغییرناپذیر بر پایه‌های Cهای سه گانه از یکدیگر متفاوت هستند. هرچندگفته می‌شود که فضای مجازی عرصه‌ای است که در دسترس همگان است و به آن "مساوات‌گر سترگ"[4] نیز گفته شده، اما با در نظر گرفتن این سه مؤلفه، مهم‌ترین بازدارنده‌های راه‌یابی به این عرصه را مواردی چون محدودیت دسترسی به پهنای باند مناسب، اتکاپذیری نامطمئن، ساختارهای ناهمگن و هزینه‌های موجود تشکیل می‌دهند، که عمدتاً پیش روی کشورهای جهان سوم هستند. تأثیر مؤلفه‌های یاد شده در بخش‌های گوناگون روابط بین‌الملل به ترتیب زیر می‌باشد:

---

1. Connectivity
2. Content
3. Capacity
4. Great Leveler

نخست- سیاست و دیپلماسی

غرب در چند صد سال گذشته شاهد ظهور دولت‌های سرزمینی (خواهان گسترش قلمرو)، دولت‌های تجاری و سپس جایگزینی هر دو با دولت‌های اطلاعاتی و مجازی بوده است که با خود ارزش‌های ویژه خویش را به همراه داشته‌اند و الگوهای توزیع اقتدار، شکل‌گیری و قوام قدرت و گفتمان‌های حاکم بر هر یک از آن‌ها با دیگری متفاوت بوده است. از این رو گفتمان حاکم بر عینیت یافتن قدرت در عصر دولت‌های تجاری طبعاً با گفتمان‌های حاکم در عصر دولت‌های اطلاعاتی و مجازی متفاوت هستند. طی سیصد سال گذشته آمال دولت کشورها و رهبران آن‌ها نیروی رانش اساسی روابط بین‌الملل بوده است. امروزه ستون‌های قدرت دولت در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی ناشی از تغییرات لایه‌های مرتبط با یکدیگر در جامعه جهانی به لرزه درآمده‌اند. دولت کشورها با رقیبان تازه‌ای در برابر قدرت و نفوذ در صحنه جهانی روبه‌رو هستند. قدرت به خودی خود درحال باز توزیع است و شکل‌ها و ویژگی‌های تازه‌ای را به خود می‌گیرد. قاعده بازی در روابط بین‌الملل در حال تغییر است و سرچشمه شمار بسیاری از تغییرات یاد شده را می‌توان در انقلاب اطلاعاتی جست، هرچند محدوده کامل و پی‌آمدهای آن روشن نیست. انقلاب اطلاعاتی هر یک از این تغییرات را به پیش برده یا بر آنها نفوذ دارد. این تغییرات نیز به سهم خود برداشت عام از این که قدرت خام در صحنه روابط بین کشورها تعیین کننده بوده و غلبه خواهد یافت، را سست کرده است. سیاست قدرت امروزی از آن رو سرشت مجازی یافته است که بازیگران تنها منحصر به کشورها نبوده و قدرت خام به وسیله قابلیت‌های اطلاعات در تقابل یا تقویت قرار می‌گیرد. قدرتمند همچنان غلبه خواهد شد، اما منابع، ابزارها و اقدام‌های بازیگر توانمند به طور چشمگیر تغییر یافته‌اند.(۱۲)

پی‌آمدهای هستی شناختی: تأثیر مدل کوانتوم

در راستای تأثیر مدل کوانتومی می‌توان گفت که نظم نوین جهانی تا حد زیادی پیچیده‌تر از سلف خود شده است. افزون بر دویست دولت- ملت که مدیریت آنها به خودی خود بسیار دشوار است، شمار بسیاری از نیروهای غیردولتی با نفوذ، گروه‌های شغلی و کاری، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های قومی و مذهبی نیز بر جمع بازیگران روابط

بین‌الملل افزوده شده‌اند که در نظام بین‌المللی صداهای چندگانه را مطرح می‌کنند، که جلوگیری از پیشبرد آنها ناممکن است. این وضعیت فراوانی سیستم‌ها را به همراه می‌آورد که به مدلی از "سیستم سیستم‌ها" شباهت یافته است. این مدل در همسانی با ساختار اتمی شرح یافته در فیزیک کوانتوم، دنیایی در برگیرنده لایه‌های چندگانه فعالیت‌های بین لایه‌ای است که در آن قدرت به سان جریان‌های الکتریکی در بین ذره‌ها در هر لایه و یا در بین لایه‌ها راه می‌یابد. نهادها و بازیگران فراملی در یک لایه، نهادها و بازیگران منطقه‌ای در لایه دیگر، نهادها و بازیگران ملی در لایه دیگر، نهادها و بازیگران دولتی و محلی و افراد و موجودیت‌های دارای منافع در بین همه سطوح در حرکت و انتقال هستند.

یکی دیگر از پی‌آمدهای هستی شناسانه این موضوع در کنار هم قرار گرفتن عناصر و مؤلفه‌های ناسازگار با یکدیگر چون حرکت‌های واگرایانه و هم‌گرایانه است. پدیده‌هایی چون تقویت نیروهای آنارشی و کنترل به طور هم‌زمان، تقویت آحاد جامعه و نخبگان به طور هم‌زمان، شکستن سلسله مراتب‌ها و ایجاد ساختارهای تازه، بالا بردن توان تجزیه و تحلیل، کاستن از زمان‌های در دسترس برای واکنش و فراهم ساختن ابزار برای تقویت هیجان‌ها یا خردورزی، توصیف چنین وضعیتی است. از این رو می‌توان گفت توان دولت‌ها در برخی از جنبه‌ها کاهش یافته و اقتدار آن‌ها به بازار، موجودیت‌های فراملیتی و بازیگران غیردولتی وانهاده می‌شود.(۱۳)

در عرصه‌های تمدنی نیز برای دموکرات منش‌های خواهان گفتگو، صلح و مدنیت ابزار لازم را فراهم نموده اما سلاح لازم برای منادیان برخورد و هواداران یکه تازی امریکا در صحنه روابط بین‌الملل نیز فراهم آمده است. در عین حال موارد، نشانه‌ها و مشاهده‌هایی را می‌توان در نظر آورد که حاکی از تغییر ژرف و دائمی سرشت و اعمال قدرت در آستانه ظهور عصر فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی هستند.(۱۴)

در رویارویی با شرایط بحرانی از بوسنی گرفته تا چیاپاس و یا تبت، فن‌آوری‌های اینترنتی، جوامع مجازی را قادر ساخته است تا درکنار یکدیگر و با بهره‌گیری از فشار افکارعمومی، با تلاش‌های حکومت‌ها در به کارگیری خشونت و یا بستن مجاری ارتباطی رسانه‌های خبری مقابله نمایند. با توجه به چند برابر شدن توان اطلاع رسانی و افزایش شگرف شمار کاربران و توانایی آنان در برخورداری از آگاهی‌های عمومی، قدرتمندترین کشورهای جهان نیز از این فشارها ایمن نیستند.

ارتباطات و اطلاعات به عنوان دوستون اصلی دیپلماسی کشورها طی سال‌های گذشته و در فرایند دیجیتالی شدن تغییر بنیادین یافته‌اند. این دو پدیده در فرایندی تقویت کننده نسبت به یکدیگر، فاصله‌ها را کنار زده، بهای دسترسی به اطلاعات را کاهش داده و فرایند همگرا شدن منابع اطلاعات در سرتاسر جهان را فراهم آورده‌اند. این فرایند با کاهش اهمیت عناصر مادی‌در تولید صنعتی و حتی ایجاد ارزش‌ها همراه شده است. یکی از جلوه‌های دیپلماسی نوین، افزایش اهمیت عوامل درون کشوری نسبت به محافل بازرگانی و شغلی، جنبش‌ها و گروه‌های اجتماعی و نظایرآن است. تأثیر فن‌آوری اطلاعات بر توزیع ثروت و قدرت در درون کشور از راه:

۱. سربرآوردن یک گروه نخبگان دائماً در حال نوسان؛

۲. ارتقای اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر دانش و مهارت به جای ثروت‌های موروثی؛

۳. تهدید متوجه کارکنان یقه سفید.

موجب قدرت یافتن بیشترافراد و دیگر موجودیت‌ها برای توزیع ودست‌کاری دراطلاعات است.

در زمینه قدرت و نظم بین‌المللی، هر چند دیپلماسی پیشبرد روابط بین‌الملل از راه‌های صلح‌آمیز به جای اعمال زور می‌باشد، اما به هرحال رابطه بینابین با به کارگیری قدرت نظامی دارد. با تحول و دگرگونی در مفهوم قدرت، تمایز آشکار بین دیپلماسی به عنوان ابزار پیشبرد منافع ملی از راه مذاکره و ابزارهای صلح جویانه، با قدرت نظامی به عنوان راه پیشبرد منافع ملی از راه زور کم رنگ شده است. قدرت ناشی از عناصر سنتی چون مهار و نظارت بر منابع سرزمینی و فیزیکی به سوی اطلاعات به عنوان منبع قدرت در حال تغییر مستمر است. در دنیای به سرعت در حال تغییر، اطلاعات در مورد این که چه چیز در حال رخ دادن است، خود یک کالای کانونی در روابط بین‌الملل به حساب می‌آید. همان‌گونه که تهدید و به کارگیری قدرت نظامی به عنوان منبع کانونی قدرت در نظام بین‌المللی دردوره رقابت بین دو ابرقدرت به حساب می‌آمد.

زمانی بود که دیپلمات‌ها تنها طرف‌های صحبت بین کشورها به حساب می‌آمدند، اینک گفتگوی بی‌واسطه و مبادله اطلاعات بین شهروندان در سراسر جهان به طور شبانه روزی در جریان است. کوچک‌ترین کشورها، یک گروه تروریستی یا باند بزرگ مواد مخدر با یک برنامه‌ریز کامپیوتر می‌توانند با تولید ویروس نرم افزاری یک شبکه حیاتی و حساس را از کار اندازند و یا کامپیوترها را عاجز و ناتوان سازند.[۱۵]

دوم- اقتصادو تجارت: تأثیرات فن‌آوری اطلاعات بر وضعیت اقتصاد جهانی

یکی دیگر از عوامل مرتبط با این تحولات نقش مهم دانش در اقتصاد جهان است که با الگوهای در حال تحول شبکه دانش همراه می‌شود. تامدت‌ها با اقتصاد به عنوان "سیاست کم اهمیت"[1] و عرصه‌ای از نظر مغفول مانده رفتار می‌شد.اما تغییرات شگرف صورت گرفته، زوال تفاوت‌های بین محیط های ملی و بین‌المللی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، از تولید گرفته تا مالیه بین‌المللی را به همراه داشته است. هماهنگ شدن دنیای اقتصاد جهانی با عصر شبکه‌ای و پیش‌تازی آن، مطالعه و توجه جدی تصمیم‌گیران سیاسی و اقتصادی و خارجی برای بررسی مدل‌های آینده را به دنبال آورده است. این درحالی است که در نتیجه همین فعالیت‌ها یک ستون قدرت دولت کشور رو به فرسایش نهاد. هشت ویژگی زیر به عنوان پیش‌برنده‌های اساسی تغییر و تحول در ساختارهای قدرت در جهان به ویژه در عرصهٔ اقتصاد و تجارت جهانی مطرح شده‌اند. تغییری که در رابطه بین نقش کشور و نقش بازار هم کاهنده و هم تقویت کنندهٔ توان دولت بوده‌اند.

۱. به هم پیوستگی[2]: به هم پیوستگی بین افراد، نهادها و انجمن‌ها، بخش‌ها و جوامع از راه شبکه‌های کامپیوتری، ماهواره‌ها و زیرساختارهای ارتباطی عمومی و خصوصی و تأثیرگذاری بر بازارها چه به صورت مثبت و چه در قالب مشکلات.

۲. تراکم زدایی و تمرکززدایی[3]: زمانی کنترل بازارهای مالی در بانک‌های مرکزی و شماری از بانک‌های عمده و واسطه‌های عمده سهام متمرکز بود. اینک اینان کنترل خود را بر بازارها از دست می‌دهند. مراکز پولی با یکدیگر مرتبط شده و به عنوان بازیگران عمده عمل می‌کنند.

۳. میانجی زدایی:[4] ایجاد بازارهای الکترونیکی انحصار را از باشگاه‌های اداره کننده تجارت گرفت. مثلاً نزدک[5] مانند بازار مبادله نیویورک، لندن، توکیو نیست، بلکه یک سیستم کامپیوتری پیوند دهنده بین بازارها و اداره کنندگان آنها است، که بسیاری آن را بازار فردا و مورد الگوبرداری

1. Low Politics
2. Interconnection
3. Dissaggregation/Decentralization
4. Disintermidiation
5. NASDAQ

قرار گرفته می‌دانند. حق‌العمل کاران سنتی در پرتوی عملکرد تنزیل کاران و خدمات موسوم به تجارت الکترونیکی[۱] قرار می‌گیرند. سازوکاری که افراد را به تجارت مستقیم از راه اینترنت به انجام امور بانکی بدون مراجعه به شعبه‌ها، زدودن نقش و هزینه‌های واسطه قادر می‌سازد.

۴. جابه‌جایی:[۲] انجام امور شغلی در فضای مجازی معاملات را از یک مکان فیزیکی که وجود خود را از موقعیت جغرافیایی خویش اخذ می‌کنند، جدا می‌سازد. پاکشویی پول‌های غیرقانونی[۳] یامعاملات ساختگی، امکان جابه‌جایی دارایی‌ها و پی‌آمدهای حقوقی آن در شمار پی‌آمدهای این مؤلفه به حساب می‌آیند.

۵. شتاب‌زدگی:[۴] شتاب گرفتن پی‌آمد تقلیل همه چیز در این عرصه به فرم دیجیتال آن و افزایش توان پردازش‌گری دیجیتال موجب آن است که اینک هرمعامله به طور آنی صورت گرفته و بازارها در عرض ثانیه‌ای از این رو به آن رو شوند.

۶. افزایش و تقویت:[۵] توان پردازش و پهنای باند (انتقال)[۶]، به عنوان زیرساخت پردازش و جابه‌جایی اطلاعات به بازارها امکان انتقال حجم بی‌سابقه را داده است. پی‌آمد ترکیب عوامل افزایش و تقویت با شتاب و سرعت دنیای فَرار وتغییر یابنده را سبب شده است. بازارها در یک لحظه در هم شکسته و با همان سرعت بازسازی می‌شوند. خطاها نیز تأثیر مضاعف می‌یابند و حکایت زیان‌های تجاری چند صدمیلیون دلاری نمایانگر همین موضوع است.

۷. مجازی بودن:[۷] پدیده‌ای که حاصل واقعیت دیجیتال مشابهت پذیر با همتای حقیقی آن است. جامعه مالی شاید عینی‌ترین مصداق "جامعه مجازی"[۸] باشد که در قالب یک صنعت جهان شمول متشکل از بانک‌داری، امور سرمایه گذاری بانکی، مقاطعه کاری، کالاها و واسطه های مالی که همگی آنها ازراه خطوط ارتباطی و فرکانس‌های بی‌سیم، پیوستگی دارند.

1. E-Trade
2. Dislocation
3. Money Laundering
4. Acceleration
5. Amplification
6. Band Width
7. Virtualness
8. Virtual Community

۸ بی‌تناسبی و نامتقارن بودن:[1] مصداق عینی این موضوع را با امور نظامی می‌توان جستجو کرد. در این خصوص بی‌تقارنی را می‌توان فرآورده جانبی انقلاب اطلاعات دانست که به بازیگران کوچک امکان رقابت با بزرگ‌تر از خود رامی‌دهد. در عرصه‌های دیگر نیز آحاد افراد می‌توانند به بافت کل این جامعه جهانی دسترسی یافته، در شیوه سرمایه گذاری تغییر ایجادکرده و بابهره گیری فن‌آوری به گستره کامل منابع اطلاعاتی دست‌یابی داشته باشند.(۱۶)

در حوزه اقتصاد شکل‌گیری و رسمیت یافتن بازرگانی روی شبکه الکترونیکی[2] یک عامل با اهمیت در بازرگانی جهانی است. دسترسی به شبکه دانش و بازرگانی الکترونیکی درگروی "رقابت جهانی بر سر دانش" است. پژوهش‌گران و مشاهده‌گران بر سر نقش تعیین کننده دانش تفاوت دیدگاه دارند. همگان توافق دارند که تحولی با اهمیت بسیار آغاز گشته که می‌توان آن را با انقلاب کشاورزی (مربوط به ۸ هزار سال پیش از میلاد) یا با انقلاب صنعتی سده هجده اروپا مقایسه نمود. اگر همان‌گونه که باور عموم بر آن است "دانش برابر با قدرت باشد" پس اقتصاد جهانی در پایان سده بیستم بیش از پیش وابسته به بهره‌گیری از تسهیلات فضای مجازی برای تغذیه نمودن اقتصاد دنیا و سرعت دادن به تبدیل دانش به قدرت است. جهان غیراینترنتی در حال حاشیه‌ای شدن و قرار گرفتن در بیرون از قلمرو بزرگ‌راه‌های ارتباطی است. حجم تجارت الکترونیکی تا پایان سال ۲۰۰۳ از ۱۰ هزار میلیارد دلار فراتر خواهد رفت اما سهم ایران در این تجارت پررونق نزدیک به صفر است.(۱۷)

در عین حال دومین تغییر بزرگ وارد شدن پدیده "اقتصاد بی‌وزن"[3] و هر چه بیشتر جهانی شده است، عرصه نوینی از اقتصاد که بر پایه دانش قرار دارد. تا یک نسل پیش از این نیمی از نیروی کار در کشورهای غربی دست‌اندرکار مشاغل تولید صنعتی یا کشاورزی بودند. یا به عبارتی نیروی کار گسترده‌ای در آنها وجودداشت، اما هم اینک در بیشتر این جوامع نیروی کار کمتر از ۲۰٪ است و در حال کمتر شدن هم هست. رشد بخش فن‌آوری اطلاعات در ایالات متحده بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ یک سوم رشد اقتصادی این کشور بوده است. این امر در گروی دگرگونی‌های تکنولوژیک و جهانی شدن تجارت بوده است. فن‌آوری اطلاعات سرشت

1. Asymmetry
2. E-Commerce
3. Weightless Economy

تولید صنعتی را متحول ساخته است. کارگران شبکه‌ای و از راه دور[1] با بهره گیری از رایانه و در مجموعه مکان‌های نامتمرکز کار می‌کنند. ارتباطات، پردازش اطلاعات، تفریحات و سرگرمی‌ها و دیگر صنایع بدون وزن در هر جا بیشترین حوزه‌های رشد اقتصادی را به خود اختصاص می‌دهند. دانش و اطلاعات رسانه‌ای بسیاری از گونه‌های کاردستی را جایگزین کرده‌اند و به خلاف تعبیر مارکس که می‌گفت نیروی کار سرمایه‌داری را مدفون می‌کند، سرمایه‌داری است که نیروی کار را دفن کرده است.

تجارت اطلاعات و دانش جوهره و اساس نظام مالی نوین جهانی است، جایی که پول هم اینک به رقم های کامپیوتری صرف تبدیل شده است. فرصت‌های بلندمدت یا حتی میان مدت و استراتژی‌های قدیمی تجاری منسوخ شده و به سرعت با مدل‌های نوین‌تر جایگزین می‌شوند. به جای این که چون گذشته‌ها بزرگ جایگزین کوچک شود، الگویی بر پایه سریع‌تر جایگزین کندتر، برقرار شده است.

اقتصاد بدون مواد اولیه[2] چیزی است که دنیایی از جلوه و نمایه است. پدیده موسوم به خیزش کوانتومی است که جوهره اقتصاد جهان را تغییر داده و دگرگون نموده است. دیگر چگونگی و مکان ساخت کالاها نیست که به حساب می‌آید، بلکه ویژگی فرآورده مورد خریدو فروش اهمیت دارد. نوآوری، تازگی، ایده وفکر است که به فروش می‌رود نه مواردی که در ساختمان آن به کار رفته است. سرمایه انسانی است که بیش از هرچیز دیگر به شرکت توان رقابتی می‌دهد. ارزش ثبت شده دارایی‌های مایکروسافت بخش ناچیز و کوچکی را در مقایسه با ارزش تجاری این شرکت در کل تشکیل می‌دهد. بخش اعظم تولید دیگر برپایه خط تولید فوردیستی صورت نمی‌گیرد، بلکه کمتر کاربر و بیشتر خودکار و حتی روباتیک است.

در دنیای امروز باتوجه به سرشت جهان شمول ارتباطات معاصر دیگر پنهان‌کاری بسیار دشوار است و انزوای جغرافیایی ناممکن شده است. اقتصاد نوین امروزین برگرفته از فعالیت‌های حیاتی استراتژیک اقتصادی، مرکب از بازارهای سرمایه، علم و فن‌آوری، اطلاعات، نیروی کار متخصص، بازارهای مصرف سرشار، شبکه‌های چندملیتی تولید و مدیریت در تولید

---

1. Wired Workers
2. Dematerialized Economy

صنعتی (و کشاورزی صنعتی)، خدمات پیشرفته، ارتباطات رسانه‌ای (از جمله اینترنت)، سرگرمی و تفریحات (از جمله ورزش)، فن‌آوری‌های اطلاعات و ارتباطی نوین، برپایه صنایع خرد الکترونیکی، مخابرات و نرم‌افزارهای کامپیوتری شبکه محور زیرساخت‌های این اقتصاد نوین را فراهم آورده‌اند. شبکه‌ها بیش از کشورها یا منطقه‌های اقتصادی، معماران راستین اقتصاد جهانی نوین هستند که عایدات حاصل از آن‌ها با رشد سالانه ۳/۷ درصد، دو برابر دیگر اقتصادها به شمار می‌آید. درواقع فن‌آوری‌های اطلاعات درکانون این اقتصاد نوین قراردارند. در ژانویه ۱۹۹۹ امریکا آن لاین[1] با ۱۰ هزار نفر کارمند، ۶۶/۴ میلیارد دلار درآمد داشت، این درحالی بود که جنرال موتورز با ۶۰۰ هزار نفر تنها ۵۲/۴ میلیارد دلار داشته است. در همان سال شرکت صاحب نام جستجوگر یاهو[2] تنها با ۶۷۳ نفرکارمند ۳۳/۹ میلیارد دلار درآمد کسب کرده است.(۱۸)

حاصل این فرایندها رنگ باختن ارزش قلمروهای سرزمینی است. در گذشته کشورها نسبت به سرزمین وسواس داشتند. نظام بین‌المللی با جنگ‌های متناوب خود بر پایه این مفروضه بنا نهاده شده بود که سرزمین عامل اساسی در تولید و قدرت است. اما دوره برتری مطلق عناصر جابه‌جا شونده تولید، در پایان سده بیستم فرارسید. شکل‌گیری یک کشور مجازی-که از قابلیت تولیدات وابسته به سرزمین درآن کاسته شده است- نتیجه منطقی این وارستن از قید سرزمین است. هر اندازه که بیشتر تولید صنایع داخلی در خارج از مرزها صورت می‌گیرد، ارزش سرزمین از پدیده‌هایی چون فن‌آوری، دانش و سرمایه گذاری مستقیم، کمتر شده و کارویژه کشور هر چه بیشتر باز تعریف می‌شود. در این سیر افول و زوال (کشور)، نخستین نمودهای الگوی سیاسی کشور سوداگر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ سربرآورد. کشور سوداگر به جای کشورگشایی، بازرگانی را هدف بنیادین خود قرار داده، نه از نظر جغرافیایی بلکه از حیث کارویژه کوچک‌تر می‌شوند.

این تغییر در استراتژی ملی به دلیل کم شدن بهای دارایی‌های تولیدی ثابت بود. کشورهای کوچک‌تر- که به هرحال پایه‌ریزی یک استراتژی نظامی-سرزمینی برایشان اساساً متصور نبود- نیز استراتژی بازرگانی- محور را مورد نظر قرار دادند. از این قرار بنگاه مجازی

1. America Online
2. Yahoo

پدید آمد، نهادی که بخش‌های پژوهشی، توسعه، طراحی، بازاریابی، تامین اعتبار و دیگر کار ویژه‌های دفتر مرکزی شرکت‌ها را دارا بود، اما کمتر دارای امکانات ساخت و تولید بود. در واقع موجودیتی که سر داشت اما بدنه نداشت. "بخش فکری" یا "برنامه ریز" برای تولید فرآورده‌های تازه در گستره‌ای از بخش‌های متفاوت تولیدی، طرح و برنامه‌ریزی می‌کند. این پدیده (کشور سوداگر و پس از آن کشور مجازی)، به جای اعمال کنترل بر سرزمین و قلمرو، هَم خود را صرف افزایش سهم خود در تجارت جهانی نموده است. از این رو آنهامرحله جابه‌جایی کالاها، سرمایه، نیروی کار، فروش هر چه بیشتر در بیرون از مرزها را درنوردیده و به جای صادرات در بازارهای سرزمین‌های دوردست مبادرت به تولید می‌نمایند.

کشور مجازی، که اقتصاد آن بر عوامل جابه‌جا شونده تولید استوار است، در کنار میزبانی برای جذب سرمایه و نیروی کار ملت‌های دیگر، نظارت بر سرمایه گذاری مستقیم خارجی بنگاه‌های اقتصادی خود، این‌گونه فعالیت‌ها را تشویق، ترغیب و هماهنگ می‌کند. دولت‌های مجازی در پی پیوستن به رشته‌های گوناگون اقتصادی و برتری داشتن در همه آنها از کشاورزی گرفته‌تا تولید و توزیع آنها نیستند. دولت مجازی در فن‌آوری پیشرفته و خدمات پژوهشی تخصص یافته و نه صرفاً از راه تولید اقلام پرارزش، بلکه با طراحی تولید، بازاریابی و تأمین اعتبار به کسب درآمد می‌پردازد. بنیاد اقتصاد آن بر پایه کسب کارایی از راه کاستن از حجم تولید بنا نهاده شده است. کشور مجازی کلید رقابت برای دست‌یابی به ثروت هنگفت را در سدهٔ ۲۱ دراختیار دارد. مزیت‌های این‌گونه از چیزی ناشی می‌شود که اقتصادهای موضوعی[1] خوانده شده و در نقطهٔ مقابل اقتصادهای حجمی[2] قرار می‌گیرند. اقتصاد موضوعی به ساخت فرآورده‌های گوناگون در یک خط تولید یا حوزهٔ کیفیت اتلاق می‌شود. در نتیجه کشور مجازی با این مفهوم یک نهاد اهل گفت‌وگو و چانه‌زنی است و بیشتر به دسترسی اقتصادی به خارج و هم‌زمان با آن کنترل اقتصادی در درون کشور متکی است.[3] نتیجه این که فرایندهای گفته شده جهان را شتابان به

1. Economies of Scope
2. Economies of Scale

۳. در اروپا کشور سوئیس نماد کاملی از کشور مجازی است، مثلاً ۹۸٪ توان تولید شرکت نستله در بیرون از سوئیس قرار گرفته است. هلند نیز بیشتر فرآورده‌های خودرا بیرون از کشور تولید می‌کند. انگلستان هم خود را با این روند جهانی همراه می‌کند.

سوی تقسیم به کشورهای "برنامه‌ریز" و "مجری"[1] و یا کشور برخوردار از آمیزهٔ هر دو این کارویژه‌ها، پیش می‌برد. چین نمادی از یک کشور مجری در سده ۲۱ خواهد بود.

به هر روی آنچه گفتنی است این که واقعیت‌های گفته شده نافی این حقیقت نیست که فرایند جهانی شدن ناموازنه‌هایی به همراه داشته است که آنها را نمی‌توان بدون واکنش در نظر داشت. از این رو در درون مرزها، مردمی که منافع خود را با بیرون از مرزها متفاوت ارزیابی می‌کنند، و مشاغل، خانه و سبک زندگی و فرهنگ خود را داشته ومی‌خواهند آن را حفظ کنند، برای حفظ منافع خود در درون مرزها به حکومت‌های نیمه جان رو می‌آورند. پی‌آمدهای ناشی از این وضعیت زمینه‌ساز چالش‌های عمده سیاست خارجی خواهند بود. جهانی شدن تا دهه‌ها نمی‌تواند زیرساخت جهان و ساختار قدرت در آن را کاملاً تغییر دهد، اما رابطه بین نیروهای رانش دهنده جهانی شدن و نیروهای موجود در برابر آن به تدریج لایه‌های تشکیل دهنده دنیای امروز را جابه‌جا می‌کنند. درعین حال تنش پویای بین بازارها و دولت‌ها به زودی پایان نخواهد یافت. این نکته به ویژه از منظر عملکرد چند ملیتی‌ها نیز این ویژگی معنا می‌یابد، چرا که این شرکت‌ها عملاً از منافع ملی کشورهای خاستگاه خود بریده، با جابه‌جایی مشاغل، فرار از مالیات و اقدام‌های دیگر فرایندی از فرسایش حاکمیت را رقم می‌زنند و واکنش برخی دولت‌ها و حکومت‌ها را در برابر آنچه که "بیداد بازارها"[2] خوانده می‌شود، در پی دارد.(۱۹)

سوم- دفاع و امنیت

مهم‌ترین موضوعی که از حادثه یازده سپتامبر به دست می‌آید آگاهی تازه‌ای از به هم پیوستگی امنیت ملی و جهانی است. این فشار وارده نشان داد که امنیت کشوری بیش از هر زمان دیگر، امنیت منطقه‌ای و جهانی است و این سطوح به ظاهر مختلف، با یک‌دیگر تعریف می‌شوند و حتی کشورهایی که خود را دور از تعامل بین‌المللی نگاه می‌دارند، موفق به این کار نخواهند شد. اهمیت استراتژیک جنگ‌های اطلاعاتی در هر سه سطح تحلیل ملی، منطقه‌ای و جهانی به گونه‌ای است که سیاست در عرصه مجازی از مسائل عمده نظامی و سیاسی دهه آینده خواهد بود.

1. Head & Body States
2. Tyranny of Markets

بازیگران غیردولتی یا شبه دولتی و یا به عبارتی شبکه‌ای در عرصه نظام بین‌الملل با بهره گیری از پدیده تهدید نامتقارن ابعاد تازه‌ای از قدرت را برخوردار بوده و با آزادی عمل قابلیت وارد آوردن ضربه به نیروهای بزرگ‌تر از خودشان را دارا هستند، پدیده‌ای که با عنوان انقلاب در مهارت منتج از جهانی شدن فن‌آوری است. به نظر بیل کلینتون، رئیس جمهور پیشین امریکا، رخداد ۱۱ سپتامبر از وجهه نظر جهانی شدن، بخش تاریک جهانی شدن بود و باید این بخش تاریک اصلاح شود. این درحالی است که نهادهای موجود و سنتی کارآمدی لازم را ندارند، آنها برای رویارویی با چنین وضعی که تهدید و چالش‌های نامتقارن را در پی دارد، کارآمدی لازم را ندارند. آنها برای تعامل با نهادهای دولتی و حکومتی تجهیز شده‌اند. از این رو هم در تجزیه و تحلیل و هم در پیش‌بینی و فهم پی‌آمدهای آن‌ها ناتوان هستند. تحول دائم، تغییر در سمت‌گیری منافع در دنیای مجازی و توان تخریبی بسیار بالا رخدادهای تروریستی مجازی در شمار این تحولات شگرف هستند. در بین ارزشمندترین منابع اطلاعاتی حفاظت شده عصر نوین کنونی، عکس و تصاویر با کیفیت بالای به دست آمده از ماهواره‌های جاسوسی است. زمانی این فن‌آوری در انحصار دولت‌ها بود. اینک شرکت‌های خصوصی با ساختن ماهواره‌هایی با دقت عکس‌برداری و پردازش کمتر از یک متر در روی زمین به مشتریان شخصی خود فرصت می‌دهند تا ماهرانه‌ترین حرکت‌های دیگر بازیگران غیردولتی یا حکومت‌ها را رهگیری نمایند.

جایگاه قدرت نظامی به وسیله فن‌آوری اطلاعات به دوگونه مورد چالش قرار گرفته است:

۱. چالش نخست به سرشت نظامی قدرت باز می‌گردد که با ارائه شدن مفهوم مبتنی بر فن‌آوری اطلاعات از نبردها تغییر نموده است. برآوردهای سازمان سیا درامریکا حاکی از آن است که در سده ۲۱ قطع نظر از جنگ‌افزارهای هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی، جنگ اطلاعاتی و مجازی موسوم به جنگ مجازی[1]، می‌تواند کانونی ترین تهدید برای امنیت ملی به حساب آید. وابستگی روزافزون کشورها به ویژه کشورهای پیشرفته به فن‌آوری اطلاعات در اقتصاد، صنعت، مالیه و بانکداری، خود زمینه‌های تازه برای آسیب پذیری به وجود آورده است. نظام‌های

1. Cyber warfare

این‌گونه کشورها از جانب یک خراب‌کار رایانه‌ای ماهر بیشتر در تهدید خواهد بود تا یک قدرت نظامی مقتدر.

۲. چالش دوم نسبت به مفهوم سنتی قدرت نظامی، فروکش نمودن نسبی آن در سنجش با دیگر عناصر اساسی مفهوم قدرت به ویژه بهره گیری از فن‌آوری اطلاعات به عنوان یک منبع تازه قدرت است. دانش بیش از هر زمان دیگر "قدرت" به حساب می‌آید. قدرت در عصر اطلاعات با افزایش اهمیت فن‌آوری، آموزش وافزایش انعطاف پذیری و کاهش اهمیت جغرافیا، جمعیت و مواد خام همراه بوده است. اطلاعات و دانش متنوع‌تر و منعطف‌تر بوده و آخرین تحولات بر اهمیت "قدرت منعطف یا نرم"[1] به عنوان شیوه پیشبرد منافع ملی از راه جذب و جلب به جای اجبار و فشار افزوده است. با افزایش کاربرد "قدرت نرم" در روابط بین‌الملل، جایگاه دیپلماسی برجسته‌تر می‌شود.

کاسته شدن از اهمیت عناصر محیطی (عامل فضا) در روابط بین‌الملل تغییر در مفهوم ژئوپلتیک را هم به همراه داشته است، که به طور سنتی بر پایه عناصر فضا و مکان چون دسترسی به دریا، وجود مرزهای طبیعی وکنترل تسهیلات ارتباطی عمده استوار بوده است. هر چند اهمیت این جنبه‌های جغرافیایی برای حیات انسان همچنان پابرجا است اما فن‌آوری اطلاعات به واسطه فراهم آوردن "ارزش‌ها و قدرت" غیرمادی از اهمیت عامل مکانی کاسته است. اهمیت جایگاه ژئوپلتیک یک کشور با مجموعه ارزش‌های تازه‌ای که مرتبط با مدیریت اطلاعات ودانش است و جایگاه آن در ساختارهای زیربنایی اطلاعات جهانی ارزیابی می‌شود. همان‌گونه که در پایان سده گذشته، نقش طبقه اشراف رو به افول نهاد و نقش صاحبان‌مشاغل و بازرگانان و متخصصان در سیاست و حیات اجتماعی اهمیت بیشتری یافت، در پایان سده بیست نیز تغییر به سوی دگرگونی در سلسله مراتب اجتماعی به سود گروه‌های اجتماعی اداره کننده دانش و اطلاعات خواهد بود.[۲۰]

انقلاب اطلاعات موازنه قدرت بین قدرت‌های بزرگ نظامی جهان و دولت‌های کوچک‌تر از نظر جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی را هم تغییر می‌دهد. در جایی که تسلط و غلبه

1. Soft Power

عامل تعیین کننده در کشمکش‌ها به حساب می‌آید و کشمکش بین‌المللی منحصراً توسط کشورها و ارتش‌های آنها اداره می‌شوند، در دنیای تازه، آموزه‌های سنتی تسلط، توسط دیدگاه مزیت‌های نامتقارن به دست آمده ازسوی بازیگران غیردولتی به چالش گرفته می‌شود. آنان اینک قادر هستند به کشاکش مستقیم و مؤثر با حریف‌های قدرتمند وارد شوند. دراساس زمانی که واحد نیرو در جنگ عامل فرد وانسان بود، هر اندازه اجتماع بزرگ‌تری از افراد در ارتش گردآورده می‌شدند، مزیت بیشتری داشتند. پس از دو سده، اینک دوره ارتش‌ها و نیروهای نظامی برخوردار از انبوه پرسنل و دوره‌های کوتاه خدمت اجباری و سازو برگ حجیم و گسترده آنها به سر آمده است. با این حال از همان آغازین روزهای کشمکش‌ها، تاریخ نظامی و ارتش‌ها نشان می‌دهد که فن‌آوری‌های نوین و شیوه‌های نوین جنگ‌آوری می‌تواند مقیاس‌ها را دگرگون کرده یا موازنه قدرت را تغییر دهد. راه‌یابی اسب، رکاب، تیر و کمان، ارابه‌های جنگی، باروت، توپ، بخار، زیردریایی، نیروهای هوایی، جنگ‌افزارهای هسته‌ای و فضایی سیرتدریجی راه‌یابی این فن‌آوری‌ها را نشان می‌دهد که موجب برتری دارندگان آنها برطرف مقابل فاقد آن‌ها می‌شود.[۲۱]

از جنبه‌های دیگر نیز بهره‌گیری از شبکه‌های کامپیوتری برای وارد شدن به زیرساخت‌های رقیب برای از بین بردن اطلاعات دشمن، به کارگیری‌لیزر برای از بین بردن ماهواره‌ها در شمار فن‌آوری‌های ناظر بر آینده در عرصهٔ نظامی است. نکته جالب این که ارتش به ویژه در ایالات متحده بیشتر از هر بخش دیگری در دولت، از فن‌آوری اطلاعات بهره برده است و به کارگیری فن‌آوری‌های نوین در ارتش و نیروی نظامی را "مزیت اطلاعاتی" یا "استیلای اطلاعاتی" می‌خوانند. جنگ امریکا با عراق در سال ۱۹۹۱ و سپس در بالکان ۱۹۹۹ و در افغانستان ۲۰۰۱، عرصه‌ها و مثال‌هایی از به کارگیری این‌گونه جنگ‌افزارهای بهره‌مند از اطلاعات و به منظور بالا بردن دقت آن‌ها بود. برآیند این تمهیدات موجب بیشینه‌گی کارایی و به پایان‌ترین اندازه رسیدن مخاطره نسبت به پرسنل و نیروهای نظامی و کاسته شدن از آسیب‌ها و هزینه‌های جانبی شده است. جلودار و پیش‌گام بودن ایالات متحده در بهره‌گیری از فن‌آوری پیشرفته در عرصه نظامی موجب تحکیم جایگاه ابرقدرتی آن با وجود برخی کاستی‌ها در عرصه اقتصادی و بازرگانی شده است. همان‌گونه که درگذشته تسلط هسته‌ای عامل اصلی رهبری در ائتلاف به شمار می‌آمد، تسلط اطلاعاتی عامل اساسی در عصر کنونی به حساب می‌آید. جایگاه قدرت

کشورها در این وضعیت از بزرگی اندازه فیزیکی و ظاهری کشور جابه‌جا شده است و بر پایه مؤلفه‌هایی چون انبوه‌زدایی، جابه‌جایی، میانجی‌زدایی، شتابندگی، ایجاد فضای مجازی را ممکن می‌سازد.

انقلاب اطلاعات هم‌زمان با بازیگران کشوری، توان و انعطاف عمل بازیگران غیردولتی را نیز افزایش داده و هم‌زمان با تغییر مفهوم قدرت نظامی، نگرش استراتژیست‌های نظامی را متحول نموده است. ابزارهای نامتقارن در این خصوص چه در عرصه تولید و به کارگیری جنگ افزارهای کشتار جمعی توسط گروه افراد و چه تهدیدآفرینی در برابر زیرساخت‌های حمل و نقل، از کار انداختن و فلج کردن اقتصادها از راه حمله‌های تروریستی در فضای مجازی[1]، حمله به بازارهای مالی و یا از بین بردن یک کشور، همگی هراس و بیم بین‌المللی را به همراه می‌آورند. ابزارهای نظامی مدرن برای چالش‌های عرصه نبرد و دشمنان شناخته شده کارایی دارند، در حالی که کشف تهدیدهای تازه در مقیاس جهانی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های متفاوتی را طلب می‌کند. ترکیب و اتصال بین منابع نظامی و اطلاعاتی در شبکه‌هایی که دانسته‌ها در آن بین هم پیمانان مورد اطمینان در گستره جهانی به شراکت گذارده می‌شوند، از جمله راه‌های دست‌یابی به این توانایی‌ها هستند.

گروه‌های واکنش سریع نامتمرکز و انبوه زدایی شده و با قابلیت‌های جابه‌جایی فوری در هر جا و هر زمان و کم توجه به مرزها برای پاسخ‌گویی به این‌گونه تهدیدها به وجود می‌آیند. ضرورت همکاری بین سازمان‌های مدنی مجری قانون، دستگاه‌های قضایی و بازیگران دیپلماتیک نیز هم‌گونی در سیستم‌ها و رویکردها نسبت به این مشکلات را طلب می‌کنند. از سوی دیگر نگرش حمایتی حاکم بر جنگ سرد باید کنار گذاشته شده و روح تازه‌ای بر همکاری بین‌المللی در بین کشورها، نهادهای بین‌المللی و بازیگران غیردولتی عمده حاکم شود. در غیر این صورت خطرناک‌ترین کشمکش‌های پیش‌رو توقف‌ناپذیر مانده و حتی قوی‌ترین کشورها نیز به تنهایی پاسخ‌گوی آن نخواهند بود.[۲۲]

1. Cyberterrorism

نتیجه گیری

تا آینده‌ای پیش‌بینی پذیر، تنها برخی از نتایج انقلاب اطلاعات روشن خواهد شد. هم اینک مرحله گذار از دوره کهن به دوره نوین است. مهم‌تر از هر واقعیت بنیادین دیگر این که قدرت درحال جابه‌جایی و تغییر است. در عین حال آنان که از قدرت برخوردار هستند مایل به رها ساختن آن نبوده و آنان که در طلب آن هستند، برای به دست آوردن قدرت در تلاش و کشمکش هستند. در مقطع زمانی پیش رو، انقلاب اطلاعات بر جامعه بین‌المللی و توان رهبری قدرت‌های بزرگ جهانی و بر نتایج این کشمکش‌ها تأثیر گذارد می‌باشد. فهم چگونگی این تغییرات در حفظ وضعیت منحصر به فرد امریکا در دهه‌های آینده و حفظ ثبات و رشد جهانی ضرورت دارد.

درخصوص قدرت مسلط جهانی با لحاظ نمودن تمامی مؤلفه‌های برشمرده شده، شماری چند از نظریه پردازان روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی جهان به ویژه در حلقه اندیشه ورزان بر این باورند که بی‌ثباتی موجود در اقتصاد جهان شرایط پس از هژمونی ایالات متحده به عنوان قدرت مسلط جهان است. دو نگرش کلی لیبرالیسم و رئالیسم بر این باور عمل می‌کنند. آنها ضمن اتفاق نظر بر روی علت‌ها و ریشه‌های این وضعیت، در مورد راه کارها و راه‌های گریز از این وضعیت با یک‌دیگر اختلاف نظر دارند. رابرت کیوهن به عنوان نماینده نگرش لیبرال در کتاب پس از هژمونی (۱۹۸۴) و رابرت گیلپین نماینده فکری رئالیست‌ها در کتاب اقتصاد سیاسی روابط بین‌الملل (۱۹۸۷) واگویه کننده دیدگاه‌های این دو نحله فکری هستند. کیوهن و لیبرال‌ها امیدوار هستند که اقدام همگانی به عنوان جایگزینی مناسب به جای رهبری هژمونیک مستقر شود. از این منظر نظام تصمیم‌گیری چندجانبه از راه تحکیم سازمان‌دهی بین‌المللی برای رفع مشکلات اقتصاد سیاسی بین‌المللی مطرح است. رئالیست‌هایی چون گیلپین با نگاهی بدبینانه‌تر به امکان‌پذیری سازمان‌دهی بین‌المللی یا همکاری اقتصادی نگاه می‌کنند. از نگاه آنان بهترین امید ممکن در "مرکانتلیسم خوش خیم"[1] در رقابت و پی‌گیری محدود منافع ملی و تلاش برای پرهیز از آسیب رساندن به دیگری و نظام بین‌المللی است. سوزان استرنج به همراه پاره‌ای دیگر از

1. Benign Mercantilism

اندیشه ورزان اروپایی، ژاپن و جهان سوم با هر دو طیف لیبرال‌ها و رئالیست‌های امریکایی در مورد علل و ریشه‌های بی‌نظمی اقتصادی مخالف است، امادر مورد راه‌حل‌ها با رئالیست‌ها نزدیکی بیشتری دارند.

در مورد ریشه‌ها، استدلال مخالفان (از جمله استرنج) این است که امریکا به راستی قدرت خود را در اقتصاد آزادجهان از دست نداده است، بلکه با رشد اقتصاد و گسترش آن، سرچشمه‌های قدرت آن از منشاء سرزمینی و استوار بر نیروی کار به سمت کنترل بر ساختارهای نظام جهانی تغییر جهت داده است. با این حال با توجه به بهره‌برداری نادرست ایالات متحده از آن در قالب هژمونی تخریبی، این کنترل را در خدمت منافع محدود ملی خود قرار داده است. این بهره‌برداری نادرست از قدرت هرچند در کوتاه مدت منافع امریکا را تامین کرده است، اما در بلندمدت مخاطراتی را هم در برابر سیستم (بین‌المللی) و هم هژمونی ساختاری در قدرت ایالات متحده به وجود آورده است که رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را می‌توان نمودی از واکنش‌های نامتقارن از نظر قدرت در برابر امریکا به حساب آورد. تاثیرات منفی این بهره‌گیری نابه جا و مخرب از قدرت هژمونیک در نتیجه افزایش چشم‌گیر یک جانبه‌گرایی در تصمیم‌گیری ایالات متحده چند برابر شده است.

به گفته استرنج، استدلال مبتنی بر فروکش کردن هژمونی ایالات متحده پایه اصلی خود را بر محور کاهش سهم امریکا در گردش اقتصاد جهان استوار می‌سازد که از ۴۰٪ سهم در گردش اقتصاد جهان و سهم ۳۰٪ در صادرات مصنوعات جهان در دهه ۱۹۵۰ به ترتیب به ۲۲٪ و ۱۳٪ در دهه ۱۹۸۰ رسیده است. در حالی که دو عامل گسترش فعالیت‌های فراملی شرکت‌ها و بنگاه‌های بزرگ چندملیتی امریکا در بیرون از مرزهای این کشور و دیگری جایگزین شدن فروش صنایع خدماتی چون بانک‌داری، بیمه، داده‌های اطلاعاتی که امروزه از بسیاری صنایع تولید انبوه سودآورتر هستند، توجیه‌گر این جابه‌جایی هستند. هم‌اینک با توجه به مفروضاتی که استرنج پیش می‌نهد، دو منبع امیدواری برای گریز از این وضعیت را می‌توان در نظر گرفت که گریزی از انتخاب میان یکی از این دو متصور نیست:

۱. یکی این که با توجه به حرکت‌ها و چرخش‌های مختلف در جهت‌گیری‌های ایالات متحده طی سالیان گذشته، امید به آن که اعتماد به نفس و آرمان‌گرایی امریکایی یک بار دیگر خود را

بازیابی کند و طی آن نسل تازه‌ای از ملی‌گرایی معتدل‌تر با فاصله گرفتن از شوونیسم امریکایی و محدودنگری به منافع ملی بر سرکار آید. در این جهت می‌توان عصر رهبری معتدل و هژمونیک سازنده تشویق‌گر و نه سلطه‌گر را انتظار داشت‌به گونه‌ای که منافع مردم بیرون از ایالات متحده در برخورداری از حق کسب ثروت، عدالت و ثبات را در نظر گیرد.

۲. منبع دیگر امیدواری این است که به جای تکیه واهی بر این امید که ایالات متحده از رفتار نابه‌جای خود دست بردارد، اروپایی‌ها یا ژاپن به عنوان مهم‌ترین شرکای اقتصادی ایالات متحده در چانه‌زنی خود با امریکا سازنده‌تر و مسؤول‌تر عمل کنند. خود اتکایی در امر دفاعی نخستین گام در این راه است، که باید مورد توجه قدرت‌های رقیب جهانی ایالات متحده قرار گیرد.[۲۳]

یادداشت‌ها

۱. استوارت آر کلگ ترجمه مصطفی یونسی، **چارچوب‌های قدرت** (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی) ۱۳۷۹، ص ۹ و ص‌ص ۲۴-۱۷، ۵۸-۴۷، ۱۰۴-۹۱ و ص ۱۶۳.

۲. همان، ص‌ص ۱۵۹-۱۴۵.

- Steven Lukes, ed., ***Power: Readings in Social and Political Theory:*** New York: New York University Press, 1986, pp. 15-20.

Marvin E. Olsen & Martin N. Marger, eds., ***Power in the Modern Societies.*** Boulder: Westview Press, 1993, Inc. p.1.

3. Amitai Etzioni. ***The Active Soceity.*** New York: Free Press, 1968.

- Marvin E. Olsen & Martin N. Marger. eds., ***op cit.,*** pp. 29-32.

۴. استوارت آر کلگ، منبع پیشین، ص‌ص ۲۰-۱ و ۱۷۰-۱۵۹.

- استیون لوکس، ترجمه عماد افروغ. **قدرت: نگرشی انتقادی**، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵، ص‌ص ۲۹-۲۳.

۵. استوارت آر کلگ، منبع پیشین ص‌ص ۲۱-۲۰، ۶۸-۶۵، ص ۷۲ و ص‌ص ۳۱۹-۳۱۷.

- استیون لوکس، منبع پیشین، ص‌ص ۳۵-۲۹.

- Steven Lukes, ed., ***op cit.,*** pp. 1-3 & 9-10.

6. Susan Strange, ***States and Markets: An Introduction to International Political Economy***. London: Pinter Publisher, 1983, pp. 24-32.

- Robert Cox, ***Power, Production and World Order: Social Forces in the Making of History,*** New York: Columbia University Press, 1987, pp. 17-35.

۷. استورات آر کلگ، منبع پیشین، ص ۹، ص‌ص ۲۴-۱۷ و ص‌ص ۵۳-۵۲.

۸. الوین تافلر، ترجمه حسن نورایی بیدخت و شاهرخ بهار. **تغییر ماهیت قدرت: دانش، ثروت و خشونت در**

آستانهٔ قرن بیست و یکم. نگرشی انتقادی. تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰، ص ۴۵.

- استیون لوکس، منبع پیشین، ص ۳۷.

- Marvin E. Olsen & Martin N. Marger, eds., *op cit.*, p. 4.

- Steven Lukes. ed., *op cit.*, pp. 1-3 & 9-10.

9. John Rothgeb, *Defining Power: Influence and Force in the Contemporary International System.* New York: St. Martin Press, 1993, pp. 17-18 & 20-21.

- حمید بهزادی، *اصول و روابط بین‌الملل و سیاست خارجی:* تهران: انتشارات دهخدا، ۱۳۶۸، ص‌ص ۲۵۱-۲۰۲.

- الوین تافلر، منبع پیشین، ص ۳۸ و ص‌ص ۴۷-۴۵.

10. Nazli Choucri. "Cyberpolitics in International Relations", *International Political Science Review (2000),* Vol. 21, No. 3, pp. 243-263.

- Zillah Eisenstein, *Global Obscenities: Patriarch and the Lure of Cyberfantasy.* New York: New York University Press, 1998, pp. 70-71.

- Daivd Hakken, *Cyborgs @ Cyberspace: An Etnographer looks to the Future.* New York: routledge, 1999, p. 1.

- Kevin Hill & John Hughes, *Cyberpolitics: Citizen Avtivism in the Age of the Internet.* Maryland: Rowman and Littlefeild Inc.,1998, p. 3.

11. David Moischella, *Waves of Power: The Dynamics of Global Technology Leadership (1964-2010).* New York: Amacom, 1997, pp. 14-15, 90-91, p. 99, pp. 100-101, p. 200, pp. 262-264.

- Nazli Choucri, *op cit.*

12. David J. Rothkopf, Cyberpolitik: "The Changing Nature of Power in the Information Age", *Journal of International Affairs,* Spring 1998, 51, No. 2, pp. 325-326.

- Nazli Choucri, *op cit.*

- Edward Cormer, ed., *The Global Political Economy of Communication: Hegemony, Telecommunication and the Information Economy.* London Macmillan, 1994, pp. 145-164.

- Gordon Smith & Moises Naim, *Altered States: globalization, Sovereignty, and Govrenance,* Canada: IDRC, 2000, p. 9.

دکتر حسین دهشیار، منبع پیشین، ص‌ص ۵۰-۴۸.

۱۳. جیمز ان. روزه‌نا، پیچیدگی‌ها و تناقض‌های جهانی شدن. ترجمه احمد صادقی. **فصلنامه سیاست خارجی**، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸، ص‌ص ۱۰۳۴-۱۰۱۹.

- Thomas M. J. Bateman, Manuel Mertin & David M. Thomas, eds., *Braving the New World: Readings in Contemporary Politics,* Canada: Nelson Thompson Learning. 2000, pp. 17-23.

- David J. Rothkopf, *op cit.,* pp. 325-326.

- Jessica Mathews, "Power Shift", *Foreign Affairs,* January/February 1997, p. 57.

14. David J. Rothkopf. *op cit.,* p. 328.

-Mohammad Khatami, *Islam, Dialogue and Civil Society:* Canbera: The Australian National University, 2000.

- Benjamin R. Barber & Andrea Schultz, eds., *Jihad vs. McWorld: How the Planet is Both Falling Apart and Coming Together- And What This Means for Democracy.* New York: Ballantine Books, 1996.

- Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilization and the Remaking of World Order.* New York: Simon & Schuster, 1996.

- Francis Fukuyama , *The End of History and the Last Man.* New York: Avon Books, 1993.

15. Walter Wriston, "Bits, Bytes and Diplomacy", *Foreign Affairs,* September/October 1997), pp. 172-182.

- Jessica Mathews. *Op cit.,* pp. 56-58.

- David J. Rothkopf. *op cit.,* p. 328.

16. David J. Rothkopf. *op cit.,* pp. 334-336.

۱۷. طاهره ساعدی، تجارت الکترونیکی وجایگاه ایران. *روزنامه خراسان*، یکشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۱، شماره ۱۵۲۷۳، ص ۷.

- ایران در زمینهٔ آمادگی‌های بازرگانی الکترونیکی در ردهٔ ۵۰ قراردارد. خبر خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران

(ایرنا) لندن ۹ مه ۲۰۰۱.

- حجم تجارت الکترونیکی به یک دهم تجارت جهانی رسید. **روزنامه حیات نو**، یکشنبه ۴ آذر ۱۳۸۰، سال دوم، شمارهٔ ۴۴۲.

- Nazli Choucri. *op cit.,*

- Zillah Eisenstein (1998), *op cit.,* 71-73.

18. Will Hutton & Anthony Giddens, eds., *On the Edge: Living with Global Capitalism.* London: Jonathan Cape, 2000, pp. 1-2, p. 4, pp. 5-7, 22-23, p. 26, pp. 52-53 & 60-63.

- David J. Rothkopf, *op cit.,* pp. 337-339.

۱۹. ریچارد روزکرانس، جهانی شدن و تحول مفهوم کشور. ترجمه احمد صادقی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم، بهار ۱۳۷۹، ص‌ص ۲۰-۱.

- تاثیر حادثه ۱۱ سپتامبر بر تحولات جهان و ایران، **فصلنامه سیاست خارجی (ویژه پی‌آمدهای ۱۱ سپتامبر)**، سال پانزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، ص‌ص ۱۲۵۸-۱۲۴۵.

- Thomas M. J. Bateman, et al, *op cit.*, pp. 36-50.

- Nazli Choucri, *op cit.*

- David J. Rothkopf, *op cit*. pp. 339-341.

- Zillah Eisenstein, *op cit.*, pp. 71-73.

- Jessica Mathews. *op cit*, p. 56.

- David Rothkopf, "In Praise of Cultural Imperialism", *Foreign Policy*, No. 107. Summer 1997, p. 339.

20. Jan Melissen, Edr, *Innovation in Diplomatic Practice.* London: MacMillan Press, 1999, pp. 171-172, 175-176, p. 186, 188.

- Jessica Mathews. *op cit.*, p. 58.

۲۱. آرش غفوریان، گزارش میزگرد: کنکاشی در تحولات امنیت و سیاست جهانی پس از ۱۱ سپتامبر **ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، شماره ۱۵۸، ص‌ص ۱۲-۷.

- Bruce D. Berkowitz, "Information Age Intelligence", *Foreign Policy*, No. 103, Summer (1996),

p. 43.

- David . J. Rothkopf, ***op cit.***, p. 342, 345 & 358.

22. Elliot Cohen, "A Revolution in Warefare", ***Foreign Affairs,*** March/ April 1996, p. 43.

- Joseph Nye & William Owens, "America's Information Edge", ***Foreign Affairs***, March/ April 1996, p. 20.

- David J. Rothkopf, ***op cit.,*** p. 343, 346, & pp. 348-349.

23. Susan Strange, ***op cit.,*** pp. 235-240.

- Robert Gilpin, ***The Political Economy of International Relations,*** Princeton, N.G: Princeton Univeristy Press, 1987.

- Robert Keohane, ***After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy***, Priceton: Princeton University Press, 1984.

- David J. Rothkopf. ***op cit.,*** pp. 331-333.

"از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی": مهار تا حمله پیشگیرانه

مصطفی زهرانی[1]

«محور اهریمنی» عبارتی است که جورج بوش رئیس جمهور امریکا در کنگره این کشور در مورخه ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ علیه سه کشور ایران، عراق و کره شمالی بکار برد. عکس‌العمل‌های داخلی در امریکا و در صحنهٔ بین‌المللی نسبت به این سخنرانی کم سابقه بود. هنری کیسینجر وزیر خارجه اسبق امریکا در این مورد می‌گوید: "تا آن‌جا که ذهن یاری می‌دهد، سابقه نداشته است که حرف‌های رؤسای جمهور امریکا تا این اندازه آشفتگی ایجاد کند. وزیر خارجه انگلیس نیز این سخنان را به انتخابات کنگره مرتبط دانسته، وزیر خارجه کمیسیون اروپا آن را به امپریالیسم امریکا ربط داده و وزیر خارجه فرانسه آن را ساده‌انگارانه و مطبوعات آلمان این سخنان را گامی به سوی انزواطلبی واستیلاطلبی[2] عنوان نمودند.".(۱) تعجب تا بدان حد بود که حتی کارتر رئیس جمهور پیشین امریکا نیز "محور" را خیلی ساده‌انگارانه و مضر خواند.(۲) برخی از اعضای کنگره نیز با سخنان بوش مخالف هستند. عده‌ای دیگر به نوع بیان انتقاد دارند و کسانی مثل سناتور معروف جمهوری‌خواه هیگل معتقدند جورج بوش باید همانند روزولت رفتار کند که درحرف نرم باشد و در عمل با "چماق" بزرگ اقدام کند.(۳) به هرحال، این سخنان سؤالات بسیاری را ایجاد کرده است.

۱. مصطفی زهرانی نماینده مطالعاتی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک است.

2. Hegemonic

اولین بحث، مربوط به مفهوم "محور اهریمنی" است که برخی به اشتباه آن را محور "شرارت" ترجمه کرده‌اند. آیا این سخنان حاکی از تغییر سیاست واشنگتن است و یا صرفاً لفاظی و شعار است. در هر یک از دو حالت، مخصوصاً اگر نشانه تغییر سیاست باشد علل و دلائل این امر چیست؟ اگر این سخنان بیانگر اتخاذ سیاست جدیدی باشد، اهداف این سیاست کدام است؟ مثلاً در مورد کدام کشور تغییر رفتار مطرح است و در مورد کدام کشور تغییر حکومت دنبال می‌شود؟ اگر قرار برخورد باشد روش و ابزار برخورد امریکا کدام است؟ سیاست قبلی چه بود و شاخص‌های جدید چه خواهد بود؟ موضوع دیگری که کمتر به آن توجه شده است، این است که آیا اساساً کشورهائی که نام برده شده‌اند، واقعاً محور هستند و یا کشور دیگری هم می‌تواند هدف باشد؟ درصورتی که این سه کشور هدف باشند، کدام یک از آن‌ها هدف اول است و چه زمانی نوبت به ایران می‌رسد؟ آیا اساساً کشور ما هدف هست یا نه؟ برخی از سؤالات نیز در سطح استراتژی نظامی است. مثلاً، اینکه اثرات سیاست جدید بر دکترین نظامی امریکا چیست؟ در این ارتباط بحث‌هائی همچون استراتژی بازدارندگی[1] در برابر استراتژی حمله پیشگیرانه[2] یا حمله مبتنی بر پیشدستی[3] مطرح می‌شود. ابهامات حقوقی نیز وجود دارد. به عنوان نمونه این که آیا صرف برخورداری از سلاح اتمی یا دیگر سلاح‌های کشتار جمعی موجب مشروعیت برخورد نظامی با آن کشور می‌شود؟ در چنین صورتی، آیا خاتمه دادن به دولت دارنده سلاح اتمی مجاز است؟ آیا یک کشور همانند امریکا صلاحیت برخورد نظامی دارد؟ تمامی این سؤالات حاکی از آن است که از این پس مباحث بسیار جدی در زمینه‌های امنیت و حقوق بین‌الملل مطرح خواهد شد. از این رو در این مقاله سعی می‌شود به بخشی از سؤالات بالا پاسخ داده شود. در این مقاله توجه اصلی به چیستی این سیاست و علت‌ها و دلائل و اثرات آن بر جمهوری اسلامی ایران است.

متدلوژی تحلیل

سخن اخیر جورج بوش باعث تعجب همگان شد تا آن جا که به گفته برخی از کارشناسان،مقامات وزارت خارجه این کشور نیز از این موضع‌گیری تعجب کردند. بنابراین، در

1. Deterrence
2. Preventive Attack
3. Preemptive Attack

پاسخ به سؤالات ذکر شده در بالا باید اعتراف کرد که اطلاعات دقیق و روشنی وجود ندارد که بتوان بر اساس آن اظهار نظر قطعی نمود. شاید اساساً در ابهام قرار دادن همگان از جمله اهداف این سیاست باشد؛ کما این که برخی از مقامات امریکا در توضیح این که این کشور درباره عراق چه خواهد کرد، اعلام کردند که قراردادن صدام در حالت شک و تردید نسبت به طرح‌های امریکا خود یکی از اهداف است.

لذا با توجه به ملاحظات ذکر شده در بالا، باید موضوع را در سطوح مختلف مورد بررسی قرار داد. یک روش مطالعه برمبنای استراتژی کلان[1] است، به گونه‌ای که در دوره جنگ سرد رایج بود. دراین چارچوب ناگزیر باید به تعامل موجود بین امریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ و در رأس آن چین و روسیه و مناطق مربوط به آن‌ها یعنی پاسیفیک و اروپا توجه نمود. در این چارچوب منافع، تهدیدات و استراتژی مقابله با تهدیدات در سطح قدرت‌های بزرگ بحث می‌شود. سؤالی که در این بین مطرح می‌شود این است که آیا این مدل برای بعد از جنگ سرد بخصوص بعد از ۱۱ سپتامبر هم کارائی دارد یا نه؟ روش دیگر این است که چارچوبی باتوجه به تبعات حمله ۱۱ سپتامبر به امریکا و تهدیداتی که دولت‌مردان امریکا از این پس تصور می‌کنند، ایجاد شود و براساس آن با موضوع برخورد شود. بنابراین، در این چارچوب مسائل اصلی امنیت بین‌الملل و تهدیداتی که متوجه امریکا است، آن‌گونه که آنها می‌بینند مطرح می‌شود.

بنابراین، برطبق این چارچوب تحلیلی باید به تهدیداتی از نوع آنچه که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، توجه نمود. در این تحلیل تهدیدات بالقوه و بالفعل مطرح می‌شود، باید دید کدام تهدید از دید امریکا فعلیت دارد و کدام یک فعلیت ندارد. از دید امریکا آن چه که بیشتر فعلیت دارد، تهدید داخلی است که ریشه در خارج دارد؛ یعنی تهدیداتی که به سازمان‌های تروریستی خارجی مرتبط می‌شود. بنابراین آنچه که در این روش اهمیت پیدا می‌کند، فوریت تهدید است. به این معنا که اگرچه ممکن است کاخ سفید خطر اصلی را در آینده کشور چین بداند ولی آنچه که اکنون باعث نگرانی آنها است، خطر ناشی از امثال گروه‌های بن لادن است. بررسی موضوع در این چارچوب روشن می‌کند که چرابا وجود کشورهائی مثل روسیه و چین جورج بوش کشورهای ایران، عراق و کره شمالی را به عنوان محور مطرح کرد. مطالعه این سه عامل در فهم چند نکته ما را

---

1. Grand Strategy

یاری می‌کند. اول، ادراک کلی امریکا نسبت به امنیت بین‌الملل؛ دوم، چرا سه کشور ایران، عراق و کره شمالی انتخاب شده‌اند؛ سوم، با بررسی این عوامل مضمون و محتوای واقعی عبارت "محور اهریمنی" روشن‌تر می‌شود.

برپایه این بحث سطح تحلیل براساس تلاقی گروه‌های تروریستی فراملی، تروریسم دولتی و سلاح‌های کشتار جمعی قرار می‌گیرد. در این بحث سابقه کار و سیر تحول استراتژی امریکا در قبل و بعد از یازده سپتامبر بررسی می‌شود. در مورد جمهوری اسلامی ایران قبلاً کاخ سفید از آن به عنوان دولت "یاغی" یاد می‌کرد و استراتژی برخورد را نیز مهار و کنترل قرار داده بود، اینک با سیاست فعلی که در آن ایران محور هست، استراتژی امریکا احتمالاً اقدام پیگیرانه خواهد بود. با توجه به این مقدمه ابتدا یک بحث مفهومی راجع به عبارت «محور اهریمنی» و برداشت‌های مربوط به آن صورت می‌گیرد و در مرحله بعد توضیح داده می‌شود که چرا کشورهائی مثل روسیه و چین به عنوان محور مطرح نشده‌اند. این بخش از کار در واقع مسأله را در سطح استراتژی کلان امریکا مورد بحث قرار می‌دهد. در قسمت بعدی توضیح داده می‌شود که چرا کشورهای ایران، عراق و کره شمالی محور قرار داده شده‌اند. آنگاه به علل و دلائل این موضع جدید پرداخته می‌شود. در بحث علت‌ها به غیر از تحولات مربوط به ۱۱ سپتامبر و سقوط طالبان، بحث‌های ایدئولوژیک و جریانات حاکم در امریکا نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. بخش قابل توجهی از دلائل این موضع‌گیری‌ها به منافع بوروکراتیک و جریانات نظامی- استراتژیک داخل امریکا بازگشت می‌نماید. از این رو جا دارد که به این موضوعات نیز پرداخته شود.

بحث مفهومی

همان‌طوری که گفته شد، اظهارات جرج بوش باعث شد تا ابهامات و سردرگمی‌های زیادی در تمامی کشورها بوجود آید. برخی، این اعلام موضع را در ارتباط با مسائل داخلی و سازوکارهای مقابله با تروریسم می‌بینند، مثلاً ولفویتز[1] معاون وزیر دفاع امریکا در مورد اهداف سیاست جدید امریکا می‌گوید جورج بوش این موضوع را مطرح کرد تاتمامی عناصر قدرت ملی

1. Wolfwitz

برای مقابله با تروریسم یک جا جمع شوند.[۴] به گفته ریمون تانتر[1] نتیجه مثبت سخنان جورج بوش در داخل امریکا ایجاد نوعی اجماع نظر و بسیج سیاسی داخلی در بین دستگاه‌های مختلف بوده است.[۵] در سطح کلان، سخنان جورج بوش را باید به عنوان دکترین جدید جمهوری خواهان تلقی نمود. با این حال، برای وصول به چنین فرضیه‌ای لازم است بحث‌ها و مجادله‌های موجود درباره "محور اهریمنی" توضیح داده شود. بنا به برخی نظرات، محور بعد از ۱۱ سپتامبر یعنی زمانی شکل گرفت که بوش هم واژه "یاغی" و هم رژیم‌های دشمن را بکار برد.[۶] به عبارت بهتر، بوش خواست استراتژی بعد از ۱۱ سپتامبر مخصوصاً بعد از جنگ در افغانستان را شفاف نماید. برداشتی که اکثراً از عبارت بکار برده شده توسط جورج بوش کرده‌اند این بوده است که این به معنای جنگ است. به همین دلیل مقامات امریکا در موارد مختلف سعی کرده‌اند توضیح دهند که چنین برداشتی صحیح نیست. در همین ارتباط رابین رایت خبرنگار ارشد لوس‌آنجلس تایمز که در سفر آسیائی بوش وی را همراهی می‌کرد گفت که دراین سفر تمامی بحث‌ها در زمینه گفتگو با کره شمالی بود و نه جنگ.[۷] بنا به برخی تحلیل‌ها، اصولاً سفر بوش به سه کشور آسیائی نوعی کنترل خسارات ناشی از بحران ایجاد شده به دلیل بکارگیری عبارت محور اهریمنی بود.[۸] شاید هم مقامات کاخ سفید تصور نمی‌کردند عکس‌العمل‌های این حرف تا این حد گسترده و منفی باشد. به هرحال، پاول در مصاحبه خویش در ۲۴ فوریه گفت که "امریکا علیه ایران و کره شمالی برنامه‌ای برای اقدام نظامی ندارد، ولی به دنبال سرنگونی صدام هست".[۹] به تعبیر روزنامه واشنگتن پست این جمله نشان می‌دهد که تندروهای ضد عراق در واشنگتن حاکم شده‌اند.[۱۰] به تعبیر فریدمن نویسنده صاحب فکر و صاحب نفوذ نیویورک تایمز، سخن بوش این را می‌گوید که ما می‌دانیم شما سرگرم تهیه چه آشی هستید،" ولی ما هم بیکار نمی‌نشینیم و شما را به دست رامسفیلد که از شما دیوانه‌تر است می‌سپاریم".[۱۱]

پیش از این، جدال اصلی بین جنگ و تروریسم بود. در جدال مزبور یک نظر این بود که حمله یازده سپتامبر صرفاً یک اقدام تروریستی است. در نتیجه چنین فرضی باید درحد اقدام باصطلاح "پلیسی" با آن برخورد شود و موضوع مستلزم دادگاه و قاضی و وکیل مدافع است. نظر دیگر این بود که حمله یازده سپتامبر یک اقدام تروریستی محض نیست، بلکه اعلان جنگ است و

1. Tenter

چنانچه این اقدام به عنوان یک جنگ تلقی شود، راه مقابله با آن نیز جنگ است. با این حال، در همان ساعات اولیه بعد از حمله مشخص شد که نظریه دوم غالب شده است. علامت روشن این امر آن است که جورج بوش که در اولین موضع‌گیری خود مسأله تروریسم را مطرح کرد به فاصله چند ساعت گفت که این اعلان جنگ علیه امریکا است.(۱۲) به گفته محققان ضد تروریست امریکائی، پیش از این، تروریسم به عنوان جنگ نامتقارن[1] بود، زیرا تروریست‌ها در خاک امریکا دست به عملیات نمی‌زدند، اما اکنون این معادله تغییر کرده است. نکته دیگر این است که به گفته برمر متخصص امور تروریستی و مسؤول کمیسیون ویژه ضد تروریسم کنگره "اکنون مفهوم جنگ عوض شده به گونه‌ای که مرز بین تروریسم و جنگ معلوم نیست." علاوه بر این به گفته وی هم اکنون تروریسم داخل و تروریسم بین‌المللی در هم آمیخته است.(۱۳) بنابراین، صحبت اخیر جورج بوش را باید در سیاق و در ادامه مباحث طرح شده یعنی مرز بین جنگ و تروریسم قرار داد.

این ایده نیز مطرح است که بوش در سطح نظام بین‌الملل سخن گفته است و مخاطب او بازیگران اصلی دراین صحنه هستند. او همچنین خواست بین "تروریست‌ها" و سلاح‌های کشتار جمعی فاصله ایجاد نماید؛ یعنی، برنامه امنیتی قبل از یازده سپتامبر را با یازده سپتامبر و کشورهای حامی "تروریسم" و "سرکش" مرتبط سازد. در این مورد رامسفیلد وزیر دفاع و خانم کاندلیسا رایس مشاور امنیت ملی بوش پیش از این مرتبط بودن تروریسم با سلاح‌های کشتار جمعی را عنوان نموده بودند.(۱۴) به گفته هنری کیسینجر، بوش یک موضوع اساسی امنیت بین‌الملل یعنی "هم‌جواری بین سازمان‌های تروریستی بزرگ مثل القاعده با دولت‌هایی مثل ایران و کره که از تروریسم حمایت کرده‌اند و دولت‌هائی که سلاح کشتار جمعی تولید کرده و بکار برده‌اند" را مطرح نمود. به گفته وی، تا قبل از ۱۱ سپتامبر امریکا و غرب بعد از این که تروریست‌ها اقدام می‌کردند به دنبال آنها می‌رفتند. محدودیت‌ها و موانعی باعث می‌شد کشورهائی مثل امریکا پیشدستی نکنند، این محدودیت‌ها از استراتژی بازدارندگی ناشی می‌شد. براساس این اصل کشورهای بزرگ دارنده سلاح کشتار جمعی بر مبنای عقلانیت عمل می‌کنند و دست به اقدامی نمی‌زنند که نتیجه آن نابودی خودشان را به دنبال داشته باشد. اما وقتی کشورهائی هستند که این

---

1. Asymetrical Warfare

عقلانیت را رعایت نمی‌کنند، آن محدودیت‌ها خود به خود برطرف می‌شود، به‌خصوص وقتی بین این دولت‌ها و تروریست‌ها ارتباط برقرار می‌شود. بنابراین، در این موارد باید اقدام پیشگیرانه صورت گیرد.

با این همه، گروهی از محافظه کاران هدف اصلی بوش را تغییر رژیم می‌دانند، این تغییر رژیم حتی کشورهائی چون چین و عربستان سعودی را هم در برمی‌گیرد. از دید این گروه، بوش حتی در سفر خود به سه کشور آسیائی هم یک اینچ عقب نشینی نکرد تا آنجاکه در سخنرانی خود در دانشگاه شانگهای چین، با معرفی الگوی دمکراسی امریکا در واقع از مردم چین خواست تا علیه حکومت موجود بپاخیزند و خود را آزاد نمایند. بوش همچنین، در مورد کره شمالی گفت: "من دیدگاه خود را درباره کیم جونگ ایل دوم تا زمانی که به مردم خود آزادی نداده است تغییر نمی‌دهم."(۱۵) سیاست پایان دادن به دولت‌ها[1] بحثی است که ابتدا بعد از حمله یازده سپتامبر توسط ولفویتز معاون وزیردفاع امریکا مطرح شد. به هرحال، مفاهیم و موضوعات مختلفی که عنوان شده است سؤالات زیادی به همراه دارد.

برخی از این سؤالات به رابطه بین تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی باز می‌گردد. ارتباط بین سلاح‌های کشتار جمعی با دولت و نوع حکومت نیز مطرح است. این بحث حتی قبل از یازده سپتامبر هم مطرح بود. به عنوان مثال، رامسفیلد در ابتدای کار دولت بوش برای متقاعد نمودن کنگره در تصویب افزایش بودجه ۳۲۴ میلیارد دلاری استدلال می‌کرد که سلاح‌های کشتار جمعی گسترده‌تر از گذشته اشاعه یافته و در دست مردمانی است که با مردمان ۲۵ سال پیش که وی وزیر دفاع بود، متفاوت هستند.(۱۶)

سؤال دیگر این است که آیا کنترل تسلیحات اصل است یا خلع سلاح و بازدارندگی؟ و ارتباط این جنگ افزارها با دولت چیست؟ در این مورد، جسیکا متیوس[2] سعی می‌کند رابطه بین اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و ماهیت رژیم را توضیح دهد. وی در برابر کسانی که کنترل تسلیحات را جدی می‌بینند تغییر رژیم را عنوان می‌کند. او معتقد است تغییر رژیم مشروعیت بین‌المللی ندارد. به‌علاوه، تغییر دادن رژیم به دلیل داشتن سلاح اتمی، ایجاد رویه می‌کند؛ مثلاً،

1. Ending States
2. Matheus

پاکستان خواهد گفت که مشکل هند باآن کشور ناشی از رژیم حاکم در هند است و در نتیجه اسلام‌آباد خود را محق خواهد دانست تا به دنبال تغییر رژیم برود. مسأله بعدی این است که تضمینی وجود ندارد که رژیم بعدی از همین مشی دنباله روی نکند. رژیم بعدی هم ممکن است به هر دلیلی دنبال اتمی شدن باشد. آنتونی کردزمن محقق مؤسسه مطالعات استراتژیک امریکا درباره عراق همین استدلال را می‌نماید. او می‌گوید: تغییر رژیم لزوماً منجر به خلع سلاح نمی‌شود. در همین ارتباط کسانی مثل لیون هادر[1] می‌گویند اگر سلاح اتمی مسأله است، پس چرا امریکا پاکستان را استثنا می‌داند. به گفته او، اگر ماهیت رژیم مورد بحث است، پاکستان مطلوب نیست. سؤال محافظه کاران این است که آیا عدم اشاعه بعد از تغییر رژیم عملی است یا قبل از آن هم قابل انجام است. سؤال اساسی‌تر این است که آیا سلاح کشتار جمعی مشکل اصلی است و یا تروریسم.(۱۷)

بخشی از توضیحاتی که درباره سخنان بوش داده می‌شود برای جلب نظر متحدان امریکا به‌خصوص اروپا است. درحالی که اروپا هنوز نسبت به تهدید ادعائی امریکا در مورد کشورهای باصلاح "سرکش" متقاعد نشده است، "محور اهریمنی" مطرح می‌شود.(۱۸) همچنین، اروپا نسبت به تروریسم و شیوه مقابله‌ای که امریکا در نظر گرفته است، مخالف است. اروپا معتقد است که امریکا تمامی مسائل جهان را در سطح تروریسم تقلیل داده است.(۱۹) متقابلاً، برخی پاسخ می‌دهند که امریکا طی بیست سال گذشته توان بازدارندگی خویش را از دست داده است و کاری علیه بازدارندگی دشمنان خویش انجام نداده و تلافی هم نکرده و کسی را به دست عدالت نسپرده است. در نتیجه، این گروه‌ها جسارت عملیات درامریکا را به خود می‌دهند.(۲۰) کیسینجر در توجیه سیاست‌های یک جانبه گرایانه امریکا می‌گوید: باید در نظر داشت که برداشت یک‌جانبه گرائی از سوی یک طرف، تداعی رهبری برای طرف دیگر است. از این نظر حرف بوش تحمیل نظم نوین نیست بلکه نگاهی متفاوت نسبت به مفهوم ائتلاف است. تعریف از اجماع به معنی اتفاق آرا باعث توقف کارها می‌شود. تهدید برای اروپا تعریف شده است. سلاح کشتار جمعی در دست دولت‌هائی است که توسط نهادهای داخلی خود کنترل نمی‌شوند و علیه امریکا و متحدان آن نیز هستند و نشان داده‌اند که از این سلاح می‌خواهند استفاده کنند. اروپا باید بگوید

---

1. Hader

اولاً این تهدید را قبول دارد و اگر قبول دارد چه ابزاری غیر از ابزار نظامی برای آن تصور می‌کند.[۲۱]

مجموعه مباحث مطرح شده نشان می‌دهد که صحبت از جنگ است. به‌علاوه، باید حرف جورج بوش را به عنوان تغییر سیاست و یا دکترین جدید تلقی نمود. گذشته از مباحث مفهومی، بهتر است سخن جورج بوش در منطق تاریخ مطالعه شود. از لحاظ تاریخی بحث جورج بوش با دو واقعه مقایسه می‌شود. اول، از نظر مفهوم "محور" سخنان بوش در سیاق جنگ جهانی دوم قرار می‌گیرد که در آن دول محور مطرح بودند. دوم، از حیث "اهریمن"، سخنان بوش با زمان ریگان رئیس جمهور اسبق امریکا که امپراطوری اهریمنی را در مورد شوروی سابق بکار برد مقایسه می‌شود. در مورد اول جنگ به مفهوم نظامی آن است و در مورد دوم، جنگ به شکل جنگ سرد است که هدف نهایی آن فروپاشی حکومت رقیب است. بنابراین، می‌توان گفت که بوش آمیزه‌ای از دو دکترین را دنبال می‌کند: دکترین روزولت در جنگ جهانی دوم و دکترین ریگان، به همین دلیل بسیاری از کسانی که خواسته‌اند در مورد سخنان اخیر جورج بوش اظهار نظر نمایند براساس نظرات روزولت و ریگان تحلیل کرده‌اند. اکنون باید دید محتوای این دکترین چیست. برای این کار لازم است مقایسه‌ای بین دوره کلینتون با جورج بوش قبل و بعد از یازده سپتامبر نیز صورت گیرد. ضمناً، مطالعه این فرایند به درک چیستی و مضمون محور اهریمنی نیز کمک می‌نماید.

استراتژی امریکا: قبل و بعد از اعلام سیاست محور اهریمنی

سیاست دولت کلینتون برپایه پایان جنگ سرد و غیرنظامی کردن جهان تمرکز داشت.[۲۲] سندی برگر مشاور امنیت ملی کلینتون در این باره می‌گفت: محورهای فعالیت دولت کلینتون گسترش ناتو، پیاده کردن دمکراسی در اروپای مرکزی، کمک به بی‌اثر کردن سلاح‌های هسته‌ای روسیه، گسترش نفتا به مکزیک، ایجاد سازمان تجارت جهانی، امضای قرارداد استارت ۲ با روسیه، کنوانسیون سلاح‌های شیمیائی و اقدامات امریکا در نقاط مختلف از بالکان تا خلیج فارس است. وی می‌گفت: امریکا نیازمند دشمن بزرگ نیست.[۲۳] این نگرش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ شکست خورد. دراین انتخابات تفسیرهای مختلفی در زمینه

استراتژی نظامی امریکا وجود داشت. به یک تعبیر، در انتخابات سال ۲۰۰۰ بحث بر سرقدرت نظامی و دلار نبود. مسأله بر سر نبود استراتژی و رهبری بعد از جنگ سرد بود. امریکا سلطه نظامی داشت ولی رهبری نداشت.[۲۴]

جمهوری خواهان با نبود خطر شوروی مقابله با تهدیدات جدی مانند سلاح‌های بیولوژیک و کشورهای دشمن بالقوه و برخوردار از توان بالقوهٔ برخورداری از موشک‌های دوربرد بالستیکی را مطرح می‌کنند. قبل از یازده سپتامبر، رامسفیلد وزیر دفاع امریکا استدلال می‌کرد که امریکا در خودداری از ساخت سیستم دفاع موشکی به انزواطلبی بازخواهد گشت، زیرا بدون آن قادر به دفاع از متحدان نخواهد بود.[۲۵] رامسفیلد می‌خواهد جنگ در فضا و جنگ اطلاعاتی و نیروی واکنش سریع و مجهز به فن‌آوری جدید را بالا ببرد. این کار بر اروپا و شرق آسیا و خلیج فارس متمرکز است. چنین طرحی نیاز به ارتشی بسیار بزرگ‌تر از $1\frac{1}{4}$ میلیون نفر خواهد داشت. ضمن آنکه ناو هواپیمابر، حلقه‌های جنگنده نیروی هوائی و نیروی زمینی بزرگ‌تری را طلب می‌کند.[۲۶] به طور کلی، با گذشت بیش از بیست سال از دولت ریگان، امروز دولت بوش تمام اجزای جنگ ستارگان را پیش کشیده است تا با هر نوع موشکی مقابله نماید. بنابراین، به گفته استیفن شوارتز این برنامه مقابله با ماهواره‌ها نیز هست.[۲۷]

استراتژی محور اهریمنی

ولفویتز معاون وزارت دفاع درباره استراتژی نظامی بعد از محور اهریمنی به چند اصل اشاره می‌کند. مهم‌ترین اصولی که از صحبت وی بدست می‌آید عبارت است از: ۱. امریکا آماده است تا از این پس در جنگ، نیروی انسانی فدا کند (این به معنای این است که کشتار می‌تواند باشد)، ۲. امریکا برای دفاع از خود عملیات پیشگیرانه و پیش‌دستی انجام می‌دهد، ۳. چون خطر و تهدید نامشخص است و براساس عدم اطمینان است، لذا نمی‌توان تهدید مشخصی را تعریف کرد. براساس همین نامعلوم بودن تهدید، از نظر جغرافیائی نیز نمی‌توان از کشوری خاص سخن گفت. بنابراین، به‌طور دقیق مشخص نیست که چه کسی ما را تهدید می‌کند، ولی حدودی از این که با چه چیزی تهدید می‌شویم، وجود دارد. دشمن به نقاط ضعف ما حمله می‌کند، نقطه ضعف‌هائی که برای ما مشخص نیست. بنابراین، باید به تهدید نامتقارن فکر کنیم. ما هم باید

ببینیم چگونه باید برتری‌های نامتقارن خود را مورد بهره‌برداری قرار دهیم. برتری ما در حمله دقیق، اطلاعات و عملیات در زیردریاها است. این سخن ولفویتز در واقع بیانگر این است که آن چه اهمیت دارد، نوع و کیفیت ابزار نظامی است که در دست کشورهای مخالف امریکا قرار دارد.
۴. عامل بعدی دگرگونی یا دگرسازی[1] است؛ و این دگرگونی در فرهنگ است، یعنی چگونه فکر کنیم، چگونه آموزش دهیم، چگونه مانور داشته باشیم، چگونه رهبری نمائیم و چگونه بجنگیم. در یک مقایسه تاریخی این دگرگونی همانند آن چیزی است که در فاصله دو جنگ جهانی اول ودوم اتفاق افتاد. دراین فاصله آلمان‌ها جنگ سریع و غافلگیرانه[2] را به جنگ زرهی تبدیل کردند. به گفته ولفویتز تجربه افغانستان نشان داد که باید ابتدا ابهت دشمن در هم شکسته شود. این کار از طریق حمله دوربرد دقیق صورت می‌گیرد. این حملات فقط در هوا نیست بلکه حمله زمینی هم هست. باید با کسانی مقابله شود که می‌خواهند امریکا را از منطقه عملیات خود خارج نگه دارند. آنها این کار را از طریق استراتژی ضد دسترس[3] انجام می‌دهند، حمله به کشتی‌ها و یا مقابله با پایگاه‌های امریکا روش آنها خواهد بود. نکته آخر در زمینه انتقال اطلاعات است.(۲۸)

طرح بازدارندگی اتمی نیز اخیراً مطرح شده است. همچنین این طرح با هدف بازنگری نسبت به هدف است. این بازنگری به دنبال ایجاد نسل جدیدی از سلاح اتمی است. این بازنگری قبلاً نیز یک بار در زمان ریگان و بار دیگر در زمان کلینتون انجام شده است. با این حال، از نظر هدف، حتی در دوره کلینتون نیز روسیه هدف بود. اما اکنون روسیه از هدف خارج شده است و چین جای آن را گرفته است. نکته مهم این است که قبلاً، امریکا سلاح اتمی را علیه کشور غیراتمی بکار نمی‌برده است مگر آن که آن کشور با یک کشور اتمی متحد شده باشد. امریکا همچنین قبلاً به تلافی بکارگیری سلاح میکروبی و شیمیائی سلاح اتمی بکار می‌برده است.(۲۹)

نتایج راهبردی

به زعم کسانی که درحال حاضر حکومت را در واشنگتن در دست دارند یازدهم سپتامبر زمینه لازم را برای یک دگرگونی یا دگرسازی در تمامی ابعاد سیاست خارجی و امنیت ملی امریکا

---

1. Transformation
2. Blitzkrig
3. Anti Access

داده است. درک بهتراین تحول با نگاهی به توسعه نظریه‌های مربوط به سیاست خارجی و امنیت ملی امکان‌پذیر است. به طور کلی قبل از فروپاشی کمونیسم برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشوری مثل امریکا از یک مدل معروف استفاده می‌شد. این مدل مربوط به سه نظریه پرداز مشهور به نام ویتکپف، هالستی و روزه‌نا بود. برمبنای این مدل ابتدا منافع تعریف می‌شد. پس از تعریف منافع، تهدیداتی که علیه این منافع وجود داشت، بررسی می‌گردید و در مرحله آخر استراتژی و راه مقابله با تهدیدات توضیح داده می‌شد. با فروپاشی کمونیسم این نظریه کارآمدی خود را تا حد زیادی از دست داد. لذا نظریه‌پردازان بر آن شدند تا مدل دیگری را معرفی کنند. نکته مهم این است که در دوران جنگ سرد دشمن روشن و مشخص وجود داشت لذا تعریف منافع و تهدیدات هم به راحتی انجام می‌شد اما با سقوط شوروی سابق این عامل از میان برداشته شده است. بنابراین، آن چه در بعد از جنگ سرد در سیاست خارجی امریکا مطرح بود نوعی بحران هویت بود. براساس همین نکته نظریه پردازان مدل جدیدی را معرفی کردند که در آن هویت نقش اول را دارد. به این معنا که قبل از تعریف منافع، باید هویت امریکا در صحنه جهانی و دوست و دشمن آن کشور معلوم شود.

بحران ذکر شده در بالا در ابتدای کار جورج بوش مشهود بود. به همین دلیل با این که رسم رؤسای جمهور این است که سریعاً سیاست خارجی و امنیت ملی خویش را معرفی کنند، با این حال بیش از یک سال طول کشید تا این برنامه ارائه شود. همین مشکل را کلینتون هم داشت، زیرا او هم با همین بحران هویت در سیاست خارجی روبرو بود. آن چه که کلینتون در نهایت (در مورد ایران و عراق) ارائه کرد، سیاست موسوم به "مهار دوجانبه" بود. خانم کاندلیسا رایس این مشکل را به روشنی تمام توضیح داد. او در مقاله‌ای در فصل نامه فارین افیرز در سال ۲۰۰۰ نوشت که با نبود قدرت شوروی برای امریکا تعریف منافع ملی بسیار مشکل است. این در حالی است که خانم رایس بعد از سخنرانی جورج بوش و طرح محور اهریمنی در یک مصاحبه خصوصی با نکولاس لیمن خروج از این بحران را اعلام کرد. ولی می‌گوید: "یازدهم سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین زلزله‌هائی است که امور را واضح و شفاف می‌کند." او ادامه می‌دهد که اکنون مخالفت با تروریسم و مقابله با انباشت سلاح‌های کشتار جمعی در دست دولت‌هائی که مسؤولیت پذیر نیستند، منافع ملی را تعریف می‌کند.[۳۰] این تغییر نظر در سطح دیگری هم قابل مشاهده است. به

عنوان مثال، چنی و نظامی‌های اطراف او همانند رامسفیلد و ولفویتز در سال ۱۹۹۱ در کابینه جورج بوش پدر با نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل چندان موافقت نداشتند. علت نیز آن بود که این نظریه تا حدودی استیلای یک کشور در سطح نظام بین‌الملل را تایید نمی‌کند. خانم رایس و افراد دیگری همچون پاول و ریچارد هاس که اکنون مسؤول طراحی سیاست خارجی وزارت خارجه هستند با دیدگاه چنی و تیم او مخالف بودند. اما اکنون آن چه دیده می‌شود این است که اولاً، کسانی مثل خانم رایس دیدگاه خود را تا حدی به سمت نظر گروه اول تعدیل کرده‌اند. ثانیاً، اگرچه به لحاظ سوابق علمی و اجرائی کسانی مثل ریچارد هاس نسبت به افرادی همچون پال ولفویتز ارشد هستند، اما در فراگرد تصمیم‌گیری‌های اساسی تا حد زیادی در حاشیه قرار گرفته‌اند و افراد بسیار تندرو همانند ولفویتز[۳۱] و ریچارد پرل حرف اول را می‌زنند.[۳۲]

با توجه به مباحث مطرح شده در بالا درباره سیاست جدید بوش می‌توان با تسامح اصولی را مطرح کرد. اول، در سایه تحولات بعد از یازدهم سپتامبر، در جدال بین اندیشه یک جانبه گرائی در برابر همکاری بین‌المللی همراه با رهبریت امریکا، نطق بوش نشان داد که طرفداران نظریه اول در واشنگتن حاکم شده‌اند. براین اساس نظریه واقع‌گرائی مبتنی بر موازنه قوا نیز قدرت تبیین سیاست خارجی جدید امریکارا ندارد. دوم، نطق جورج بوش نشان داد که حادثه یازدهم سپتامبر زمینه لازم برای حل مشکل هویت در سیاست خارجی امریکا راکه به علت سقوط شوروی سابق بوجود آمده بود، ایجاد نموده است. سوم، قبل از موضع‌گیری اخیر، هدف تعیین شده واشنگتن، مبارزه با تروریسم بود. اختلاف این بود که آیا تروریسم را باید به مثابه جنگ به مفهوم واقعی جنگ دانست یا به عنوان اقدام جنائی در نظر گرفت. تا قبل از یازدهم سپتامبر بحث جدی در این باره که تروریسم معادل با جنگ است، دیده نمی‌شد. چهارم، نکته جدید در سخنرانی بوش دشمن قراردادن کشورهائی است که به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی هستند و از دید واشنگتن حکومت‌هائی دارند که با تروریست‌ها امکان همکاری دارند. بنابراین، جورج بوش در مطرح کردن محور اهریمنی مقابله با تروریسم دولتی و سلاح کشتار جمعی را هم عرض یکدیگر و در یک اولویت قرار داده است. پنجم، در استراتژی جدید بیش از آن که توجه به منشا تهدید باشد به عامل تهدید عنایت می‌شود. یعنی وجود سلاح کشتار جمعی به خودی خود در دست کسانی که دوست امریکا نیستند می‌تواند به عنوان تهدید علیه امریکا محسوب

شود. ششم، خاتمه دادن به دولت‌ها به دلیل داشتن سلاح کشتار جمعی و دفاع از تروریسم از موضوعات بحث انگیز است.

در موارد زیادی ضرورت دسترسی به سلاح اتمی ناشی از محیط امنیتی یک کشور و یا وضعیت ژئوپلتیکی آن کشور است. در چنین حالتی ماهیت رژیم حاکم در آن کشور نقش کمتری در اتمی شدن آن کشور پیدا می‌کند. بنابراین، هیچ تضمینی وجود ندارد که با تغییر یک حکومت مساله سلاح اتمی کشور مورد بحث حل شود. ضمناً، اگر داشتن سلاح اتمی توسط یک حکومت ناشی از ماهیت رژیم حاکم برآن کشور باشد و در نتیجه یک کشور به خود حق دهد که حکومت کشور دارنده سلاح اتمی را محو کند، رویه جدیدی ایجاد خواهد شد که کار را از کنترل کشورهائی مثل امریکا خارج می‌نماید. با این همه، جناحی که اکنون در واشنگتن حاکم است بر نظریه تغییر دولت به عنوان تنها راه مقابله با تهدیدات سلاح کشتار جمعی دولت‌هائی که از دید آنها اهریمنی هستند، پافشاری می‌کند. هفتم، گروه‌های تروریستی ثابت کرده‌اند که امکان دستیابی به این قبیل جنگ افزار رادارند. به‌علاوه، این گروه‌ها در صورت دست‌یابی به این جنگ افزار از آن علیه امریکا استفاده خواهند کرد. این نکته را مخصوصاً جورج بوش در سفر اخیر خود به سه کشور آسیا تکرار کرد. بنابراین، سلاح کشتار جمعی علاوه بر این که با موضوع تروریسم گره خورده است با تروریسم در یک سطح قرار گرفته است.

هشتم، به‌رغم این که گروه‌های تروریستی فراملی مشکل اصلی امریکا هستند و جورج بوش روزهای بعد از یازده سپتامبر بر جنگ علیه گروه‌های تروریستی با قابلیت جابه‌جایی و دسترسی جهانی [1] تأکید می‌نمود، در سیاست جدید همچنان دولت مخاطب اصلی است. قبلاً هم دولت‌های "سرکش" مطرح بودند. از این رو محور جنگ امریکا دولت‌ها خواهند بود و نه گروه‌ها. نهم، برنامه اصلی، دفاع موشکی داخلی امریکاست. این برنامه از اساسی‌ترین برنامه‌های جمهوری‌خواهان از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید بوده است. با این حال، تا قبل از ۱۱ سپتامبر جمهوری‌خواهان برای پیشبرد این برنامه مشکلات داخلی و بین‌المللی زیادی داشتند. نکته این است که تهدید فرضی که طرفداران پیشبرد طرح دفاع موشکی ملی عنوان می‌کنند، همچنان کشورهائی خواهند بود که به عنوان محور مطرح هستند. پیش از این نیز وقتی موضوع

1. Global Reach

برنامه دفاع موشکی ملی مطرح می‌شد، تهدید کشورهای ایران، عراق و کره شمالی عنوان می‌شد. دهم، استراتژی نظامی امریکا از بازدارندگی به حمله پیشگیرانه یا اقدام پیشدستی در حال تغییر است. این روش قبلاً تنها توسط اسرائیل اعمال می‌شده است. اسرائیل این استراتژی را هم در مقابله با سازمان‌های فلسطینی بکار گرفته است و هم در برابر کشور عراق. توجیه اسرائیل این بوده است که چون می‌داند تروریست‌ها و یا کشور عراق به اسرائیل حمله خواهد کرد، بنابراین، پیشاپیش حمله را خنثی می‌نماید. یازدهم، اقدام پیشگیرانه امریکا صرفاً اقدام نظامی با جنگ افزار متعارف نیست. بحث‌های اخیر تحت عنوان بازنگری در سیاست اتمی امریکا در واقع بیانگر همین مطلب است. در این بازنگری پیشنهادی، امریکا احتمالاً، برای مقابله با تهدیدات موجود از جنگ افزار اتمی استفاده خواهد کرد و یا حداقل تهدید اتمی خواهد نمود.

با این حال، راجع به این که آیا این یک مسأله جدی هست یا نه اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای معتقدند این اصل همیشه وجود داشته است و رؤسای جمهور قبلی نیز عنوان کرده‌اند. مثلاً، به جرج بوش پدر اشاره می‌شود که در جنگ علیه عراق برای مقابله با تهدید بکارگیری سلاح شیمیائی توسط صدام حسین، رئیس جمهور امریکا تهدید به کاربرد سلاح اتمی کرده است و صدام نیز از بکارگیری سلاح شیمیائی منصرف شده است. به هرحال، محافظه کاران حاکم در واشنگتن نه تنها زمینه‌سازی لازم به منظور حمله پیشگیرانه را انجام داده‌اند، امکان حمله پیشگیرانه اتمی را نیز مطرح نموده‌اند. نکته قابل تامل این است که مشابه این بازنگری سیاست اتمی توسط رؤسای جمهور قبلی هم انجام می‌شده است. آنچه که در این بازنگری اهمیت دارد این است که امریکا کشورهای اسلامی از جمله ایران و عراق را نیز به عنوان اهداف این سیاست نام برده است. مطلب دیگر منتقدان این است که در دوره جنگ سرد امریکا سلاح اتمی را صرفاً به عنوان آخرین حربه[1] استفاده می‌کرد ولی در طرح پیشنهادی عنصر پیشدستی دیده می‌شود. این درحالی است که در گذشته تنها وقتی بقای امریکا در خطر قرار می‌گرفت امریکا دست به سلاح اتمی می‌برد. متقابلاً، کسانی که از طرح دفاع می‌کنند می‌گویند منتقدان قرائتی ناصحیح از تاریخ دارند؛ زیرا، در آن زمان نیز امریکا در برابر تهدیدات اتمی و غیراتمی علیه ناتو، ژاپن، کره و استرالیا این حق را برای خود محفوظ می‌داشت که دست به اقدام اتمی بزند.[۳۳] نکته دیگری که

1. Last Resort

مورد نگرانی خیلی‌ها است این است که قبل از این پیش‌بینی این بود که با توجه به پایان جنگ سرد و کاهش خطرات اتمی واشنگتن کلاهک‌های اتمی خود را نابود نماید. اما طرح بازبینی اتمی مطرح شده حاکی از آن است که امریکا کلاهک‌هائی را هم که قرار بود نابود کند ذخیره می‌نماید ضمن آن که نسل جدیدی از سلاح اتمی تاکتیکی را نیز به راه خواهد انداخت. از این حیث برخی از منتقدان در امریکا معتقدند این بار این کشور خود به عنوان کشور سرکش اتمی خواهد شد. مجدداً طرفداران طرح جدید می‌گویند این حرف صحیح نیست چون کشورها به ملاحظات خاص خودشان به سمت اتمی شدن می‌روند. این افراد کشورهای هند و پاکستان را مثال می‌زنند که بدون توجه به این که کشوری مثل امریکا از کدام سیاست تبعیت می‌کند به سمت اتمی شدن رفتند. نتیجه این سرکش بودن آن است که خلع سلاح اتمی که امریکا به دنبال آن است، مشروعیت خود را تا حدی از دست می‌دهد و به این ترتیب کشورها بیشتر به سمت اتمی شدن رو خواهند آورد. به همین دلیل حتی اگر فردا امریکا کلیه سلاح‌های اتمی خود را نابود کند لزوماً کشورهائی همانند ایران، عراق، هند و پاکستان دست از اقدامات خود در زمینه اتمی شدن برنخواهند داشت.[۳۴]

چرا سه کشور؟

اکنون باید به این سؤال پرداخت که چرا سه کشور ایران، کره شمالی و عراق به عنوان محور مطرح شده‌اند. در دوره کلینتون، گزارش ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۶ سازمان سیا به ترتیب روسیه را تهدید اول، چین را تهدید دوم، (دادن موشک به پاکستان)، کره شمالی را تهدید سوم و ایران را تهدید چهارم به حساب می‌آورد. اما اکنون با صحبت‌های بوش و اسم بردن از ایران، کره شمالی و عراق این موضوع تا حدی تغییر کرده است. براین اساس ابتدا نگاه واشنگتن به چین و روسیه مورد اشاره واقع می‌شود. جمهوری خواهان تا قبل از حمله یازده سپتامبر تهدید چین را جدی مطرح می‌کردند. مثلاً، رامسفیلد وزیر دفاع از ابتدای روی کار آمدن معتقد بود که چین رقیب امریکا در منطقه اقیانوسیه و در کنار کشورهائی مانند کره شمالی نیروهای برهم زننده ثبات هستند. خانم کاندلیسا رایس مشاور فعلی امنیت ملی جورج بوش چین را خطر اتمی می‌دید که باید از طریق دیپلماسی خنثی شود. این در حالی است که جناح تندروتر خواهان توقف هر نوع

مدرنیزه شدن ارتش چین بود. خانم رایس در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ گفت که مهم‌ترین وظیفه رئیس جمهور بعدی ایجاد موازنه بین روسیه و چین است. او می‌گفت: "ضمن استقبال از ادغام چین دراقتصاد بین‌الملل، قدرت و امیال امنیتی آن نیز باید مهار شود و هرگز نباید از مقابله در هنگام نیاز هراس داشته باشیم." برخی هم از اجتناب ناپذیر بودن جنگ امریکا با چین صحبت می‌کردند. این افراد به بحث‌های هانتینگتون دامن زده و اتحاد چین با اسلام را طرح می‌کردند. جیمز وب وزیر سابق نیروی دریائی امریکا از جمله این افراد است.

با این حال، به نظر می‌رسد که بعد از تحولات یازده سپتامبر، نگرش واشنگتن نسبت به تهدیدات چین تغییر کرده و یا ارجحیت و فوریت قبلی را از دست داده است.[۳۵] در این ارتباط، بوش در سفر اخیر خود به پکن اشاره دارد که امریکا مایل است حتی اگر چین به عنوان تهدیدی مهم در قرن مطرح باشد، آن را از طریق دیپلماسی خنثی نماید. نگرش غالب در واشنگتن چین را در چارچوب ساختار آسیائی قرار می‌دهد و نه به عنوان یک خطر جهانی.[۳۶] با این حال برخی از موارد، از جمله همکاری موشکی این کشور با ایران نیز وجود دارند. در این مورد واشنگتن هنوز نتوانسته است نظر چین را به سمت خویش جلب نماید. یکی از موارد عدم موفقیت سفر اخیر بوش به آسیا نیز این بود که نتوانست در مورد صدور فن‌آوری موشکی به پاکستان و ایران به قرارداد با چین دست پیدا کند.

برخلاف چین، به نظر می‌رسد در مورد روسیه اجماع نظر بیشتر در واشنگتن وجود داشته باشد. در این زمینه، بیشترین بحث‌ها، مؤید تهدید نبودن روسیه است. پاول ولفویتز در این زمینه می‌گوید: "در آینده روسیه به هیچ وجه خطر نخواهد بود." وی توضیح می‌دهد که اگر در گذشته برای توازن برقرار کردن علیه شوروی همکاری چین را طلب می‌کردیم، امروزه برای دفاع از روسیه تضعیف شده، باید برای مقابله با چین آماده باشیم[۳۷] رفتار روسیه نیز عامل مهمی است.[۳۸] مقابله با تروریسم و حمایت ۲۴ سپتامبر روسیه از جنگ امریکا علیه تروریسم (که در تعارض با موضع نظامی‌ها بود)،[۳۹] اجازه استقرار نیروهای امریکائی در آسیای مرکزی، وضع قانون کنترل بر بخشی از صادرات نیز از جمله همکاری‌های مسکو با امریکا است. امریکا نیز به نفع روسیه موضع‌گیری کرده است. تجدید نظر بوش نسبت به چچن نمونه واضحی است. بوش در مبارزه انتخاباتی خویش گفته بود "این فرد، پوتین رئیس جمهور موقت باید به دلیل سرکوب

مردم چچن در زمینه مالی بین‌المللی مورد فشار قرار گیرد، زیرا او به خاطر چچن رئیس جمهور شده است". اما اکنون، یعنی بعد از یازدهم سپتامبر، سخنگوی جورج بوش می‌گوید "گروه بن لادن نه تنها در تقویت جنبش چچن فعال بوده‌اند، بلکه در ایجاد آن نیز نقش داشته‌اند".(۴۰)

موضوع ایران در روابط امریکا و روسیه بحث پیچیده‌ای است. روس‌ها از یک سو با انزوای ایران مخالفند و از طرف دیگر از این انزوا بهره می‌برند؛ زیرا شرایط معامله را آن‌گونه که خود می‌خواهند، تعیین می‌کنند. با این حال، به زعم تحلیل‌گران امریکائی، در سطح استراتژیک مسکو ایران را عامل ثبات منطقه می‌داند. از دید مسکو ایران در تعدیل نمودن تندروی چچن، نقش مهمی دارد. مسکو و ایران یکدیگر را به عنوان قطب‌های مهم در ایجاد نظام چندقطبی می‌بینند و هر دو علیه سلطه امریکا هستند. لذا روسیه حاضر نیست روابط خود را با ایران به خطر اندازد.(۴۱)

فصل مشترک سه کشور ایران، عراق و کره شمالی چیست.(۴۲) قبلاً دو کشور ایران و عراق در کنار یک دیگر به عنوان مخاطبان اصلی سیاست مهار بودند. اما این بار کره شمالی به آنها اضافه شده است. حذف صدام قبلاً هم توسط هر دو حزب مطرح بود. مثلاً در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ الگور کاندید دمکرات‌ها می‌گفت: ما روشن کرده‌ایم که سیاست ما حذف صدام است(۴۳). در مورد این که چرا این سه کشور یک محور را تشکیل می‌دهند دلائل زیادی آورده می‌شود. یک نظر این است که اصولاً محور فقط ایران و عراق است. دلیل این که کره شمالی به این دو کشور اضافه شده است این است که بوش نخواسته است که این جنگ به عنوان جنگ امریکا و اسلام و یا جهان عرب تلقی شود.(۴۴) با این حال، به نظر می‌رسد که طرفداران این فرضیه کم باشند؛ ضمن آن که عملکرد واشنگتن بعد از اعلام سیاست جدید نیز گویای آن است که بحث کره شمالی اگر جدی‌تر از دو کشور دیگر نباشد، در همان حد هست.

رموند تانتر در این باره می‌گوید(۴۵): دوستی این سه کشور به همان اندازه دوستی متحدین در جنگ جهانی دوم است. عراق و ایران به‌رغم دشمنی، با یکدیگر دوستی هم دارند. قاچاق ۵۰۰ میلیون دلار برای عراق ظرف یک سال نمونه‌ای از این دوستی است. در زمینه رابطه ایران و کره شمالی، موشک شهاب ۳ و موشک‌های نودانگ و تانپو دانگ کره شمالی مثالی از این دست به شمار می‌آید. در ضمن، پول نقدی که در این زمینه مبادله می‌شود به نفع دو کشور است.

ایران کشور ثروتمندی است و کره شمالی هم نیازمند پول است. کره با این پول فن‌آوری خود را بالا می‌برد و منطقه را ناامن می‌نماید.(۴۶)

امریکا و ایران قبل از محور اهریمنی

پیش از این سیاست امریکا در قبال ایران وعراق موسوم به "مهاردوجانبه" بود.(۴۷) لقبی هم که به این دو کشور داده می‌شد "سرکش"[1] بود. این واژه اگرچه در تاریخ شناخته شده است، اما تنها بعد از پایان جنگ سرد بود که این واژه در روابط بین‌الملل نقش محوری پیدا کرد و برخی سعی کردند جایگاهی در نظریه‌های روابط بین‌الملل برای این مفهوم بوجود آورند.(۴۸) واژه‌های دیگری مثل "مطرود"[2]، خارجی[3] و یاغی"[4] هم بکار برده می‌شد. این مفهوم در اواخر حکومت کلینتون به کشور مورد نگرانی تبدیل شد. توضیح آن که تا دهه ۱۹۷۰ یاغی به رژیمی گفته می‌شد که نسبت به اتباع خود رفتاری نفرت انگیز داشته باشد. اما از ۱۹۷۹ گزارش وزارت امور خارجه امریکا با لحاظ کردن تروریسم هدایت شده دولتی شمولیت این واژه را از داخل به خارج گسترش داد. دولت کلینتون نیز مجدداً این مفهوم را توسعه داد. در این ارتباط، خانم آلبرایت وزیر خارجه وقت امریکا، دولت‌های بعد از جنگ سرد را در چهار طبقه بندی قرارداد. این چهار دسته عبارت بودند از: ۱. کشورهائی که با نظام بین‌المللی هم‌سوئی دارند؛ ۲. کشورهائی که در حالت گذر وانتقال هستند؛ ۳. کشورهای "ناموفق"،(۴۹) یا کشورهائی که درفراگرد ملت سازی[5] شکست خورده‌اند؛ ۴. کشورهای سرکش یا یاغی، این دسته از کشورها با نظام بین‌الملل سرجنگ و ناسازگاری دارند.

در گزارش ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۹۶ سازمان سیا آمده است که سیا امکان دستیابی ایران به سلاح اتمی را رد نمی‌کند. این درحالی است که در گزارش‌های قبلی این سازمان چنین چیزی نفی می‌شد. با این حال گزارش مزبور در داخل دولت مورد استقبال جدی واقع نشد، به این علت که

1. Rogue
2. Pariah
3. Out Cast
4. Out Law
5. Nation Building

سازمان سیا ده سال قبل نیز گزارش داده بود که ایران در آغاز قرن جدید به سلاح اتمی دست پیدا می‌کند. برهمین مبنا نسبت به گزارش‌های بعدی این سازمان با احتیاط برخورد می‌شد. با این حال، گزارش سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ به ترتیب ده سال، هشت تا ده سال و سه تا پنج سال را پیش‌بینی می‌کرد. سازمان سیا در سال ۱۹۹۶ بیش از حد تحت فشار بود، زیرا گزارش هایش بیش از حد به منابع اسرائیلی[۵۰] متکی بود، ضمن آن که صحت هم نداشت.

بر همین اساس، ویلیام کوهن وزیر دفاع کلینتون در گزارش خود به کنگره، کره شمالی و تا حدی لیبی را به عنوان تهدید فعلی، و ایران را تهدید محتمل (طی ۱۵ سال) و عراق را به‌عنوان تهدید ممکن (در صورت رفع تحریم‌ها از آن کشور) معرفی کرد.[۵۱] به زعم وی این خطر بیش از خطر کشورهائی مثل چین و روسیه است؛ زیرا، رهبران کشورهای "یاغی" غیرقابل پیش‌بینی هستند. به گفته وی خطر جدی‌تر این است که این کشورها با این فرض غلط که امریکا عکس‌العملی نخواهد داشت، و براساس محاسبه غلط نسبت به قدرت موشکی خود وارد درگیری منطقه‌ای شوند.[۵۲]

در دوره کلینتون جمهوری خواهان دمکرات‌ها را مورد حمله قرار می‌دادند. سخن جمهوری‌خواهان این بود که دمکرات‌ها از نظر دفاع ضعیف هستند. براین اساس رابرت دال و گینگریچ در دوره خود در کنگره سعی کردند در مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۶ دفاع موشک بالستیک را با قانون امریکا هم تراز نمایند. آنها می‌خواستند تا به این شکل کلینتون را به اتهام ضعیف عمل کردن درباره قدرت موشکی کشورهای "یاغی" زیر سؤال برند. در انتخابات سال ۲۰۰۰ نیز چنین شد. براین اساس تمامی کاندیداهای جمهوری‌خواه به نوعی سخنرانی الیزابت دول در روز ۲۷ سپتامبر همان سال را تکرار کردند: "ایالات متحده امریکا ارتش خود را بازسازی می‌کند و حفظ خواهد نمود. ما سیستم دفاع موشکی داخلی و صحنه را توسعه می‌دهیم. یک بار برای همیشه امریکائی‌ها از حمله خارجی مصون خواهند شد. هیچ اولویتی بالاتر از این برای ریاست جمهوری بعدی نخواهد بود." در آن زمان جمهوری خواهان سعی کردند تا از طریق کنگره اهداف خویش را جلو برند.[۵۳]

راه برخورد با تهدید ایران

در امریکا، این اجماع نظر وجود دارد که فشارهای وارده به ایـران در دوران سـه رئـیس جمهور باعث شده است تا سرعت و توان ایران در زمینه دسترسی به سلاح‌های کشتار جـمعی کاهش یابد. با این حال، به زعم بسیاری در واشنگتن، این برنامه‌های ایران به احتمال کمی متوقف یا به عقب بازگشت پذیر یا به عقب بازگشت می‌کند. لذا امریکا باید برای برخورد با آثار این سلاح در دست ایران آماده باشد.

سؤال این است که امریکا در برابر این تهدید چه خواهد کرد. برخی نیز می‌گویند امریکا در زمینه اتمی شدن ایران نباید بیش از حد به آن کشور فشار وارد نماید، زیـرا در ایـن صـورت امریکا شانس نزدیک شدن به ایران را از دست می‌دهد.[۵۴] البته در وضع موجود و با تـوجه بـه بی‌اعتمادی عمیق بین دو کشور، طرفداران این نظریه در اقلیت هستند. از این رو نظریه غالب به سمت برخورد با توان دفاعی ایران در زمینه‌های موشکی و اتمی است. امـریکا اصـولاً دو راه را همیشه مد نظر داشته است: ۱. کنترل تسلیحات؛ ۲. بازدارندگی، در بخش کنترل تسلیحات روش پذیرفته شده از طریق مبادی بین‌المللی است. از این حیث، اقـدامـات مـنع اشـاعه دو مـنظور را می‌تواند برآورده کند، یکی بالا بردن بهای کار و دیگری جلوگیری از دسـتیابی بـه دانش فـنی و پیچیده است. زیرساخت لازم برای تـولید مـواد قـابل شکـاف یـا فـیسیونی بـرای کشـوری کـه می‌خواهد به سلاح اتمی برسد، بسیار مهم است. از این رو یکی از اهداف امریکا این است که مانع دسترسی ایران به این زیرساخت شود. ضمناً این گونه مطرح مـی‌شود کـه غـیر از ایـن راه‌هـای دیگری هم وجود دارد که کشورها به ایـن جـنگ افـزار دست پـیدا کـنند. در زمـینه سـلاح‌های میکروبی نیز دو قرارداد وجود دارد. کنوانسیون‌های مربوطه نیز سیستم نظارت و بازرسی ندارد. حتی درصورت وجود چنین سیستمی بازهم تضمینی بـرای وصـول بـه هـدف وجـود نـدارد. کنوانسیون‌های سلاح‌های شیمیائی نیز ایران را ملزم می‌نماید تا توانائی خویش را در این زمینه محدود کند.

تروریسم نیز موضوعی است که امریکا به جمهوری اسـلامی نسـبت مـی‌دهد. وزارت خارجه این کشور سالیانه در گزارش خود ایران را در صدر فهرست کشورهای حامی تروریست قرار می‌دهد. دیک چنی معاون رئیس جمهور امریکا در آخرین موضع‌گیری خود در تاریخ ۲۰

فوریه ۲۰۰۲ ایران را رهبر جهانی صدور تروریسم معرفی کرد. به گفته او ایران این کار را با حمایت از حماس، حزب الله و جهاد با خرابکاری در فرایند صلح صورت می‌دهد.[۵۵]

اسرائیل نیز عامل بسیار مهمی در تشدید جو علیه ایران است. آخرین اقدام لابی اسرائیل این است که امریکا را متقاعد نماید که ایران با عرفات همکاری استراتژیک در بحث تروریسم دارد.

ادعاهای امریکا علیه ایران در قبال افغانستان نیز مسأله‌ای جدید است. تا قبل از تحولات اخیر، ایران و امریکا در افغانستان عمدتاً منافع مشترک و تهدیدات مشترک داشتند. براین اساس، مقابله با طالبان به عنوان یک هدف مشترک قرار گرفت. این همکاری سریعاً تغییر یافت و رقابت جای آن را گرفت. در این مورد معاون وزیر دفاع امریکا آقای پیتر رادمن در گزارش به کنگره در ۱۵ مارس ۲۰۰۰ تصریح کرد که تا قبل از سقوط طالبان ایران با امریکا در افغانستان همکاری می‌کرد ولی اکنون رقابت بین دو کشور شروع شده است.[۵۶] همچنین زالمی خلیل زاد نماینده ویژه جورج بوش در امور افغانستان اعلام کرد که ایران به دنبال ایجاد مرکز نفوذ در هرات است. بنابراین، امریکا بخشی از تمرکز کار خود در افغانستان را در هرات قرار داده است.

سیاست مهار دوجانبه در واقع بعد از پایان جنگ سرد و اخراج عراق از کویت اتخاذ شد. این سیاست مبتنی بر چند پایه بود. همان‌طوری که قبلاً نیز توضیح داده شد، مهم‌ترین رکن و علت این سیاست بحران هویتی بود که در سیاست خارجی امریکا بعد از پایان جنگ سرد بوجود آمده بود. نکته دیگر این بود که با توجه به پایان جنگ ایران و عراق و اخراج عراق از کویت و با عنایت به این که از دید امریکا از آن پس دو کشور ایران و عراق نمی‌توانستند همانند گذشته متوازن کننده نیروی یکدیگر باشند، هر دو کشور نیز برای کشورهای عرب خلیج فارس و منافع حیاتی امریکا از جمله امنیت اسرائیل تهدید به حساب می‌آمدند. براین اساس، واشنگتن تصمیم گرفت که خود راساً دو کشور ایران و عراق را کنترل نماید. در مورد ایران، بیشترین و کارآمدترین ابزار، تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی بود.[۵۷] در این دوره ابزار نظامی کمترین نقش را در سیاست خارجی امریکا برای مقابله با ایران داشت.

سیاست جدید بوش در قبال ایران مبتنی بر برخی از مسائل ریشه‌ای و ساختاری است. به‌علاوه پاره‌ای از مسائل نیز وجود دارد که به عنوان شرایط کافی به حساب می‌آید. حمله یازدهم

سپتامبر به امریکا و تحولات بعدی آن زمینه مساعدی برای فشار بر جمهوری اسلامی بوجود آورده است. این عوامل ممکن است ساختاری و ژئوپلتیک باشد. عوامل غیرساختاری از قبیل مسائل سیاسی و باصطلاح رفتار حکومت نیز مطرح است. برای روشن شدن این مطلب می‌توان به گفته‌های هنری کیسینجر توجه نمود. او در کتاب اخیر خود بحث درباره ایران را با دو مفروض مطرح می‌کند. اول، هیچ منطقه‌ای به اندازه خلیج فارس با امریکا تعارض ندارد. دوم، موازنه سنتی بین ایران و عراق هم عملی نیست.[۵۸] ضمناً، به گفته وی هیچ انگیزه ژئوپلیتیکی برای خصومت بین تهران و واشنگتن هم وجود ندارد، بلکه آن چه هست به اصل حکومت ایران مربوط می‌شود. به گفته کیسینجر سؤال این است که آیا اقدامات ایران ناشی از ماهیت رژیم است و یا امریکا می‌تواند این اقدامات را با کارهای متقابل تغییر دهد. آن‌گونه کیسینجر می‌گوید: خواسته‌های امریکا از ایران نیز روشن است که عبارتند از: پایان صدور انقلاب با زور، خاتمه دادن به ترور، پایان مداخله در دیپلماسی صلح خاورمیانه و خودداری از پیشرفت در زمینه موشک و سلاح اتمی.[۵۹]

موضوع مهم‌تر اوضاع داخلی ایران و برداشتی است که واشنگتن از آن دارد. اروپا تاکنون در برخورد با ایران سیاست گفتگوی انتقادی را دنبال می‌کرده است. اروپا ضمناً با تحریم یک جانبه و ثانویه امریکا علیه ایران مخالف بوده است. امریکابه شکست تحریم‌های اقتصادی اعتراف کرده و معتقد است حتی اگر تحریم اقتصادی اثر هم داشته باشد عملاً منجر به تغییر رفتار ایران نشده است. از دید واشنگتن گفتگوهای انتقادی با ایران هم شکست خورده است. امریکا تاکنون همانند اروپا، فکر می‌کرد که رئیس جمهور خاتمی می‌تواند درهای آن کشور را به روی جهان خارج باز نماید، ولی محافظه کاران اجازه این کار را نمی‌دهند. به نوشته هرشت کشورهای مختلف مدت ۲۴ سال در قبال ایران صبر کردند و از دید تجاری با این کشور وارد شدند، ولی اوضاع هیچ تغییر نکرد. دولت کلینتون نیز نخواست به طور جدی سیاست مهار ایران را دنبال نماید.

براین اساس تندروهای امریکا معتقدند عدم پی‌گیری مسأله انفجار الخبر (در عربستان) به این دلیل بود که انتخابات آقای خاتمی مطرح بود و سیاست‌گزاران در واشنگتن نمی‌خواستند به این روند لطمه وارد شود، ولی اکنون ثابت شده است که همه این کارها اشتباه بوده است.

بنابراین، احمقانه است اگر فکر شود که در رفتار جمهوری اسلامی ایران که با سیاست موجود امریکا ظرف ۲۴ سال گذشته تغییر نکرده است، از این به بعد نیز تغییری ایجاد شود. از این دید دولت امریکا نباید اساساً به دنبال میانه‌رو یا عملگرا در ایران باشد و با آنها تماسی برقرار کند.(۶۰) رئیس سازمان سیا حداقل دو گزارش در این مورد داده است. در هر دو گزارش گفته شده است که اگرچه برخی از شواهد حاکی از زنده بودن اصلاحات است، با این حال اصلاحات اهمیت خود را از دست داده است. از این فراتر، طی ماه‌های اخیر برخی در امریکا رضا پهلوی را مطرح می‌کنند و مدعی هستند که مردم ایران منتظر ورود امریکا برای آزاد کردن آنها هستند. به همین دلیل وقتی اهداف سیاست بوش مطرح می‌شود، یک عده این را یک اقدام اساسی در جهت سرنگونی رژیم می‌دانند. مجله استاندارد در این مورد می‌نویسد:

سخنان جورج بوش احتمالاً برای همیشه روابط ایران و امریکا را دگرگون خواهد نمود. افزون براین، سیاست جدید نقشه فکری خاورمیانه را نیز عوض می‌کند؛ به این معنا که لیبرال دمکراسی را به بالاترین شانس موفقیت خود از بعد از جنگ جهانی دوم صعود خواهد داد. در مو . خاص ایران اقدام پیشگیرانه باعث تسهیل در سقوط حکومت ایران خواهد شد.(۶۱) به زعم برخی، جورج بوش ناگهان خاتمی را کنار گذاشت. قرار گرفتن ایران در "محور اهریمنی" مبین استراتژی دراز مدت امریکا برای براندازی جمهوری اسلامی در ایران بوده است. در حرف بوش امید به خیزش مخالفان نیز دیده می‌شود. ناآرامی‌های ایران، اعتراض معلمان، افزایش تعداد شنوندگان رادیو امریکا از شاخص‌های این تحول است. بوش همان بحث دوران ریگان در مورد روسیه را مطرح کرد وامیدوار است که نیروهای مخالف شورش کنند. در برابر دیدگاه بالا، دیگران معتقدند سال‌ها وقت لازم است. شبلی تلهامی در این مورد می‌گوید باید سه تا چهار دهه صبر کرد تا تحولی همانند شوروی اتفاق بیفتد.(۶۲)

به طور طبیعی عکس‌العمل مردم ایران در این زمینه تعیین کننده است. راهپیمائی ۲۲ بهمن که در واقع تا حدی پاسخ به صحبت جورج بوش بود، شاخص خوبی است. توجه به سخنان خانم کاندلیسا رایس در این مورد مفید است. او در پاسخ به این سؤال که خیزش مردم ایران بعد از صحبت بوش را چگونه ارزیابی می‌کنید گفت: صحبت بوش همانند صحبت ریگان در مورد شوروی سابق است. ریگان هم در این باره با افراد مختلف راجع به جو داخل شوروی

تحقیق کرده بود. امروز نیز نباید به نتایج زود هنگام صحبت بوش توجه شود، زیرا نتیجه کار در دراز مدت مشخص می‌شود.(۶۳)

پاسخ به این سؤال منوط به این است که فضای سیاسی حاکم بر واشنگتن در وضع موجود مورد بررسی قرار گیرد. در سطح ایدئولوژیک اکنون نومحافظه کاران در اوج قدرت خود قرار دارند. این گروه در حوزه‌های دینی، سیاسی و نظامی جای خود را باز کرده است. در سطح دینی گروه موسوم به کلیسای مسیح دست بالا را دارد. همچنین در همین ارتباط گروه‌هائی مثل "حقوق مسیحی‌ها" فعال هستند. اگر در سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰ مؤسساتی همانند هریتیج، در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری‌خواهان نقش داشتند، امروزه علاوه بر هریتیج مؤسساتی همانند امریکن اینترپرایز نیز تعیین کننده هستند. کسانی که در این مؤسسه کار می‌کنند در زمره تندروترین افراد مخصوصاً علیه کشورهائی مثل ایران هستند. این افراد معمولاً در مؤسساتی مثل انستیتوی واشنگتن که قوی‌ترین تشکیلات به نفع اسرائیل است، نیز کار می‌کنند. مؤسسه مزبور بیشترین همکاری را با دستگاه‌های دفاعی و نظامی امریکا دارد. لابی صهیونیستی نیز فعالیت شدیدی علیه ایران دارد. سازمان‌هائی همانند ایپک در این زمینه بیشترین نقش را دارند. از این مهم‌تر از ابتدای واقعهٔ یازدهم سپتامبر تقریباً همیشه یکی از مقامات عالی اسرائیل در واشنگتن با هدف تحریک امریکا علیه ایران حضور داشته است. تعداد بیشمار مصاحبه‌هائی که شبکه‌های خبری امریکا با افرادی مثل ناتانیاهو نخست وزیر سابق اسرائیل دارند و تقریباً در تمامی آنها به نوعی موضوع و نقش بسیار منفی ایران پیش کشیده می‌شود. مجموعه این عوامل گویای آن است که در شرایط موجود واقعاً دسته باصطلاح بازها در واشنگتن حاکم شده‌اند.

باتوجه به آن چه که گفته شد می‌توان درآینده چند نکته را درموضوع ایران و امریکا پیش‌بینی کرد. اول، به نظر می‌رسد کاخ سفید به این نتیجه رسیده است که در برخورد با ایران برنامه‌های قبلی که مبتنی بر حالت نه جنگ و نه صلح بود، کاری را از پیش نمی‌برد. برنامه تشنج زدائی که قبلاً دنبال می‌شده نیز کارائی خود را از دست داده است. در گذشته استعاره هویج و چماق بکار برده می‌شد، اما از این پس همه صحبت از چماق می‌کنند. جمهوری‌خواهان اقدامات شکست خورده کلینتون در بهبودی روابط با ایران را به عنوان دلیل عدم موفقیت روش فوق می‌دانند. آنها همچنین به ماجرای مک فارلین اشاره می‌کنند. برخی از افراد، همانند جورج شولتز

وزیر خارجه دوره ریگان که در فشار به ایران برای خاتمه دادن به جنگ با عراق نقش بسزائی داشت و در پشت پرده در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارد، می‌گوید: "ایران فقط زبان زور را می‌فهمد". هنری کیسینجر نیز بعد از آن که ایران فهرست تعدادی از افراد عرب فراری را ارائه داد اعلام کرد که تحولات نشان می‌دهد که سخن بوش و زبان زور کارساز است و ایرانی‌ها نشان دادند که نسبت به این برخورد واقع‌گرا هستند. به نظر می رسد از این پس آنچه وجود خواهد داشت دیپلماسی اجبار یا دیپلماسی قایق توپدار است. با این حال، به قول کیسینجر برخورد با هر یک از این سه کشور باید براساس موقعیت هر یک از آنها باشد. مثلاً، دیپلماسی در مورد عراق اصلاً کارائی ندارد ولی در مورد ایران کارائی بسیار بالائی دارد.

یادداشت‌ها

1. Henry Kissinger, ***San diego Union - Tribune,*** March 3, 2002.

2. ***Christian Science Monitor,*** February 21.

3. ***American Prospect***, February 13, 2002.

4. Remarks in Institute of Aeronautics and Astronautics, Ronald Reagan Building and International Trade Center, Washington D.C., February 19, 2002, Transcript Courtesy of the Departement of Defence.

5. ***Policy Watch***, February 7, 2002.

6. Raymond Tunter, ***Policy Watch***, February 7, 2002.

7. ***Los Angles Times***, February 21, 2002.

8. ***New York Times***, February 24, 2002.

9. ***Washington Post***, February 24, 2002.

10. ***Ibid.***

11. ***New York Times***, February 13, 2002.

۱۲. بهرحال، آن ایام شدیداً بر این نکته تأکید می‌شد که از زمان پرل هاربر دشمن نتوانسته بود امریکائی را در خاک امریکا به قتل برساند و این خیلی فراتر از حمله به هاوائی بود. به‌علاوه، حریم واشنگتن از سال ۱۸۱۲ که انگلیس‌ها

کاخ سفید را در جنگ آتش زدند، نقض نشده بود. بنابراین، حمله یازده سپتامبر از ماجرای پرل هاربر هم فراتر رفته است.

13. Report to the Security Committee for 21th Century, *C-Span*, September 21, 2001.

14. *Ibid*.

15. Rober Kagon, *Weekly Standard*, March 4, 2002.

16. *New York Times*, May 12, 2001.

17. *Washington Times*, March 5, 2002.

۱۸. مثلاً، یکی از موضوعاتی که باعث طرح محور اهریمنی شده است، توان موشکی این کشورها است که جمهوری خواهان برای مقابله با آن برنامه دفاع موشکی ملی را مطرح کرده‌اند. اروپائی‌ها معتقدند فن‌آوری موجود پاسخگوی تهدیدات فعلی ناشی از این کشورها هست و نیازی به دفاع موشکی ملی که امریکا به دنبال آن است، نیست.

New York Times, July 23, 2001

۱۹. به همین دلیل افرادی مثل فرانسیس فوکویاما سعی می‌کنند تا اروپا را نسبت به میزان عصبانیت امریکا از تروریسم متقاعد نمایند. اروپا سیاست "محور" را تحمیل نظم نوینی جدید توسط امریکا تلقی می‌کند. به گفته تاماس فریدمن اروپا "محور" را رامزفیلد، دیک چنی و کاندلیسا رایس مشاور امنیت ملی جورج بوش می‌داند که می‌خواهند دنیا را بهم بریزند. بیشترین مشکل امریکا با آلمان و فرانسه است که سیاست را در مفهوم قدیم می‌بینند. یکی از موانع همکاری اروپا با امریکا در مورد عراق به دلیل روابط تجاری کشورهائی مثل آلمان و فرانسه با عراق است. با این حال، بحث اصلی راجع به نقش اروپا در جهان و شکل آینده اتحادیه اروپاست. بخصوص، بحث سیاست همگرائی اروپا و سیاست ادغام و بلوکی است که فرانسه سعی دارد با رهبری خود آن را ایجاد نماید.

20. *New York Times*, February 13, 2002.

21. Henry Kisinger, Op. Cit.

۲۲. در دوره کلینتون، در برابر تندروهائی همانند گینگریچ رئیس کنگره، عملگراهائی قرار داشتند که بر بحث‌های غیرنظامی تأکید می‌کردند. در بین این افراد از هر دو حزب دیده می‌شدند. بخشی از دولت کلینتون هم همین نظر را داشتند. به عنوان مثال، ژنرال پاتریک هوگر رئیس آژانس اطلاعات دفاعی امریکا می‌گفت: جهان به طور واقعی ۳۰ تا ۴۰ درصد کمتر از دوران جنگ سرد صرف بودجه دفاعی می‌نماید. کشورهای یاغی نیز عملاً منزوی شده‌اند (حداقل در مورد کره شمالی چنین است) تهدید چین هم به سیاست واشنگتن بستگی پیدا می‌کند و به گفته ویلیام پری وزیر دفاع پیشین امریکا اگر با چین همانند دشمن برخورد شود برای ما (واشنگتن) تمدید و خطر است.

23. *Federal News Agency*, November 5, 1995.

۳۴. در این جدال مسأله کمبود منابع نبود بلکه عدم توازن منابع در سطوح داخلی و جهانی بود. این عدم توازن در سه

حوزه ایجاد خطر می‌کرد: ۱. درحالی که توان نظامی امریکا علی الدوام افزایش می‌یابد، قدرت متحدین و دوستان آن کشور رو به کاهش است و امریکا نیز نمی‌تواند آنها را مشارکت دهد؛ ۲. نیروهای نظامی پول بیشتری دارند. لذا قدرت نظامی اولین و تنها منبع حکومت در پشتیبانی از نقش جهانی امریکا شده است. نتیجه این واقعیت مداخله جدی ژنرال‌ها در امور سیاسی است؛ اگرچه قانون اساسی در این زمینه محدودیت دارد؛ ۳. سلطه نظامی‌ها منجر به نظامی شدن سیاست‌گذاری مدنی واشنگتن هم شده است. مواد مخدر، ایدز و دیگر مسائل اجتماعی به‌عنوان موضوعات امنیت ملی مطرح می‌شود.

25. *New York Times*, May 18, 2001.

۲۶. تعداد ۱۷ آزمایش برای ۱۴ ماه در نظر است که در ۱۰ پایگاه زمینی و ۷ پایگاه دریائی انجام خواهد شد. در زمینه دفاع موشکی اگرچه بحث‌های بسیاری شده است ولی اکنون اولین بار است که دولت بوش می‌خواهد آن را به کنگره بفرستد. برطبق قرارداد ا.بی.ام، امریکا فقط می‌تواند دفاع موشکی زمینی برای محافظت یک شهر یا یک منطقه خاص و دارای سیلوی موشکی اقدام کند. اما طبق طرح جدید، جورج بوش بر آن است آن را تا سال ۲۰۰۵ تکمیل کند. طرح روش یک سیستم چند جانبه برای مقابله با موشک‌های با برد کوتاه، متوسط و دوربرد است. به‌علاوه، این طرح برخورد با موشک‌ها در هر سه مرحله (مرحله پرتاب، مرحله اوج و مرحله انفجار) را در نظر دارد. مرحله پرتاب که پنج دقیقه تمام می‌شود، مرحله میانی که حدود ۲۰ دقیقه به طول می‌انجامد و مرحله پایانی که ۳۰ ثانیه طول می‌کشد.

27. *International Herald Tribune*, July 23, 2001.

28. Remarks in Institute of Aeronautics and Astronautics. Ronald Reagan Building and International Trade Center, Washington D.C., February 19, 2002, Transcript Courtesy of the Department of Defence.

29. *Washington Post*, March 10, 2002.

30. *New Yorker*, April 1. 2002.

۳۱. تندروی پال ولفویتز در حدی است که بکار بردن لفظ باز هم در مورد او کم است، ولفویتز از جمله کسانی است که به همراهی کیسینجر در پیشبرد مکتب واقع‌گرایی معتقد بوده‌اند که امریکاباید برای پیشبرد ارزش‌هایش نهایت تلاش را بکند. برطبق این مکتب خطر برای امریکا رژیم‌هائی هستند که از لحاظ ارزشی مقابل امریکا می‌باشند و باید از میان برداشته شوند. او در مکتب آلی بلوم آموزش دیده است و نه همانند پاول در جنگ ویتنام. براین اساس او به این عقیده رسیده است که رژیم‌های سیاسی شخصیت را شکل می‌دهند و نه برعکس. وجود وی در کابینه بوش که همه تاجر مسلک هستند کمی تعجب برانگیز است. اما سه عامل او را قدرتمند نموده است. اول، ارتباطات او است. ولفویتر در زمانی که چینی در وزارت دفاع بود دست راست او به حساب می‌آمد. همچنین وی دوبار با

رامسفیلد کار کرده است. وقتی رامسفیلد در انتخابات ریاست جمهوری برای باب دال فعالیت می‌کرد، ولفویتز مشاور و استراتژیست سیاست خارجی او بود. همچنین در کمیسیون ویژه ۱۹۹۸ که رامسفیلد خطر موشکی کشورهائی مثل ایران را گوشزد کرد، همراه او بود. ریچارد پرل از دوستان قدیمی ولفویتز نیز ریاست کمیته پنتاگون را عهده‌دار است. مجله ویکلی استاندارد در شکل‌دهی افکار او نقش دارد. دیوید برام که محور شیطانی را به نام خود ثبت کرد از نویسندگان سابق این هفته نامه است. ولفویتز کسی است که از موضع محور امپراطور اهریمنی ریگان شدیداً حمایت کرد (*اکونومیست* ۲۵-۱۹ فوریه ۲۰۰۲).

32. *New Yorker*, April 1, 2002.

33. Richard Sokolsky and Eugene B. Rumer, *Washington Post*, March 15, 2002.

34. Crest Mattews, *CNBC Transcrip*, Feb. 13 2002.

۳۵. هنری کیسینجر چین را در دو منظر تاریخی و استراتژیک مورد بحث قرار می‌دهد. در سیاق تاریخی در مورد چین دو دیدگاه مختلف وجود دارد. اول، دیدگاه کلینتون یا دیدگاه ویلسونی است. این دیدگاه بر دو پایه استوار است: ۱. دخیل نمودن چین ۲. مشارکت استراتژیک چین با امریکا. دیدگاه دوم این است که چین دشمن غیرقابل اجتناب است. این درگیری نیز بر سر موضوعاتی مثل تایوان و پاسیفیک غربی و شاید در موازنه جهانی باشد. لذا از این دید، برخورد با چین همانند برخورد با شوروی سابق است. با این حال، به گفته وی مقایسه چین با شوروی کار صحیحی نیست.آن‌زمان‌همه کشورهاعلیه شوروی بودند.امروز چین فقط در آسیا است. لذا امریکا در این مبارزه تنها خواهدماند. هدف‌امریکا این است که با هر قدرتی که بخواهد بر آسیا مسلط شود، مقابله نماید. لنین و مائو با یکدیگر بر سرمسائل ژئوپلتیکی همکاری کردند و نه بر سر مسائل ایدئولوژیک. آنها به دنبال رفع تهدید مشترک بودند.

۳۶. در سیاق استراتژیک، سؤال کیسینجر این است که آیا امریکااز هر وسیله‌ای استفاده می‌نماید تا از ظهور چین به عنوان یک قدرت اصلی جلوگیری کند؟ یا به دنبال ایجاد ساختاری آسیائی خواهد رفت که همکاری همه کشورها را داشته باشد؛ ساختاری که تهاجمی بودن ذاتی یک کشور را فرض قرار نمی‌دهد؛ بلکه ساختاری که دارای قدرت تحرک کافی برای مقابله با تمایلات استیلاطلبانه هر کشوری را داشته باشد. در این تحلیل، ریشه تقابل چین با روسیه ملی گرائی است و نه کمونیسم. درگیری نیز نه بر سر استیلای جهانی بلکه بر سر تایوان خواهد بود. نیروی استراتژیک چین مشتمل بر حدود ۳۰ موشک با سوخت مایع با یک کلاهک، مستلزم ساعت‌ها وقت برای پرتاب است که ابزار مناسبی برای عملیات تهاجمی نیست. نیروی زمینی چین نیز در حد دفاع ملی به‌صورت فرسایشی است و نه وسیله‌ای برای تهاجم.

۳۷. شاخص‌های تغییر رفتار روس‌ها را می‌توان در چند حوزه مشاهده کرد، عکس‌العمل روسیه در برابر دفاع موشکی ملی امریکا شاخص نسبتاً گویائی است. وقتی امریکا اعلام کرد که قرارداد ۱۹۷۲ بین دو کشور پایان یافته است، پوتین صرفاً به صدور یک بیانیه رضایت داد. این بیانیه برای گفتگو در زمینه کنترل تسلیحات حاوی زبانی

است که بوش از زمان مبارزه انتخاباتی خود بکار برده است و آن این که دو کشور دارای هدف مشترکی هستند. متقابلاً بوش نیز اعلام کرد که واشنگتن می‌تواند بدون تقابل با روسیه برنامه دفاع موشکی ملی داشته باشد. به گفته وی این کار از طریق کاهش سلاح‌های اتمی امریکا تاحدی است که با امنیت ملی آن کشور سازگار باشد. از این منظر مشکل شدید مالی روسیه باعث می‌شود تا برکاهش سلاح‌های استراتژیک تأکید کند. روس‌ها حاضر شده‌اند پاره‌ای اصلاحات جزئی در قرارداد برای دفاع موشکی محدود را نیز بپذیرند.

۳۸. عوامل دیگری نیز در بررسی رفتار روسیه وجود دارد. مثلاً پوتین اعلام کرده است تاجیکستان آزاد است وارد هر اتحادی بشود. روسیه همچنین، رقابت با ترکیه را در آسیای مرکزی کنار گذارده است، خط لوله باکو - جیحان که قبلاً یکی از مشکلات بین امریکا و روسیه بود نیز تا حد قابل توجهی کمتر شده است. اوضاع داخلی روسیه نیز نشان می‌دهد که این کشور درآینده تهدیدی علیه امریکا به حساب نمی‌آید. در این ارتباط کمیته اروپائی در گزارش خود در مورد روسیه می‌نویسد: وضعیت داخلی پوتین با یلتسین متفاوت است. پوتین به دلیل درآمد حاصل از نفت که در اثر افزایش بهای نفت داشته است، دولت مرکزی و پایه‌های حکومت خویش را تقویت نموده است. حرف پوتین این است که بقای ابرقدرتی مستلزم تقویت بنیه اقتصادی است. به گفته پوتین، روسیه باید طوری عمل کند که کشورهای عمده جهان منافع خود در روسیه را در گرو همکاری با مسکو بدانند. عنصر اصلی این کار نیز نفت وگاز است. روسیه فکر می‌کند با توجه به وابستگی اروپا به نفت، کشورهای اروپائی باید با مسکو همکاری نمایند. همچنین روسیه خود را به دلیل اوپک می‌بیند. برپایه برخی از تحلیل‌ها با توجه به وجود ذخائر نفتی همجوار روسیه و خط لوله‌های نفتی که لاجرم باید درجهتی که مطلوب مسکو است، باشد، در آینده وابستگی اروپا به روسیه در زمینه انرژی افزایش می‌یابد. با کاهش تولید و صدور نفت دریای شمال نیز این وابستگی مضاعف می‌شود و نفت روسیه و خزر جایگزین نفت خاورمیانه از جمله عربستان، ایران و کویت خواهد شد. روسیه در زمان یلتسین محتاج صندوق بین‌المللی پول بود ولی امروز این مسأله کمتر مطرح است. با این حال، اصرار نکردن روسیه در بحث دفاع موشکی ملی بیشتر به دلائل اقتصادی است.

39. Testimony of Celeste A. Wallander, Director and Senior Fellow, Russia and Eurasia Program, Center for Strategic & International Studies, ***Russian Foreign Policy: The Implications of Pragmatism for U.S. Policy***, Europe Subcommittee of the House Committee on International Relations, February 27, 2002.

40. *New York Times*, September 9, 2001.

۴۱. با این حال، عده‌ای در امریکا راه معامله با روس‌ها را طرح دفاع موشکی ملی و گسترش ناتو می‌بینند. از دید این گروه، امریکا نمی‌تواند تمامی مبادلات نظامی بین تهران- مسکو را قطع نماید، لذا واشنگتن باید از روسیه بخواهد تا از صدور مواد حساس به ایران خودداری کند. دراین ارتباط دومین دور گفتگوهای امریکا و روسیه در مسکو در ۱۸

فوریه ۲۰۰۲ نیز بدون نتیجه خاتمه یافت. نماینده ویژه امریکا طی مصاحبه‌ای گفت که موضوعات مشکل حل نشده بین دو کشور وجود دارد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا نیز ضمن تائید این مطلب گفت در این مذاکرات، موضوع ایران غامض‌ترین بحث بوده است. به گفته او بوش آماده گفتگو درباره دفاع موشکی ملی آن‌گونه که روس‌ها می‌خواهند نیست. راجع به دامنه همکاری روسیه با ایران در زمینه برنامه‌های دفاعی و موشکی هم به توافق نرسیدیم. همکاری روسیه و چین نیز از موضوعاتی است که واشنگتن مورد نظر دارد. از این حیث، طی مدت زمامداری جورج بوش مهمترین تحول امضا قرارداد دوستی بین مسکو و پکن بوده است. در هنگام بستن این قرارداد شایعه‌هائی بوجود آمد مبنی بر این که ممکن است این قرارداد به منزله بازگشت تشنجات دوران جنگ سرد بین روسیه و ایالات متحده باشد. با این حال، اجماع نظر این شد که این قرارداد به منظور تحکیم مواضع در رویاروئی دیپلماتیک با واشنگتن در آینده است.

"دیپلماسی مثلثی" این بار با اهمیت راهبردی کمتری مجدداً ظاهر شده است. این دو کشور از طریق این قرارداد حداقل به صورت نمادین درصدد ایجاد مانع در برابر سلطه بلامنازع امریکا می‌باشند. با این حال، هر دو کشور از کار با امریکا هم استقبال نمودند. مثلاً پوتین در اولین ملاقات خود با جورج بوش مشخص ساخت که به مذاکره با امریکا در زمینه‌های سیستم دفاع موشکی و کاهش تسلیحات هسته‌ای و دیگر مسائل مهم ادامه می‌دهد.

42. ***Policy Watch***, February 7, 2002.

43. ***Federal News Agency***, February 23, 2000.

44. Rose Brady, Stan Crock, Haleh Anvari, "Bush's tough talk on Iran Could Backfire, ***Business Week***, February 25, 2002.

45. Raymond Tanter, "How Much of An Axis and How Evil?", ***Policy Watch***, February 2, 2002.

46. ***Ibid***.

مؤسسه واشنگتن که سخنگوی بخشی از محافظه کاران و به عنوان لابی اسرائیل عمل می‌کند.

۴۷. برای توضیح بیشتر درباه این مفهوم مهار دوجانبه و اهداف آن رجوع شود به "مهاردوجانبه از نظر تا عمل" نوشته مصطفی زهرانی، **مجله سیاست خارجی**، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۷.

48. For more Information read Paul D. Hoyt, "Rague States and International Relations Theory", ***Journal of Conflict Studies***, Fall 2000.

49. Rober Littwak, Wilson Ceneter Press, ***Washington Post***, February 20, 2000.

۵۰. متقابلاً، کانال‌های اسرائیلی از منابع خود دفاع می‌کردند. به عنوان مثال، در زمینه ساخت و آزمایش موشک شهاب ۳ توسط ایران، کنت تیمر من دربرابر کنگره امریکا مدعی شد که منابع اطلاعاتی اسرائیل در روسیه بارها به مقامات امریکائی در این زمینه اطلاع داده بودند. ولی تنها دراوائل سال ۱۹۹۷ بود که خبر "باغ ملی" در تهران به

امریکا داده شد و این بار امریکا به صحت اطلاعات اسرائیل اعتراف نمود. به گفته وی در این موقع بود که دو کشور امریکا و روسیه برای پی‌گیری این موضوع تشکیل کمیته دادند. اما کسی که از روسیه برای این کار گمارده شده بود که خود نیز در زمره کسانی بود که در دادن امکانات تکنولوژیک به ایران نقش داشت. وی از این هم فراتر رفته و مدعی می‌شود معاون وزیر دفاع وقت امریکا می‌خواسته است با قدرت گرفتن ایران اسرائیل را تحت کنترل قرار دهد. اظهارات ژنرال زینی فرمانده نیروهای امریکائی در منطقه در دسامبر سال ۱۹۹۹ نیز بر پایه همین دست از اطلاعات بود. او به غلط متقابلاً، از منابع اسرائیلی اعلام کرد که ایران در ماه‌های آتی موشک شهاب ۴ را آزمایش خواهد کرد.

۵۱. کره شمالی از دو حیث خطر می‌شد، اولاً، توافقی که با امریکا به عمل آمده است هر زمان توسط آن کشور قابل نقض است. به‌علاوه از نگاه امریکا، کره شمالی با کمک به کشورهائی همانند ایران در ساخت موشک‌های دوربرد برای امریکا ایجاد خطر می‌کند. ضمناً به گفته وزیر دفاع امریکا، موشک شهاب ۳ایران نیز از موشک نو دونگ کره شمالی ناشی شده است.

52. Jim Hoogland, August 24, 2002.

۵۳. مثلاً، با توجه به عدم اعتماد نسبت به گزارش‌های قبلی، کنگره در سال ۱۹۹۷ کمیسیونی ویژه برای بررسی تهدیدات موشکی انتخاب کرد. ریاست این کمیسیون را دونالد رامسفیلد (وزیر دفاع فعلی) عهده‌دار بود و پال ولفویتز که اکنون نیز معاونت وزارت دفاع را برعهده دارد، با او همکاری نزدیک داشت. گزارش رامسفیلد خطر موشکی ایران را گوشزد می‌کرد. به طور خلاصه در وضع حاضر، به نوشته پالیسی واچ همه اطلاعات، خطر موشک‌های آی. سی بی ام از سوی ایران و کره شمالی در سال ۲۰۱۵ را تائید می‌کند.

54. *Boston Globe*, February 26, 2000.

55. Ref/Rl.February 20, 2002.

56. C- Span, March 15, 2002.

۵۷. رجوع‌شود به‌منبع سابق، همچنین‌برای مباحث‌نظری تحریم‌اقتصادی‌امریکا علیه‌جمهوری‌اسلامی‌رجوع‌شود‌به ***نظریه‌های تحریم اقتصادی***، زیر نظر مصطفی زهرانی، (تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷.

58. Henry Kissinger, ***Does the U.S. Have Foreign Policy***, p. 188.

59. ***Ibid***.

60. ***Weekly Standard***, February 22, 2002.

61. ***Weekly Standard***, February 18, 2002.

62. ***Bussiness Week***, February 25, 2002.

63. A.B.C., February 17, 2002.

چشم‌انداز جهانی شدن در منطقهٔ خاورمیانه[1]

مرادعلی صدوقی[2]

بنا به اعتقاد بعضی از تحلیل‌گران، گفتمان جهانی شدن به‌ندرت به خاور میانه به عنوان یکی از مناطق تأثیرگذار در نظام بین‌الملل رجوع می‌کند، زیرا طی سی سال گذشته، تمام کشورهای این منطقه به استثنای تونس گرفتار جنگ یا ناآرامی داخلی یا یک اختلاف مرزی بوده‌اند. هدف این گفتار، بررسی میزان گسترش جهانی شدن و رجوع آن به منطقهٔ خاور میانه یا میزان استقبال کشورهای منطقه از آن، چالش‌های فراروی جهانی شدن در منطقه، طرح‌های قدرت‌های بزرگ برای جهانی شدن یا منطقه‌ای شدن در منطقه خاورمیانه و پیامدهای سیاسی جهانی شدن برای این منطقه است.

جهانی شدن از محوری‌ترین واژه‌ها یا روندهای تعریف‌کنندهٔ محیط بین‌المللی و ملی و ماهیت معرفت و فعالیت‌های بشری در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم است و با توجه به انقلاب دائمی در فن‌آوری اطلاعاتی، تا آیندهٔ قابل پیش‌بینی چنین خواهد ماند. بر اساس یک تعریف، جهانی شدن منعکس‌کنندهٔ کثرتی از ارتباطات و پیوندهای متقابل است که فراتر از مرزها و جوامع ملی

۱. این مقاله بخشی از پروژه پژوهشی است که نامبرده با عنوان "جهانی شدن و ساختارهای نوظهور اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه: انتخاب‌های فراروی ایران" به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در حال اجرای آن است.

۲. مرادعلی صدوقی، کارشناس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری است.

می‌روند. بدین‌صورت، یک بیان معمول و رایج این است که جهانی شدن فرایندی را تعریف می‌کند که رویدادها، تصمیمات و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان، تبعات سریع (مثبت یا منفی) جهانی دارند. سه اردوی عمدهٔ نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهانی شدن را به طور متفاوتی مورد نظر قرار می‌دهند. اردوی نئولیبرال معتقد است که بازار جهانی موجب هماهنگی بین منافع ملت‌ها می‌شود. اردوی نوواقعگر معتقد به محوریت دولت در نظام بین‌المللی است. نومارکسیست‌ها معتقدند که جهانی شدن نسخهٔ دیگری از استعمارگرایی است که آسیب‌پذیری و وابستگی جهان در حال توسعه را افزایش و شکاف میان فقیر و غنی را وسیع‌تر می‌کند. بسیاری از کشورها، دستاوردهای بالقوهٔ پیوستن یا همگرایی در اقتصاد جهانی را شرطی ضروری برای توسعه و رشد اقتصادی بیشتر می‌دانند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه با ملاحظهٔ موفقیت جهان توسعه‌یافته، برای ورود به اقتصاد جهانی تلاش می‌کنند. یک فرایند قابل‌قبول و مؤثر برای بسیاری از کشورها، ورود به رقابت اقتصاد جهانی از طریق بلوک‌بندی‌ها یا گروه‌بندی‌های تاریخی است. از این‌رو منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن، قدم مهمی به سوی جهانی شدن و همچنین به عنوان یک سیستم حمایتی بر اساس مجاورت جغرافیایی و فرهنگی مورد نظر قرار می‌گیرد. دلیل عمده‌ای که برای عدم رجوع جهانی شدن به منطقهٔ خاور میانه به عنوان یک منطقهٔ تأثیرگذار در نظام بین‌الملل ارائه می‌شود، این است که خاور میانه از مسابقهٔ اقتصادی جهانی عقب مانده است که خود به دلیل تنازع‌های سیاسی است و همین مسأله کُندی و کاهش توسعه در این منطقه را تشریح می‌کند.

خاور میانه: حقایق پایه و شرایط اجتماعی و اقتصادی

مرزهای خاور میانه، بسته به فاکتور یا عامل مورد استفاده، به طور متفاوتی تعریف می‌شود. معمول‌ترین عاملی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، مذهب اسلام است. بدین‌طریق، خاور میانه علاوه بر جهان عرب، شامل کشورهای مستقل آسیای مرکزی، ایران، پاکستان، مالزی و اندونزی خواهد بود. لیکن این تعریفی جامع و مانع نیست و عوامل دیگری مانند تاریخ، فرهنگ و سنت‌ها را نادیده می‌گیرند. هرچند مرز بین این عوامل باریک است، اما تفاوت‌های مهمی را می‌توان شناسایی کرد. خاور میانه منطقه‌ای جغرافیایی است که از اقیانوس آتلانتیک در

غرب تا خلیج‌فارس در شرق گسترده است. شمال آن به مدیترانه و جنوب آن به صحرا منتهی می‌شود. این منطقه عمدتاً عرب است و سه بازیگر منطقه‌ای غیرعرب یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل در آن حضور دارند. به منظور ارائه یک تعریف دقیق از خاور میانه، بیشتر نهادهای منطقه‌ای و چندجانبه، به این منطقه به عنوان خاور میانه و شمال آفریقا[1] رجوع می‌کنند.

کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا از اقتصادهای دارای نفت غنی و کم‌جمعیت خلیج فارس تا اقتصادهای دارای منابع کم و پُرجمعیت نظیر مصر، مراکش و یمن متغیر هستند. درآمدهای سرانه از زیر ۳۰۰ دلار در سال، در یمن تا حدود ۱۸۰۰۰ دلار در سال، در امارات متحدهٔ عربی متغیر هستند (بانک جهانی، ۱۹۹۹). کُلّ جمعیت این منطقه حدود ۳۶۰ میلیون نفر است که شش درصد آن در کشورهای ثروتمند خلیج فارس ساکن هستند. اتکاء به درآمدهای نفتی و نوسان در قیمت‌های نفت و ناتوانی در بهبود بهره‌وری، به انزوای این منطقه از اقتصاد جهانی کمک کرده است و سقوط تولید ناخالص ملی سرانه به ۲۵ درصد بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶، این منطقه را بدترین عمل‌کنندهٔ جهان بعد از آفریقای جنوب صحرا تبدیل کرده است. همراه با نرخ‌های بالای رشد جمعیت (۵ تا ۶ درصد) و بی‌سوادی به‌ویژه در میان زنان، نرخ‌های وابستگی (۳۰ درصد) و نرخ‌های بیکاری (۱۵ تا ۲۰ درصد) نیز در حال اوج گرفتن هستند. به علاوه منابع طبیعی نظیر آب شیرین (آشامیدنی) و زمین زراعی رو به کاستی هستند که منجر به تکیهٔ فزایندهٔ بر واردات غذا می‌شود. گسترش شهری، با شتاب و بی‌نظم بوده که بهداشت و محیط را به خطر می‌اندازد (Rodenbeck, 1999). در سال ۱۹۹۰، بانک جهانی برآورد کرد که ۵/۶ درصد جمعیت منطقه فقیر هستند (یعنی روزانه با کمتر از ۱ دلار زندگی می‌کنند)، در مقایسه با شرق آسیا، ۱۴/۷ درصد و آمریکای لاتین ۲۸/۸ درصد (ERF, 1998). اما، اگر کشورهای ثروتمند و غنی نفتی را استثناء کنیم، بیشتر از یک‌سوم منطقه فقیر خواهند بود.

بر اساس نظر «مرکز تحقیقات اقتصادی»[2] در سال ۱۹۹۸، شکاف رشد بین منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا و دیگر مناطقِ جهانِ در حال توسعه به علت گذار دموگرافیک کُند، باز بودن پایین در مقابل اقتصاد جهانی، ضعف در سطح اولیهٔ تولید ناخالص ملی، کیفیت نهادها و

1. Middle East and North Africa (MENA)
2. ERF

کیفیت پایین‌تر آموزش می‌باشد. دو متغیر اول، علت بیش از ۵۰ درصد شکاف رشد هستند. این شکاف رشد در قسمت بعدی، در بررسی میزان و گسترهٔ جهانی شدن در منطقه نشان داده می‌شود.

گسترهٔ جهانی شدن: شواهد کمّی و کیفی

از منظر اقتصادی، گسترهٔ جهانی شدن از لحاظ کمّی با توجه به برخی شاخص‌ها و روندهای اقتصادی نظیر سطح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، عملکرد بازارهای سرمایه و تجارت سنجیده می‌شود و از لحاظ کیفی، شاخص‌هایی نظیر پخش ماهواره‌ای و استفاده از اینترنت مورد نظر قرار می‌گیرند. گفته می‌شود که هرچه این شاخص‌ها بالا باشند، میزان همگرایی و پیوند منطقه با نظام جهانی بیشتر است.

برای اینکه یک کشور به عنوان یک عضو در نظام رقابتی موجود در جهان شناخته شود، به عنوان اولین قدم باید از سیاست‌های آزادسازی اقتصادی استقبال کند. موج خصوصی‌سازی جهانی در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ به منطقهٔ خاور میانه و شمال آفریقا رسید. در ابتدا، این فرایند کُند بود، اما به تدریج جهش پیدا کرد. در طی سال ۱۹۹۵، کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا بالاترین نرخ رشد در درآمدهای خصوصی‌سازی را در میان مناطق در حال توسعه نشان دادند. در سال ۱۹۹۶، خصوصی‌سازی در کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا، ۸ درصد درآمدهای خصوصی‌سازی در کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌داد. اما، حجم و تراکم خصوصی‌سازی در این منطقه، در تعداد معدودی از کشورها به‌ویژه در مصر، مراکش، تونس و کویت متمرکز بود (ERF,1998).

از کُلّ جریان‌های سرمایهٔ خصوصی به سوی مناطق در حال توسعه در طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶، خاور میانه فقط ۲ درصد را به خود اختصاص می‌داد که کمتر از مناطق دیگر بود. جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹، بعد از افزایش‌های قابل‌توجه در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، کاهش یافت. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، جریان‌های خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به منطقه خاور میانه و شمال آفریقا به حدود نیم درصد تولید ناخالص ملی رسید که میزان آن برای کُلّ کشورهای در حال توسعه حدود ۱/۵ درصد بود.

به علاوه، جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به منطقه، عمدتاً در چهار کشور ترکیه، مصر، مراکش و تونس متمرکز بوده که حدود ۴۷ درصد کُلِّ جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به این منطقه را به خود اختصاص داده‌اند.

عربستان سعودی بزرگ‌ترین سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه را به خود اختصاص داده است که بیشترِ آن در صنایع مربوط به نفت است که در سال ۱۹۹۶ به ۴۱/۳ میلیارد دلار رسید. جریان سرمایه‌گذاری از اکثر کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا به مناطق دیگر کاملاً پایین است و بیشتر جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از کویت سرچشمه می‌گیرد. به علاوه برآورد شده که میزان سرمایهٔ کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا که در خارج نگهداری می‌شود به حدود ۳۵۰ میلیارد دلار می‌رسد که بالاترین سطح فرار سرمایه به نسبت تولید ناخالص ملی برای هر منطقه از جهان است (ERF,1998).

بازارهای این منطقه جزو «بازارهای نوظهور» دسته‌بندی می‌شوند. عملکرد بازارهای سرمایه در این منطقه کاملاً ناهمگن بوده و بسته به محرک‌ها و مقررات موجود، محدود به کشورها هستند. بازارهای سهام مصر و مراکش معمولاً عملکرد بهتری دارند که بیانگر میزان بالای تعهد این کشورها به اصلاحات اقتصادی است. آنها همچنین اخیراً در فهرست «شرکت فاینانس بین‌المللی»[1] قرار گرفته‌اند. بازارهای سهام در منطقه نرخ‌های پایین[2] را نشان می‌دهند. بازارهای سرمایه تا حدی ضعیف هستند و به جز ترکیه، بقیه چندان روان نیستند و فاقد نقدینگی کافی هستند. یک همبستگی قوی بین بازارها در مصر، اردن و مراکش وجود دارد (ERF, 1998). با این وجود، تعدادی از صندوق‌های سرمایه‌گذاری دوجانبه که روی خاور میانه و شمال آفریقا متمرکز هستند، در حال توسعه و گسترش می‌باشند.

در رابطه با تجارت، این منطقه برای صادرات کالاها یا محصولات اولیه و واردات نیازهای اساسی و کالاهای لوکس و خدمات، خیلی به بازارهای بین‌المللی متکی است. اما، سهم خاور میانه و شمال آفریقا از تجارت جهانی فقط حدود ۳/۴ درصد است. سطوح تجارت منطقه دارای همبستگی قوی با قیمت‌های نفت است که ساختار تجارت کشورهای خاور میانه و

1. International Finance Corporation. (IFC)
۲ Price-Earning

شمال آفریقا را تغییر داده است و رقابت‌پذیری منطقه در صادرات غیرنفتی را کاهش داده است. سهم تولید در صادرات غیرنفتی از ۱۰/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۶/۴ درصد در سال ۱۹۹۵ رسید که میانگین رشد سالانهٔ آن ۱۲/۶ درصد بوده است. از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۶ قیمت هر بشکه نفت تقریباً به نصف سقوط کرد، اما کُلّ صادرات در منطقه از ۹۸ میلیارد دلار به ۱۷۴ میلیارد دلار در طی همان دوره رسید که این واقعیت خود بیانگر افزایش سهم تولید در صادرات غیرنفتی است. با این وجود، صادرات کالاهای تولیدی یا کارخانه‌ای همچنان پایین است و صادرات کالاهای اولیه (عمدتاً نفتی) بیش از ۷۰ درصد کُلّ صادرات منطقه را تشکیل می‌دهد (ERF, 1998). همان‌طور که گفته شد اکثریت صادرات منطقه را صادرات کالاهای اولیه تشکیل می‌دهد که عمدتاً عبارت از کالاهای مرتبط با نفت، منسوجات و بعضی کالاهای تولیدی کوچک و سبک می‌باشند. اخیراً صادرات خدمات، به‌ویژه در کشورهای غیر صادرکنندهٔ نفت، افزایش پیدا کرده است. در سال ۱۹۹۰، سهم خدمات از کُلّ صادرات به طور متوسط به ۹ درصد در کشورهای صادرکنندهٔ نفت و تقریباً ۴۰ درصد در کشورهای غیر صادرکنندهٔ نفت رسید (ERF,1998). جهانگردی و وجوه ارسالی کارگران از خارج، کمک مهمی به دریافتی صادرات کشورهای مصر، اردن، مراکش و تونس کرد. واردات منطقه عمدتاً متشکل از خدمات ساختمانی (ساخت جاده، خانه‌های ساده، فرودگاه‌ها، پل‌ها، سیستم‌های آب‌رسانی و غیره حدود ۵۰ میلیارد دلار در سال)، غذا (شیر، گوشت، غله و غیره ۲۵ میلیارد دلار در سال) است. این کشورها فقط مقدار محدودی از محصولات فن‌آوری بالا را وارد کرده‌اند که حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد کُلّ واردات را تشکیل می‌دهد (Zahlan, 1999).

ده کشور منطقه، عضو سازمان تجارت جهانی[1] هستند و هفت کشور نیز به عنوان ناظر شرکت می‌کنند. بیشتر دولت‌های ناظر، به استثنای یمن، درخواست عضویت کرده‌اند. اتحادیهٔ اروپا[2] بزرگ‌ترین شریک تجاری خاور میانه و شمال آفریقا است زیرا حدود ۲۵ درصد بازار صادرات (۱۷ درصد) و ایالات متحدهٔ آمریکا دومین و بزرگ‌ترین بازار واردات منطقه (۱۳ درصد) است. تجارت بین‌منطقه‌ای در منطقهٔ خاور میانه و شمال آفریقا فقط ۹/۵ درصد کُلّ

1. WTO
2. EU

تجارت آن را تشکیل می‌دهد. (گزارش اقتصادهای متحد عرب، ۱۹۹۷) منطقهٔ خاور میانه و شمال آفریقا، پیوندهای تجاری کمی با شرق آسیا دارند و به همین علت توانستند از «طوفان جهانی» ناشی از بحران آسیا بگریزند.

در گزارش رقابت‌پذیری سال ۱۹۹۷، چهار کشور خاور میانه که عبارت بودند از مصر، اردن، اسرائیل و ترکیه در آن جای داشتند. این گزارش ۳۵ کشور را بر اساس شاخص‌های زیر طبقه‌بندی کرده بود: شاخص رقابت‌پذیری[1]، شاخص رشد[2]، شاخص رشد بازار[3] و شاخص چشم‌انداز سرمایه گذاری مستقیم خارجی. جدول صفحهٔ بعد رتبه‌های این چهار کشور را نشان می‌دهد.

شاخص	شاخص رقابت‌پذیری		شاخص رشد		شاخص رشد		شاخص
کشور	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۶	۱۹۹۷	۱۹۹۷
مصر	۲۹	۲۸	۱۰	۱۱	۳۳	۱۷	۲۳
اردن	۲۸	۴۳	۱۲	۳۱	۴۳	۴۴	۴۳
اسرائیل	۲۴	۲۴	۳۰	۳۸	۳۷	۳۱	۳۹
ترکیه	۴۲	۳۶	۳۴	۲۵	۳۰	۱۵	۲۱

* منبع: گزارش رقابت پذیری جهانی برای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷، مرکز اقتصادی جهانی، داووس، سوئیس

جدول بالا، چشم‌انداز مثبتی را به‌ویژه برای مصر و ترکیه نشان می‌دهد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد منافع آن عمدتاً در تعداد کوچکی از کشورها متمرکز است که اصلاحات در آنها انجام شده و محیط مساعدی برای جهانی شدن وجود دارد. به طور کلی، تولید ناخالص ملی رشد ۴ درصدی را طی می‌کند و انتظار می‌رود تورم سالانه بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ به ۶ درصد سقوط کند (ERF, 1998).

1. CI
2. GI
3. MGI

با انقلاب در فن‌آوری اطلاعاتی و ارتباطات راه‌دور، فرستنده‌های ماهواره‌ای عرب گسترش یافته‌اند. مالکیت آنها دولتی یا زیر نظر دولت است. گسترش و اشاعهٔ ماهواره نسبت مستقیمی با سطح درآمد دارد. این نسبت در مصر ده درصد و در خلیج فارس ۵۰ درصد است. از این‌رو تولید برنامه‌ها عمدتاً به منظور مصرف خلیج یا مهاجران عرب طراحی می‌شود و تأکید بر تبلیغات تجاری، سرگرمی و تشویق سرمایه‌گذاری از رسانه‌های جهانی است. اخیراً حرکت بزرگی به سوی تولید داخلی برنامه وجود داشته است. مستقل‌ترین کانال، الجزیره است که پایگاه آن در قطر است و برنامه‌های زنده و جذابی تهیه می‌کند. اما چنین برنامه‌هایی عمدتاً در شهرهای بزرگ و مراکز شهری (۲۰ درصد کُل جمعیت) که به تسهیلات ماهواره‌ای دسترسی دارند، متمرکز است.

در خاور میانه و شمال آفریقا تقریباً ۴۰۰ هزار کاربر اینترنت وجود دارد (که اگر اسرائیل را به آن اضافه کنیم به ۸۸۰هزار می‌رسد) که در مقایسه با حدود ۲۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان بسیار کم است. میانگین سنّ کاربران اینترنت در منطقه ۲۹ سال است که ۷ سال از ایالات متحدهٔ آمریکا جوان‌تر است. این مسأله آشکار می‌سازد که تعداد تصمیم‌گیران یا مدیران میانی که از اینترنت استفاده می‌کنند، پایین است. زنان فقط ۴ درصدِ کُل کاربران را تشکیل می‌دهند. به علاوه، در این منطقه مشکل زبان و محتوی وجود دارد، زیرا اکثر محتوای اینترنت، انگلیسی است و از لحاظ فرهنگی، جوابگوی نیازهای منطقه نیست (Hashim, 1999). وب‌سایت‌های عربی گسترش یافته‌اند، اما هنوز تعداد آنها کم است و تلاش‌هایی در جهت «عربی‌سازی» محتوای کلیدی برنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی و چندجانبه به عمل آمده است. دسترسی به اینترنت تا حد زیادی با سطوح درآمد و آموزش مرتبط است.

چالش‌های فراروی جهانی شدن در منطقهٔ خاور میانه

خاور میانه دارای سنت دولت‌ها و پادشاهی‌های مرکزی قوی با رهبران سیاسی مُسن و سنتی است. اینها مایل به آزادسازی اقتصادی و بسته بودنِ حوزهٔ سیاست و حکومت و نهادهای سیاسی (اقتدارگرایی سیاسی) هستند. عده‌ای معتقدند که این مسأله به همراه رقابت‌های ژئوپلیتیک، ناآرامی‌های داخلی، منازعهٔ اعراب و اسرائیل، بنیادگرایی اسلامی و مهم‌ترین

چالش‌های فراروی جهانی شدن در این منطقه هستند. عده‌ای دیگر، چالش‌های فراروی جهانی شدن را ناشی از مشکل کُلّیِ «جذابیت»[1] منطقه برای بقیهٔ جهان می‌دانند: جذابیت اجتماعی، جذابیت زیرساختی، جذابیت اداری یا حکومتی، جذابیت عوامل و جذابیت رقابتی.

۱ـ جذابیت اجتماعی

جذابیت اجتماعی به باز بودن جامعه در مقابل خارجی‌ها و سرمایهٔ خارجی و گرایش و طرز تلقی عمومی نسبت به آنها مربوط می‌شود. جهان به خاور میانه به عنوان یک «انبار باروت» همراه با گرایش فزایندهٔ ضدغربی می‌نگرد. رسانه‌های خارجی نیز تصویر منطقه را بدتر نشان می‌دهند و اسلام را به عنوان یک مذهب ناسازگار و مسلمانان را به عنوان تروریست‌های گروگان‌گیر که به دنبال انتقام‌گیری از بی‌گناهان (غربی‌ها!) هستند، معرفی می‌کنند (Niva, 1998).

هشدار هانتینگتون مبنی بر فرارسیدن «جنگ تمدن‌ها» نیز به تأکید بر شاخص‌های فرهنگی به جای شاخص‌های سیاسی و تقویت دکترین یا به عبارت دیگر انگارهٔ «دولت‌های یاغی» کمک کرده است. از نظر آنها، چهار دولت ایران، عراق، لیبی و سودان در خاورمیانه "دولت‌های یاغی" هستند. از نظر آنها، بنیادگرایی اسلامی در حال جایگزینی تهدید کمونیستی در عرصهٔ سیاسی جهانی است. سناریوی تهدید اسلامی، پارادایم بلوک‌ها و ایدئولوژی‌های متخاصم دوران جنگ سرد را برای آنها بازتولید می‌کند. غرب این را ضروری می‌داند تا زمینه‌سازان و جلودارانِ جنبش‌های اسلامی را شناسایی و مورد مقابله قرار دهد. اخیراً بعضی از دولت‌های منطقه تلاش می‌کنند تا به منظور افزایش جذابیت اجتماعی خود، تمام اسلام‌گرایان را متلاشی کنند، اما تلاش نمی‌کنند تا به مشکلات ریشه‌ای بپردازند که واقعاً به محبوبیت آنها ضربه زده است.

۲ـ جذابیت زیرساختی

جذابیت زیرساختی به معنای کیفیت و پوشش زیرساخت‌ها، حقوق و مالکیت معنوی و ادارهٔ آنها و ذخیره یا میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی موجود است. اکثر کشورهای این منطقه

1. Attractiveness

متکی بر زیرساخت‌های فنی نظیر ارتباطات راه‌دور و الکتریسیته هستند. اما، این منطقه دارای کمترین میزان خصوصی‌سازی زیرساخت‌ها است و بیشتر زیرساخت‌ها تحت مالکیت، کنترل و استفادهٔ دولت قرار دارند. برآورد شده که منطقهٔ خاور میانه و شمال آفریقا حدود ۱۱۵ پروژهٔ زیرساخت خصوصی‌شده (۳ درصدِ ۴۰۰۰ پروژهٔ برآوردشده در جهان) را داراست. برآورد شده که تأمین نیازهای زیرساختی در منطقه (نیرو، ارتباطات راه‌دور، حمل و نقل، آب و بهداشت) نیازمند ۳۰۰ تا ۳۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری جدید است (ERF, 1998). وام‌دهندگان دوجانبه و چندجانبه فقط میزان کمی از این مقدار را فراهم خواهند کرد و با میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پایین، طرح‌های مشترک خصوصی داخلی و خارجی بیشتری مورد نیاز خواهد بود. اکثر کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا، جنبهٔ مدیریتی خدمات دولتی به بنگاه‌ها و سرمایه‌گذاران، که یک بازدارندهٔ کلیدی سرمایه‌گذاران خارجی است را نادیده می‌گیرند. حقوق و مالکیت معنوی و حاکمیت قانون نیز چندان بسط و توسعه نیافته است.

۳ـ جذابیت اداری یا حکومتی

جذابیت اداری به معنای توانایی عمومی نخبگان حاکم در رسیدن به وفاق در داخل و در محدودهٔ حاکمیت قانون است. این بیشتر به عنوان یک شاخص «ثباتِ بلندمدت» در نظر گرفته می‌شود. این یک مشکل کلیدی در منطقه است، زیرا مشروعیت بسیاری از دولت‌ها شدیداً زیر سؤال قرار دارد. در خصوص جهت‌گیری‌ها، وفاق وجود ندارد و گفت‌وگو یا سازوکاری برای گفت‌وگو با مخالفان وجود ندارد. طول عمر بسیاری از رژیم‌ها (میانگین ۱۵ سال) کاملاً کوتاه است و مسألهٔ جانشینی رهبری، یکی از عمیق‌ترین تهدیدات برای ثبات رژیم‌های منطقه است. به علت فقدان سازوکارهای دموکراتیک سالم و روان، در انتصاب‌های دولتی، اهمیت بسیار زیادی به تابعیت و وفاداری سیاسی داده می‌شود تا صلاحیت‌ها و قابلیت‌ها. به علاوه، ارتش از وزن بالایی برخوردار است. در سال ۱۹۹۷، میانگین هزینهٔ دفاعی برای منطقه، شامل اسرائیل و موریتانی، حدود ۶/۹ درصد تولید ناخالص داخلی بود؛ در مقایسه، هزینهٔ ناتو ۲/۲ درصدِ کُلِّ تولید ناخالص دولتی دولت‌های عضو، آسیای شرقی و استرالیا ۴/۷ درصد و آسیای مرکزی و جنوبی ۴/۹ درصد بود؛ میانگین جهانی در سال ۱۹۹۷، ۲/۷ درصد بود (Brooks, 1998).

در رابطه با جذابیت اداری و حکومتی، دو شاخص دیگر نیز وجود دارد: فساد در دولت و کیفیت بوروکراسی. خاور میانه و شمال آفریقا در سال ۱۹۹۷، نمره ۳ از ۶ را دریافت کرده است. فساد در سطوح پایین‌ترِ دولت، بالاتر است و معمولاً شکل رشوه‌های مرتبط با مجوزهای صادرات و واردات، کنترل تبادل‌ها، ارزیابی مالیات، حمایت سیاسی یا وام به خود می‌گیرد. اکثر کشورها نوسان‌هایی در شاخص‌های فساد حول میانگین منطقه‌ای نشان می‌دهند. کیفیت بوروکراسی با نمرات بالاتر نشان‌دهندهٔ استقلال از فشار سیاسی، توان و تخصص اداره همراه با تداوم سیاسی یا بدون وقفهٔ خدمات دولتی و همچنین سازوکارهای شفاف آموزش و استخدام است. ایران و ترکیه، تنها دو کشوری هستند که میانگین آنها بالاتر از میانگین کشورهای منطقهٔ خاور میانه و شمال آفریقا است (ERF, 1998, Prs, 1997). نمرات دو کشور، یک سطح متوسط تا بالا را نشان می‌دهد.

۴ـ جذابیت عوامل

جذابیت عوامل شامل در دسترس بودن و کیفیت منابع انسانی، منابع سرمایه‌ای و مواد خام است. این منطقه، بیشتر از لحاظ کیفیت و حفظ منابع انسانی رنج می‌برد تا از فقدان در دسترس بودن آن. این تصویر در کشورهای عربی منطقه، نسبت به اسرائیل، ترکیه یا ایران، تاریک‌تر است. درصدِ عرب‌هایی که تحصیلات عالی را طی کرده‌اند به حدود دو درصدِ جمعیت در سال ۱۹۹۶ رسید. این، حدود ۸ درصد جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۹۹۵، تعداد دانشگاه‌ها به ۱۷۵ دانشگاه رسید. تحصیلات سطح دکتری هنوز توسعه‌نیافته است و بیشتر در خارج دنبال می‌شود. تعداد دانشجویان عرب در خارج به ۲۵۰۰۰۰ نفر می‌رسد. فرار مغزها به کشورهای پیشرفته صنعتی عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، بیش از ۵۰۰ هزار متخصص است. فقط کویت ظرفیت چشمگیری برای جذب و حفظ دانشمندان عربی را نشان داده است. این کشور در سال ۱۹۹۵ حدود ۶۶ درصد سطح فعالیت تحقیق و توسعهٔ خود در سال ۱۹۹۱ را دوباره به دست آورد. به علاوه، هزینه‌های مربوط به تحقیق و توسعه[1] در جهان عرب در سال ۱۹۹۵ دو درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌داد، در حالی که این میزان در هند ۷

1. Research and Development (R & D)

درصد، در برزیل ۶ درصد و در کشورهای صنعتی حدود ۳ درصد بود. بازده یا تولید علم (بر حسب تعداد انتشارات در ازاء هر میلیون نفر ساکن) در سال ۱۹۹۵ برای جهان عرب ۲۶ جلد بود، در حالی که این تعداد در اسرائیل ۱۹۲۶، در فرانسه ۸۴۰، در کرهٔ جنوبی ۱۴۴، در برزیل ۴۲، در هند ۱۹ و در چین ۱۱ جلد بود. محققان در جهان عرب در سال ۱۹۹۵، جمعاً ۷۱۳۹ مقاله در نشریات معتبر بین‌المللی منتشر ساختند (Zahlan, 1999). هرچند بازده علمی جهان عرب ممکن است قابل‌مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه باشد، اما به کارگیری یافته‌های علمی خیلی محدودتر است. منابع انسانی، علم و فن‌آوری عرب بیشتر از حد کافی هستند و یک عامل اجتماعی مناسب را تشکیل می‌دهند. اما، در فقدان سیاست‌های آموزشی عقلانی و مناسب و منافع مالی کافی، پتانسیل این منابع انسانی تلف می‌شود (Zahlan, 1999). علاوه بر فقدان منابع، فقدان تقاضا برای خدمات به وسیلهٔ عوامل داخلی وجود دارد. هم بخش خصوصی و هم بخش عمومی، به طور تقریباً انحصاری برای خدمات فنی بر شرکت‌های خارجی تکیه می‌کنند.

۵ـ جذابیت رقابت‌پذیری

جذابیت رقابت‌پذیری به معنای اهمیت موقعیت یک کشور و قابلیت‌ها و توانایی‌های آن در بازی رقابتی جهانی است. این همچنین شامل ترتیبات خاص، مقررات و انگیزه‌های مرتبط با سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در میان کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا فقط تعداد معدودی که در آنجا برنامه‌های بازسازی ساختاری اقتصادی به طور مهمی قواعد و رویه‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را آزاد کرده و انگیزه‌های قوی‌یی را برای سرمایه‌گذاران بالقوه ایجاد کرده، عملکرد خوبی را نشان داده‌اند. اما، اکثر سرمایه‌گذاران به «موقعیت‌های انحصار رانت» و اکثراً به بخش‌های نفت و گاز رفته‌اند (ERF, 1998). هرچند صنایع غیرنفتی نظیر مواد شیمیایی، پوشاک، ماشین‌آلات، منسوجات، فرش و جواهر پتانسیل مزیت نسبی را دارند، اما هنوز زیر سطح عملکرد خوب قرار دارند. این مسأله به سیاست بلندمدت صنعتی‌سازی مبتنی بر جانشینی واردات و سطوح بالای تعرفه در کشورهای فقیر نفتی نسبت داده شده است، در حالی که کشورهای غنی نفتی، تمایل به باز شدن پیدا کرده‌اند. (بانک جهانی، ۱۹۹۵)

ناکامی منطقه در همگرایی در نظام جهانی، ناشی از این واقعیت است که کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا معمولاً بدون پرداختن به علل ریشه‌ای گرفتاری‌های غالب و شایع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، روی کسب بالاترین سطح جذابیت رقابت‌پذیری متمرکز می‌شوند. این منطقه اکنون خود را بین دو نیروی متقابل که گاهی اوقات تقویت‌کنندهٔ یکدیگر و گاهی اوقات رام‌کنندهٔ یکدیگر هستند، گرفتار می‌بیند. بخش بعدی به پویایی‌های جهانی و منطقه‌ای می‌پردازد که این منطقه آنها را تجربه کرده است:

خاور میانه: بین منطقه‌ای شدن و جهانی شدن

در منطقهٔ خاور میانه، همگرایی منطقه‌ای به طور فزاینده‌ای به عنوان یک آلترناتیو یا گزینهٔ بدیل توسعهٔ اقتصادی مورد اشاره قرار می‌گیرد. اما، بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که آزادسازی چندجانبه رویکرد بهتری از ترتیبات تجارت آزاد منطقه‌ای است. عده‌ای دیگر، ترتیبات منطقه‌ای را رویکردی واقع‌گرایانه‌تر و «سنگ بنای» برای آزادسازی جهانی می‌دانند. تلاش‌های همگرایی منطقه‌ای، با موج استقلال بعد از جنگ دوم جهانی شروع شد و عمدتاً حول بخش عربی منطقه تکامل یافت. اخیراً نفوذهایی جهانی برای وارد کردنِ بازیگران منطقه‌ای غیرعرب و همچنین ایجاد شراکت‌هایی با مناطق همسایه وجود داشته است.

تلاش‌های همگرایی منطقه‌ای سیاسی و اقتصادی

عقل سلیم پیرامون همگرایی منطقه‌ای نشان می‌دهد که این در جایی مطلوب است که همگرایی اقتصادی و سیاسی منجر به منافع بیشتر شود. در سطح سیاسی، امنیت و هماهنگی سیاست‌گذاری‌ها، تنازع‌ها و تنش‌های منطقه‌ای را کاهش می‌دهد و سکویی برای هماهنگ‌سازی بیشتر منافع ایجاد می‌کند و منطقه را قادر می‌سازد تا به عنوان یک جبههٔ متحد در نظام جهانی عمل کند. از نقطه‌نظر اقتصادی، همگرایی زمانی کارآمد است که تلاش‌های معطوف به ایجاد تجارت بیشتر از تلاش‌های انحراف تجارت باشد.

تلاش‌های معطوف به همگرایی منطقه‌ای، عمدتاً عربی بوده‌اند؛ این عمدتاً به دلیل موج قدرتمند ملی‌گرایی پان‌عربی است که بعد از استقلال از قدرت‌های استعماری (فرانسه و بریتانیا)

منطقه را فراگرفت. سابقهٔ این تلاش‌ها به سال ۱۹۴۵ بر می‌گردد که پیمان اتحادیهٔ عرب[1] تصویب و امضاء شد. هدف این پیمان تحکیم پیوندهایی بود که کشورهای عربی را به هم نزدیک کند و هماهنگی و همکاری بین آنها را، در ضمن حفظ استقلال و حاکمیت کشورهای عضو، افزایش دهد. فرض بر این بود که این موجب پیشبرد همکاری در امور اقتصادی و مالی، ارتباطات، مسائل فرهنگی و موضوعات بهداشت شود. در سال ۱۹۵۰، دولت‌های عضو اتحادیهٔ عرب «پیمان همکاری دفاعی و اقتصادی مشترک» را امضاء کردند که هدف آن ایجاد سازوکارهای امنیت دسته‌جمعی شامل شورای دفاعی مشترک و یک کمیسیون نظامی دائمی بود. امروزه، اتحادیهٔ عرب یک سازمان بزرگ است که ۱۷ آژانس تخصصی مرتبط با کارکردهای مختلف را زیر پوشش خود دارد. همچنین، ۱۵ کمیتهٔ دائمی وجود دارد که به بررسی موضوعاتی نظیر حقوق بشر، زنان و مسائل دیگر می‌پردازند. خودِ اتحادیه یک سازمان بسیار کوچک است که دارای ۴۰۰ کارمند در ستادهای مرکزی آن در قاهره است. در مقایسه، در ستادهای اتحادیهٔ اروپا در بروکسل ۲۰۰۰ کارمند وجود دارد (Hudson, 1999). آژانس‌های تخصصی اتحادیه و کمیته‌های دائمی، در جهت همگرایی کارکردی در جهان عرب عمل کرده‌اند، اما خودِ اتحادیه به عنوان یک نهاد منطقه‌ای، در سطح سیاسی ناکام مانده است. این سازمان بیشتر در زمینهٔ سازمان‌دهی یک موضع عربی مشترک در خصوص موضوعات بین‌المللی موفق بوده تا در تنظیم و حل و فصل اختلافات بین کشورهای عربی (Hudson, 1999). مهم‌ترینِ آنها، تنازع فلسطین ـ اسرائیل بود که این اتحادیه موضع تحریم عربی را سازمان‌دهی و حفظ کرد و بر مسأله بازگشت آوارگان فلسطینی تأکید نمود. اما، این هرگز موفق به سازمان‌دهی یک دفاع دسته‌جمعی مؤثر یا بازدارندگی علیه اسرائیل یا یک راه‌حل مذاکره‌ای برای تنازع نشد (Hudson, 1999).

دورهٔ زمانی‌ای که از سال ۱۹۷۹ شروع و تا ۱۹۸۸ ادامه می‌یابد، شاهد چندپارگی منطقه‌ای کامل بود. درست قبل از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۰، همگرایی مجدداً احیاء شد. سه سازمان فرومنطقه‌ای ایجاد شدند: ۱. شورای همکاری عرب[2] شامل مصر، عراق، اردن و یمن؛ ۲. اتحادیهٔ مغرب عربی[3] متشکل از الجزایر، لیبی، موریتانی، مراکش و تونس؛ ۳. شورای

1. Arab League Pact
2. Arab Cooperation Council
3. UMA

همکاری خلیج فارس شامل بحرین، کویت، عمان، قطر، امارات متحدهٔ عربی و عربستان سعودی. ۱۵ کشور عربی که به این سازمان‌های فرعی تقسیم شدند، دو سوم تمام جمعیت عرب را تشکیل می‌دهند و دارای بالاترین تعداد دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقی هستند و ۹۰ درصد منابع سنتی انرژی و ۷۵ درصد آب و منابع کشاورزی را کنترل می‌کنند (Korany, 1999). در چالش سیاسی اول، یعنی حملهٔ عراق به کویت، شورای همکاری عرب و اتحادیه مغرب عربی تجزیه شدند زیرا مصر به ائتلاف بین‌المللی ضد عراق پیوست و مراکش نیروهایی را به عربستان سعودی فرستاد. شورای همکاری خلیج فارس تنها سازمانی بود که ساختار خود را حفظ کرد، با این وجود نتوانست از حملهٔ عراق به کویت، یعنی یکی از اعضای بنیانگذار آن، جلوگیری کند (Korany, 1999). از زمان ایجاد اتحادیهٔ عرب، همگرایی اقتصادی در دستور کار منطقه‌ای بوده است. در سال ۱۹۵۳، کشورهای عربی یک موافقتنامهٔ تجارت آزاد امضاء کرده‌اند که موانع تعرفه‌ای در خصوص کالاهای کشاورزی عربی را حذف و تعرفه‌های کالاهای صنعتی را کاهش داد. موافقتنامهٔ وحدت اقتصادی عرب که در سال ۱۹۵۶ امضاء شد، به دنبال وحدت اقتصادی کامل میان مصر، عراق، اردن، کویت و سوریه بود. همین کشورها به استثنای کویت در سال ۱۹۶۴، بازار مشترک عرب را تشکیل دادند که به دنبال حذف تعرفه‌ها و موانع غیر تعرفه‌ای در طی یک دورهٔ زمانی ده ساله بود (Shafik, 1999). ظهور نهادهای اقتصادی منطقه‌ای با افزایش قیمت‌های نفت مرتبط بود. همگرایی اقتصادی به طور فزاینده‌ای به معنای انتقال از دولت‌های غنی به دولت‌های فقیر شده است تا یک جریان مستحکم‌تر وابستگی متقابل اقتصادی (Shafik,1999). به علاوه، اینها فقط اتحادهای سیاسی صرف بودند تا اقدامات و ابتکارهای واقعی معطوف به بازار.

بنابراین، جاذبه همگرایی اقتصادی در جهان عرب براساس مقتضیات و شرایط منطقه و به طور فزاینده‌ای براساس ویژگی‌های متحول اقتصادی جهانی استوار است. براساس نظر شفیق،[1] دو انگیزه و محرک به هم مرتبط برای تشویق همگرایی در سطح منطقه‌ای وجود داشته است: اولی انگیزهٔ صرفاً سیاسی است که ریشه‌های آن در ایدئولوژی ملی‌گرایی عرب وجود دارد. جهان عرب به عنوان یک جهان یکپارچه اقتصادی، حمایت مهمی را برای همگرایی سیاسی

1. Shafik

معنی‌دار و پایدار منطقه فراهم می‌کند. انگیزهٔ دوم بیشتر اقتصادی بود و از این دیدگاه نشأت می‌گیرد که مکمل بودن نعمت‌ها و مواهب در سراسر منطقه، اساسی برای توسعه بیشتر فراهم می‌کند. کشورهای پُر درآمد صادر کنندهٔ نفت، دارای سرمایه غنی هستند، اما از لحاظ نیروی کار و زمین حاصلخیز فقیر هستند. کشورهایی نظیر سودان، مصر، سوریه و مراکش دارای پتانسیل کشاورزی قابل توجه و نیروی کار ارزان بوده، اما فاقد سرمایه هستند. لبنان و اردن دارای پتانسیل کشاورزی قابل توجه و نیروی کار ارزان بودند، اما فاقد سرمایه هستند. لبنان و اردن دارای مازاد نیروی کار ماهر هستند. به علاوه، همگرایی منطقه‌ای تمام کشورها را قادر خواهد ساخت تا از صرفه‌جویی مقیاس در تولید، توزیع و استفاده از منابع منتفع شوند (Shafik,1999). همین طور، جریان‌های نیروی کار و وجوه ارسالی مرتبط با مهاجرت، مهم‌ترین ویژگی همگرایی منطقه‌ای در خاورمیانه بوده است، زیرا وجوه ارسالی از کارگران مهاجر بیش از ارزش تجارت منطقه‌ای در کالاها و همچنین جریان‌های رسمی سرمایه بوده است (Shafik, 1999). اما، سطوح جریان‌های سرمایه خصوصی از دولت‌های غنی‌تر به دولت‌های فقیر در منطقه، بخش بسیار کوچکی از کل سرمایه‌هایی که در خارج نگهداری می‌شود و سیاست‌های اقتصادی دولت‌های فقیرتر در منطقه است. به علاوه، به علت اتحادهای سیاسی متغیر، نیروی کار آسیا اخیراً بر نیروی کار در منطقه خلیج‌فارس ترجیح داده شده است. همچنین، در سطح کارگران یقه سفید در کشورهای خلیج‌فارس، ما شاهد تلاش‌های ملی‌سازی هستیم. این خود، تهدیدی را برای جنبش یا تحرک نیروی کار در سطح بین منطقه‌ای ایجاد می‌کند.

«نگرانی‌های اقتصادی در کشورهای عمدهٔ تولیدکنندهٔ نفت به‌هیچ‌وجه به اندازهٔ نگرانی‌های اقتصادی دولت‌های غیر تولید کننده نفت، حاد و وخیم نیستند» (Noble, 1998.p.81). وقتی که اکثر کشورها در منطقه رکود اقتصادی را در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل دههٔ ۱۹۹۰ علاوه بر رشد جمعیت و تنزل استاندارد زندگی تجربه کردند (۱/۳ درصد جمعیت کشورهای در حال توسعه در منطقه زیر خط فقر زندگی می‌کنند)، انگیزه یا محرک اقتصادی به طورفزآینده‌ای اهمیت پیدا کرد. به علاوه، تغییرات و تحولات در اقتصاد جهانی (به ویژه در تجارت)، نیاز به همگرایی را تقویت کرد. در سال‌های اخیر، تجارت درون منطقه‌ای سریع‌تر از تجارت جهانی درحال رشد بوده است. ترس از خارج ماندن از سه بلوک تجاری عمده تحت رهبری آمریکا،

ژاپن و اروپا، محرکی را برای تلاش‌های جدید جهت ترتیبات تجاری منطقه‌ای در سراسر جهان ایجاد کرده است (Shafik, 1999). در نتیجه تفاوت‌های فردی میان دولت‌های عربی، تلاش‌های همگرایی ـ چه سیاسی و چه اقتصادی ـ چیزی بیش از کنفرانس‌های سران نبوده است. یک پویایی جدید، یعنی جنگ دوم خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۰ با دربر گرفتن همسایگان غیر عرب عمده نظیر ایران، اسرائیل و ترکیه، یک نظام خاورمیانه‌ای جدید را رشد بخشیده است. از این لحاظ، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، از یک موازنه قدرت بیشتر به یک موازنه منافع، یعنی از شکاف‌های سیاسی داخلی به یک جهت‌گیری اقتصادی بین‌المللی‌تر تحت فشار جهانی شدن، تغییر کرده است.

با این وجود، پیوندها بین سیاست و اقتصاد در منطقه هنوز از بین نرفته است و اختلاف نظرها بر سر چهارمین کنفرانس اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا که در نوامبر ۱۹۹۷ در دوحهٔ قطر برگزار شد، به خوبی این را نمایان می‌سازد. این اختلاف نظرها قطر ـ که متعهد به تلاش‌های واشنگتن برای پیشبرد یک نظم منطقه‌ای «خاورمیانه جدید» بود که شامل اسرائیل نیز می‌شد ـ را در مقابل تعداد فزآینده‌ای از دولت‌های عربی خشمگین از سیاست‌های خشک سرانهٔ دولت اسرائیل (دولت بنیامین نتانیاهو)، قرار داد (Korany,1999,p,55).

طرح ایجاد یک منطقه فراگیر تجارت آزاد در منطقه

بین الگوهای جهانی اقتصادی و الگوهای سیاسی ـ نظامی، تفاوتی وجود دارد. الگوی اقتصادی عمدتاً حول گروه‌بندی‌های اقتصادی نظیر اتحادیه اروپا، نفتا و آ.سه.آن شکل می‌گیرد در حالی که الگوی سیاسی ـ نظامی، شکل ائتلاف قدرت‌های تحت رهبری آمریکا به خود می‌گیرد. این تفاوت یا تباین، تا حد کمتری در منطقه خاورمیانه منعکس شده است. ایالات متحدهٔ آمریکا هنوز نفوذی قوی روی موضوعات انرژی دارد و یک بازیگر پیشرو در نهادهای مالی بین‌المللی است که دست‌اندرکار مسأله کمک و بدهی کشورهای در حال توسعه است. به طور دو جانبه، این کشور هنوز بزرگترین عرضه کنندهٔ کمک اقتصادی و نظامی به این منطقه است (Noble,1999). دو پایه سیاست آمریکا از جنگ اول خلیج‌فارس به بعد، دکترین مهار دو جانبه ایران

و عراق و حمایت از فرآیند صلح اعراب ـ اسرائیل بوده است (Hubbell, 1998,p,8). ایالات متحدهٔ آمریکا به منظور دستیابی به این اهداف، در کشورهای متحد منطقه‌ای نظیر مصر، عربستان سعودی و اسرائیل دست به سرمایه‌گذاری زده و می‌زند. به ویژه، این کشور سرمایه‌گذاری‌های مهمی در اسرائیل کرده است. زیرا اسرائیل را «نماینده خود برای جنگ کردن با دشمنانش در منطقه» می‌داند (Hubbell, 1d998).

به‌رغم تغییرات و تحولات در طرح‌های سیاسی جهانی، منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه همچنان ثابت باقی مانده است. حمایت از اسرائیل و دولت‌های متحد تولید کننده نفت در منطقه، حفظ یک توزیع قدرت رضایت‌بخش، به طوری که منافع آمریکا و منافع متحدان کلیدی آن در منطقه مورد تهدید قرار نگیرند، از اولویت‌های ثابت آمریکا است. از نقطه نظر آمریکا، امنیت و بقای اسرائیل، برای رفاه فرهنگی و مذهبی غرب و همچنین حضور غرب در یک منطقه «بیگانه و تهدیدزا» از اهمیت حیاتی برخوردار است. تأمین امنیت عرضه نفت نیز از اولویت‌های اصلی آمریکا است، زیرا خاورمیانه حدود ۶۵ درصد ذخایر نفتی را دارا است و نسبت به دیگر کشورهای تولید کننده نفت، از سطوح بهره‌وری بالاتری برخوردار است (Bromley, 1998). در نتیجه، سلطه و غلبه آمریکا در منطقه، کاملاً آشکار است و احتمالاً بیش از هر منطقهٔ دیگری در منطقه خاورمیانه ادامه خواهد داشت. «این تنها قدرتی است که هم توانایی و هم علاقمندی خود برای به کارگیری توان نظامی قابل ملاحظه در این منطقه را نشان داده است» (Noble,1999,p.66). در سراسر این منطقه، احساسات فزآینده ضد آمریکایی، به‌رغم تلاش‌های دولت کلینتون «برای تمایز بین اسلام‌گرایان «معتدل» و «افراطی» در بیانات سیاسی، نمی‌تواند مهار شده یا تحت کنترل درآید. این احساسی است که به علت حمایت آمریکا از دولت اسرائیل و دیگر دستگاه‌های حامی آن ایجاد شده است.» تشویق عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاست‌های مشارکت جویانه (که چندان اولویت آمریکانیست) نمی‌تواند مایه آرامش رهبران آتوکراتیک پادشاهی‌ها و جمهوری‌های منطقه باشد.

براساس «خاورمیانه جدید» پرز،[1] موازنه به طرف توان اقتصادی متمایل شده است نه توان نظامی (Peres,1993). در نتیجه، بسیاری از سیاست‌مداران آمریکایی و غربی، یک نظم

1. Peres

اقتصادی منطقه‌ای تحت رهبری یک دولت محافظه کار و سرمایه مدار اسرائیلی را، بهترین چشم‌انداز بلند مدت برای منافع آمریکا می‌دانند (Hubbell,1998).

از زمان جنگ شش‌روزه، پیمان‌های صلح، کدهای رفتار متفاوتی ایجاد کرده‌اند. روابط دیپلماتیک، تبادل دیدارهای سران کشورها، سرمایه گذاری‌های مشترک و روابط اقتصادی، چند الگوی مشارکت را ایجاد کرده‌اند (Korang, 1999). با این وجود، اسرائیل فقط تلاش کرده تا به توافق‌نامه‌های تجاری دو جانبه با بعضی کشورهای مانند مصر، اردن و ترکیه برسد، اما طرح منطقهٔ تجارت آزاد فراگیر منطقه‌ای هنوز مورد جدل است، همان‌طور که ما در اختلافات بر سر مشارکت در چهارمین کنفرانس کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۱۹۹۷ در قطر شاهد آن بودیم.

طرح آمریکا ـ اسرائیل برای یک منطقه تجارت آزاد فراگیر منطقه‌ای هنوز تحت بررسی و موشکافی است و اختلاف سیاسی زیادی در مورد آن وجود دارد. این امید وجود دارد که اروپا بتواند منطقه را از زیر یوغ هژمونی آمریکا خارج سازد. اروپا یک نیروی منطقه‌ای دیگر است که در این منطقه نقش ایفاء می‌کند.

طرح اروپایی ـ مدیترانه‌ای

در حالی که ایالات متحدهٔ آمریکا به امنیت و رفاه اسرائیل، جریان آزاد نفت و امنیت دولت‌ها و رژیم‌های دوست در منطقه اهمیت و اولویت می‌دهد، اتحادیه اروپا به ثبات منطقه‌ای اولویت می‌دهد (Perthes, 1998). اتحادیه اروپا سیاست آمریکا در منطقه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن را بی‌ثبات کننده منطقه می‌داند؛ اما برخلاف امیدهای کشورهای عربی، اروپا قصد ندارد در مقابل سیاست‌های آمریکا در منطقه موازنه مقابلی ایجاد کند. از این لحاظ، اروپا طرح ژئوپلیتیکی خود را برای این منطقه، معروف به «شراکت اروپا ـ مدیترانه‌ای» یا «فرآیند بارسلون» را آغاز کرده است.

اتحادیه اروپا، به علت نزدیکی ژئوپلیتیکی، موافقت نامه‌های تجاری ترجیحی با کشورهای غیر عضو مدیترانه‌ای (یعنی همسایگان جنوبی) را حفظ کرده است. در طی سال‌ها، همان‌طور که قبلاً گفته شد، اتحادیه اروپا به عنوان یک «شریک تجاری عمده منطقه» رشد کرد. در

سال ۱۹۹۵، کنفرانس بارسلون روی یک استراتژی و مدل جدید برای شراکت بین اتحادیه اروپا و کشورهای مدیترانه‌ای منطقه متمرکز شد. هدف این شراکت، ایجاد یک منطقه تجارت آزاد بر اساس بند xxv گات، برای هر کشور شریک، فارغ از همگرایی اقتصادی بالقوه، موجود در داخل منطقه بود. این، نهایتاً منجر به ایجاد یک منطقه تجارت آزاد مدیترانه‌ای و فراهم کردن کمک مالی برای حمایت از تعدیل‌های لازم خواهد شد. کل اعتبارهای اتحادیه اروپا به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تحت موافقتنامه‌های Association در سال ۱۹۹۶ به ۴۸۰ میلیون دلار رسید که مراکش و تونس جزو ذینفعان مهم آن بودند (ERF, 1998). در آغاز سال ۱۹۹۶، اتحادیه اروپا، پیمان‌های جدیدی با اسرائیل، مراکش و تونس امضاء کرد و اکنون مذاکراتی با مصر، اردن، لبنان و دولت خود مختار ملی فلسطین[1] در جریان است. نقشه آنها عبارت از ایجاد یک منطقه تجارت آزاد اروپایی ـ مدیترانه‌ای در کالاهای تولیدی کارخانه‌ای تا سال ۲۰۱۰ است (Owen, 1999).

این طرح، مزایا و معایبی دارد. از لحاظ مزایا، این به افزایش انگیزه‌ها برای سرمایه گذاری در منطقه کمک خواهد کرد. زیرا اعتماد را برای تجارت محلی و خارجی فراهم می‌کند. از لحاظ معایب، این توافقات ممکن است منجر به «عمودی شدن» روابط تجاری و ظهور یک نظام «مرکز و حاشیه» در منطقه مدیترانه شود که در آن اتحادیه اروپا، مرکز و بقیه کشورها، حاشیه خواهند بود. کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، دارای سطح بالایی از بار تعرفه روی تجارت هستند (۱۰ تا ۱۲ درصد)، در مقایسه با رقبای آنها (شیلی، کره و مکزیک) و همچنین کشورهای اتحادیه اروپا (یونان، ایتالیا و فرانسه) (ERF,1998). به علاوه، این شراکت، نوید دسترسی ترجیحی بیشتر دولت‌های خاور میانه و شمال آفریقا به بازارهای اروپا را نمی‌دهد، اما اکثر آنها را متعهد به گشودن بازارهای خود به روی یک رقابت بین‌المللی شدید یعنی به روی شرکت‌های اروپایی می‌کند. این نمی‌تواند موانع کنونی که اتحادیه اروپا فراروی کارگران مهاجر یا صادرات کشاورزی منطقه قرار داده را کاهش دهد (OWEN, 1999).

پیامدهای سیاسی

عوامل خارجی نقش مهمی در پدید آمدن نتایج داخلی در درون کشورها ایفا می‌کنند.

1. PNA

اقتصاد سیاسی «جهانی شدن» ممکن است آزادسازی اقتصادی همگرایانه را در منطقه خاورمیانه پیش ببرد، اما دو جانبه‌گرایی عمودی «شمال - جنوب» را نیز تشویق می‌کند (Hudson, 1978). اگر واشنگتن به عنوان هژمون جهانی، یک «خاورمیانه جدید» را ترجیح دهد، این می‌تواند تأثیرات قدرتمندی روی نخبگان حاکم دوازده دولت ضعیف و متفرق شده اتحادیه عرب اعمال کند (Hudson,1999.26). به علاوه، «حاشیه غیر عرب» به طور فزآینده‌ای بخشی از تعاملات درون عربی و بین عربی می‌شود: اسرائیل (پیامدهای امنیتی و اقتصادی)، ایران (انقلاب اسلامی شیعه) و ترکیه (منابع آب و صنعت تسلیحات) (Korang, 1999).

سیاستمدارن منطقه با انتخاب‌های متعددی برای آینده مواجه هستند. سه طرح منطقه‌ای خاص خاورمیانه وجود دارد: شورای همکاری خلیج‌فارس، اتحادیه مغرب، و فرمول فرآیند صلح آمریکا - اسرائیل برای منطقه. علاوه بر این، یک طرح مشارکت اروپایی - مدیترانه‌ای برای آنهایی که حائز شرایط مشارکت هستند، وجود دارد. همچنین، انتخاب نپیوستن به هیچ طرحی یا پیوستن به یک سازمان جهانی نظیر سازمان تجارت جهانی یا پیوستن به هردو یعنی عضویت در سازمان تجارت جهانی و سازمان منطقه‌ای وجود دارد. به علاوه، همیشه امکان احیای یک طرح عربی ویژه وجود دارد (Korany,1999). بسیاری از محققان و اندیشمندان منطقه به دنبال بازتعریف هویت خود هستند به طوری که متناسب با سرنوشت جهانی شدن باشد. برای بسیاری از آنها یک مفهوم سکولار، غیر قومی یا غیر فرقه‌ای از شهروندی در یک جامعه مدنی و دموکراتیک، راهی برای خروج از این معما ایجاد می‌کند. کسب این هدف، جاه‌طلبانه و بلند پروازانه است، اما اگر این بیانگر چیزی باشد، بیانگر رد تمرکز غالب روی مذهب و موضوعات تمدن، در هر زمانی است که به خاور میانه اشاره می‌شود.

در تمام موارد، فقط عوامل داخلی می‌توانند وضعیت موجود در منطقه را متحول کنند. از این لحاظ، نیاز به یک رویکرد فعال و پیشگیرانه به علل اجتماعی و اقتصادی اپوزیسیون ستیزه‌جو وجود دارد. چون انتظار می‌رود جمعیت منطقه در سال ۲۰۵۰ دو برابر شود، فقدان سیاست‌های مناسب، جمعیت جوان و زیاد را به یک نیروی مخرب و بی‌ثبات کننده تبدیل می‌کند. کشورها یا دولت‌های کنونی خاورمیانه با یک معما در احیای اقتصادهایشان مواجه هستند: «آیا آنها بیشتر به منافع اقتصادی جهانی، هویت‌های محلی یا شهروندان به طورکلی

جوابگو و پاسخ‌گو هستند؟» (Pfeifet,1999,p.15).

همگرایی چه به صورت منطقه‌ای و چه بـه صـورت جـهانی بـرای کسب مـنافع بـیشتر ضروری است. این بیشتر یک موضوع آمادگی است، یعنی، کشورهای منطقه چقدر برای برخورد با تبعات همگرایی آماده هستند؛ براساس نظر سیراگـلدین،[1] بـررسی مـطالعات اخـیر نشـان از باخت‌های اولیه یا دستاوردهای غیرمهم منطقه از همگرایی در اقتصاد جهانی دارند. این مسأله به فقدان شالوده‌های ساختاری و نهادهای اقتصادی در منطقه نسبت داده می‌شود که به اندازهٔ کافی برای یک محیط رقابتی جهانی بالاتر بسط و توسعه نیافته‌اند. نسخه‌ای که تجویز می‌شود عبارت از بسط یک «اصلاح پایدار داخل محور» است که شامل مؤلفه‌های اساسی و بنیادی لازم برای هر «اصلاح خارج محور» باشد (Sirageldin,1998). این مؤلفه‌ها عبارتند از:

- توسعه منابع انسانی
- برابری فرصت‌ها
- شفافیت در حکومت
- تقاضای محلی قوی و محیط پایدار.

اینها را باید از طریق اقدامات سیاسی زیر به دست آورد:

اولاً، اصلاحات نهادی باید یک اولویت باشد. باید به طرف کیفیت بوروکراسی، شفافیت، تمرکززدایی، حاکمیت قانون و استقلال تصمیم‌گیری پیش رفت. ثانیاً، اصلاحات اقتصادی پایدار و اساسی برای کسب ثبات اقتصادی کلان همراه با ایجاد تنوع و تشویق صادرات غیرنفتی رقابتی ضروری است. ثالثاً، آموزش و پرورش بـاید مـبتنی بـر نـیازهای اقـتصاد بـاشد. بـه طـوری کـه مهارت‌های نیروی کار متناسب با نیازهای بازار باشد، تا بیکاری را کاهش دهد. رابـعاً، تـضمین امنیت اجتماعی و مداخلات سنجیدهٔ دولت به منظور کاهش مشکلات اجتماعی ضروری است. خامساً، کشورهای خـاور مـیانه و مـردم و نـخبگان آن بـاید آخـرین تـلاش‌های خـود را بـرای محتوای بومی بخشیدن به اینترنت و تلویزیون ماهواره‌ای به عمل آورند. و نهایتاً، هماهنگ‌کردن سیاست‌های منطقه‌ای به‌ویژه در حوزه‌های مدیریت منابع طبیعی، فن‌آوری، تـجارت و امـنیت

1. Sirageldin

برای کسب پایداری بیشتر ضروری است. چشم‌انداز این منطقه به‌ویژه با توجه به ظهور رهبران جدید و جوان در کشورهایی نظیر مراکش، اردن و بحرین، خوش‌بینانه است. با این وجود، خاور میانه همچنان از منافع جهانی شدن محروم خواهد ماند، مگر این که به طور مؤثری با چالش‌های شناخته‌شده مقابله کند.

یادداشت‌ها

1. Bromley, Simon, (1998). "Oil and Middle East: The End of U.S. Hegemony?", ***The Middle East Report***, Fall, 20.

2. Brooks, Risa, (1998). ***Political-Military Relations and the Stablitiy of Arab Regimes***, International Institute for Strategic Studies, New York: Oxford University Press, Adelphi Paper 324.

3. Corn, Georges. (1998). Avoiding the Obviouse: Arab Perspectives on U.S. Hegemony in the Middle East, ***The Middle East Report***, (Fall): 25.

4. ***Economic Research Forum (ERF) for the Arab Countries, Iran and Turkey, 1998***. Economic Trends in the MENA Region, Cairo, Eqypt ERF.

5. Hashim, sherif (1999). "Information Technology in the MENA Region", Paper Presented as part of the Workshop on Challenges and Opportunities for Development in the MENA Region, International Development and Research Center (IDRC), Middle East Regional Office, Cairo, Egypt, 26 January.

6. Hubbell, Stephen (1998). "The Containment Myth: U.S. Middle East Policy in Theory and Practice", ***The Middle East Report*** (Fall): 9-10.

7. Hudson, Michael, ed., (1999). "Arab Integration: An Overview". In ***Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, New York: Columbia University Press.

8. Korany, Bahgat. The Arab World and the New Balance of Power, In ***Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, edited by Michael Hudson.

9. Niva, Steve. (1998). "Between Clash and Co-operation: U.S. Foreign Policy and the Specter of Islam", ***The Middle East Report*** (Fall): 26-29.

10. Noble, Paul. (1999). "The Prospects for Arab Cooperation in a Changing Regional and Global System", ***In Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, edited by Michael Hudson.

11. Owen, Roger, (1999). "Inter-Arab Economic Relations During the Twentieth Century: World Market versus Regional Market?" ***in Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, edited by Michael Hudson.

12. Peres, Shimon and Arye Noar, (1993). ***The New Middle East***, New York: Henry Holt.

13. Perthes, Volker (1998). "Points of Differences, Cases for Cooperation: European Critiques of U.S. Middle East Policy". ***The Middle East Report*** (Fall): 30.

14. Pfeifer, Karen et al. (1999). "Reform or Reaction?", ***The Middle East Report*** (Spring 1999): 15.

15. Political Risk Services, Inc. (PRS), 1997.

16. Rodenbeck, Max. (1999). "An Emerging Agenda for Development in the Middle East and North Africa", paper Presented as part of the workshop on challenges and Opportunities for Development in the MENA Region, IDRC, Middle East Regional Office, Cairo, Egypt, 26 January.

17. Sakr, Naomi, (1999). "Satelite Television and Development in the Middle East, "***Middle East Report*** (Spring) 6-10.

18. Shfik, Nemat (1999). "Labor Migration and Economic Integration in the Middle East", ***in Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, edited by Michael Hudson.

19. Sirageldin, Ismail, (1998). "Globalization, Regionalization and Recent Trade Agreements: Impact on Arab Economics". Cairo, Egypt- Economic Research Forum, Working Paper 9817.

20. Tibi, Bassam, (1999). "From Pan-Arabism to the Community of Sovereign Arab States: Redefining the Arab and Arabism in the Aftermath of the Second Gulf War". ***In Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, edited by Michael Hudson.

21. ***Unified Arab Economics Report***, (1997). Dubai, UAE.

22. World Bank, (1995). ***Claming the Future: Choosing Prosperity in the Middle East and North Africa***, Washington, DC: The World Bank.

23. World Bank, (1995), ***World Development Report***, Washington, D.C. The World Bank.

24. Zahlan, Antoine, (1999). "Technology: A Disintegrative Factor in the Arab World", ***in Middle East Dilemma: The Politics and Economics of Arab Integration***, edited by Michael Hudson.

جغرافیای جدید منازعات[۱]

مایکل کلار[۲]

مترجم: *داود رضائی اسکندری*

منافع حیاتی

در اکتبر سال ۱۹۹۹، در یک تغییر کم سابقه در جغرافیای نظامی ایالات متحده، وزارت دفاع امریکا مجدداً مسؤولیت فرماندهی عالی نیروهای امریکا در آسیای مرکزی را از فرماندهی پاسیفیک به فرماندهی مرکزی محول کرد. این تصمیم در ایالات متحده چندان با اهمیت تلقی نشد ولی با این وجود نشانگر تغییری مهم در تفکر استراتژیک امریکا بود. آسیای مرکزی قبلاً به عنوان موضوعی کم اهمیت و در حاشیهٔ حوزهٔ اصلی مسؤولیت فرماندهی پاسیفیک (چین، ژاپن و شبه جزیره کره) قرار داشت. اما این منطقه که از کوه‌های اورال تا مرزهای غربی چین گسترش یافته است، اکنون به دلیل وجود ذخایر فراوان نفت و گاز طبیعی در بستر و اطراف دریای خزر از ارزش استراتژیک مهمی برخوردار شده است. از آنجا که هم اکنون فرماندهی مرکزی کنترل نیروهای امریکا در منطقه خلیج فارس را به عهده دارد، واگذاری مسؤولیت کنترل آسیای مرکزی به این نیروها بدین معنی است که این منطقه اکنون تحت نظر نیروهایی است که وظیفه اصلی آنها حمایت از جریان نفت به سمت ایالات متحده و متحدانش می‌باشد.

---

۱. برای ملاحظهٔ اصل مقاله رجوع کنید به:
Michael T. Klare, "The New Geography of Conflict", *Foreign Affairs*, Vol. 80, No. 3 (May/June 2001), pp. 49-61.

۲. مایکل کلار استاد کرسی "صلح و امنیت جهانی" در کالج Hampshire و نویسنده کتاب *جنگ منابع: چشم‌انداز جدید منازعات جهانی* می‌باشد.

اما اهمیت یافتن جدید آسیای مرکزی و ذخایر بالقوهٔ نفت آن تنها یک نشانه از تغییری گسترده‌تر در تفکر استراتژیک ایالات متحده است. در دوران جنگ سرد حوزه‌هایی که بیشترین توجه طراحان نظامی را به خود جلب می‌کرد، مناطق مورد مناقشه بین دو بلوک ایالات متحده و شوروی یعنی: اروپای مرکزی، جنوب شرق اروپا و شرق دور بودند. اما با پایان جنگ سرد این مناطق اهمیت استراتژیک خود را برای ایالات متحده از دست داده‌اند (احتمالاً به استثنای منطقه غیرنظامی بین کره شمالی و جنوبی)، در حالی که مناطق دیگر – خلیج فارس، حوزهٔ دریای خزر و دریای جنوب چین – بیشتر مورد توجه پنتاگون قرار گرفته‌اند.

در پشت این تغییر در جغرافیای استراتژیک، تأکید جدیدی برحمایت از عرضه منابع حیاتی[1] بویژه نفت وگاز طبیعی وجود دارد. دسته‌بندی و تشکیل اتحادیه‌ها در دوران جنگ سرد حول محور ایدئولوژی بود، ولی اکنون رقابت‌های اقتصادی روابط بین‌الملل را به پیش می‌برد و به همین خاطر رقابت برای دسترسی به این منابع حیاتی شدت یافته است. از آنجاکه وقفه در عرضه منابع طبیعی پیامدهای اقتصادی شدیدی در پی خواهد داشت، حمایت از جریان تولید این مواد نگرانی عمده کشورهای اصلی وارد کننده می‌باشد. علاوه براین، با توجه به افزایش سالانه تقریباً دو درصدی مصرف انرژی جهان، رقابت برای دسترسی به ذخایر بزرگ انرژی در سال‌های آینده شدت بیشتری خواهد یافت. به همین منظور مقامات امنیتی به مسائل ناشی از رقابت شدید برای دستیابی به منابع حیاتی، بویژه منابعی چون نفت که در مناطق مورد منازعه یا از نظر سیاسی بی‌ثبات قرار گرفته‌اند، توجه بیشتری نشان می‌دهند. در همین رابطه شورای امنیت ملی امریکا در گزارش سال ۱۹۹۹ کاخ سفید در مورد سیاست امنیتی ایالات متحده‌اعلام کرد که "تضمین دسترسی به عرضه نفت خارجی همچنان جزو منافع اولیه ایالات متحده خواهد بود". در پایان این گزارش آمده است که "ما باید توجه داشته باشیم که برای تضمین دسترسی و جریان آزاد این منابع نیازمند ثبات و امنیت منطقه‌ای هستیم."

1. Vital Resources

خطوط گسل[1]

نگرانی در مورد دسترسی به منابع جهانی برای مدت زمان طولانی یکی از مسائل مهم مورد توجه سیاست امنیتی ایالات متحده بوده است. به عنوان مثال در دهۀ ۱۹۸۰ نظریات دریانورد و استراتژیست معروف امریکایی، آلفرد تیلور ماهان، مبنی بر اینکه ایالات متحده برای تقویت خود به عنوان یک قدرت تجاری جهانی به نیروی دریایی قوی و توانا نیاز دارد، حمایت گسترده‌ای را به دست آورد. این نگرش بر اندیشه‌های تئودور روزولت و فرانکلین روزولت، رؤسای جمهوری امریکا نیز تأثیر گذاشت. با این وجود در دوران جنگ سرد نگرانی‌های مربوط به منابع تحت تأثیر ابعاد ایدئولوژیکی و سیاسی رقابت شوروی-امریکا قرار گرفت و اکنون پس از پایان جنگ سرد است که در برنامه‌ریزی‌های امنیتی امریکا، تضمین دسترسی به منابع حیاتی مجدداً جایگاه اصلی را به خود اختصاص داده است.

در سال گذشته همزمان با کاهش جهانی نفت و گاز طبیعی شاهد توجه مجدد به منابع بودیم. بیل کلینتون، رئیس جمهور امریکا در اوت سال ۲۰۰۰ به آفریقا سفر کرد به این امید که بتواند نفت بیشتری را از نیجریه، یکی از اصلی‌ترین فروشندگان فعلی نفت به امریکا، به دست آورد و از دولت‌های حاشیه دریای خزر نیز خواست تا در ساخت خطوط لولۀ جدید نفت به اروپا و مدیترانه تسریع نمایند. در همین زمان، جورج دبلیو بوش، فرماندار وقت، در یکی از بحث‌های مبارزات ریاست جمهوری خود، خواستار استخراج نفت و گاز از حوزه‌های وسیع (نفت) ایالات متحده، برای کاهش وابستگی کشور به تولیدات خارجی گردید. ولی پس از انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور یکی از اولین اقدامات سیاست خارجی وی ملاقات با وینسنت فاکس[2]، رئیس جمهور مکزیک، بود تا راجع به پیشنهاداتی برای افزایش فروش انرژی از مکزیک به ایالات متحده گفتگو کند.

در تفکرات استراتژیک سایر قدرت‌ها نیز چنین توجهی برای کسب و یا حمایت از تولیدات انرژی به چشم می‌خورد. وارد کنندگان بزرگ انرژی، همچون چین، ژاپن و قدرت‌های بزرگ اروپایی نیز برای مسأله تضمین ثبات در تهیه مواد مورد نیاز خود اهمیت زیادی قائل

1. Fault Lines
2. Vincent Fox

شده‌اند. روسیه در سیاست خارجی خود بر مناطق تولید کننده انرژی آسیای مرکزی بیشتر تأکید می‌کند. با وجود این که مسکو همچنان نگران تحولات مرزهای غربی خود با ناتو است، منابع قابل توجهی را صرف تقویت حضور نظامی خود در جنوب، قفقاز (از جمله چچن و داغستان) و در بین جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای مرکزی می‌نماید. چین نیز به همین طریق مرکزیت نیروهای نظامی خود را از مرزهای شمالی با روسیه به منطقه سین کیانگ در غرب (که دارای منابع بالقوه نفت است) و به نواحی ساحلی دریای جنوب و شرق چین تغییر داده است. ژاپن نیز به دنبال چین به این دریاها آمده است و توان فعالیت خود را در آنجا با مستقر کردن کشتی‌های جنگی جدید و یک ناوگان موشکی مجهز به هواپیماهای گشت‌زنی اوریون پی ۳ تقویت کرده است. یکی از نگرانی‌های عمدهٔ کشورهای در حال صنعتی شدن مثل برزیل، اسرائیل، مالزی، تایلند و ترکیه هم تضمین دسترسی به منابع کافی نفت و گاز است که انتظار می‌رود در طی بیست سال آینده میزان مصرف انرژی آنها دو یا سه برابر گردد.

درحالی که دسترسی به ذخایر کافی انرژی به مهم‌ترین اولویت منابع برخی کشورها تبدیل شده است، برای برخی دیگر از کشورها مسأله اصلی به دست آوردن آب مورد نیاز می‌باشد. هم‌اکنون در بسیاری از مناطق خاورمیانه و آسیای جنوب غربی ذخایر آب کافی وجود ندارد؛ رشد مداوم جمعیت و احتمال وقوع خشکسالی به خاطر گرم شدن کره زمین، چنین کمبودی را احتمالاً در دیگر مناطق نیز بوجود خواهد آورد. آنچه باعث پیچیده‌تر شدن مسأله می‌گردد این است که ذخایر آب تابع مرزهای سیاسی نیستند و به همین دلیل بسیاری از کشورهای واقع در این مناطق باید در تعداد محدودی از ذخایر آب با یکدیگر شریک باشند. با توجه به اینکه تمامی دولت‌هایی که به این آبها دسترسی دارند تلاش می‌کنند تا سهم اختصاص یافته برای خود را افزایش دهند، خطر ایجاد منازعهٔ ناشی از رقابت برای بهره‌برداری از این ذخایر مشترک به نحو اجتناب‌ناپذیری افزایش می‌یابد.

در دیگر بخش‌های جهان نیز منازعات محلی برای کنترل و در اختیار گرفتن درختان جنگلی قیمتی و آبهای معدنی رخ داده است. این منازعات، مبارزه بین نخبگان یا قبایل در مورد درآمد ناشی از صادرات کالاها را نیز در برمی‌گیرد. به عنوان مثال در آنگولا و سیرالئون گروه‌های رقیب برای کنترل مناطق دارای الماس با یکدیگر مبارزه می‌کنند؛ در جمهوری دموکراتیک کنگو

منازعات به خاطر منابع مس و الماس است؛ در بخش‌هایی از آسیای جنوب شرقی نیز گروه‌های مختلف برای مناطق دارای درختان جنگلی ارزشمند با یکدیگر می‌جنگند. درگیری‌های خونین اخیر در بورنئو[1] نیز ناشی از برخورد بین دایاک‌های[2] بومی، که مدت‌هاست جنگل‌های وسیع بورنئو را اشغال کرده‌اند و ساکنان جاوا و مادورا[3]، که توسط دولت اندونزی برای قطع این درختان جنگلی آورده شده بودند، بوجود آمد. گرچه این منازعات تهدید مستقیمی برای امنیت قدرت‌های بزرگ نیستند اما ممکن است منجر به استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان ملل - همچون سیرالئون - گردد و از این رو هزینه‌های سنگینی را بر ظرفیت جهانی برای مدیریت خشونت‌های قومی و منطقه‌ای تحمیل نماید.

تمامی این پدیده‌ها - افزایش رقابت برای دسترسی به منابع مهم نفت و گاز، افزایش اختلافات در مورد تقسیم ذخایر آب مشترک و جنگ‌های داخلی بر سر کالاهای صادراتی ارزشمند - جغرافیای جدیدی از منازعات را به‌وجود آورده‌اند. یک دسته‌بندی جدید که این بار به جای تقسیمات سیاسی و ایدئولوژیک، جریان منابع خطوط گسل اصلی را شکل می‌دهند. همچنانکه مطالعه نقشهٔ گسل‌های زمین شناسی[4] جهان راهنمای مفیدی برای تشخیص مناطق احتمالی وقوع زلزله می‌باشد، توجه به نظام بین‌الملل از منظر منابع مورد اختلاف - حوزه‌های نفت وگاز مورد مناقشه، منابع آب مشترک، معادن الماس مورد منازعه - نیز راهنمایی برای تشخیص حوزه‌های احتمالی منازعات در قرن بیست و یکم در اختیار ما می‌گذارد.

نقشه جهان

تحلیلگران سیاسی همیشه به دنبال الگویی هستند تا به طور صحیح نیروی محرکه قدرت جهانی در دنیای پس از جنگ سرد را نشان دهند. تبیین جامع و قابل پیش‌بینی این نیروی محرکه، باید تغییرات گوناگون در سیاست قدرت و مناطق مورد منازعه را مورد توجه قرار دهد. اکنون تقابل دو قطبی جنگ سرد با باقی ماندن یک قدرت جهانی - امریکا - در برابر تعدادی از مراکز

---

1. Borneo
2. Dayak
3. Java and Madura
4. Tectonic Faults

کوچکتر قدرت، از اروپای غربی تا روسیه، چین وژاپن مجدداً شکل گرفته است. در اوایل دهه ۱۹۹۰ خشونت‌ها در یوگسلاوی سابق، کشمیر و آفریقای مرکزی جامعه جهانی را واداشت تا اقداماتی را برای پیشگیری از منازعات قومی و فرقه‌ای انجام دهند. اما این اقدامات نتوانست مانع وقوع درگیری‌ها در آفریقا که برای دراختیار گرفتن منابع الماس، مس و سرزمین‌های کشاورزی رخ داد، شود.

جهانی شدن اقتصاد برخی مناطق فقیر را به مراکز ترقی و رشد تبدیل می‌کند، اما دیگر مناطق را در فقر شدید رها می‌سازد و منجر به وقوع منازعاتی می‌شود که بیشتر برای کسب منابع است تا ناسیونالیسم. می‌توان گفت مسائل جهانی کنونی تعریف‌های صرفاً اقتصادی، امنیتی و یا سیاسی را با شکست مواجه کرده است.

برای تحلیل بهتر مشکلات نظام بین‌الملل جدید و پیش‌بینی بهتر منازعات بایستی به روابط بین‌الملل از منظر منابع مورد اختلاف جهان و با تمرکز بر مناطقی که احتمال وقوع منازعات برای دسترسی یا تملک منابع حیاتی وجود دارد، نگریسته شود. چنین تحلیلی با طرح نقشه‌ای شروع می‌شود که نشان می‌دهد ذخایر نفت و گاز طبیعی در مناطق مورد منازعه یا بی‌ثبات قرار گرفته‌اند. مناطقی که احتمالاً اختلافاتی در آنجا رخ خواهد داد شامل خلیج فارس، حوزهٔ دریای خزر، دریای جنوب چین، الجزایر، آنگولا، چاد، کلمبیا، اندونزی، سودان و ونزوئلا می‌شود که مجموعاً چهار پنجم ذخایر شناخته شده نفت جهان را در اختیار دارند. این نقشه همچنین خطوط لوله و مسیر عبور نفت‌کش‌ها برای حمل نفت وگاز از محل تولید به بازارهای مصرف در غرب را نیز نشان خواهد داد؛ بسیاری از این خطوط از مناطق بحرانی عبور می‌کنند. به عنوان مثال ذخایر انرژی دریای خزر قبل از اینکه به یک نقطهٔ خروج مطمئن در دریا برسد باید از منطقهٔ قفقاز که یک منطقه بحرانی و شامل ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و بخش‌هایی از جنوب روسیه است، عبور کند. این نقشه همچنین نشان می‌دهد که تمامی منابع مهم آب بین دو یا بیش از دو کشور که دارای آب و هوای خشک یا نیمه خشک می‌باشند، مشترک‌اند. این وضعیت رودخانه‌های بزرگی همچون نیل (مشترک بین مصر، اتیوپی، سودان و دیگران)، رود اردن (مشترک بین اسرائیل، اردن، لبنان و سوریه)، دجله و فرات (مشترک بین ایران، عراق، سوریه و ترکیه)، ایندوس (مشترک بین افغانستان، هند و پاکستان) و آمودریا (مشترک بین تاجیکستان،

ترکمنستان و ازبکستان) را شامل می‌شود. آبخیزهای زیرزمینی هم که تقریباً به همین طریق از مرزها عبور می‌کنند وضعیت مشابهی دارند مثل آبخیز کوهستان که زیر کرانهٔ غربی و اسرائیل قرار گرفته است.

دیگر اینکه این نقشه نشان دهندهٔ این مطلب است که مراکز اصلی دارای سنگ‌های قیمتی، آب‌های معدنی و درختان جنگلی قدیمی در کشورهای درحال توسعه قرار گرفته‌اند. این ذخایر ارزشمند عبارتند از: معادن الماس در آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو و سیرالئون؛ معادن زمرد در کلمبیا؛ معادن مس و طلا در جمهوری دموکراتیک کنگو، اندونزی، پاپوآ گینهٔ نو[1]؛ جنگل‌های برزیل، کلمبیا و جمهوری دموکراتیک کنگو، فیجی، لیبریا، مکزیک، فیلیپین، برونئی، اندونزی و جزیرهٔ برونئو در مالزی.

چنین نقشه‌ای اگر به نحو صحیحی ترسیم شود مکان‌هایی را که در سال‌های آینده به احتمال زیاد در آنجا درگیری مسلحانه رخ خواهد داد، نشان می‌دهد. البته صرف وجود منابع با ارزش در یک منطقهٔ خاص به معنی احتمال وقوع منازعه در آنجا نخواهد بود. بلکه عوامل دیگری - از جمله ثبات نسبی آن کشور یا مناطق، سابقهٔ روابط بین آنها و توازن نظامی محلی - نیز بایستی مورد توجه قرار گیرند. به عنوان مثال اختلاف اسرائیل و سوریه برای حاکمیت بر بلندی‌های جولان به جنگ سال ۱۹۶۷ باز می‌گردد، ولی این نکته نیز وجود دارد که برخی از سرچشمه‌های رود اردن در آن منطقه واقع است. منازعه برای کسب منابع حیاتی یکی از علل اصلی این نمونه و بسیاری دیگر از منازعات در سرتا سر جهان کنونی است. بنابراین برای نشان دادن محل برخوردهای احتمالی نقشهٔ مناطق دارای منابع مورد اختلاف از هر عامل دیگری قابل اعتمادتر خواهد بود.

اهمیت شناسایی مناطق وقوع منازعات احتمالی برای منابع طبیعی همزمان با افزایش فشارها روی این خطوط گسل به نحو فزاینده‌ای افزایش می‌یابد. این فشارها ناشی از چندین عامل است که مهم‌ترین آن سازوکار عرضه و تقاضا است. همگام با افزایش جمعیت و گسترش فعالیت‌های اقتصادی در بخشهای مختلف جهان، تقاضا برای منابع حیاتی با سرعتی بیش از توان

1. Papua New Guinea

کشوری واقع در جنوب غرب اقیانوس آرام و هم مرز با اندونزی - م.

پاسخگویی طبیعت (و منابع جهان) گسترش می‌یابد. نتیجهٔ چنین امری، کمبود مداوم منابع کلیدی است که حتی در برخی موارد وضعیت بسیار وخیمی پیدا خواهد کرد. البته فن‌آوری‌هایی که منابع جایگزین و شیوه‌های تولید جدیدی را ارائه می‌کنند به ما کمک خواهند کرد تا بر برخی از این کمبودها فائق آییم. ولی آنها نیز همچنان که به عنوان مثال با افزایش تقاضا برای الکتریسیته در حوزه سیلیکن و دیگر مراکز فن‌آوری‌های دیجیتالی نشان داده شده است، مشکلات خاص خود را به همراه دارند. همزمان با کاهش سریعتر و بیشتر منابع مهم، رقابت برای دستیابی به منابع باقی‌ماندهٔ این مواد شدت بیشتری خواهد گرفت.

احتمالاً فشار برمنابع نفتی جهان شدیدترخواهد شد. طبق گزارش وزارت انرژی ایالات متحده، انتظار می‌رود که میزان مصرف جهانی نفت از روزانه ۷۷ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۰ به ۱۱۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۰ یعنی حدود ۴۳ درصد افزایش یابد. اگر چنین برآوردی صحیح باشد، کشورهای جهان تقریباً ۶۷۰ میلیارد بشکه نفت، یا حدود دو سوم کل ذخایر شناخته شدهٔ نفت دنیا را تا سال ۲۰۲۰ مصرف خواهند کرد. البته در طی این سال‌ها منابع جدیدی کشف خواهد شد و ظهور فن‌آوری‌های جدید نیز ما را قادر خواهد ساخت تا از منابعی که قبلاً غیرقابل دسترسی بودند، مثل منابع موجود در بخش‌های دور افتادهٔ شمال سیبری و اعماق آتلانتیک، استفاده کنیم. اما باز هم افزایش تولید نفت متناسب با افزایش تقاضا نخواهد بود؛ و کاهش پی در پی که در تابستان و پائیز ۲۰۰۰ رخ داد، بیش از پیش اتفاق خواهد افتاد.

وضعیت آب در جهان نیز به همین طریق نگران کننده است. اگرچه به دلیل دریافت منابع جدید آب از طریق ریزش برف و باران، آن را یک منبع تجدیدپذیر به حساب می‌آوریم، ولی میزان آب جایگزین شونده که سالیانه در دسترس انسان‌ها قرار دارد بسیار محدود است. درحال حاضر ما تقریباً نیمی از این مقدار را- برای نوشیدن، شستشو، تهیه غذا، فعالیت‌های صنعتی، و ... مصرف می‌کنیم و نیاز به منابع اضافی مرتباً افزایش می‌یابد. هم‌اکنون بسیاری از مناطق در خاورمیانه و آسیا به طور دائم با کمبود آب مواجه‌اند و انتظار می‌رود که طی ۲۵ سال آینده با افزایش جمعیت جهان وافزایش جمعیت شهرها، تعداد کشورهایی که با چنین وضعیتی مواجه می‌باشند، دو برابر شود. تا سال ۲۰۵۰ تقاضا برای آب برابر با تمامی آب‌های در دسترس خواهد بود که منجر به رقابت شدیدی برای این مادهٔ حیاتی در تمامی مناطق دارای آب خواهد شد.

تحولات زیست محیطی همچون گرم شدن کره زمین، بسیاری از منابع مهم قابل دسترس از جمله آب و سرزمین‌های قابل کشت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. افزایش دما باعث افزایش ریزش باران‌در مناطق نزدیک به اقیانوس‌ها و دیگر حوزه‌های بزرگ آب خواهد شد، در حالی که در مناطق محصور در خشکی بارش باران کاهش می‌یابد و خشکسالی بلندمدت تبدیل به پدیده‌ای مداوم خواهد شد. افزایش دما همچنین منجر به تبخیر بیشتر آب رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و منابع آب خواهد شد. به همین خاطر احتمال داردکه بسیاری از نواحی مهم کشاورزی به دلیل خشکسالی و پیشروی بیابان‌ها، یا به خاطر سیل‌های ساحلی و بالاآمدن سطح آب دریا در مناطق ساحلی از بین بروند.

اجرای سازوکار بازار می‌تواند بسیار از فشارهای موجود در منابع حیاتی جهان را کاهش دهد. افزایش تقاضا، توأم با قیمت‌های بالاتر، باعث تشویق توسعهٔ منابع جدید و فرآیندهایی خواهد شد که به شرکت‌های فعال در حوزه منابع این امکان را می‌دهد تا در جستجوی منابع جدید باشند و ازمنابعی که زمانی غیرقابل دسترس محسوب می‌شدند نیز استفاده کنند. اما فن‌آوری نمی‌تواند به طور کامل فشارهای زیست محیطی و جمعیتی را تغییر دهد و برخی از کشورها و مناطق نیز نمی‌توانند از عهدهٔ هزینه‌های سنگین فن‌آوری‌های جایگزین برآیند. در چنین شرایطی عرضه و تقاضای جهانی به نحو فزاینده‌ای نامتعادل خواهد شد.

همجواری‌های خطرناک

آنچه که این روند را نگران کننده می‌نماید وجود این واقعیت است که بسیاری از منابع حیاتی در مناطق مورد منازعه یا بی‌ثبات قرار گرفته‌اند. برخی از مهم‌ترین منابع نفت و گاز در نواحی ساحلی واقع شده‌اند که مسأله مالکیت آنها مورد اختلاف است. به عنوان مثال پنج دولت ساحلی دریای خزر هنوز در مورد طرحی برای تقسیم منابع ساحلی به توافق نرسیده‌اند؛ حتی این وضعیت در دریای جنوب چین که هفت کشور هرکدام برتمام یا بخش‌هایی از منطقه ادعای مالکیت دارند پیچیده‌تر است. در خلیج فارس، دریای سرخ، دریای تیمور و خلیج گینه نیز در مورد مالکیت بر مناطق مرزی نفت‌خیز و حوزه‌های ساحلی اختلافات عمده‌ای وجود دارد.

حتی هنگامی که مسأله مالکیت برخی منابع نیز مورد اختلاف نباشد، مثل برخی نواحی

ساحلی مهم در کلمبیا، ایران، عراق، عربستان سعودی و ونزوئلا، در دسترس بودن این منابع در آینده حتمی و مشخص نیست؛ ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی که ممکن است حتی هیچ ارتباطی هم با مسأله منابع نداشته باشند ولی به هرحال می‌تواند تولید این مواد را به خطر اندازد. درست است که رژیم سعودی تاکنون توانسته است با موفقیت هر نوع صدای مخالف حکومت را خاموش کند ولی به نظر می‌رسد که مخالفان رژیم پادشاهی درحال افزایش می‌باشند (که از جمله در افزایش تعداد حملات تروریستی قابل مشاهده است) و هیچ تضمینی وجود ندارد که بتوانند برای همیشه آن را مهار کنند. فشارهای داخلی در ایران و عراق حتی آشکارتر می‌باشند و به نظر نمی‌رسد که در هیچ یک از این کشورها تنش‌ها در حال کاهش باشند. کلمبیا درگیر جنگ داخلی است و وضعیت سیاسی در ونزوئلا هم بسیار شکننده است و بسیاری دیگر از کشورهای مهم تولید کنندهٔ نفت و گاز -الجزایر، آنگولا، اندونزی، نیجریه، سودان- نیز آبستن ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی می‌باشند.

تهدیدات منابع آب نیز تقریباً چنین حالتی دارد. چرا که شمار زیادی از منابع مهم آب در خاورمیانه و آسیا به دو یا بیش از دو کشور تعلق دارند و مسأله دستیابی این کشورها به موافقتنامه‌های مورد قبول طرفین برای تقسیم منابع آب در دسترس آن‌ها بسیار مهم است. هرچند که تاکنون تعداد محدودی از دولت‌ها به چنین توافقی دست یافته‌اند. مصر و سودان در سال ۱۹۵۹ برای تقسیم آب نیل به توافق رسیدند اما از اختصاص دادن آب به اتیوپی و دیگر دولت‌هایی که به آب این رودخانه وابستگی دارند امتناع کردند- و بدیهی است که چنین موافقت‌نامه‌ای بی‌ثبات خواهد بود. عراق و سوریه نیز در مورد تقسیم سهم خود از آب رود فرات به توافق رسیدند ولی این رود از ترکیه نشأت می‌گیرد که این کشور تاکنون از امضای موافقتنامه‌ای برای تقسیم آب خودداری کرده است. اسرائیل نیز همچنان با سوریه در مورد سرچشمه‌های رود اردن به توافق نرسیده است و وعده‌هایش به اردن در سال ۱۹۹۴ در رابطه با پروژه‌های آبی مشترک را هم به انجام نرسانیده است. تنها موافقت‌نامهٔ مهم در مورد آب که تاحدی تداوم داشته است "معاهدهٔ آبهای رود ایندوس" بین هند و پاکستان در سال ۱۹۶۰ است، و حتی (تداوم) این نمونهٔ موافقتنامه موفق نیز در گرو ثبات روابط دو کشور در آینده است. در تمامی نقاط جهان

همراه با افزایش جمعیت و فرآیند گلخانه‌ای[1] که گرم شدن کره زمین را تسریع می‌کند، اختلافات بین‌المللی در مورد تقسیم منابع موجود نیز تشدید خواهد شد.

موضع‌گیری و اظهار نظرها

پیدا کردن روش‌هایی برای حل مسالمت‌آمیز رقابت‌های فزاینده بر سر منابع طبیعی ضروری‌ترین مسأله است، چرا که بسیاری از دولت‌ها همچنان کنترل برخی منابع طبیعی را به عنوان یکی از ملزومات امنیت ملی خود می‌نگرند و حتی گاهی اوقات حاضرند برای آن وارد جنگ شوند. به عنوان مثال جیمی کارتر، رئیس جمهور امریکا، در سال ۱۹۸۰ اعلام کرد که هرگونه تلاشی از سوی قدرت‌های متخاصم برای قطع جریان نفت خلیج فارس "تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحده" محسوب می‌شود که ایالات متحده آن را با "هر وسیلهٔ ممکن، از جمله نیروی نظامی" دفع خواهد کرد. رؤسای جمهور بعدی امریکا نیز چنین مطالبی را عنوان کردند و هم اکنون نیز تعداد زیادی از نیروهای امریکا برای اجرای این سیاست در خلیج فارس مستقر شده‌اند.

اگرچه دولت‌های دیگر سیاست‌های خود برای حمایت از منابع را صریحاً اعلام نکرده‌اند، ولی هیچ شکی نیست که آنها نیز دیدگاه‌های مشابهی دارند. مثلاً چین دریای جنوب این کشور را بخشی از قلمرو دریایی ملی خود اعلام کرده و حق خود می‌داند که برای حمایت از آن به نیروی نظامی متوسل شود. ژاپن نیز، اگرچه بدون نام بردن از چین، نسبت به تهدید کردن مسیر تجاری حیاتی خود (که تقریباً ۸۰ درصد واردات نفت ژاپن با نفت کش از طریق دریای جنوب چین تأمین می‌شود) اخطار داده و اعلام کرده است که با ابزارهای مناسب از آن حمایت خواهد نمود. این موضع شدید چین دیگر کشورهای همسایه از جمله اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایلند و ویتنام را تحریک کرده است تا به تقویت توان دریایی و هوایی خود بپردازند.

آب نیز همچون نفت و گاز طبیعی، نگرانی‌هایی را برای امنیت ملی (کشورها) مطرح کرده است. موشه شارت،[2] دومین نخست وزیر اسرائیل، اعلام کرد که "آب برای اسرائیل یک کالای

---

1. Greenhouse Process

2. Mushe Sharett

تجملی و صرفاً یک کالای سودمند و جذاب دیگر، در کنار سایر منابع طبیعی ما نیست. (بلکه) آب (برای اسرائیل) حیات است." در یک موضع‌گیری مشابه پطرس پطرس غالی، هنگامی که وزیر خارجهٔ مصر بود، در سال ۱۹۸۸ به نحو شگفت‌انگیزی ادعا کرد که "جنگ آینده در منطقهٔ ما به خاطر آب‌های نیل خواهد بود، و نه سیاست". برخی دولت‌ها نیز تهدید کرده‌اند که از کنترل خود بر منابع آب به عنوان یک ابزار قهری استفاده خواهند کرد؛ مثلاً در سال ۱۹۸۹ تورگوت اوزال، رئیس جمهور ترکیه به سوریه اخطار کرد که اگر آن کشور فعالیت‌های تروریست‌های کرد را، که از پایگاه‌هایی در سوریه صورت می‌گیرد متوقف نکند، ترکیه جریان آب فرات را قطع خواهد کرد. (با این وجود) توسل عملی به زور برای حل اختلافات مربوط به آب- مثل جنگ ۱۹۶۷ خاورمیانه که بخشی از آن ناشی از نقشهٔ دولت‌های عرب برای تغییر دادن مسیر سرچشمه‌های رود اردن از اسرائیل به سمت اردن بود- تقریباً بندرت اتفاق افتاده است. اما افزایش فشارها برای منابع حیاتی (آب) که با عدم وجود موافقت‌نامه‌هایی قابل اجرا برای تقسیم آب توأم می‌شوند باعث برخوردهای مستمر و بیشتری خواهد شد.

در نهایت اینکه حمایت از معادن سودمند، مناطق ماهیگیری و درختان جنگلی برای کشورهای فقیری که بندرت منابع ثروت دیگری در اختیار دارند نیز مسأله‌ای حیاتی است. به عنوان مثال دولت‌های آنگولا و سیرالئون بخش زیادی از درآمد ملی خود را صرف تلاش‌های ممتد برای به دست گرفتن کنترل مجدد مناطق الماس می‌کنند که اکنون در اشغال گروه‌های شورشی است. به همین طریق دولت "پاپوآ گینهٔ نو" نیز برای تصرف مجدد جزیرهٔ بوگانویل[1] - منطقه‌ای شورشی که بزرگترین معدن مس جهان را درخود جای داده است- چندین بار به جنگ متوسل شده است. تا زمانی که فرماندهان نظامی و دیگر گروه‌های داخلی در این کشورها احساس کنند که از تصرف و استخراج منابع مهم سودی نصیب آنها می‌شود، چنین درگیری‌هایی همچنان به‌وقوع خواهد پیوست.

راه‌حل‌های مناسب

کمبود منابع و منازعات (ناشی از آن) فقط بخشی از دستور کار سیاستگذاران بین‌المللی

1. Bougainvill

است. اما این ناآرامی‌ها اغلب با مسائل دیگری چون مشکلات زیست محیطی، آشفتگی اقتصادی، رشد جمعیت و جرایم فراملی مرتبط می‌شوند. مسائل مربوط به منابع در بسیاری دیگر از منازعات که به دلایل دیگر - از جمله رقابت‌های سیاسی و جنگ‌های قومی - رخ داده‌اند، نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند. تجزیه و تحلیل روند منابع جهانی و پدیده‌های جغرافیایی و سیاسی مرتبط با آنها دید بسیار خوبی را به سیاستگذاران می‌دهد تا از این طریق مجموعهٔ گستردهٔ مشکلات امنیتی جهان را مورد بررسی قرار دهند. چنین تحلیلی به رهبران (کشورها) هم در ترسیم سیاست‌های کلان کمک خواهد کرد. دولت‌ها باید تلاش بیشتری برای توسعه سوخت‌های جایگزین و سیستم‌های حمل و نقل چه از طریق حمایت مالی بیشتر برای تحقیق و توسعه و یا از طریق تشویق بخش خصوصی برای سرمایه گذاری در این حوزه‌ها به عمل آورند. برای تضمین (وجود) ذخیرهٔ کافی آب نیز باید هزینهٔ بیشتری صرف استفاده از روش‌های جدید آب شیرین کنی و شیوه‌های آبیاری مؤثرتر گردد. همچنین تلاش‌های صورت گرفته برای تعیین یک رژیم جدید بین‌المللی جهت حمایت از جنگل‌های گرمسیری نیازمند حمایت بیشتری است.

ولی این تلاش‌ها باید با ابتکارات چند جانبه‌ای همراه شوند که هدف اصلی آنها کاهش خطر بروز منازعات خشونت بار به خاطر استفاده از منابع حیاتی مورد منازعه یا مشترک، باشد. مثلاً جامعهٔ جهانی باید به دولت‌های ساحلی دریای خزر و دریای جنوب چین فشار بیاورد تا تمامی اختلافات موجود در مورد مالکیت و بهره‌برداری از منابع ساحلی را به نحو مسالمت‌آمیزی حل وفصل نمایند. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی هم می‌توانند تلاش کنند تا چنین اختلافاتی در خلیج فارس، دریای سرخ و خلیج گینه نیز به همین شیوه حل و فصل شوند. هم‌زمان با آن جامعه جهانی باید دولت‌های هم مرز با رودهای نیل، اردن و دجله و فرات را برای تعیین یک رژیم مناسب برای توزیع ذخایر آب مشترک تشویق نماید. از سوی دیگر می‌توان از طریق همکاری چندجانبه طرح‌هایی را برای [خرید] الماس از قارهٔ آفریقا به اجرا درآورد، تا [خرید] الماس تولید شده در مناطق تحت سلطهٔ شورشیان در آنگولا و سیرالئون را محدود کند.

به هیچ وجه این فهرست نهایی تمامی راه حل‌های موجود نیست، اما نوع اقداماتی که مسؤولان باید برای جلوگیری از بحران‌ها و منازعات آتی انجام دهند را نشان می‌دهد. با این

وجود، چنین پیشرفت‌هایی فقط زمانی رخ می‌دهد که سیاستگذاران توجه بیشتری به مسأله منابع جهانی داشته باشند و این مسائل را به شیوه‌ای هماهنگ و جامع مورد بررسی قراردهند. این امر حداقل مستلزم مشخص نمودن روند منابع جهانی و تعیین مناطقی که نیازمند توجه (بیشتر) بین‌المللی است می‌باشد. به علاوه نیازمند اجرای طرح‌هایی در بالاترین سطوح است تا درآینده از وقوع حالات اضطراری در مورد منابع پیشگیری نموده و دسترسی مداوم به منابع حیاتی را تضمین نماید. فقط بدین طریق است که می‌توانیم مطمئن باشیم کرهٔ زمین قادر خواهد بود نیازهای ۹ تا ۱۰ میلیارد نفر راکه انتظار می‌رود تا سال ۲۰۵۰ در آن سکونت داشته باشند، را تأمین کند.

دیپلماسی و تروریسم بین‌المللی

اسعد اردلان[۱]

از زمانی که سازمان ملل متحد و منشور آن مورد اقبال و اعتماد جهانی قرار گرفت و مسؤولیت نگاهداری از صلح و امنیت بین‌المللی به آن نهاد سپرده شد، شیوه‌ای نوین در مذاکرات میان دولت‌ها آغاز شد که به «دیپلماسی پارلمانی» یا «آشکار» شهره گشت. تفاوت بارز این شیوه با روش متداول پیشین یعنی «دیپلماسی سرّی» در این بود که جایگاه مباحث مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی و تصمیم‌گیری درباره سامان سیاسی و امنیتی جهان از پشت درهای بسته خارج گشته و در مجمع عمومی و شورای امنیت مطرح شوند و همگان از چگونگی تصمیمات و مذاکرات مربوط به آنها آگاه شوند.

گرچه این دگرگونی با شتاب انجام نگرفت اما شواهد و مدارک مؤیدند که در سال‌های اخیر بسیاری از موضوعات مهم بین‌المللی در سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن بررسی شده و همکاری بین‌المللی برای حل و فصل پاره‌ای از مسایل جهانی و دستیابی به ثبات و آرامش به انجام رسیده است. شورای امنیت که پس از فروپاشی اتحاد شوروی کمتر با اختلاف دیدگاه در درک و پذیرش حقوق بین‌الملل[(۱)] و تفاسیر متفاوت و متناقض از منشور و در نتیجه کاهش استفاده از حق وتو در یک تصمیم روبه‌روست، روان‌تر توانسته است وظایف محوله در ماده ۳۹ را که احراز هر گونه تهدید علیه صلح، نقض صلح و یا تجاوز است، به انجام رساند. نویدهای داده شده در اجلاس سران جهان در آغاز هزاره سوم نیز خوش‌بینی‌های مربوط به اعتماد به «دیپلماسی پارلمانی» را افزون‌تر کرد و این انتظار را پدید آورد، که جهان پس از یک سده پرآشوب

۱. دکتر اسعد اردلان، رئیس مرکز مطالعات حقوقی و بین‌المللی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

به روابط جنگ مدارانه پایان می‌بخشد و تمامی اعضای ملل متحد به حل و فصل اختلافات ملی به شیوه‌های مسالمت‌آمیز پرداخته و کوشش خود را معطوف به تدبیر بحران‌های جدی و گسترده‌تری می‌نمایند که بشریت را مورد تهدید قرار خواهد داد.(۲) از جمله مسائلی که به منظور تعیین یک چارچوب حقوقی و الزامات عملی آن مورد اهتمام سازمان قرار گرفته است، مسأله تروریسم بین‌المللی است.

تروریسم: تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی

با هر جمله یا عبارتی بخواهیم تروریسم را تعریف نماییم،(۳) لازم است سه عنصر اجبار، تهدید یا اعمال زور و دست یافتن به اهداف غیرقانونی را در آن منظور نماییم. بنابراین، تعبیر و ارائه تعریفی جامع از تروریسم بین‌المللی می‌تواند چنین نیز باشد:

«هر گونه اقدام مبتنی بر خشونت و یا تهدید به آن، که بر علیه یک کشور یا یک جمعیت و یا فردی با هدف ایجاد وحشت در مردم و بر هم زدن نظم عمومی صورت پذیرد و صلح و امنیت را در جامعه جهانی به خطر اندازد». این تعریف پس از بررسی سوابق فعالیت‌های دیپلماتیک سازمان ملل متحد برای ایجاد هماهنگی و همبستگی در تقبیح و انزجار از اقدامات تروریستی که منجر به صدور قطعنامه‌های متعدد در مجمع عمومی و شورای امنیت و هم چنین انشای کنوانسیون‌های بین‌المللی گردیده، قابل درک‌تر خواهد بود.

این که چگونه اقدامات تروریستی، اقداماتی تهدیدآمیز علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شوند، نیازمند مراجعه به دیدگاه مورد تایید کشورهای جهان نسبت به صلح و امنیت و شناخت تهدید علیه آن، به گونه‌ای است که در منشور ملل متحد آمده است.

مقدمه منشور اشعار می‌دارد: «ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ که دوبار در مدت یک عمر انسانی، افراد بشر را دچار مصائب غیرقابل بیان نموده، با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت والای انسانی و به تساوی حقوق بین زن و مرد و هم چنین بین ملت‌ها اعم از کوچک و بزرگ، به ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام الزامات ناشی از عهدنامه‌ها و سایر منابع حقوق بین‌الملل، کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر و برای نیل به این هدف‌ها:

به رفق و مدارا کردن و زیستن در حال صلح با یکدیگر با یک روحیه حسن هم‌جواری و به متحد ساختن قوای خود برای نگهداری صلح و امنیت بین‌المللی و به قبول اصول و ایجاد روش‌هایی که عدم استعمال نیروی نظامی را جز در راه منافع مشترک تضمین نماید و با توسل به نهادهای بین‌المللی برای هموار کردن راه ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل، اراده کرده‌ایم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نماییم».

هم‌چنین در بیان مقاصد ملل متحد در ماده یک آمده است:

"۱. حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و بدین منظور به عمل آوردن اقدامات دسته جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هر گونه تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجبات کاهش و تصفیه اختلافات بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردند به شیوه‌های مسالمت آمیز و براساس عدالت و حقوق بین‌الملل؛

۲. توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی؛

۳. حصول همکاری بین‌المللی در حل مسایل بین‌المللی که دارای جنبه‌ای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا بشردوستانه است".

آن چه که مربوط به اقدامات جامعه جهانی از راه هماهنگی در سازمان ملل متحد و همبستگی در اجرای مصوبات این سازمان باشد، در فصل هفتم منشور به تفصیل بیان شده است. برحسب مواد این فصل، شورای امنیت وظیفه دارد که وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز را احراز نماید و به توصیه‌ها و تصمیماتی برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی مبادرت ورزد. اتخاذ تصمیم نسبت به انتخاب نوع اقدامات و چگونگی آن و کفایت یا عدم کفایت این اقدامات در صلاحیت شورا قرار داده شده است. و بنا به درخواست شورا «کلیه اعضای ملل متحد به منظور شرکت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» متعهدند «که نیروهای مسلح، کمک و تسهیلات از جمله حق عبور لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را» در اختیار شورا قرار دهند.

اهمیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برای تمامی کشورهای عضو ملل متحد تا به آن جا

بوده که پس از آن که در اثر استفاده از حق وتو در پاره‌ای موارد شورا نتوانست به توافق لازم برای اجرای وظایفش دست یابد. مجمع عمومی به موجب «قطعنامه اتحاد برای صلح» مأموریت یافت در استقرار صلح و برقراری امنیت در جامعه جهانی، انشای رأی نماید. بنابراین از سال ۱۹۵۰ تعهد سازمان ملل متحد در زمینه صلح و امنیت افزون‌تر شده است.

از آن‌جا که سازمان ملل در آغاز با هدف پیش‌گیری از جنگ‌های خانمان‌سوز گسترده‌ای به مانند جنگ‌های جهانی یکم و دوم به وجود آمد، می‌توان برداشت دولت‌ها را از نقض صلح و امنیت بین‌المللی، پدید آمدن وضعیتی دانست که جهان را رویاروی وقایع مشابهی قرار دهد، از این‌رو بیشترین تلاش سازمان تا پایان دهه ۸۰ به جلوگیری از توسعه اختلافات میان دولت‌ها، محدود کردن دامنه جنگ‌ها و تحدید استفاده از جنگ‌افزارهای کشتار جمعی معطوف بوده است. اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تغییر دیدگاه وارثان این امپراتوری نسبت به نظام بین‌المللی و دگرگونی تدریجی در پاره‌ای از مفاهیم مربوط به صلح و امنیت و افزایش میزان همکاری اعضا، توجه سازمان ملل به حوزه‌های عمومی‌تری از جنگ مستقیم میان دولت‌ها جلب گردید. در این دوران تلقی از صلح و امنیت تنها بر تجاوز به قلمرو دولت‌ها تمرکز نداشته بلکه هر اتفاقی که آرامش جامعه جهانی را بر هم زده و زمینه‌های ناامنی را فراهم سازد می‌تواند مشمول تعاریف و تعهداتی گردد که در منشور آمده است. برای نمونه قطعنامه شماره ۷۳۱ شورای امنیت مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۹۲، که پس از سقوط هواپیمای پان‌امریکن پرواز شماره ۱۰۳ و پرواز شماره ۷۷۲ هواپیمای اتحادیه حمل و نقل هوایی صادر شد، با ابراز نگرانی عمیق خود از گسترش دامنه اقدامات تروریستی بین‌المللی در تمامی اشکال آن شامل آن اقداماتی که مستقیماً یا غیرمستقیم دولت‌ها در آن دخیل‌اند و جان افراد بی‌گناه را می‌گیرد و یا به خطر می‌اندازد، و پیامدهای زیانبخش و خطرناکی برای امنیت دولت‌ها و روابط بین‌الملل دارد "مجدداً اقدامات تروریستی را تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی" دانست.(۴) هم چنین جلسه شورای امنیت در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۹ در تایید وقوع اقدامات تروریستی در فلسطین اشغالی، به صدور قطعنامه‌ای منجر می‌شود که در بند ۵ آن، "تروریسم را اقدامی علیه صلح و امنیت بین‌المللی" معرفی می‌نماید.(۵)

اقدامات ملل متحد در تعریف و مبارزه با تروریسم

الف) مجمع عمومی و تروریسم

در خلال دو دهه نخست فعالیت سازمان ملل متحد، تروریسم بین‌المللی به طور هم زمان در مجمع عمومی و شورای امنیت مورد توجه قرار گرفت. مجمع عمومی در قطعنامه ۱۷۷ مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷، کمیسیون حقوق بین‌الملل را مأمور کرد که پیش‌نویس نظامنامه‌ای را در مورد «جرایم علیه صلح و امنیت افراد بشر» آماده نماید. این پیش‌نویس در سال ۱۹۵۴ با درج اصول شناخته شده در منشور دادگاه نورنبرگ و آراء دادگاه آماده شد. گرچه تنها یک پاراگراف آن به تروریسم بین‌الملل مربوط بود.

ماده ۲ از پاراگراف ۶ این پیش‌نویس، تروریسم را به عنوان «جرمی علیه صلح و امنیت انسان» این‌گونه تعریف کرد: «به عهده گرفتن و ترغیب به فعالیت‌های تروریستی در سرزمین دولت دیگر از سوی مقامات یک دولت، یا تسامح مقامات یک دولت در برابر فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده تروریستی که در کشور دیگری به اجرا در می‌آیند».

تا سال ۱۹۵۷ هیچ اقدامی بر روی پیش‌نویس اساسنامه انجام نشد و در این سال مجمع طی قطعنامه شماره ۱۱۸۶ تصمیم گرفت بررسی موضوع را تا هنگامی که «تجاوز» تعریف نشود به تعویق اندازد.[۶]

اشاره به عملیات تروریستی در سازمان ملل به سبب طولانی شدن مذاکرات درباره تعریف تجاوز تا بیان آن در قطعنامه ۳۳۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴، یک بار دیگر در قطعنامه‌ای با عنوان «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه و همکاری میان کشورها بر اساس منشور ملل متحد»[۷] صورت گرفته است. در این قطعنامه به شماره ۲۶۲۵ مصوب ۲۴اکتبر ۱۹۷۰ آمده است: «هیچ کشور یا گروهی از کشورها حق ندارد به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به هر دلیلی، در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر مداخله نماید. در نتیجه، مداخله مسلحانه و هر شکل دیگر مداخله یا تهدیدهای انجام شده علیه شخصیت کشور یا علیه عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن نقض حقوق بین‌الملل است.

هر کشوری باید از اقدام به سازماندهی، کمک، تحریک، تأمین مالی، تشویق یا چشم‌پوشی از فعالیت‌های براندازی و اقدامات تروریستی یا مسلحانه که هدف آن تغییر رژیم

کشوری با زور باشد به پرهیزد»[۸].

در قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مربوط به تعریف تجاوز؛ «با استناد به این واقعیت که یکی از مقاصد اساسی ملل متحد حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و اتخاذ اقدامات جمعی مؤثر برای جلوگیری و رفع تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن اقدامات تجاوزکارانه یا سایر موارد نقض صلح است...»، در بند چ ماده ۳، «اعزام دسته‌ها، گروه‌ها، نیروهای نامنظم یا مردمان مسلح توسط یا از جانب یک دولت به منظور انجام عملیات مسلحانه علیه دولتی دیگر با آن چنان شدتی که در زمره اقدامات فهرست شده بالا قرار گیرند، یا درگیر شدن قابل ملاحظه دولت مزبور در آن عملیات»،[۹] به اقداماتی اشاره دارد که عملیات تروریستی از مصادیق آن به شمار خواهد رفت.

مجمع عمومی به منظور دعوت جامعه جهانی به اتخاذ اقداماتی در جلوگیری از تروریسم بین‌الملل به عنوان عملی که زندگی افراد بی‌گناه را گرفته و آزادی‌های اساسی را به مخاطره می‌افکند، و بررسی دلایل اساسی اشکال تروریسم و اعمال خشونت‌آمیزی که به رنج، ناکامی، ناخشنودی و نومیدی منجر شده و موقعیت‌هایی فراهم می‌آورد که زندگی انسان‌ها را فدا نماید، هم چنین بررسی این تلاش‌ها که با هدف دگرگونی‌های اساسی صورت می‌گیرد، در خلال دهه ۱۹۷۰ چهار قطعنامه در سال‌های ۱۹۷۲، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۷۹ صادر نمود و با تأکید بر کنوانسیون های ۱۹۶۳ توکیو درباره جرایم و سایر اعمالی که در هواپیما روی می‌دهند، کنوانسیون جلوگیری از تصرف غیرقانونی هواپیما (۱۹۷۰ لاهه)، کنوانسیون جلوگیری از اقدامات غیرقانونی علیه هوانوردی کشوری (۱۹۷۱ مونترال)، کنوانسیون پیش‌گیری و تنبیه جنایت علیه افراد حمایت شده بین‌المللی شامل نمایندگان دیپلماتیک (۱۹۷۳ نیویورک)، و حمایت از محکومیت تروریسم توسط شورای امنیت، از دولت‌ها خواسته است ضمن جستجوی راه حل‌های عادلانه و مسالمت‌آمیز، تعهدات خود را در کنوانسیون‌های مزبور به انجام رسانده و بر طبق حقوق بین‌الملل از هر گونه همکاری و مساعدت با اعمال تروریستی در هر جای جهان خودداری نموده و اقدامات مناسب را در سطوح ملی و بین‌المللی علیه تروریسم به عمل آورند.[۱۰]

دهه هشتاد نیز که هم‌زمان با افزایش اقدامات تروریستی و تنوع آن به سبب استفاده از تکنولوژی و توسعه تکنیک کاربرد ابزارهای خرابکارانه بود، صدور قطعنامه‌های متعددی را در

مجمع موجب شد. از آن جمله‌اند قطعنامه‌های صادره در سال‌های ۱۹۸۱، ۱۹۸۳، ۱۹۸۵، ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹.

وجه مشترک قطعنامه‌های صادره در دهه ۸۰ استناد به تعهدات دولت ها در کنوانسیون‌های امضا شده در دهه ۷۰، تأکید بر اهمیت قطعنامه‌های صادره و هم چنین اعلامیه تحکیم امنیت بین‌الملل و قطعنامه‌ها ۳۳۱۴ تعریف تجاوز و کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگان‌گیری مصوب ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹ نیویورک می‌باشد.

مجمع در قطعنامه ۴۰/۶۱ دسامبر ۱۹۸۵ نگرانی عمیق خود را از افزایش اقدامات تروریستی در سطح جهان و در اشکال مختلف که موجب به مخاطره افتادن زندگی افراد بی‌گناه و آزادی‌های اساسی شده و آسیب جدی به کرامت انسانی می‌رساند، ابراز می‌دارد و بر اهمیت توسعه و بهبود همکاری‌های بین‌المللی میان دولت‌ها در روابط دو جانبه و چندجانبه تأکید نموده و آن را عاملی برای جلوگیری از این آفت جنایی و نابودی آن می‌داند. هم چنین بر اصول خودمختاری مردم مندرج در منشور ملل متحد و حق انتقال‌ناپذیر خودمختاری و استقلال تمامی مردم تحت استعمار رژیم‌های نژادپرست و حکمرانی خارجی و هواداری از مشروعیت تلاش‌های آنان، به ویژه کوشش جنبش‌های ملی رهایی‌بخش مطابق با اهداف و اصول منشور و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها برپایه منشور ملل متحد تأکید مجدد نمود.

این قطعنامه با اظهار نگرانی نسبت به تروریسم که در سال‌های اخیر اثرات زیان‌بخشی بر روابط بین‌المللی گذاشته، به گونه‌ای که ممکن است تمامیت سرزمینی و امنیت بسیاری از کشورها را به خطر اندازد، توجه دولت‌ها را به گزارش دبیرکل به مجمع جلب کرده است که در آن:

– تمامی اعمال، روش‌ها و اقدامات تروریستی را، شامل آنهایی که روابط دوستانه میان کشورها و امنیت آنها را به خطر اندازد، در هر کجا و توسط هر کس ارتکاب یابد، به عنوان اعمال جنایی شناخته و صراحتاً محکوم می‌نماید.

– اقدامات تروریستی را برای همکاری‌های بین‌المللی در زمینه توسعه اسف‌بار می‌خواند؛

– از تمامی دولت‌هایی که تا آن زمان به کنوانسیون‌های بین‌المللی متعدد درباره تروریسم

نپیوسته‌اند درخواست عضویت می‌نماید؛

- تمامی دولت‌ها را به اتخاذ اقدامات مناسب در سطح ملی برای محو سریع و نهایی مشکل تروریسم بین‌الملل از طریق هماهنگ‌سازی قوانین ملی با کنوانسیون‌های موجود، تکمیل تعهدات بین‌المللی متقبل شده و ممانعت از آماده‌سازی و سازماندهی اقدامات علیه کشورهای دیگر در قلمرو خود، دعوت می‌نماید.

- تمامی دولت‌ها را به اجرای تعهداتشان در قبال حقوق بین‌الملل با اجتناب از سازماندهی، تشویق، کمک و مشارکت در اقدامات تروریستی در قلمرو دولت‌های دیگر، فرا می‌خواند.

از همه کشورها درخواست می‌کند که با یکدیگر در زمینه تبادل اطلاعات مربوط به پیشگیری و مبارزه با تروریسم، دستگیری، پیگرد و استرداد مرتکبین چنین اعمالی، انعقاد قراردادهای ویژه و با پیمان‌های دوجانبه به ویژه درباره استرداد و پیگرد تروریسم، همکاری نمایند.

از تمامی دولت‌ها می‌خواهد به‌طور یک جانبه و یا در همکاری با سایر دول و ارگان‌های ذیربط ملل متحد که در پیشرفت در زمینه نابودی علل اساسی تروریسم بین‌المللی مشارکت کرده همکاری نموده و به تمامی وضعیت‌ها به مانند استعمارگری، نژادپرستی و خشونت‌های گسترده و فاحش حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی آنهایی که با اشغال روبه‌رو هستند، به عنوان عواملی که ممکن است خطر افزایش تروریسم بین‌المللی و به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی را در پی داشته باشد، توجه نمایند.

- دولت‌ها را به نظارت و اجرای سفارشات کمیته ویژه تروریسم بین‌المللی مندرج در گزارش او به سی و چهارمین نشست مجمع عمومی فرا می‌خواند.[۱۱]

توجه مجمع عمومی در دهه ۹۰ به ابعاد وسیع‌تری از ضایعات اقدامات تروریستی، گسترش پهنه عملیات و نیاز به همبستگی جهانی در نابودی تروریسم جلب شده است. از این‌رو قطعنامه‌هایی که در این دهه صادر گردیده از نظر شکل حاوی شیوه‌ها و شناخت عرصه‌های جدیدی برای فعالیت‌های تروریستی و از نظر محتوا متضمن اقدامات جدی‌تری برای آرامش بخشیدن به محیط بین‌المللی و انهدام تروریسم است.

قطعنامه ۴۶/۵۱ مجمع مصوب ۹ دسامبر ۱۹۹۱ با عنوان «اقداماتی برای نابودی تروریسم» پس از یادآوری مفاد تمامی قطعنامه‌های پیش‌تر تصویب شده خود و هم‌چنین توصیه‌های کمیته ویژه تروریسم بین‌المللی مندرج در گزارش کمیته به سی و چهارمین نشست مجمع، توجه دولت‌ها را به اقدامات و تعهدات جمعی آنان، مجدداً جلب می‌نماید. افزون بر کنوانسیون‌های یاد شده پیشین، قطعنامه از کنوانسیون حمایت فیزیکی از مواد اتمی تصویب شده در ۳ مارس ۸۰ در وین، پروتکل مربوط به جلوگیری از اقدامات غیرقانونی خشونت‌آمیز در فرودگاه‌های هوانوردی بین‌المللی کشوری، منضم به کنوانسیون جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت هوانوردی کشوری امضا شده در مونترال ۲۴ فوریه ۱۹۸۸، پروتکل جلوگیری از اقدامات غیرقانونی علیه امنیت سکوهای ثابت مستقر در فلات قاره منعقد شده در ۱۰ مارس ۱۹۸۸ در رم و کنوانسیون نشانه گذاری مواد انفجار پلاستیکی به منظور بازرسی آنها منعقد شده در ۱ مارس ۱۹۹۱ در مونترال کانادا، به عنوان توافق‌نامه‌های بین‌المللی نام می‌برد.

قطعنامه از متقاعد شدن نمایندگان دولت‌ها برای اتخاذ سیاستی محکم و اقداماتی مؤثر مطابق با حقوق بین‌الملل در برابر تمامی آن اعمال، روش‌ها و اقدامات تروریسم بین‌المللی خبر می‌دهد و ضمن توجه به قطعنامه شماره ۶۳۸ (۱۹۸۹) شورای امنیت در مورد گروگان‌گیری، با ابراز نگرانی از پافشاری بر اقدامات تروریستی بین‌المللی در تمامی جهان و در شکل‌های مختلف، شامل آن چه که دولت‌ها مستقیم و یا غیرمستقیم در آن دخلیند، توجه جهانیان را به افزایش ارتباط بین گروه‌های تروریستی و قاچاقچیان مواد مخدر جلب می‌نماید. قطعنامه ضمن تأکید بر همکاری‌های منطقه‌ای ضرورت اعتماد میان دولت‌ها و کاهش تشنج و ایجاد فضایی بهتر میان دولت‌ها را سفارش می‌کند.

مجمع تلاش‌ها و دستاوردهای مهم سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری و سازمان بین‌المللی دریانوردی، در افزایش امنیت حمل و نقل در هوا و دریا در برابر اقدامات تروریستی را مورد توجه قرار داده و ثمربخش بودن نبرد علیه تروریسم را در ارائه یک تعریف موارد توافق عام از تروریسم بین‌المللی می‌داند. قطعنامه با تکرار نکات مورد توجه دبیرکل در گزارش به مجمع، به سه درخواست جدید اشاره می‌نماید.

– تلاش برای انعقاد موافقت‌نامه‌های ویژه دوجانبه، منطقه‌ای و چندجانبه؛

- رهایی فوری و سالم تمامی گروگان‌ها و افراد ربوده شده در هر کجا و توسط هر کس که نگاهداری می‌شوند؛

- درخواست از تمامی دولت‌ها بر اساس استفاده از نفوذ سیاسی خود به منظور تضمین رهایی سالم تمامی گروگان‌ها و افراد ربوده شده و ممانعت از ارتکاب اعمال گروگان‌گیری و آدم‌ربایی.

مجمع نگرانی خود را از افزایش و ایجاد پیوندهای خطرناک بین گروه‌های تروریستی، قاچاقچیان مواد مخدر و دسته‌های شبه نظامی که به تمام اشکال خشونت متوسل می‌شوند و نظام قانونی دولت‌ها از به خطر می‌اندازند و اصول حقوق بشر را نقض می‌نمایند، ابراز داشت.

مجمع ضمن دعوت از دیگر سازمان‌ها تخصصی ملل متحد برای همکاری مؤثر در جنگ علیه تروریسم و نابودی آن، از دبیرکل درخواست نموده است که به کسب نظر از اعضا پرداخته و در گزارش خود برای بحث به کمیته ششم درج نماید.[۱۲]

ب) شورای امنیت و منع تروریسم

از جمله اقدامات شورا ابراز نگرانی عمیق نسبت به اقدامات تروریستی بین‌المللی و نیاز برخورد با آن در بیانیه شورای امنیت در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ در زمان اجلاس سران دولت‌ها و حکومت‌های عضو شورای امنیت بود.[۱۳] در شرایط ویژه کشورها نیز شورا مصوباتی متعددی را بر ضد اقدامات تروریستی داشته است از جمله در پاسخ به گروگان‌گیری در لبنان و همچنین در انفجار هواپیمای پان امریکن برفراز لاکربی اسکاتلند.[۱۴]

در سال ۱۹۹۶ شورا دو قطعنامه در ضرورت مبارزه با تروریسم تصویب کرد. در قطعنامه ۱۰۴۴ در ۳۱ ژانویه که متعاقب حمله مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۵ به رئیس جمهور مصر در آدیس‌آبابا صادر گردید، شورا با "یادآوری کنوانسیون پیش‌گیری و تنبیه جنایت علیه اشخاص حمایت شده بین‌المللی" (۷۳/۱۲/۱۴) و تأکید بر همکاری دولت‌ها برای ایجاد و تصویب ابزار پیش‌گیری از جنگ و نابودی تمامی شکل‌های تروریسم و اعتقاد به این که منع اقدام تروریستی بین‌المللی از جمله تروریسم دولتی عنصری اساسی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است، با محکومیت این اقدام و نقض حاکمیت و تمامیت سرزمینی اتیوپی و تلاش برای برهم زدن صلح و امنیت

اتیوپی و منطقه، خواهان سپردن عاملان این اقدام به دست عدالت شده و به دولت سودان توصیه‌هایی از جمله در باب استرداد مرتکبین اقدام ارائه نمود.(۱۵)

همچنین در قطعنامه ۱۰۵۶ مورخ ۲۶ آوریل باتأکید مجدد بر قطعنامه ۱۰۴۴ و یادآوری گزارش مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۶ دبیرکل پس از مشورت با سازمان وحدت آفریقا با انتقاد از دولت سودان در مورد عدم توجه به توصیه‌های سازمان وحدت آفریقا و قطعنامه پیشین، به تمامی دولت‌ها توصیه نمود:

اعضای نمایندگی‌های دیپلماتیک و کنسولی سودان را کاهش داده و اقداماتی را در مورد محدودکردن تردد آنها در قلمرو خود به عمل آورند و گام‌هایی را در راه محدودیت ورود و عبور اعضای دولت سودان، مقامات رسمی و نظامیان آن کشور از سرزمین خود بردارند.(۱۶)

پس از واقعه انفجار سفارت‌خانه‌های امریکا در ۷ اوت ۱۹۹۸ در نایروبی کنیا و دارالسلام تانزانیا قطعنامه شماره ۱۱۸۹ در ۱۳ اوت ۱۹۹۸ صادر شد که در آن با محکوم نمودن چنین اعمالی که اثراتی زیان‌بار بر روابط بین‌الملل داشته و امنیت دولت‌ها را به مخاطره می‌افکند و با تأکید مجدد بر تعهد دولت‌های عضو ملل متحد، از آنان می‌خواهد که از سازمان‌دهی، تحریک، کمک یا مشارکت در اقدامات تروریستی در کشورهای دیگر اجتناب نمایند.

در پاسخ به ابراز نگرانی درمورد وضعیت افغانستان نیز شورا در ۸ دسامبر ۱۹۹۸ طی قطعنامه ۱۲۱۴، ادامه جنگ را محکوم و از تداوم استفاده از سرزمین افغانستان، به ویژه منطقه تحت کنترل طالبان برای پناه دادن و آموزش تروریست‌ها و برنامه‌ریزی برای اقدامات تروریستی، کشت و تولید و قاچاق مواد مخدر، تبعیض علیه دختران و زنان و نقض حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه نگران و مجدداً نابودی تروریسم‌بین‌المللی را برای حفاظت از صلح و امنیت بین‌المللی ضروری می‌داند.(۱۷)

شورا سپس در ۱۵ اکتبر ۹۹ در قطعنامه ۱۲۶۷ با اظهار تأسف از این واقعیت که رژیم طالبان به اسامه بن لادن و همراهان او پناه و اجازه داده است که شبکه‌ای از اردوگاه‌های آموزش تروریستی را در قلمرو طالبان در افغانستان ایجاد نمایند، تقاضای تحویل تروریست‌ها را به سیستم قضایی برای محاکمه نمودن و درخواست تحریم بین‌المللی طالبان را کرده است.(۱۸)
چهار روز بعد در ۱۹ اکتبر ۹۹ و در قطعنامه ۱۲۶۹ شورا با حمایت از تلاش‌هایی که برای افزایش

مشارکت جهانی در اجرای کنوانسیون‌های ضدتروریستی موجود صورت می‌گیرد و همچنین اقدامات سازمان ملل علیه تروریسم بین‌المللی، مؤکداً تمامی روش‌ها، اقدامات و اعمال تروریستی را در تمامی اشکال و نمودهایش در هرکجا و توسط هرکس که انجام شود جنایت و غیرقابل توجیه دانسته و محکوم نموده است و از تمامی دولت‌ها می‌خواهد که مفاد کنوانسیون‌های ضدتروریستی بین‌المللی را به اجرا درآورند.(۱۹)

شورا در قطعنامه ۱۳۳۳ مورخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۰ با تأکید بر موارد ذکر شده در قطعنامه ۱۲۶۷ با اشاره به نقض فاحش اصول حقوق بین‌الملل از سوی طالبان در کشتن دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران ایرانی در سرکنسولگری جمهوری اسلامی در مزار شریف، با توجه به فصل هفت منشور ملل متحد از طالبان می‌خواهد که مفاد قطعنامه‌های ۱۲۶۷ و ۱۲۶۹ را رعایت و نسبت به بستن اردوگاه‌های آموزش تروریستی با نظارت سازمان ملل اقدام نماید. همچنین از دولت‌های عضو می‌خواهد محدودیت‌های شدیدی را در زمینه مبادلات تجاری و دیپلماتیک خود با طالبان معمول داشته و نسبت به تعطیل کردن دفاتر طالبان و هواپیمائی آریانا اقدام و بدون تأخیر حساب‌ها و امکانات مالی اسامه بن لادن و شبکه القاعده را مسدود نمایند.(۲۰)

شورا سپس در قطعنامه ۱۳۶۳ مورخ ۳۰ جولای ۲۰۰۱ به ایجاد یک سازوکار نظارتی برای اجرای تعهدات درخواست شده از دولت‌ها در قطعنامه‌های پیشین اقدام می‌نماید. بدیهی است با چنین سوابقی که از گروه القاعده و فعالیت‌های تروریستی بن لادن در قلمرو طالبان در شورا وجود دارد، اتفاق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌تواند زمینه ساز تشدید تصمیمات ضدتروریستی و به ویژه هدف قرار دادن شبکه القاعده به عنوان منبعی برای آموزش و صدور اقدامات تروریستی در سرتاسر جهان باشد، بازتاب این رویداد در قطعنامه‌های ۱۳۶۸ مورخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ و ۱۳۷۱ مورخ ۲۸ سپتامبر خود را نشان داده‌اند.

شورا در قطعنامه ۱۳۶۸ حملات تروریستی به نیویورک و واشنگتن را محکوم کرده و آن را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند و حق دفاع انفرادی و جمعی را برای دولت امریکابه رسمیت شناخته است و از دولت‌ها می‌خواهد با همکاری با یکدیگر مرتکبین، سازمان دهندگان و حامیان این حملات را به دست عدالت بسپارند. همچنین کسانی را که از تروریست‌ها حمایت مالی کرده و یا آنها را آموزش داده‌اند مسؤول شناخته است.

در قطعنامه ۱۳۷۳ با تأکید مجدد بر حق دفاع در برابر اقدامات تروریستی برای کشورهای هدف، بر تعهد دولت‌ها نسبت به قطعنامه‌های قبلی صادره درمورد همکاری بین‌المللی در پیش‌گیری از اقدامات تروریستی اشاره می‌نماید.[۲۱]

شورای امنیت در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۱ نیز قطعنامه ۱۳۷۷ را در اجلاس وزرای عضو شورا به عنوان مکمل قطعنامه‌های پیشین صادر نمود که در آن "اقدامات تروریستی بین‌المللی را به چالش کشیدن تمامی دولت‌ها و تمامی بشریت خواند و آن را مغایر با اهداف و اصول منشور ملل متحد خوانده و حمایت مالی، برنامه‌ریزی و زمینه‌سازی و سایر اشکال حمایت از تروریسم را نیز در مغایرت با اهداف و اصول منشور دانسته و تمامی دولت‌ها را به اجرای کامل قطعنامه ۱۳۷۳ فرامی‌خواند.[۲۲]

کنوانسیون‌های بین‌المللی مبارزه با اقدامات تروریستی

افزون برقطعنامه‌ها و بیانیه‌های حقوقی درمورد مبارزه با تروریسم، تمایل کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به ایجاد تعهد جهانی در قبال جلوگیری از اقدامات تروریستی و تعیین چارچوب حقوقی الزام‌آور، در کنوانسیون‌های بین‌المللی متعددی جلوه کرده است.

نخستین کوشش جهانی تصویب "کنوانسیون جرایم و سایر اعمال ارتکابی در هواپیما"[۲۳] درسال ۱۹۶۳ در توکیو بود.

این مقاوله نامه پیرو شدت یافتن و تکرار هواپیماربائی در دهه ۶۰و با هدف تأمین امنیت پرواز ضرورت یافت و مقررات آن از ۱۹۶۹ به اجرا درآمد.

پیش‌نویس این کنوانسیون از سوی سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری[۲۴] تهیه و به عنوان یک معاهده چندجانبه با هدف تأمین امنیت هواپیما، مسافران و اموال آنان و با ایجاد تعهد نسبت به تنبیه افرادی که در هواپیماهای غیردولتی مرتکب جرایم منافی نظم و مقررات پرواز می‌گردند به تصویب رسید. این کنوانسیون دولتی راکه هواپیما نزد آن به ثبت رسیده واجد صلاحیت اعمال قانون و مجازات بر جرایم ارتکابی در هواپیما می‌داند و هر دولت عضو را متعهد نموده است اقدامات لازم برای ایجاد صلاحیت قضائی و رسیدگی به چنین جرایمی را معمول دارد. همچنین به فرمانده هواپیما (خلبان) و خدمه آن و حتی در شرایط ویژه به مسافران

اختیار داده است از ارتکاب جرم جلوگیری نمایند. خلبان می‌تواند هنگامی که هواپیما به زمین نشست مجرم را پیاده و به مقامات دولت عضو کنوانسیون تحویل دهد.

"دومین کنوانسیون در سال ۱۹۷۰ در لاهه با عنوان "کنوانسیون مقابله با تصرف غیرقانونی هواپیما"[۲۵] تصویب شد که در ۱۹۷۱/۱۰/۱۴ جنبه اجرائی یافت. پیش‌نویس این کنوانسیون نیز به کوشش سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری تهیه و به امضای دولت‌ها رسیده است. این کنوانسیون مهم‌ترین قرارداد بین‌المللی است که با هدف تعیین یک چارچوب حقوقی بین‌المللی جهت رویارویی با ربودن هواپیماهای در حال پرواز تدوین یافته بود. این کنوانسیون تصرف غیرقانونی هواپیما را تعریف و آن را یک جرم تلقی کرده و از دولت‌های متعاهد می‌خواهد مجازات‌های شدیدی برای این جرم در قوانین ملی خود پیش‌بینی و برای رسیدگی به آن احراز صلاحیت قانونی نمایند. صلاحیت مورد نظر کنوانسیون در موارد زیر منظور شده است:

- جرم در هواپیمای ثبت شده نزد هر کدام از کشورهای عضو کنوانسیون رخ داده باشد؛
- هواپیما در خاک کشور عضو، توسط مجرمین فرود آورده شده باشد
- جرم در هواپیمائی صورت گرفته که در اجاره یکی از دولت‌های متعاهد باشد.

دول متعاهد مکلفند هواپیماربایان را دستگیر نموده و براساس قوانین خود محاکمه نمایند و یا در چارچوب قراردادهای دوجانبه و چندجانبه موجود درباره استرداد مجرمین، آنان را به دولتی که رسیدگی به جرم در صلاحیت آن قرار دارد تسلیم نمایند.

کنوانسیون از دول عضو می‌خواهد چنانچه هواپیما، مسافران و خدمه در قلمرو آنها قرار گرفتند نسبت به ایجاد تسهیلات ادامه سفر برای آنان اقدام و هواپیما و بار آن را بدون تأخیر به مالک‌اش باز گردانند.[۲۶]

تدوین کنوانسیون "رویارویی با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی هوانوردی کشوری"[۲۷] سومین تلاش پی‌گیر جامعه جهانی با سرآوری "سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری" بود که در سال ۱۹۷۱ در مونترال کانادا به منظور تکمیل کنوانسیون لاهه برای مبارزه با هواپیماربایی به بار نشست و گستره وسیعی از اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی هواپیماهای کشوری درحال پرواز را جرم تلقی و چنین تعریف می‌نماید:

- خشونت نسبت به مسافرین به نحوی که سلامت آنان را به خطر اندازد،

– ایجاد تخریب و آسیب به هواپیمای درحال پرواز به گونه‌ای که پرواز را غیر ممکن ساخته و یا امنیت آن را به مخاطره افکند،

– قراردادن موارد منفجره در هواپیمای در حال پرواز،

– تخریب یا آسیب وارد آوردن به امکانات و تأسیسات هوانوردی و یا اختلال در فعالیت آن‌ها،

– تهدید به بمب‌گذاری و اقدامات مشابه.

این معاهده که مبارزه با خراب‌کاری در فعالیت‌های هوانوردی را هدف قرار داده است به تکالیف دولت‌هایی اشاره دارد که جرم در قلمرو آنها صورت نگرفته و یا دولت متبوع هواپیما نباشند.

همچنین بر خراب‌کاری علیه تأسیسات بین‌المللی هوانوردی نظارت دارد و از دولت‌های متعاهد می‌خواهد صلاحیت قضائی خود را نسبت به جرائم تعریف شده احراز نمایند. این صلاحیت هنگامی احراز می‌گردد که جرایم یاد شده در قلمرو آن دولت یا علیه هواپیماهای ثبت شده نزد آن روی داده یا هواپیمای محل ارتکاب جرم و حامل مجرم در خاک آن فرود آمده باشد، و یا این که اجاره کننده هواپیما تبعه آن کشور بوده و یا اقامتگاه دائمی او در آن کشور باشد.

این کنوانسیون کوشیده است که گونه‌ای از صلاحیت قضائی جهانی برای رسیدگی به اقدام مجرمان را تعریف و ایجاد نماید.

تهدید جان و امنیت شغلی دیپلمات‌ها به عنوان حمله به منافع دولت‌ها، سازمان ملل متحد را بر آن داشت تا در سال ۱۹۷۳ توافقی را در مجمع عمومی با عنوان "کنوانسیون جلوگیری و مجازات جرایم علیه افراد حمایت شده بین‌المللی از جمله ماموران دیپلماتیک"[۲۸] به تصویب رساند.

کنوانسیون اعمالی را که مستقیماً و یا با شراکت منجر به تهدید یا اقدام به قتل، آدم‌ربائی، حمله به شخص، اماکن رسمی، محل سکونت شخصی یا وسایط نقلیه، مأمورین دیپلماتیک و سایر اشخاص حمایت شده بین‌المللی به مانند رؤسای دولت‌ها وحکومت‌ها، وزرای امور خارجه، مقامات رسمی دولتی و نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی و خانواده آنها شود را، جرم تلقی می‌نماید.

دولت‌های عضو متعهدند صلاحیت خود را نسبت به رسیدگی به جرایم گفته شده احراز و مجازات‌های لازم را اعمال نمایند و متهمین را توقیف، محاکمه ویا مسترد دارند. همچنین با اقدامات پیش‌گیرانه و تبادل اطلاعات و شواهد مورد نیاز در مراحل رسیدگی کیفری همکاری نمایند.

جرائم مندرج در این کنوانسیون لازم است میان دولت‌های عضو بر طبق قراردادهای استرداد مجرمین موجود واین کنوانسیون به عنوان جرائم قابل استرداد تلقی شوند.(۲۹)

تداوم حمله و رفتار خشونت‌آمیز نسبت به دیپلمات‌ها وعدم توجه به مصونیت‌های دیپلماتیک به ویژه پس از گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی در تهران، منجر به تدوین و تصویب "کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگان‌گیری"(۳۰) در اجلاس سال ۷۹ مجمع عمومی شد.

این کنوانسیون دخالت مستقیم یا مباشرت در دستگیری یا توقیف، یا تهدید به قتل و آسیب رساندن یا ادامه حبس یک گروگان را خواه به صورت واقعی یا در حین تلاش برای گروگان‌گیری را، به منظور وادار نمودن یک دولت یا یک سازمان بین‌الدولی بین‌المللی، یا یک شخص یا گروهی از اشخاص به انجام یا بازداشتن از انجام هرعملی که به طور ضمنی یا صریح مشروط به آزادی گروگان گردد را جرم تلقی می‌نماید.

هر دولت عضو می‌باید چنین مجرمی را با مجازات‌های مناسب تنبیه نماید. چنانچه گروگان‌ها در قلمرو یک دولت عضو نگهداری شوند، آن دولت مکلف است تمامی اقداماتی راکه موجب تسهیل شرایط گروگان‌ها و تأمین آزادی آنها می‌گردد، اتخاذ نماید. بعد از رهایی گروگان‌ها دولت‌های عضو مکلفند امکانات لازم را جهت خروج آنها فراهم نمایند. هر دولت عضو متعهد گردیده است اقدام لازم برای ایجاد صلاحیت قضایی نسبت به رسیدگی به جرم گروگان‌گیری را معمول دارد. همچنین متهمین به ارتکاب جرم را توقیف نموده و تحت پی‌گرد قرار دهد و یا آنها را برطبق قراردادهای استرداد مجرمین و تعهدات این کنوانسیون مسترد نماید.

کشورهای عضو به همکاری در اقدامات پیشگیرانه، تبادل اطلاعات و ارائه شواهد مورد نیاز در مراحل جزایی متعهد شده‌اند.

بروز نشانه‌ها و شواهدی در مورد استفاده احتمالی تروریست‌ها از موارد هسته‌ای، سازمان بین‌المللی انرژی اتمی را وادار به تصویب "کنوانسیونی درباره حفاظت فیزیکی از موارد

هسته‌ای"،[۳۱] در سال ۱۹۸۰ در وین نمود.

کنوانسیون حمایت فیزیکی با هدفی دوگانه تدوین یافت: ایجاد سطوح حمایت فیزیکی مناسب از موارد اتمی مواد استفاده در اهداف صلح‌آمیز، همزمان در حمل و نقل بین‌المللی مواد و همچنین ایجاد آمادگی برای اقداماتی علیه عملیات غیرقانونی در رابطه با چنین موادی و هم‌زمان در حمل و نقل بین‌المللی مواد اتمی هنگام استفاده‌های ملی، انبار کردن و حمل و نقل.

بنابراین دول عضو کنوانسیون مکلفند مجازات‌های لازم را در حقوق داخلی برای ارتکاب جرایم بین‌المللی مربوط به مواد اتمی فهرست شده در ماده ۷ به ویژه ارتکاب عمدی اعمال زیر پیش‌بینی نمایند. اقدامات بدون مجوز قانونی در رابطه با مواد هسته‌ای که سبب مرگ یا زخمی شدن جدی یا آسیب هر شخص یا اموال گردد، سرقت و ربودن مواد اتمی، کسب مواد اتمی از طریق اختلاس یا راه‌های تقلب‌آمیز، درخواست دریافت مواد اتمی به هر شکل از تهدید و مرعوب ساختن برای استفاده از مواد اتمی در ایجاد مرگ یا آسیب جدی یا صدمه به شخص و اموال، یا تهدید به دزدی مواد اتمی برای وادار کردن یک شخص، سازمان بین‌المللی یا دولت برای انجام یا خودداری از انجام هرعملی.

کنوانسیون "جلوگیری از اقدامات غیرقانونی علیه امنیت کشتیرانی دریایی"[۳۲] در زمینه تأمین امنیت دریانوردی در سال ۱۹۸۸ در رم تصویب شد با این هدف که دولت‌های جهان را به مبارزه علیه اقدامات غیرقانونی که ایمنی کشتیرانی دریایی را تهدید می‌کند، به مانند آنچه که در هوا صورت می‌گیرد، وادار نماید.

این کنوانسیون جرایمی را در برمی‌گیرد که مستقیماً و یا با مباشرت، منجر به تهدید و آسیب رسانی به ایمنی کشتیرانی به شکل عمدی و غیرقانونی می‌گردد.

براساس این کنوانسیون هر یک از اعمال زیر در شمار جرایم ارتکابی قلمداد می‌شوند:

– تصرف یا اقدام به تحت فرمان درآوردن یک کشتی، به هر شکل از تهدید و خشونت علیه فردی در کشتی.

– تخریب کشتی یا آسیب رساندن به کشتی و محموله آن.

– جاسازی اشیاء و اجسامی در کشتی که سبب تخریب شده و یا ایجاد صدمه به کشتی و بار آن می‌نمایند،

– تخریب، آسیب رساندن جدی یا اختلال در تسهیلات کشتیرانی دریایی،

– وارد نمودن اطلاعات نادرست به شبکه ارتباطات کشتیرانی،

– آسیب رسانی یا مرگ هر شخص در نتیجه هرکدام از اعمال یاد شده.

"پروتکل منع اقدامات غیرقانونی علیه امنیت سکوهای ثابت استوار در فلات قاره".(۳۳)

این پروتکل مربوط است به جرایم تعریف شده در کنوانسیون جلوگیری از اقدامات غیرقانونی علیه امنیت کشتیرانی دریایی هنگامی که جرم در رابطه با "سکوی ثابت" به عنوان یک جزیره تأسیسات و بنای مصنوعی که به طور دائمی در بستر دریا به منظور استخراج و بهره‌برداری از منابع یا سایر اهداف اقتصادی استوار شده باشد، اتفاق افتد. دولت‌های عضو تعهداتی را در رابطه با ایجاد صلاحیت قضایی بر روی جرایم بیان شده و تنبیه مجرمان با مجازات‌های مناسب و اقدام به بازداشت، پیگرد و استرداد متهمین به ارتکاب جرائم را به عهده گرفته‌اند.

استفاده از مواد انفجاری پلاستیکی در عملیات تروریستی و به ویژه تهدید نسبت به امنیت پروازهای بین‌المللی، موجب انشاء و تصویب "کنوانسیون نشانه گذاری موارد انفجاری پلاستیکی به منظور شناسایی آنها"(۳۴) در ۱۹۹۱ در مونترال شد.

کنوانسیون از دولت‌های عضو می‌خواهد تولید مواد پلاستیکی انفجاری بدون علامت را در قلمرو خود ممنوع نمایند. مواد منفجره پلاستیکی باید به وسیله شناسه درخلال فرایند تولید نشانه گذاری شوند. علایم شناسایی در پیوست فنی کنوانسیون تعریف شده‌اند.

کنوانسیون از دولت‌های عضو می‌خواهد از اقداماتی که در داخل یا خارج از قلمروشان در مورد بی‌نشان کردن مواد منفجره صورت می‌گیرد پیش‌گیری نموده و آنها را ممنوع اعلام نمایند و نظارت جدی و مؤثر خود را بر روی موجودی مواد نشانه گذاری نشده انفجاری اعمال کنند. موجودی انبار شده مواد منفجره پلاستیکی که در نزد مقامات و تشکیلات نظامی و پلیسی نگهداری نمی‌شوند باید منهدم گشته یا برای اهداف سازگار با مقاصد کنوانسیون، نشانه گذاری شوند.

کنوانسیون همچنین تأسیس یک کمیسیون فنی مواد منفجره بین‌المللی را شامل کارشناسانی در زمینه تولید یا شناسایی یا تحقیق در مواد منفجره، گزارش دست‌آوردها از طریق

شورای (ایکائو) به تمامی دولت‌های عضو و سازمان‌های بین‌المللی ذیربط را درخواست کرده است.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۷ با ابراز نگرانی عمیق از گسترش اقدامات تروریستی در تمامی جهان و با هدف تحکیم الزام به قطعنامه‌های ۴۹/۶۰ دسامبر ۱۹۹۴و ۵۱/۲۱۰ دسامبر ۱۹۹۶ و اعلامیه‌های پیوست آنان درباره اتخاذ تدابیر مناسب جهت امحاء تروریسم بین‌المللی و پیگرد و مجازات مرتکبین و متعهد کردن دولت‌ها به شتاب بخشیدن به همکاری جهانی در این باره، همچنین تاکید نمودن بر تعهدات مندرج در کنوانسیون‌های مربوط به امنیت پرواز و کشتیرانی، سندی را با عنوان "کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری از بمب‌گذاری‌های تروریستی"،(۳۵) تصویب نمود. براساس تعاریف مندرج درماده ۲ این مقاوله‌نامه "مجرم کسی است که به شکل غیرقانونی و عمداً مواد منفجره یا سایر ابزار کشنده را به اماکن عمومی، تاسیسات دولتی، شبکه‌های حمل و نقل عمومی یا تاسیسات زیربنائی کشورها با اهداف زیر:

- ایجاد مرگ یا آسیب شدید جسمی؛
- ایجاد تخریب گسترده؛

منتقل، جاسازی، شلیک یا منفجر نماید و یا در چنین اقداماتی شراکت کند.

کنوانسیون کشورهای متعاهد را ملزم می‌نماید که جرایم قید شده در ماده ۲ به ویژه آنهایی راکه با هدف ایجاد وحشت و ترس در جامعه یا در میان گروه مشخصی صورت می‌گیرند، را در قوانین اصلی خود جرم جنایی محسوب نموده و متناسب با شدت جرم به اجرای مجازات اقدام نمایند.

براساس ماده ۵ اینگونه جرایم تحت هیچ شرایطی و یا بنا به هر ملاحظه‌ای (سیاسی، فلسفی، عقیدتی، نژادی، قومی، دینی و ...) قابل توجیه نمی‌باشند. بنا به مفاد ماده ۶ کشورهای متعاهد می‌توانند صلاحیت قضایی خود را در موارد زیر احراز نمایند:

- زمانی که جرم در قلمرو در عرشه کشتی حامل پرچم یا هواپیمای دارای تابعیت کشور روی دهد.
- جرم توسط اتباع آن کشور یا فرد فاقد تابعیتی که معمولاً در قلمرو آن کشور اقامت دارد صورت پذیرد.
- جرم علیه تأسیسات دولتی آن کشور در خارج از قلمرو از جمله اماکن دیپلماتیک و

کنسولی، همچنین داخل هواپیمای متعلق به آن کشور روی دهد.

– جرم با هدف وادار نمودن آن کشور به انجام یا خودداری از انجام عملی ارتکاب یابد.

کنوانسیون همچنین حقوق قانونی مجرم، شرایط استرداد، معاضدت قضایی و حقوق کشوری راکه جرم علیه آن صورت گرفته است را تشریح نموده است.

کنوانسیون با قبول حق برابری در حاکمیت، اصل عدم مداخله کشورها در امور داخلی یکدیگر (ماده ۱۷) آنهارا به منظور پیش‌گیری از انجام جرایم به شرح ماده ۱۵ به همکاری وادار نموده است؛

– اتخاذ تمامی اقدامات عملی از جمله اصلاح قوانین داخلی، جلوگیری از فعالیت‌های غیرقانونی افراد، گروه‌ها و سازمان‌هایی که اقدام به تشویق، تحریک، سازمان‌دهی، حمایت مالی یا مبادرت به ارتکاب جرایم مندرج در ماده ۲ می‌نمایند.

– تبادل اطلاعات صحیح بر طبق قوانین ملی خود و هماهنگ نمودن اقدامات اداری لازم برای جلوگیری از ارتکاب جرایم پیش تعریف شده، همچنین روش‌های پیشگیری، همکاری و انتقال تکنولوژی و ابزارهای مربوطه.

– تحقیق و بررسی درباره روش‌های کشف موادمنفجره یا سایر موادآسیب رسان به جسم و جان آدمی.

– مشاوره در مورد ایجاد معیارهایی جهت نشانه گذاری و شناسایی مواد منفجره. کشورهای عضو موظف شده‌اند دبیر کل سازمان ملل متحد را از میزان فعالیت و اقدامات خود در زمینه تعهد به مواد کنوانسیون آگاه نمایند.

"پروتکل جلوگیری از اقدامات غیرقانونی خشونت‌آمیز در هوانوردی کشوری"(۳۶) مکمل کنوانسیون جلوگیری از اقدامات غیرقانونی علیه امنیت هوانوردی کشوری مونترال ۲۴ فوریه ۱۹۸۸ است.

این پروتکل به تعریف ارایه شده از "جرم" در کنوانسیون ۱۹۷۱ مونترال اضافه شد. براساس تعریف هرگونه اعمال غیرقانونی و عمدی خشونت آمیز علیه اشخاص در فرودگاه‌های هواپیماهای غیرنظامی که موجب مصدومیت خطرناک یا مرگ یا مشابه آن شوند و هم‌چنین باعث تخریب یا زیان‌های جدی به امکانات فرودگاه یا هواپیمایی گردند و یا موجب مختل کردن

خدمات فرودگاه شوند، جرم محسوب می‌گردند. عامل واجد شرایط این جرایم در حقیقت این است که چنین عملی امنیت فرودگاه را به مخاطره اندازد یا در موقعیت مخاطره‌آمیزی قرار دهد.

این جرایم با کیفرهای شدید قابل مجازات هستند و دولت‌های متعاهد مکلفند صلاحیت قضایی خود را نه تنها در محلی از قلمرو آنها که جرم رخ داده است، بلکه همچنین در حالتی که متهم به ارتکاب جرم در قلمرو آنان حاضر باشد در صورتیکه متهم را به کشوری که جرم در آن اتفاق افتاده است مسترد ندارند، احراز و اعمال نمایند.

کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری از تأمین مالی تروریسم(۳۷)

به منظور پی‌گیری بند ج پاراگراف ۳ قطعنامه ۵۱/۲۱۰ مجمع عمومی مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶ که در آن از تمامی کشورها درخواست شده است اقداماتی را در جهت جلوگیری از تأمین مالی مستقیم و غیرمستقیم تروریست‌ها و سازمان‌های تروریستی به عمل آورند، کنوانسیون فوق با هدف تدوین یک چارچوب جامع حقوقی که تمامی جنبه‌های حقوق بین‌الملل را درباره پیش‌گیری، سرکوب و نابودی تروریسم در همه اشکال و جلوه‌های آن مد نظر قرار دهد، تصویب گردید.

توجه کنوانسیون به منع تأمین مالی تروریسم به عنوان موضوعی که موجبات نگرانی شدید جامعه بین‌المللی را فراهم آورده است از آن جهت است که شمار و شدت اقدامات تروریستی بستگی به میزان کمک‌های مالی دارد که تروریست‌ها ازآن برخوردار می‌شوند. از این‌رو هر فردی که در چارچوب تعاریف این کنوانسیون مرتکب جرائمی از قبیل تهیه و جمع‌آوری پول برای انجام مقاصد تروریستی بمانند کشتن یا وارد آوردن جراحات شدید جسمانی به افراد غیرنظامی، یا ارعاب مردم یا وادار ساختن یک دولت یا سازمان بین‌المللی به انجام عملی یا بازداشتن از انجام عملی گردد، مجرم شناخته می‌شود.

مواد ۴ تا ۲۱ کنوانسیون تعهدات دولت‌های عضو را در قبال سایر متعاهدین بیان کرده است. براساس ماده ۴ دولت‌های عضو مکلفند جرائم مندرج در ماده ۲ را به عنوان جرائم کیفری در قوانین خود به رسمیت شناخته و آنها را مشمول مجازات‌های متناسب با شدت اقدامات قرار دهند. کشورهای عضو درصورت لزوم اقداماتی را اتخاذ خواهند کرد تا صلاحیت قضائی خود را

در مورد جرائم تعریف شده در کنوانسیون در موارد زیر اعمال نمایند.

الف) جرم در قلمرو آن کشور ارتکاب یافته باشد.

ب) جرم در کشتی دارای پرچم یا در هواپیمای ثبت شده در کشورهای عضو روی داده باشد.

ج) جرم توسط اتباع آن کشور وقوع یافته باشد.

به استناد ماده ۸:

- هر کشور عضو در چارچوب مقررات حقوقی خود نسبت به شناسایی ردگیری و مسدود کردن حساب یا تصرف هرگونه وجوهی که برای ارتکاب جرائم مندرج در ماده ۲ هزینه شود اقدام و نیز درآمدهای حاصله از ارتکاب چنین جرائمی را توقیف خواهد نمود.

- هر کشور عضو راه کارهای مربوط به چگونگی استفاده از وجوه حاصله از توقیف را جهت پرداخت غرامت به قربانیان جرائم یا خانواده‌های آنان را مورد بررسی قرار خواهد داد.

ماده ۹ ضمن مراعات حقوق فردی مجرمین از کشورهای عضو که فرد متهم به ارتکاب جرائم توصیف شده را در بازداشت دارند می‌خواهد که بلادرنگ مراتب را مستقیماً یا از طریق دبیرکل سازمان ملل به اطلاع کشورهای عضوی که می‌توانند دراین مورد اعمال صلاحیت قضائی نمایند خواهد رساند. مواد بعدی کنوانسیون چگونگی همکاری کشورهای متعاهد رادر زمینه تبادل اطلاعات، معاضدت قضائی، اعمال صلاحیت و استرداد مجرمین و مراحل دادرسی قضائی را تشریح می‌نماید.

این کنوانسیون در ۲۸ ماده و براساس پیش‌نویس تهیه شده توسط کمیته ششم مجمع عمومی در ۱۷اکتبر ۱۹۹۹ به تصویب رسیده است.

کنوانسیون‌های منطقه‌ای ضدتروریسم

افزون برکنوانسیون‌های بین‌المللی، کشورهای مختلف جهان که در مجموعه‌های منطقه‌ای گردآمده‌اند نیز درهمراهی بیشتر با جامعه جهانی و به علت این که اقدامات تروریستی را تهدیدی علیه صلح وامنیت و همکاری‌های منطقه‌ای دانسته‌اند به تصویب کنوانسیون‌های زیر اقدام نموده‌اند:

۱. کنوانسیون عربی پیش‌گیری از تروریسم که دراجلاس جامعه عرب در ۲۲ آوریل ۱۹۹۸ در قاهره به امضا رسید؛

۲. کنوانسیون اروپایی پیش‌گیری از تروریسم امضا شده در ۲۷ ژانویه ۱۹۷۷ در استراسبورگ؛

۳. کنوانسیون سازمان وحدت آفریقا در مورد اجتناب ومبارزه با تروریسم مصوب ۱۴ جولای ۱۹۹۹ الجزیره؛

۴. کنوانسیون منطقه‌ای SAARC در مورد منع تروریسم، امضا شده در کاتماندو در ۴ نوامبر ۱۹۸۷؛

۵. پیمان همکاری میان کشورهای عضو دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع در مبارزه با تروریسم منعقد شده در مینسک ۴ ژوئن ۱۹۹۹؛

۶. کنوانسیون سازمان کشورهای امریکایی در پیش‌گیری و تنبیه اقدامات تروریستی امضا شده در واشنگتن ۲ فوریه ۱۹۷۱؛

۷. کنوانسیون سازمان کنفرانس اسلامی در مبارزه با تروریسم بین‌المللی مصوب ۱ جولای ۱۹۹۹ در اواگادوگو؛[۳۸]

همکاری‌های منطقه‌ای در مبارزه با تروریسم

در پاسخ به درخواست‌های مکرر سازمان ملل متحد و نبرد با تروریسم در مقیاس‌های دوجانبه، چندجانبه و جهانی، گروه‌های منطقه‌ای نیز تدابیری امنیتی در ارتباط با تروریسم در دستور کار خود قرار داده‌اند. گرچه حملات تروریستی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک میزان این همکاری‌ها را شدت بخشیده است و به نظر می‌رسد این رویداد موجب همبستگی بیشتر کشورها در جست‌وجوی سازوکارهای مناسب رویارویی با تهدید تروریسم گردیده باشد، اما اقدامات امنیت جمعی در برابر اعمال تروریستی از قبل از این واقعه آغاز شده است.

سازمان کشورهای امریکایی

نخستین تلاش این سازمان منطقه‌ای در ارتباط با تروریسم تصویب کنوانسیون جلوگیری از اقدامات تروریستی منجر به جنایت علیه اشخاص و اخاذی از آنان و مجازات عاملین آن بود که در "واشنگتن" در سال ۱۹۷۱ توسط کشورهای عضو امضا شد. همچنین

قطعنامه‌های متعدد(۳۹) این سازمان و نیز اعلامیه‌های آسونسیون[1] در ۱۹۹۰ به لم‌دوپارا[2] در ۱۹۹۴ گواه تدابیر این سازمان در مبارزه با پدیده جدی و خطرناک تروریسم هستند.

رهبران کشورهای امریکایی در اجلاس سران در دسامبر ۱۹۹۴ در "میامی" در بیانیه‌ای، "تروریسم را در تمامی اشکال خود محکوم کرده و عزم خود را به استفاده از تمامی ابزارهای قانونی برای مبارزه با اقدامات تروریستی در قاره امریکا"(۴۰) اعلام داشتند و سپس در برنامه اقدام خود تحت عنوان "نابودی تهدید تروریسم داخلی و بین‌المللی" تصمیم گرفتند که کنفرانسی ویژه اعضای سازمان برای پیش‌گیری از تروریسم، برگزار نمایند.

نگرانی ژرف اعضای سازمان کشورهای قارهٔ امریکا[3] از تهدیدات تروریستی به عنوان یک پدیده جنائی جدی که تأثیرات ویرانگری بر هم‌زیستی متمدنانه، مؤسسات مردم سالار و زندگی، امنیت و امکانات افراد بشر بر جای می‌گذارد، در اعلامیه وزرای خارجه در "مونترو"[4] و هم‌چنین در قطعنامه بیست و پنجمن اجلاس مجمع عمومی سازمان کشورهای قارهٔ امریکا در ۱۹۹۵ ابراز شد.

در اعلامیه کیتو[5] که در نهمین ملاقات گروه "ریو"[6] صادر شد رؤسای دولت‌ها وحکومت‌های امضا کننده، بر محکومیت تروریسم در تمامی اشکال آن تاکیدکرده همچنین عزم خود را برای تلاش جمعی و مقتدرانه در جنگ با این آفت از طریق تمامی ابزارهای قانونی موجود اعلام نمودند.

اعلامیه نهایی دولت‌های شرکت کننده در اجلاس مشورتی همکاری درباره پیش‌گیری و محو تروریسم بین‌المللی در بونیوس آیرس (اوت ۱۹۹۵) که توسط آرژانتین، برزیل، کانادا، شیلی، پاراگوئه، ایالات متحده امریکا و اروگوئه تصویب شد بر ارتقاء و تداوم همکاری میان حکومت‌ها تأکید نمود.

---

1. Asuncion
2. Belem do Para
3. OAS
4. Montrouis
5. Quito
6. Rio

اعلامیه لیما(۴۱)

کنفرانس ویژه سازمان کشورهای امریکایی درباره تروریسم از ۲۳ تا ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ در پایتخت پرو برگزار شد. بیانیه این کنفرانس با ابراز این که "اقدامات تروریستی را تعدی به حکومت قانون و نهادهای مردم سالار" می‌داند، نگرانی خود را از اثرات زیان‌بار تروریسم بر روی تلاش‌هائی راکه در راه نیل به یک دیدگاه مشترک برای هم‌گرائی منطقه‌ای و افزایش توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای نیم‌کره غربی صورت می‌گیرد، بیان کرد.

اعلامیه اقدامات تروریستی را توسط هرکس و در هر کجا و در هر شکل، روش وبه هر علتی که ارتکاب یابد جنایت و بزهکاری عمومی خواند و نسبت به پیوندهای تروریسم با تولید وکاربرد مواد مخدر و انتقال آن، نقل وانتقال مواد متشکله شیمیایی، و پول شوئی و ارتباط آن با سایر فعالیت‌های جنائی، هشدار داد.

اعلامیه با توجه به اهمیت مبارزه با تروریسم، نابودی تولید واستفاده نامشروع از تسلیحات و مهمات و مواد منفجره و قاچاق آنها، برتحکیم همکاری‌های منطقه‌ای و هماهنگی اقدامات متناسب و فوری برای پاسخ‌گویی به تهدید تروریسم تأکید نمود و اعلام داشت:

۱. رعایت حقوق بین‌الملل، احترام کامل به حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی، احترام برای حاکمیت دولت‌ها و اصول عدم مداخله، مراعات اکید حقوق و تکالیف دولت‌های عضو منشور سازمان کشورهای امریکایی تشکیل دهنده چارچوب جهانی برای اجتناب از تروریسم و مبارزه برای نابودی آن.

۲. خشونت تروریستی موجب فرسایش هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و متمّدنانه گردیده، حکومت قانون و رفتار مردم سالارانه را متأثر می‌سازد و ثبات نهادهای ملی و توسعه اقتصادی کشورهای عضو را به خطر می‌اندازد.

۳. این نوع تروریسم به عنوان شکلی خطرناک از خشونت سازمان یافته روش‌مند (سیستماتیک) که موجب ترس و هرج و مرج میان مردم گشته و مرگ و تخریب به همراه دارد یک فعالیت جنایی محسوب و قابل سرزنش است.

۴. محکومیت مؤکد تمامی اقدامات تروریستی، در هرکجا و توسط هرکس که ارتکاب یابد و تمامی روش‌های به کار رفته برای انجام آن، بدون توجه به انگیزه عدالت خواهانه اقدامات.

۵. اینگونه اقدامات تروریستی جنایات و تبه‌کاری‌های عمومی خطرناکی هستند که باید توسط دادگاه‌های ملی براساس قوانین داخلی و حمایت‌های پیش‌بینی شده توسط حکومت قانونی بررسی شوند.

۶. حل و فصل کامل مسأله با همکاری بر سر استرداد مطابق با قوانین داخلی آن‌ها و قراردادهای جاری مرتبط با موضوع، بدون تبعیض نسبت به حقوق دولت‌هایی که در هنگامی که مناسب می‌دانند پناهندگی اعطای می‌نمایند.

۷. این تروریسم همانگونه که در اجلاس سران دولت‌ها و حکومت‌های امریکایی مورد توجه قرار گرفت، نقض حقوق و آزادی‌های اساسی فردی و تجاوز به نفس دموکراسی است.

۸ تصمیم به بررسی بر پایه ارزیابی ابزارهای بین‌المللی موجود، نیاز و توصیه به تدوین کنوانسیون جدیدی درباره تروریسم بین کشورهای امریکایی.

۹. برای اعضای سازمان کشورهای قارهٔ امریکا تصویب یا رضایت به اقدامات بین‌المللی در مبارزه تروریسم در اسرع وقت، و اجرای آنها در قوانین داخلی به هنگام ضرورت، حائز کمال اهمیت است.

۱۰. تصمیم به افزایش همکاری میان اعضا در مبارزه با اقدامات تروریستی هنگامی که مراعات قانونی حقوق و هنجارهای بین‌المللی در ارتباط با حقوق بشر، صورت می‌گیرند.

۱۱. تصویب معیارهای لازم همکاری منطقه‌ای و دوجانبه برای جلوگیری، مبارزه و نابودی اقدامات تروریستی در نیم‌کره غربی توسط ابزارهای قانونی با احترام کامل به سیستم قضاوت کشورهای عضو و قراردادها و کنوانسیون‌های بین‌الملل اساسی است.

اجلاس کارشناسان دولتی برای جست‌وجو راه‌های پیشرفت در تبادل اطلاعات و سایر اقدامات، برای همکاری میان اعضا در واشنگتن (دی.سی) در ۵ و ۶ می ۱۹۹۷ برای پی‌گیری قطعنامه (۱۳۹۹) مجمع عمومی تشکیل گردید.

در اجرای عملی کردن برنامه اعلامیه لیما اجلاس مقدماتی کارشناسی برای برگزاری دومین کنفرانس ویژه کشورهای امریکایی در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۸ در واشنگتن تشکیل شد تا دستور کار دومین کنفرانس در ۲۳ و ۲۴ نوامبر همان سال در ماردل پلاتای آرژانتین را فراهم نماید.[۴۲]

دومین کنفرانس تصمیم گرفت که تصویب کمیته امریکائی تروریسم[1] و همچنین حمایت فنی و اداری و مالی لازم از آن را از مجمع عمومی سازمان کشورهای قارهٔ امریکا درخواست نماید.همچنین وظایف این کمیته را تعیین و از تصویب گذراند.

کنفرانس از اعضا خواست که به تمامی تعهدات بین‌المللی (قراردادها، کنوانسیون‌ها) در مورد مبارزه با اقدامات تروریستی بپیوندند.(۴۳)

کمیته امریکایی تروریسم(۴۴) به عنوان چارچوب سازمانی برای افزایش توسعه همکاری‌ها بین کشورهای امریکایی در ۷ ژوئن ۱۹۹۹ آغاز به کار کرد و در نخستین جلسه خود در اکتبر ۱۹۹۹ برنامه کار کمیته شامل ایجاد یک بانک اطلاعاتی درمورد تروریسم، طراحی برنامه‌های همکاری فنی برای آموزش افراد مأمور مبارزه با تروریست‌ها و حمایت از دولت‌هادر تدوین قوانین ضد تروریستی را تصویب کرد.(۴۵)

کنفرانس مبارزه با تروریسم ورشو

متعاقب حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سران و نمایندگان ۱۷ کشور اروپای خاوری و مرکزی در پایتخت لهستان گردآمدند تا به گفته رئیس جمهور کواش نیفسکی[2] نشان دهند که "اروپای مرکزی در مبارزه با تروریسم متحد است".(۴۶)

آنها در این اجلاس برنامه عملی را برای تبادل تجربیات در آموزش یگان‌های ضد تروریستی و همچنین اقدامات نجات‌بخش در ۶ نوامبر ۲۰۰۱ تصویب گردند. براساس این برنامه شرکت کنندگان تصمیم گرفتند: "تلاش‌های خود را در همبستگی با امریکا، سایر اعضا ناتو و تمامی کسانی که تروریسم بین‌المللی را مهم‌ترین تهدید سده بیست و یکم می‌دانند محکم و متحد نمایند(۴۷) و ضمن حمایت از تلاش‌های ناتو و اتحادیه اروپا و دعوت به تصویب کنوانسیون‌های ضدتروریسم، آمادگی و تعهد خود را نسبت به همکاری بیشتر در جنگ با تروریسم به دولت‌های خود توصیه نمودند:

– همکاری‌های خود را گسترش دهند تا آنها را به تهیه اطلاعات سریع و مؤثر از منابع ممکن

1. CICTE
2. Alexander Kwasniewski

در مورد تروریسم بین‌المللی و تهدیدات ناشی از آن قادر سازد؛

– استفاده از روش‌ها و شکل‌های منطبق با مقررات اتحادیه اروپا و قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد را به شرح زیر پذیرفته و ترویج نمایند؛

۱. در زمینه قانون‌گذاری، مؤسسات و اقتصاد: به تصویب قوانین و مقررات مناسب و همسان در مورد مبارزه با پول‌شوئی، قاچاق مواد مخدر اقدام، سطح همکاری‌های بین‌المللی را افزایش دهند.

۲. در زمینه تبادل اطلاعات و آگاهی با همکاری میان کشورهای عضو، ائتلاف ضدتروریسم را به طور دوجانبه و چندجانبه تحکیم بخشیده، عملیات تروریستی را بررسی و تحلیل نموده، اطلاعات و منابع بایگانی‌هاو تجارب و دانش خود را مبادله کرده و در ارائه یک تعریف واحد از ترویسم بین‌المللی مشارکت نمایند.

۳. در زمینه گردش افراد، کالا و اطلاعات: براساس پیشنهادات اخیر اتحادیه اروپا، روش‌های یکسانی را برای نظارت بر گذرنامه و میزان مجاز حمل کالا از گمرکات اتخاذ و از مهاجرت غیرقانونی اتباع خارجی در داخل قلمرو دولت‌های اروپای مرکزی و خاوری، جلوگیری نمایند.

۴. در حوزه سازمانی: از چارچوب‌های همکاری در تشکیلات موجود همانند "مرکز مبارزه با جنایات فرامرزی" و سایر مؤسسات چندجانبه بهره‌برداری نمایند.

– فراخوان یک کنفرانس درباره بردباری و آموزش چند فرهنگ‌گرائی را با همکاری دانشگاه‌ها، وسازمان‌های غیردولتی ارزیابی کنند.

– با بررسی عقیده ایجاد یک مؤسسه تحقیقاتی بین‌المللی درباره تروریسم موافقت نمایند.

– با اتکا به وجود سازمان ملل متحد و سایر مؤسسات، تاسیس یک بنیاد کمک به قربانیان تروریسم در سراسرجهانی را بررسی نمایند.

– در زمینه ایجاد یگان‌های ضدتروریسم و آموزش گروه‌های نجات، تجارب خود را مبادله نمایند.

– ساماندهی نظارت بر مسائل ناشی از تروریسم بین‌الملل را به اجرا درآوردند.

نتیجه‌گیری

در منشور ملل متحد آمده است که: "حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و اقدامات مؤثر برای رفع تهدیدات علیه صلح" از جمله مقاصد مهم سازمان ملل متحد است، که سامان دهندگان آن با تجربه‌ای گران از اثرات دهشتناک جنگ برای این تشکیلات معین کرده بودند. سنگینی ۵ دهه وحشت از رقابت تسلیحاتی میان قدرت‌های بزرگ و امکان برخورد مستقیم آنان، ارزش تلاش‌های دیپلماتیک اما کُندِ سازمان ملل را در پیش‌گیری از جنگی فراگیر نشان داد. فروپاشی اتحاد شوروی به ملل متحد امکان داد تا به روایت کوفی عنان: "از قیود جنگ سرد رها شده" و در دهه ۱۹۹۰: و "بیش از مجموع سه دهۀ قبل از آن شاهد مذاکره و امضای موافقتنامه‌های صلح" باشد. گزارش دبیرکل به استناد این که: "جنگ‌های پس از آغاز دهه ۹۰ عمدتاً داخلی بوده‌اند، این جنگ‌ها بی‌رحمانه بوده‌اند و جان بیش از ۵ میلیون نفر را گرفته‌اند. در این جنگ‌ها بیشتر به مردم تجاوز شده است تا به مرزها. پیمان‌های بشردوستانه مدام نقض شده‌اند" و لذا "درک تازه‌ای از مفهوم امنیت در حال شکل‌گیری است" و "ضرورت نگرش انسانی‌تر به مسأله امنیت محسوس‌تر شده است،"(۴۸) حکایت از تغییر معادلات در ایجاد امنیت بین‌المللی و حفظ صلح جهانی دارد. یکی از عناصری که در این تغییر وضعیت فعال‌تر شده است و توجه جدی را به نظارت و مهار آن جلب می‌کند افزایش شمار و گسترش دامنه اعمال تروریستی و تحول در کیفیت بهره‌برداری از روشها و ابزارها است. واقعه ۱۱ سپتامبر نشان داد که تلاش‌های دیپلماتیک گذشته سازمان ملل و ارگان‌های منطقه‌ای گرچه مفید بوده اما کافی نیستند. عملیات تروریستی از منظر سازمان ملل در هر کجا، توسط هر کس و با هر انگیزه‌ای صورت گیرد غیر از این که نقض صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شود ممکن است دارای ویژه‌گی‌های اقدام مسلحانه، اقدام جنگی و جنایت علیه بشریت نیز باشد و این پیچیدگی تحلیل رویداد و چگونگی مقابله با عملیات را افزایش داده و موجب بالا رفتن حساسیت سازمان و کشورها به پاسداری از امنیت در برابر اقدامات تروریستی شده است. افزون بر کنوانسیون‌ها و همکاری‌های منطقه‌ای یاد شده در این نوشته، اتحادیه اروپا، گروه آسه‌آن و دیگر مجموعه‌های منطقه‌ای نیز برای کاهش آثار این آفت، به مبادله اطلاعات و وعده همکاری اهتمام کرده‌اند. همچنین بحث رویاروئی با تروریسم به نکته‌ای اصلی در مذاکرات دیپلماتیک دوجانبه نیز مبدل شده است. اجلاس اخیر کشورهای پیشرفته صنعتی در کانادا (G8)

برای پیش‌گیری از دست یافتن تروریست‌ها به سلاح‌های هسته‌ای تصمیم گرفت مبلغ ۲۰ میلیارد دلار را در مدت ۱۰ سال به دولت روسیه برای حفاظت از مواد هسته‌ای بپردازد. گرچه این تدابیر امیدواری نسبت به مراقبت‌های بیشتر از سلامت و امنیت جامعه جهانی را افزون می‌سازد اما نگرانی جدی در مورد دست‌یابی تروریست‌ها به سلاح‌های میکربی، شیمیائی و هسته‌ای را روز به روز افزایش می‌دهد. از این‌رو تلاش‌های دیپلماتیک با سرآوری سازمان ملل متحد باید بیشتر، منظم‌تر و اعتماد بخش‌تر شود.

یادداشت‌ها

۱. آن‌چه که اتحاد جماهیر شوروی اصول حقوق بین‌الملل می‌شناخت، مواد و محتویات صریح قراردادها و معاهدات بین‌المللی بود که بر پایه حقوق بین‌الملل عرفی تدوین شده و به طور مستقیم به آن رضایت داده بود. اما حقوقی راکه از عرف و عادت استنباط شده و به پذیرش آن رضایت نداده بود را به رسمیت نمی‌شناخت.

نگاه کنید به:

Harry H. Almond'j,"***The Legal Regulation of International Terrorism***". at, Henry H. Han. Terrorism and Political Violence. Oceana Publication Inc. London. P. 203.

۲. نگاه کنید به فهرست اقدامات در دست اجرای کمیسیون حقوق بین‌الملل به منظور تدوین چارچوب‌های حقوقی در: پرویز ذوالعین، *مبانی حقوق بین‌الملل عمومی*، (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه: ۱۳۷۹)، ص‌ص ۸۴۲–۵۸.

۳. مسئله تعریف تروریسم، موضوع قابل بحث در میان دولت‌ها در خلال دهه‌های گذشته بوده است. نخستین تلاش برای ارائه تعریفی قابل قبول بین‌المللی، با پیش‌نویس کنوانسیون ۱۹۳۷ در جامعه ملل آشکار شد که هرگز جامه عمل نپوشید. دولت‌های عضو ملل متحد نیز تاکنون به یک توافق در مورد تعریف دست نیافته‌اند. این عدم توافق بر روی تعریف مانع اساسی اقدامات متقابل بین‌المللی سودمند در مبارزه با تروریسم بوده است. نگاه کنید به:

Http:// WWW/Undcp.Org/Terrorism-definilions.html

4. S/RES/731.

5. S/RES/1999.

6. Yonah Alexander; ***International Terrorism, National, Regional and Global Perspectives***, Praeger Publisher (U.S.A 1976) P. 324.

7. Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Cooperation among States in accordance with the Charter of the United Nations.

8. ***Ibid***. P.395,

و سید‌حسین صفائی: «مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین‌الملل» در «***حقوق بین‌الملل و داوری‌های بین‌المللی***»، (تهران: نشر میزان، ۱۳۷۵)، ص ۴۹.

۹. نسرین مصفا و دیگران، «***مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل***»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (تهران ۱۳۶۵)، ص‌ص ۲۰۰-۱۹۷.

10. A/RES/3034(XXVII) Dec.18. 1972, A/RES/31/102, Dec 15, 1976

A/RES/32/147 Dec./6. 1977, A/RES/34/145 Dec. 17. 1979

11. A/RES/40/61 Measure to Prevent International Terrorism. 9.Dec 1985

12. A/RES/46/51. Dec.9. 1991.

13. UNDOC, S/23500.31/01/1992.

14. N.J. Schrijver, "Responding to International Terrorism: Moving the Frontiers of International Law for Endoring Freedom", ***Netherlands International Law Review***, Vol.XLVIII.2001. Issue .3 P. 227.

15. S/RES/1044. (1996)

16. http://www.un.org/Docs/Scres/1996/96/10786 e.htm

17. http://www.un.org/Docs/Scres/1998/Sres 1214.htm

18. http://www.un.org/Docs/Scres/1999/99sc1267.htm

19. http://www.un.org/Docs/Scres/1999/99sc1269.htm

20. S/Res/1333 (2000).

۲۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: نبی سنبلی، بررسی عملکرد سازمان ملل در زمینه مقابله با تروریسم. مجله سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره ۴، زمستان ۸۰، ص‌ص ۱۱۴۲-۱۱۲۵.

22. S/Res/1377 (2001).

23. Convention on offenses and certain other Acts committed on Board Aircraft", Tokyo 14. Sep. 1963.

24. International Civil Aviation organization (ICAO).

25. Covention for the Suppression of Unlawful seizure of Aircraft (Hague Convention the

Hague 16 Dec. 1970.

26. http://untreaty.un.org

27. Convention for the Suppression of unlawful Acts Against the Safety of civil Aviation (Montreal Convention against Aircraft Sabotage) 23. Sep. 1971.

28. Convention on the prevention and punishiont of crimes against internationality protected presons including Diplomatic Agents" New York, 14 Dec. 1973.

29. http://untreaty.un.org

30. International Convention Against the taking of Hostages. New York, 17 Dec. 1979.

31. Convention on the physical prolection of nuclear Material Vienna 3 March 1980.

32. Convention for the Suppression of Unlawful Acts Against the safety of Maritime Navigation, Rome 10 March 1988.

33. Protocol for the Suppression of Unfawful Acts against the safety of fixed ptatforms located on the continental shelf, Rome. 10 March. 1988.

34. Convention on the making of Plastic Explosives for the purpose of detection, Montreal, 1 March, 1991.

35. International Convention for the suppression of terrorist Bombings, New York, 15 Dec. 1997.

36. Protocol.

37. International Convention for the Suppression of the Financing Terrorism. New York, 9 Dec. 1999.

38. http://untreaty.un.org/English/Terrorism.asp.

39. AG/RES. 4 (I-E/70), AG/RES. 775(XV-0/85), AG/RES.1112 (XXI-0/91)AG/RES.12/3 (XXIII-0/93).

40. http://www.oas.org/EN/PINFO/CONNEN/LI00065.htm

41. Declaration of LIMA to Prevent, Combat, and elimination Terrorism.

42. http://www.oas.org/EN/PINFO/WEEK/Terrorism%20.Conference.htm

43. http://usingo.state.gov/topical/pol/terror/argentin.htm

44. The inter-American Committee on Terrorism.

45. http://www.unint/colombia/english/discursos/rioimeasurese/liminateterror 13 Nov. htm.

46. http://www.warsawvoice.pl/v681/Newsoo.html

47. http://www.expandnato.org/action warsaw.html

۴۸. کوفی عنان: "ما مردمان، نقش سازمان ملل متحد در قرن بیست و یکم"، ترجمه: رضا رضایی (تهران: نشر نگاره کتاب، ۱۳۸۰)، ص ۸۶

کنوانسیون سازمان ملل علیه جنایتکاری فراملی سازمان یافته

همایون حبیبی[۱]

در آذر ۱۳۷۹ مصادف با آخرین روزهای سال ۲۰۰۰ میلادی هیأت‌های نمایندگی بیش از ۱۲۰ کشور جهان، از جمله جمهوری اسلامی ایران، برای امضای کنوانسیون جدیدی که به همت سازمان ملل متحد برای مبارزه بین‌المللی باسازمان‌های جنایتکار فراملی تدوین شده بود، در شهر پالرمو ایتالیا گردهم آمدند. کنوانسیون سازمان ملل برای مبارزه با جنایتکاری سازمان یافته فراملی(۱) و دو پروتکل ضمیمه آن در باب مبارزه با قاچاق مهاجران از طریق خشکی، هوا و دریا(۲) و قاچاق و بهره کشی از افراد به ویژه زنان و کودکان(۳) با شتابی نسبی و ظرف مدت کمتر از دو سال تهیه و تدوین شد که نشانگر حساسیت امر و رو به گسترش بودن معضل باندهای جنایتکار در کشورهای گوناگون جهان و تنوع فعالیت‌های آنان است. امضای این پروتکل در آغاز هزاره سوم در شهر پالرمو یعنی در کنار یکی از مراکز مافیا، نشانگر عزم کشورهای جهان به مبارزه‌ای جهانی با این باندهای جنایتکار فراملی(۴) است.

این نوشته تلاش دارد به اختصار این کنوانسیون و پروتکل‌های ضمیمه آن را به تصویر کشد و اهدافی را که کشورهای عضو در پی دست‌یابی به آن هستند، روشن سازد. برای سهولت کار مباحث به سه بخش کلیات، مندرجات کنوانسیون و نهایتاً بررسی پروتکل‌ها تقسیم شده‌اند.

---

۱. دکتر همایون حبیبی، استادیار دانشگاه علامه طباطبایی است.

بخش اول: کلیات

در این بخش، ابتدا نکاتی را در تاریخچه برخورد بین‌المللی با جنایات فراملی و پیشینه کنوانسیون حاضر مورد ملاحظه قرار می‌دهیم و سپس نگاهی کلی به اسناد اخیر خواهیم داشت و وضعیت فعلی آن‌هاو رابطه آن‌ها با یکدیگر را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مبحث اول- تاریخچه

مسأله همکاری بین‌المللی در مبارزه با جرائم، مطلب تازه‌ای نیست و معاهدات متعدد استرداد مجرمان یا معاضدت قضایی در سطوح دوجانبه و گاه منطقه‌ای نشان دهنده سابقه این نوع همکاری‌هاست. لکن با گسترش فعالیت باندهای تبهکار روشن شد که همکاری‌های محدود دولت‌ها برای مبارزه با این گروه‌ها کارساز نیست، لذا در چارچوب سازمان ملل نیز از دهه ۱۹۵۰ میلادی این قضیه مورد توجه قرار گرفته است. به‌خصوص درباره یکی از مهم‌ترین جرائمی که گروه‌ها و باندهای تبهکار مرتکب می‌شوند یعنی قاچاق مواد مخدر سه کنوانسیون از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۸ در چارچوب سازمان ملل تهیه شده است[۵] که البته آخرین آن‌ها یعنی کنوانسیون سازمان ملل علیه قاچاق غیرقانونی مواد مخدر و داروهای روانگردان، (وین- ۱۹ دسامبر ۱۹۸۸)[۶]، به طور مشخص قاچاقچیان و مبارزه با آن‌ها را هدف قرار داده است.

این کنوانسیون به ویژه برهمکاری دولت‌ها در کشف قاچاق و مبارزه با باندهای قاچاق بنا شده و شاید از جمله نکات جدید در کنوانسیون ۱۹۸۸، پیش‌بینی مقررات تحت عنوان "تحویل تحت کنترل" است که برمبنای آن مسؤولان مبارزه با مواد مخدردر کشورهای مسیر قاچاق، به منظور دستگیری تمامی اعضای یک شبکه بین‌المللی، به جای متوقف کردن محموله در حال عبور از کشورشان و دستگیری قاچاقچیان، با یکدیگر توافق می‌کنند به‌طور غیرمحسوس آن‌ها را تا مرز کشور بعدی کنترل کرده و کنترل را به مأموران کشور بعدی بسپارند تا نهایتاً محموله به کشور مقصد برسد و با مشخص شدن کلیه عوامل قاچاق همگی یک جا دستگیر شوند. کنوانسیون سال ۱۹۸۸ علاوه بر همکاری در مبارزه با قاچاقچیان مقرراتی نیز درباره پول‌های ناشی از قاچاق و نحوه برخورد هماهنگ در مبارزه با تطهیر این پول‌ها دارد.[۷]

لکن به رغم همه این تلاش‌ها و سایر اقداماتی که درچارچوب سازمان ملل در زمینه

مطالعه و اطلاع رسانی درخصوص مسأله قاچاق مواد مخدر و گروه‌های تبهکار به طور کلی صورت گرفته است، در دهه‌های اخیر فعالیت گروه‌های مافیایی، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ تنوع، رو به افزایش بوده است.

در دو دهه گذشته امکانات حمل و نقل و ارتباطات بسیار توسعه پیدا کرده و پیشرفت به سوی جهانی شدن هرچند به رونق تجارت جهانی و توسعه در بسیاری از کشورهای جهان منجر شده ولی از جمله دارای آثار منفی هم بوده و گروه‌های تبهکار با سادگی بیشتری می‌توانند اولاً با هم ارتباط برقرار کنند و ثانیاً با عبور از مرزها از چنگال عدالت در کشورهای مختلف بگریزند. این ارتباطات امکان آن را نیز فراهم کرده است که تبهکاران بتوانند خود در کشوری مستقر شده و فعالیت‌های تبهکارانه خویش را در دیگر کشورها انجام دهند یا پول‌ها و منافع حاصل از جرم را به دیگر کشورها منتقل کرده و آزادانه از آن بهره‌مند شوند.

فعالیت این گروه‌ها دیگر به قاچاق و فروش مواد مخدر محدود نمی‌شود. قاچاق سودآور اسلحه خطراتی حتی بیش از مواد مخدر برای امنیت دولت‌ها و کشورها دربردارد. از سوی دیگر برهم خوردن هرچه بیشتر تعادل اقتصادی بین کشورهای دنیا نیازمندان بیشتری را ترغیب به مهاجرت به کشورهای غنی می‌کند و گروه‌های تبهکار با استفاده از تمام توانایی‌هایی که سال‌ها در قاچاق مواد مخدر کسب کرده‌اند قاچاق مهاجران را نیز در برنامه کاری خود قرار داده‌اند. از آن دهشتناک‌تر فریفتن، ربودن و یا خرید زنان و کودکان در کشورهای کمتر توسعه یافته به منظور انتقال آن‌ها به کشورهای ثروتمندتر و بهره‌جویی از آن‌هااست که همین گروه‌ها گردانندگان آن هستند.[۸] تعدی به حرمت انسانی به‌جایی رسیده که حتی برخی تبهکاران به طور سازمان یافته قربانیان را نقص عضو کرده و اعضای بدن آن‌ها را به منظور پیوند اعضا به بیماران در کشورهای مرفه به فروش می‌رسانند.

پول‌های باد آورده به این گروه‌ها اجازه داده است که در تجارت مشروع نیز رخنه کنند. در برخی موارد باندهای تبهکار و مافیایی آنچنان قدرت پیدا کرده‌اند که مقامات دولتی را در اختیار گرفته و یا به طور مسلحانه در مقابل دولت‌ها ایستاده‌اند و یا تشکیل ارتش‌های خصوصی مناطق امنی در کشور برای خود ایجاد کرده‌اند.

حتی دولت‌های مقتدر امروزه ملاحظه می‌کنند که رخنه این باندها در مناقصات و

مزایده‌های دولتی و استفاده از نظام رشوه در تجارت بین‌المَلل به‌صورت مانعی جدی در روند تجارت سالم بین‌المللی درآمده است.

در مبارزه با این مشکل فزاینده یکی از پیشنهادات برخی دولت‌های بزرگ و به‌خصوص امریکا این بوده که با مسأله تبهکاری سازمان یافته فراملی به عنوان یکی از مسائلی که صلح و امنیت جهانی را به خطر انداخته برخورد شود. جرج بوش رئیس جمهور اسبق امریکا در سال ۱۹۹۲ در اجلاس معروف سران شورای امنیت،(۹) برخورد با سازمان‌های جنایتکار و قاچاق غیرقانونی مواد مخدر و اسلحه را جزو مسائلی قلمداد کرد که شورای امنیت باید با آن برخورد کند. همچنین بیل کلینتون رئیس جمهور سابق این کشور در مراسم پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل به این قضیه پرداخت و مسأله جنایتکاری فراملی را یکی از مسائلی دانست که صلح جهانی را به خطر انداخته و باید برای آن کاری کرد.(۱۰) دیدگاهی که در قطعنامه پایانی این اجلاس که بدون رأی گیری به تصویب رسید نیز انعکاس داشت.(۱۱)

این دیدگاه طرفدار آن است که شورای امنیت سازمان ملل از اختیارات وسیعی که درچارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد دارد،(۱۲) استفاده کرده و حسب مورد تصمیماتی اجباری بر مبنای این فصل اتخاذ کرده و دستور اقداماتی را در سطح یک کشور یا در سطح بین‌المللی صادر کند به گونه‌ای که همه کشورها ملزم به رعایت آن باشند.

لیکن بسیاری از کشورهای جهان که با ظن و تردید نسبت به عملکرد قدرت‌های بزرگ و اعضای دائمی شورای امنیت می‌نگرند، از این پیشنهاد استقبال نکرده و به‌خصوص آن را گامی دیگر در نقض حاکمیت ملی خود می‌دانند. لذا روش‌هایی را ترجیح می‌دهند که مبتنی بر تراضی کشورها باشد.

در شورای امنیت نیز، حتی قبل از پیشنهاد رئیس جمهور امریکا، چنین رویکردی با بی‌توجهی روبرو شده بود، برای مثال دولت انگلستان در سال ۱۹۸۹ پیش‌نویس غیررسمی قطعنامه‌ای را در باب آثار قاچاق مواد مخدر بر صلح و امنیت بین‌المللی به اعضای شورا ارائه داده بود که با توجه به نظریات دیگر اعضا حتی به‌صورت پیش‌نویس رسمی در دستور کار شورای امنیت قرار نگرفت. براساس این طرح قرار بود شورای امنیت اعلام کند که بسیار نگران آثاری است که قاچاق مواد مخدر برثبات کشورها دارد و این بی‌ثباتی را تهدیدی علیه صلح و امنیت

منطقه‌ای و بین‌المللی بخواند.[۱۳]

شاید تنها موردی که شورای امنیت در عمل یکی از این جرائم فراملی یعنی قاچاق مواد مخدر را به تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی ارتباط داده است، در مورد افغانستان و گروه طالبان باشد. شورای امنیت در قطعنامه ۱۲۱۴ مصوب هشتم دسامبر ۱۹۹۸ بدون استناد به فصل هفتم منشور ملل متحد، با ابراز نگرانی از افزایش کشت و قاچاق مواد مخدر در افغانستان، از طالبان و دیگران می‌خواهد که به کشت و قاچاق مواد مخدر ممنوعه پایان دهند.[۱۴] این نگرانی در قطعنامه ۱۲۶۷ مورخ ۱۵اکتبر ۱۹۹۹ نیز تکرار شده است.[۱۵] در این قطعنامه هر چند مجازات‌هایی براساس فصل هفتم منشور ملل متحد علیه طالبان اتخاذ شده، ولی دلیل توسل به این مجازات‌ها، حمایت طالبان از تروریسم ذکر شده و نه کشت و قاچاق مواد مخدر.

هدف قراردادن کشت و قاچاق مواد مخدر در افغانستان در قطعنامه ۱۳۳۳ مصوب ۱۹ دسامبر ۲۰۰۰ نیز مشخصاً اقدامی جنبی و جانبی است. زیرا شورای امنیت در این قطعنامه به این نکته تأکید می‌کند که طالبان با گرفتن مالیات از مواد مخدر مستقیماً از این قاچاق بهره‌برده و این تجارت غیرقانونی باعث تقویت این گروه در پناه دادن به گروه‌های تروریستی می‌شود. بدین منظور است که شورا خواستار از بین بردن کشت غیرقانونی تریاک در افغانستان می‌شود و تمامی تحریم‌هایی که مطابق فصل هفتم منشور علیه طالبان اتخاذ شده در جهت فشار براین گروه برای تحویل دادن "بن لادن" و جمع‌آوری آنچه اردوگاه‌های تروریستی خوانده شده، می‌باشد. اما در مجمع عمومی سازمان ملل که جایگاه واقعی همکاری برای برخورد با معضلات اجتماعی است، مسأله مبارزه با تبهکاری فراملی چندین بار طرح شد تا این که سنگ بنای تصویب کنوانسیون مبارزه با جنایتکاری سازمان یافته فراملی در سال ۱۹۹۴ ریخته شد. مجمع عمومی در قطعنامه ۴۹/۱۵۹ مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۹۴ میلادی اعلامیه سیاسی ناپل را در مورد طرح مبارزه علیه جنایتکاری فراملی[۱۶] تصویب کرد. در این اعلامیه که در اجلاس جهانی وزیران درباره جنایتکاری فراملی سازمان یافته صادر شده بود از کمیسیون "پیش‌گیری جرائم و اجرای عدالت سازمان ملل" خواسته شده بود که نظر دولت‌ها درباره تدوین یک کنوانسیون درباره جنایتکاری سازمان یافته فراملی خواسته شود.

در پی اجلاس منطقه‌ای وزیران[۱۷] درباره جنایتکاری سازمان یافته فراملی و

رایزنی‌هایی که براین مبنا انجام گرفت مجمع عمومی در سال ۱۹۹۸ به پیشنهاد کمیسیون پیش‌گیری از جنایت وعدالت جزایی و شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل[۱۸] کمیته ویژه‌ای با تعداد اعضای نامحدود (که همه اعضای سازمان ملل می‌توانستند در آن نماینده داشته باشند) تشکیل داده[۱۹] و آن راماًمور کرد که تصویب یک کنوانسیون عمومی در مورد مبارزه با جنایتکاری سازمان یافته فراملی را مورد بررسی قرار دهد و چنانچه لازم است پروتکل‌های دیگری را هم در سه مورد خاص قاچاق و بهره‌کشی از زنان و کودکان، قاچاق مهاجران و نهایتاً قاچاق تسلیحات و مهمات، به‌طور جداگانه تهیه کند.[۲۰] به علاوه مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه‌های متعدد بعدی پیشنهاداتی درباره ادامه کار این کمیته ارائه داده است.[۲۱]

این کمیته به‌طور فشرده کار کرده و در ده اجلاس از ژانویه ۱۹۹۹ تا اکتبر ۲۰۰۰ توانست در مدت کوتاهی با تشکیل ۱۷۷ جلسه کاری، کنوانسیون اصلی علیه جنایتکاری سازمان یافته فراملی و دو پروتکل در زمینه‌های قاچاق مهاجران و قاچاق و بهره کشی از افراد و به‌ویژه زنان و کودکان را به تصویب برساند، ولی در مورد پروتکل سوم که راجع به مبارزه با قاچاق تسلیحات و مهمات است هنوز توافقی بین کشورها حاصل نشده واجلاس بعدی در سال ۲۰۰۱ برای رسیدن به اجماعی در مورد آن ادامه پیدا کرده است.

عدم توافق بر روی پروتکل آخر مانع ازامضای اسناد مورد توافق نشده و سه سندی که مورد توافق قرار گرفتند در ۱۵ نوامبر سال ۲۰۰۰ به تصویب مجمع عمومی رسید. نهایتاً در دسامبر همان سال یعنی آذرماه سال گذشته درشهر پالرمو ایتالیا به امضای نمایندگان بیش از ۱۲۵ کشور رسید.[۲۲] سرعت کار و حضور تعداد ۹۱ تا ۱۲۰ کشور و ازجمله جمهوری اسلامی ایران در اجلاس‌های گوناگونی که برای بحث بر روی این کنوانسیون در قالب کمیته ویژه در وین تشکیل می‌شد نشان دهنده اهمیتی است که کشورها برای این قضیه قائلند و واقفند که مبارزه با پدیده بزهکاری سازمان یافته فراملی جز از طریق همکاری و هماهنگی همه دولت‌ها مقدور نیست و باید بدون اتلاف وقت به این مهم همت گمارد.

مبحث دوم- وضعیت فعلی کنوانسیون و پروتکل‌ها و ماهیت آن‌ها

کنوانسیون و سندهای ضمیمه آن همچنان در برزخ بین امضا و تصویب به سر برده و

هنوز لازم‌الاجرا نیستند و تا ۱۲ دسامبر سال ۲۰۰۲ نیز امکان امضای موخر آن وجود دارد. این اسناد برای امضا در مقر سازمان ملل در دسترس هستند.

کنوانسیون و هرکدام از پروتکل‌ها برای لازم‌الاجرا شدن احتیاج به تصویب حداقل ۴۰ کشور دارند که تعداد نسبتاً زیادی است، ولی باتوجه شکل انعطاف پذیر این معاهدات، احتمال حصول این تعداد تصویب در مدت زمانی نه چندان طولانی، حداقل در مورد کنوانسیون اصلی، دور از ذهن نیست.

چنانچه کنوانسیون به مرحله اجرا برسد باید انتظار داشت که پروتکل‌های ضمیمه متعددی برای مبارزه با جنبه‌های خاص بزهکاری فراملی پا به عرصه ظهور گذارند. زیرا هرچند که در مورد پروتکل مربوط به مبارزه با قاچاق تسلیحات هنوز توافقی حاصل نشده، لیکن با توجه به موفقیتی که در تدوین نسبتاً سریع این کنوانسیون و دو ضمیمه دیگر آن بدست آمد، در موارد دیگر نظیر رشوه‌خواری و یا نظارت بر فروش مواد منفجره نیز پروتکل‌های دیگری مورد بررسی قرار گرفته‌اند که البته ممکن است نهایتاً به عنوان اسناد مجزا از کنوانسیون حاضر به تصویب رسند. از جمله مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه ۵۵/۶۱ خود خواستار تهیه پروتکلی راجع به مبارزه با رشوه‌خواری شده که بدین منظور از دبیرکل سازمان ملل خواسته است تا گزارشی در زمینه معاهدات موجود در این زمینه ارائه دهد. در همین قطعنامه از دبیرکل خواسته شده است که پس از پایان مذاکرات در مورد کنوانسیون راجع به جنایتکاری فراملی سازمان یافته و پروتکل‌های ضمیمه آن، اجلاس جدیدی از متخصصان دولتی کشورهای عضو را برای تهیه پیش‌نویس این سند گردهم آورد.(۲۳)

به اسناد حاضر از دو زاویه می‌توان نگریست و ماهیت آن را مورد سؤال قرار داد. یکی ملاحظه این اسناد از باب مخاطب و تابعان آن ودیگری ملاحظه آن از باب ماهوی و مشاهده نوع روابطی است که این کنوانسیون سعی در ایجادآن دارد:

اول. ماهیت حقوق بین‌الملل

مطالعه این کنوانسیون و پروتکل‌ها نشان می‌دهد که مقررات مندرج در این کنوانسیون‌ها مستقیماً به اشخاص مربوط نمی‌شود و دولت‌ها مخاطب و تابع اصلی هستند. در هر مورد از آن‌ها

خواسته شده که اقداماتی را در سطح بین‌المللی و در قبال دیگر کشورها انجام دهند یا در حقوق داخلی خود جبراً یا به‌صورت اختیاری قوانینی را به تصویب برسانند و کنوانسیون خود برای افراد حق و تکلیف معین نکرده است. لذا این اسناد به تمام معنی تابع حقوق بین‌الملل عمومی و حاکم بر تابعین این حقوق هستند.

دوم. ماهیت اسناد از دید ماهوی

این اسناد حاوی دو عنصر همکاری و هماهنگی هستند. یعنی معاهداتی هستند که از یک سو برای همکاری بین‌المللی و از سوی دیگر برای هماهنگی و ایجاد استانداردهای واحد در سطح بین‌المللی تدوین شده‌اند.

الف. همکاری

هدف اصلی کنوانسیون باز کردن راه همکاری بین کشورها و مقامات قضایی و اجرایی آن‌ها است. موفقیت این همکاری‌ها در گرو این امر است تا حد ممکن تعداد بیشتری از کشورها در این همکاری‌ها شرکت کنند. در غیر این صورت مقررات این کنوانسیون با توافقات دوجانبه و چندجانبه‌ای که پیش از این درخصوص معاضدت قضایی یا استرداد مجرمان وجود داشته تفاوت چندانی ندارد.

لذا برای این که تعداد زیادتری از کشورها عضویت این کنوانسیون را بپذیرند اولاً کنوانسیون اصلی را از مبارزه با جرائمی خاص که ممکن است مورد علاقه تنها برخی از کشورها باشد جدا کرده و آنچه مربوط به هر یک از جرائم می‌شده است را به صورت پروتکل درآورده‌اند و به طور مجزا به تصویب گذاشته شده‌اند. ثانیاً بسیاری از مقررات کنوانسیون به‌صورت تشویقی تدوین شده است و لحن اجباری برای کشورها ندارد. از این بابت به قطعنامه‌های مجمع عمومی شباهت بیشتری دارد تا معاهده بین‌المللی. ثالثاً در بسیاری از موارد راه را برای توافق‌های دو یا چندجانبه قوی‌تر ودقیق‌تر بازگذاشته‌اند.

ب. هماهنگی

یکی دیگر از اهداف این معاهده هماهنگی در اقدامات کشورها در مبارزه با بزهکاری فراملی است. سعی شده با هماهنگ کردن قوانین داخلی و روش‌های اجرایی در کشورهای گوناگون، اقداماتی که علیه گروه‌های تبهکار اتخاذ می‌شود، مؤثرتر باشد.

در اینجا نیز تلاش برآن بوده که دولت‌ها بیشتر به اتخاذ اقدامات هماهنگ ترغیب شوند و از گنجاندن مقررات الزام‌آور پرهیز شده زیرا دولت‌ها عموماً حساسیت خاصی در حفظ آزادی خود برای تصمیم‌گیری در باب سیاست‌های جزایی دارند. لذا هرگاه که دولت‌ها در این کنوانسیون یا پروتکل‌ها ملزم به تصویب قوانینی هماهنگ درحقوق داخلی خود شده‌اند، سعی شده به‌گونه‌ای این آزادی حفظ شود. برای مثال الزام به تصویب این قوانین در محدوده زمانی مشخص وجود ندارد. (هرچند باید تصور کرد که منظور آن است که دولت‌های عضو موظفند در مدت زمانی معقول چنین قوانینی را تصویب کنند). همچنین در پاره‌ای موارد بادرج عبارتی نظیر: "به شرط این که حقوق اساسی اجازه دهد. یا به‌شرط این که با مفاهیم بنیادین حقوق داخلی مباینت نداشته باشد" دست دولت‌ها در نحوه تصویب قوانین مورد نظر باز گذاشته شده است. خلاصه آن که برای جلب توافق تعداد بیشتری از کشورها، آزادی عمل زیادی برای هرکشور عضو پیش‌بینی شده است.

مبحث سوم- مندرجات

مقررات هریک از این اسناد را می‌توان به هفت قسمت تقسیم کرد:

قسمت اول- تعاریف: هرکدام از سه سند در اولین مواد به تعاریف کلی پرداخته‌اند. این بخش از اسناد شامل تعریف جرائمی است که این اسناد در مورد آن‌ها قابل اجرا است. همچنین ترمینولوژی خاصی در باب جرائم سازمان یافته فراملی در این بخش ارائه شده که خود می‌تواند باعث ایجاد نوعی هماهنگی در نظام‌های حقوقی گوناگون در تلقی از این نوع جرائم باشد.

قسمت دوم- لزوم جرم شناختن برخی اعمال: در کنوانسیون اصلی و پروتکل‌ها از کشورهای عضو خواسته شده که در قوانین داخلی خود برخی اعمال را جرم بدانند، مثلاً در کنوانسیون اصلی چهار جرم اساسی تعریف شده که یکی از آن‌ها نفس شرکت و همکاری با

گروه‌های تبهکار فراملی است و از کشورهای عضو خواسته شده چنانچه قبلاً این جرائم در مجموعه قوانین جزایی آن‌ها تعریف نشده و وجود ندارد به این منظور دست به قانون‌گذاری بزنند.

قسمت سوم- پیش‌بینی مجموعه‌ای از اقدامات: از کشورها خواسته شده برای مبارزه با فعالیت گروه‌های بزهکار تصویب قوانین و مقرراتی را در سطح ملی مد نظر قرار دهند که دست گروه‌های بزهکار را هرچه بیشتر ببندد. برخی از مقررات پیشنهادی تنها ارائه طریقی کلی است و دولت‌ها باید با توجه به وضعیت و نظام حقوقی و اداری خود در این مسیرها گام بردارند. از جمله این مقررات نظام بخشیدن به سیستم مالی و بانکی کشور برای مبارزه با تطهیر پول نامشروع و ناشی از جرم است.

قسمت چهارم- همکاری بین‌المللی: همچنان که اشاره رفت، بخش قابل توجهی از مقررات هر یک از این اسناد ناظر به نحوه همکاری اعضا با یکدیگر در مبارزه با این گروه‌ها است. این همکاری‌ها به مقامات مختلف اداری، پلیس و مقامات قضایی مربوط بوده و شامل همکاری و معاضدت قضایی، استرداد مجرمان و همکاری درکشف جرم و تحقیق و بازرسی و همچنین در باب جمع‌آوری و مبادله اطلاعات است.

پروتکل‌های ضمیمه طبیعتاً خواستار همکاری ویژه در مبارزه و سرکوب یک جرم خاص هستند. برای مثال همکاری ماموران گمرک برای جلوگیری از ورود و عبور مهاجران غیرمجاز و مبارزه بهینه با قاچاقچیان.

قسمت پنجم- آموزش به نیروهای مامور مبارزه با تبهکاری سازمان یافته: بخشی از هر یک از سه سند به مسأله لزوم آموزش نیروهای مامور مبارزه با تبهکاران و همچنین همکاری بین کشورهای پیشرفته و دارای امکانات فنی برتر و سایر کشورها در این برنامه‌های آموزشی است. وقوف به این امر که عدم وجود امکانات مالی در برخی کشورهای کمتر توسعه یافته مانع مبارزه کارآمد با گروه‌های تبهکار است، پیش‌بینی کمک‌های مالی به این کشورها را لازم ساخته است.

قسمت ششم- پیش‌گیری: شرکت کنندگان در کمیته‌ی مامور تهیه این کنوانسیون همگی واقف بودند که راه حل اصلی مبارزه با گروه‌های مافیایی خشکاندن بستر رشد آن‌ها است. لذا به این نکته توجه شده است که با آموزش عمومی و فقرزدایی می‌توان به پیش‌گیری از توسعه برخی

جرائم پرداخت. از سوی دیگر وجود مقرراتی دقیق وماموررانی آزموده نیز مانعی مناسب در توسل به اقدامات مجرمانه است. لکن با توجه به امکانات محدود بسیاری از کشورها، مقررات مربوط به پیش‌گیری از جرائم اغلب جنبه توصیه‌ای دارد.

قسمت هفتم- مقررات فنی مربوط به حقوق معاهدات: این کنوانسیون و اسناد ضمیمه آن مانند هرمعاهده دیگر حاوی مجموعه‌ای از مقررات مربوط به حقوق معاهدات است که به نحوه تصویب و لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون، زبان و نحوه حل اختلافات ناشی از اجرا و تفسیر کنوانسیون می‌پردازد.

کنوانسیون‌ها به آن لحاظ که تحت پوشش سازمان ملل تهیه شده‌اندبه شش زبان رسمی این سازمان یعنی انگلیسی، فرانسه، عربی، روسی، چینی و اسپانیایی نگارش شده و هر شش نسخه دارای ارزش برابر هستند.

مرجع حل اختلاف داوری است که اگر توافق بر سر ارجاع به داوری حاصل نشود هر یک از اعضا می‌تواند به دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه کند.

شاید یکی از نکات قابل توجه در این معاهده پیش‌بینی امکان امضاو تصویب مستقل آن به‌وسیله "سازمان‌های منطقه‌ای ادغام اقتصادی"[۲۴] است که مشخصاً هدف از آن، ایجاد امکان پیوستن اتحادیه اروپا به معاهده است. برطبق ماده ۳۶ و ۳۷ کنوانسیون، این سازمان‌ها هنگامی می‌توانند کنوانسیون را امضا کرده یا به پروتکل‌های ضمیمه بپیوندند که حداقل یکی از اعضای آن‌ها حسب مورد کنوانسیون را امضا کرده یا به پروتکل پیوسته باشد. ولی از آنجا که لازم الاجرا شدن کنوانسیون احتیاج به تصویب حداقل چهل کشور دارد، طبق ماده ۳۸ نمی‌توان برای لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون، تصویب این سازمان‌ها را بر تصویب کشورهای عضو آن‌ها افزود. همچنین خروج تمامی اعضای چنین سازمانی از کنوانسیون باعث خروج خود کار سازمان موصوف می‌شود.

مبحث چهارم- رابطه بین کنوانسیون و پروتکل‌ها

کنوانسیون مبارزه با جنایتکاری فراملی، کنوانسیون مادر است و دو پروتکل مبارزه با قاچاق مهاجران و مبارزه با بهره کشی از افراد، وابسته به این کنوانسیون اصلی هستند. لذا مطابق

ماده ۳۷ کنوانسیون کشوری که بخواهد پروتکل‌ها را تصویب کند باید ابتدا کنوانسیون اصلی را تصویب کند و امکان پیوستن انحصاری به پروتکل‌ها وجود ندارد، درحالی که می‌توان تنها به کنوانسیون پیوست.

بخش دوم: بررسی مفاد کنوانسیون علیه جنایتکاری سازمان یافته فراملی

در بررسی کنوانسیون علیه جنایتکاری سازمان یافته فراملی ابتدا به حوزه عمل این کنوانسیون خواهیم پرداخت. سپس به اعمالی می‌پردازیم که کنوانسیون از کشورهای عضو خواسته است با تصویب قوانین لازم آن‌ها را جرم تلقی کنند. آنگاه به ملاحظه اقداماتی خواهیم پرداخت که از دید کنوانسیون برای مبارزه با باندهای تبهکار لازم است. سپس فصول مربوط به همکاری‌های بین دولت‌ها و برنامه‌های آموزشی و همکاری‌های فنی را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

مبحث اول- حوزه عمل کنوانسیون

اولین سؤالی که در ذهن خطور می‌کند، در مورد حوزه عمل کنوانسیون است و این‌که چه جرائمی در حیطه عمل آن قرار گرفته یا صراحتاً و تلویحا استثناء شده‌اند. پاسخ به این سؤال را می‌توان در ماده ۳ یافت که بر طبق آن کنوانسیون علیه جنایتکاری فراملی سازمان یافته اولاً بر چهار جرمی که به‌وسیله خود کنوانسیون تعریف شده[۲۵] حاکم است و ثانیاً جرائم سنگینی که گروه‌های جنایتکار فراملی انجام دهند و به گونه‌ای به بیش از یک کشور مربوط شود نیز مشمول مقررات این کنوانسیون است.[۲۶]

طبق تعریف ماده ۳ هنگامی جرم فراملی تلقی می‌شود که:

- در بیش از یک کشور انجام شده باشد، یا
- در یک کشور ارتکاب شده باشد ولی یک بخش قابل ملاحظه از تدارکات آن، طراحی آن، اجرای آن یا کنترل آن درکشور دیگر رخ داده باشد، یا
- در یک کشور اتفاق افتاده باشد ولی یک گروه جنایت کار سازمان یافته که در بیش از یک کشور فعالیت دارد در آن دخالت داشته باشد، یا

– در یک کشور انجام شده باشد ولی اثر ملموسی در کشوری دیگر داشته باشد.

نکته مهمی که در مورد حیطه عمل کنوانسیون باید به آن توجه کرد، خروج جرائم سیاسی و تروریسم از حوزه این کنوانسیون است زیرا کنوانسیون هنگام تعریف گروه سازمان یافته می‌گوید: آن "گروهی است که حداقل سه عضو دارد که جرائمی را به اتفاق یا با هماهنگی هم انجام می‌دهند و هدف آن‌ها بدست آوردن منابع مالی و مادی است." لذا اگر هدف‌های سیاسی و یا کسب قدرت در میان باشد جرم از حوزه تبهکاری عادی و حوزه شمول کنوانسیون خارج است.

نکته قابل توجه دیگری که درمورد حوزه شمول کنوانسیون باید به آن توجه کرد محدودیت آن به جنایات ارتکابی توسط گروه‌ها یا باندهای سازمان یافته است. "گروه سازمان یافته" از دید ماده ۲ کنوانسیون تجمعی است که دارای یک سازمان داخلی است و باید مدتی قبل یا بعد از جرم حیات داشته باشد والا گردهمایی اتفاقی افراد برای ارتکاب جرم، سازمان یافتگی تلقی نشده و از شمول جرم کنوانسیون خارج است.

مبحث دوم– اعمالی که باید جرم شناخته شود

همکاری دولت‌ها در زمینه مبارزه با گروه‌های جنایتکار بین‌المللی مستلزم آن است که کشورها در حقوق داخلی خود برخی اقدامات را جرم بدانند. برای مثال نمی‌توان تصور کرد که کشوری عضو این کنوانسیون باشد و درعین حال عضویت افراد در باندهای جنایتکار را جرم نداند. بدین منظور کنوانسیون چهار جرم اساسی را تعریف کرده است که تمامی کشورهای عضو باید در قوانین داخلی خود این اعمال را جرم بدانند. همکاری دولت‌ها بر پایه مبارزه با این جرائم بنا نهاده شده است، ولی محدود به این جرائم نیز نیست و همان‌طور که قبلاً ذکر شد جرائم سنگینی که گروه‌های جنایتکار مرتکب شوند نیز در حوزه عمل این کنوانسیون قرار می‌گیرد. جرائم مصرح در کنوانسیون عبارتند از:

الف– هدایت یک گروه جنایتکار، شرکت و همکاری در یک گروه جنایتکار سازمان یافته یا در فعالیت‌های یک گروه جنایتکار، طبق ماده ۵ کنوانسیون کشورهای عضو جدای از اصل جرمی که اعضای گروه تبهکار ممکن است مرتکب شده یا شروع به جرم کرده باشند باید نفس هدایت، سازماندهی، ایجاد تسهیلات، تشویق و کمک، عضویت و همکاری در یک باند تبهکار یا در فعالیت‌های آن باند را جرم شناخته، برای آن مجازات مجزا تعیین کنند.

ب– تطهیر پول نامشروع:[۲۷] تطهیر پول یا اموال نامشروع به این معنی است که شخصی (حقیقی یا حقوقی) با توسل به سلسله عملیاتی، پولی که به صورت نامشروع و مثلاً از طریق فروش مواد مخدر حاصل شده است را وارد چرخه تجارت مشروع و نظام بانکی عادی کرده و به این ترتیب اصلیت نامشروع آن رامخفی سازد.

جرم شناختن تطهیر پول نامشروع در کشورهایی که نظام مالی و مالیاتی توسعه یافته‌ای دارند معنی خاصی دارد، زیرا در این کشورها به لحاظ نفع مالیاتی که دولت‌ها دارند، به هرصورت منبع کسب هرمال و درآمدی برای مقامات دولتی مشخص است و به خصوص در مورد درآمدهای کلان و نامشروع یکی از مشکلات مجرمان آن است که بدون آن که مقامات مالی و مالیاتی دولت به نامشروع بودن آن شک کنندبتوانند از آن بهره برند. لذا مجرمان با توسل به حیله‌های گوناگون سعی در مخفی نگاه داشتن اصلیت نامشروع این اموال دارند تا بتوانند نهایتاً از آن متمتع شوند. حسابداران، بانکداران و برخی شرکت‌های مالی از جمله کسانی هستند که می‌توانند با تبانی با مجرمان، به مخفی نگاه داشتن اصلیت نامشروع اموال حاصل از جرم کمک کنند.

در سال‌های اخیر بحث‌های مفصلی در مورد جلوگیری از تطهیر پول نامشروع و ورود آن به نظام تجارت مشروع انجام گرفته است. زیرا به عقیده برخی دولت‌ها یکی از راه‌های مبارزه با بزهکاری آن است که مانع بهره بردن مجرمان از ثمره کارهای خلافشان شویم. ماده ۶ کنوانسیون در واقع این هدف را دنبال می‌کندو از همه کشورها می‌خواهد مخفی کردن اصلیت نامشروع پول، انتقال و تبدیل این اموال و کمک کردن به این کار را جرم بشناسند.

مبارزه مشترک کشورها با بهره‌وری مجرمان از پول‌های نامشروع حاصل از جرم، یکی از بخش‌های مهم کنوانسیون را تشکیل می‌دهد زیرا در دنیای امروز که از نظر اقتصادی تمامی کشورها به یکدیگر وابسته‌اند و آزادی انتقال پول و کالا اصَل تلقی می‌شود، چنانچه مجرمان بتوانند در هر یک از کشورها اموال نامشروع خود را تطهیر کرده و وارد نظام بانکی کنند، سپس می‌توانند بی‌واهمه این اموال را به دیگر کشورها منتقل کنند. از این روست که کشورهایی که مبارزه با تطهیر پول نامشروع را در کشور خود آغاز کرده‌اند برای جهانی شدن این مبارزه تلاش می‌کنند.

ج – ارتشای مأموران دولتی: سومین موردی که باید جرم شناخته شود ارتشای مأموران

دولتی در رابطه با گروه‌های جنایتکار است. یکی از بسترهای رشد باندهای تبهکار خود نظام دولتی است. زیرا این باندها با دادن رشوه‌های کلان به ماموران دولتی در تمامی سطوح، می‌توانند نظام دولتی را به فساد کشانده و بدین ترتیب در مقابل هر اقدامی مصون بمانند. لذا تصریح به جرم تلقی شدن ارتشای ماموران در کنوانسیون لازم می‌نمود. طبق ماده ۸ کنوانسیون هر کشور عضو موظف است قوانین و مقررات لازم را به تصویب برساند تا رشوه دادن به ماموران دولتی و هم درخواست یا قبول رشوه از سوی این ماموران جرم باشد. همچنین دولت‌ها مقرراتی را به تصویب می‌رسانند که به موجب آن جرم ارتشای ماموران دولتی به ماموران دولت‌های خارجی و سازمان‌های بین‌المللی نیز تسری یابد.

تصویب این ماده به‌خصوص برای کشورهای درحال توسعه یک پیروزی است زیرا در معاملات بین برخی شرکت‌های تجاری کشورهای پیشرفته با کشورهای درحال توسعه که از طریق دلالان بین‌المللی انجام می‌شود ارتشای ماموران دولتی کشورهای فقیرتر برای کسب قراردادهای ناعادلانه رایج است. درصورت لازم الاجرا شدن این کنوانسیون در کشورهای پیشرفته صنعتی، رشوه دهندگان با همان خطری مواجه خواهند بود که اگر به ماموران دولتی کشور خود رشوه می‌دادند. البته برای این منظور خاص، یعنی مبارزه با ارتشا در معاملات بین‌المللی پروتکل ویژه‌ای در دست تدوین است که تدابیر دقیق‌تری را پیش‌بینی می‌کند زیرا آنچه در این ماده پیش‌بینی شده بسیار محدود است.

د - ممانعت از اجرای عدالت: چهارمین فعلی که طبق کنوانسیون باید جرم تلقی شود "ممانعت از اجرای عدالت است" که شامل کلیه اقداماتی می‌شود که مانع شود مجرمی به طور صحیح تحت تعقیب قرار گرفته و محکوم شود.

از جمله این اقدامات این است که از طریق ارتشای ماموران یا از طریق اجبار، تهدید، ارعاب یا تطمیع شاکی خصوصی یا شاهدان امر آن‌ها را وادار کنند در محاکمه حاضر نشده یادعوی خود را پس بگیرند. یکی از ابزارهایی که گروه‌های جنایتکار نسبت به جنایتکاران منفرد دارند این است که اگر یکی از اعضایشان گرفتار شود، یا ارتکاب جرم به وسیله وی برای ماموران روشن باشد این گروه‌ها به وسایل گوناگون متوسل می‌شوند تا مانع از محاکمه و مجازات مجرم شوند. لذا کنوانسیون صراحتاً از کشورها می‌خواهد چنانچه در قوانین جزایی خود چنین جرمی

به طور مستقل تعریف نشده، توسل به زور، تهدید و ارعاب یا تطمیع برای جلوگیری از شهادت یا کسب شهادت کذب و همچنین توسل به زور، تهدید و ارعاب یا تطمیع برای جلوگیری از حسن انجام کار ماموران قضایی یازندان، را جرم شناخته برای آن مجازات تعیین کنند. (ماده ۲۳).

مبحث سوم- مقررات لازم درجهت مبارزه با تبهکاری فراملی و پیش‌گیری از این جرائم

کنوانسیون به تعریف چند جرم اکتفا نکرده و از کشورها خواسته است به همکاری بیشتری در مبارزه با بهره‌وری جنایتکاران از پول‌های نامشروع دست زنند. بخشی از این مقررات به محروم کردن جنایتکاران از اموال نامشروع مربوط است که می‌تواند از طریق همکاری در توقیف یا مصادره این اموال صورت پذیرد و برخی از این مقررات نقش رهنمود دارد. برای مثال از کشورهای عضو خواسته شده است در پاره‌ای از حوزه‌ها به اصلاح نظام حقوقی خود به‌خصوص در بخش مالی دست زنند تا اساساً کشف مال نامشروع آسان شده و امکان تطهیر پول کم شود. در اینجا به اختصار به این مقررات می‌پردازیم:

اول. مبارزه‌با تطهیر پول(۲۸)

در برخی کشورها برای جلب سرمایه‌های خارجی نظام مالی سهل و بدون کنترلی وجود دارد به گونه‌ای که نظام بانکی امکان تطهیر اموال نامشروع را فراهم می‌سازد.

وجود حساب‌های بدون نام، حساب‌های رمزی و سری در برخی بانک‌ها یکی ازاین عوامل است. این بانک‌ها معمولاً با علم یا ظن به این که پول‌هایی که به حساب بی‌نام و سری گذاشته می‌شود نامشروع است آن‌ها را می‌پذیرند. نقل وانتقال‌های متعددی که از این گونه حساب‌ها انجام می‌شود باعث گم شدن اصلیت پول و ورود آن به نظام بانکداری مشروع می‌شود.

کنوانسیون از کشورها می‌خواهد که مجموعه مقررات حاکم بر بانک‌ها و سایر اشخاص حقوقی خود را طوری تنظیم کنند که امکان این نوع سوء استفاده‌ها محدود شده یا قابل کشف باشد و راه کارهایی نیز ارائه می‌کند: مانند پیش‌بینی نظام کنترل انتقال فرامرزی پول واسناد قابل معامله از طریق الزام اشخاص حقیقی و حقوقی به اعلام انتقال بین‌المللی ارقام درشت به مقامات دولتی. (ماده ۷-۲).

ماده ۷ (۱) از کشورها می‌خواهد در مقررات خود برای کنترل سیستم بانکی و کنترل و پیش‌گیری از تطهیر پول بر روی سه عنصر قابل شناسایی بودن مشتری، ثبت عملیات بانکی و کشف معاملات و عملیات بانکی مشکوک تاکید کنند که این به معنی ممنوع کردن افتتاح حساب بدون نام در بانک‌ها و لزوم داشتن دفاتر ثبت دقیق است.

این ماده همچنین از کشورها می‌خواهد قوانینی تصویب کنند که بر مبنای آن مقامات اداری، مقامات مسؤول مبارزه با تطهیر اموال نامشروع و یا مقامات قضایی مجاز باشند در سطح ملی و بین‌المللی اطلاعات لازم را به منظور مبارزه‌ای مؤثرتر در اختیاریکدیگر بگذارند.

دوم. مبارزه با سوء استفاده جنایتکاران از اشخاص حقوقی

اشخاص حقوقی پوشش خوبی برای گروه‌های جنایتکار محسوب می‌شوند، به‌ویژه آن که هنوز مسأله مسؤولیت اشخاص حقوقی و رابطه آن با مسؤولیت مدیران درابهام است. برخی شرکت‌ها و اشخاص حقوقی به وسیله باندهای مافیایی به صورت صوری تأسیس می‌شوند که از یک سو عامل انجام جرائم سازمان یافته هستند و از سوی دیگر با معاملات وعملیات مالی صوری نهایتاً به پول‌های غیرمشروع حاصل از این جرائم، ظاهری مشروع می‌دهند.

درکشورهایی که نظام سهلی برای تأسیس بدون کنترل شرکت‌های تجاری و اشخاص حقوقی دارند توسل به اشخاص حقوقی برای ایجاد پوشش آسان‌تر انجام می‌شود. لذا کنوانسیون خواستار تصویب قوانینی درمورد اشخاص حقوقی و مسؤولیت جزایی، حقوقی یا اداری آنان شده است که شامل مجازات مناسب بنگاه‌های شریک درجرائم گروه‌های جنایتکار باشد. (ماده ۱۰).

جلوگیری از استفاده نامناسب گروه‌های جنایتکار از اشخاص حقوقی (ماده ۲ و ۳۱) نیز یکی از طرق پیش‌گیری است که به پیشنهاد این ماده، این کار می‌تواند از جمله از طریق ممنوعیت محکومان به جرائم مذکور در این کنوانسیون از مدیریت اشخاص حقوقی برای مدت مشخص، تهیه فهرست اشخاصی که ممنوع از اداره اشخاص حقوقی هستند و مبادله این فهرست‌ها بین کشورها، صورت گیرد.

سوم. مصادره اموال

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با بهره‌وری جنایتکاران از اموالشان، مصادره اموال ناشی از جرم و مصادره اموالی است که برای ارتکاب جرم به کار می‌رود. لکن این کار نه تنها باید در سطح ملی انجام گیرد (ماده ۱۲) بلکه لازم است کشورها در این باره با یکدیگر همکاری کنند، (ماده ۱۳) زیرا گاهی جرم در یک کشور ارتکاب شده یا گروه تبهکار در یک کشور است ولی اموالش را به کشور دیگر منتقل کرده تا از دست مقامات قضایی در امان باشد.

دراین صورت مطابق ماده ۱۳ کنوانسیون، دولتی که درخواست مصادره اموال مجرمان را در کشور دیگری دارد ممکن است به یکی از دو صورت عمل کند.

الف- از کشوری که مال در آنجا واقع است درخواست می‌کند که مال مورد نظر را مصادره کند که دراین صورت درخواست به مقامات صالحه برای مصادره اموال (که معمولاً مقامات قضایی هستند) ارسال می‌شود و مطابق قوانین کشوری که مال در آن واقع است عمل می‌شود.

ب- روش دیگر آن است که حکم مصادره اموال به وسیله مقامات ذیصلاح دولت درخواست کننده صادر شده و از کشوری که مال درآنجا واقع است درخواست اجرای حکم مصادره را می‌نماید که باز درخواست برای اجرای حکم به مقامات ذیصلاح ارسال می‌شود.

همین گردش‌کار ممکن است در مورد درخواست توقیف و مهر و موم اموال نیز طی شود. در هر صورت قوانین کشوری که مال در آنجا واقع است اجرا می‌شود و لذا امکان دارد که نهایتاً به لحاظ محدودیت‌های قانونی در آن کشور مصادره انجام نشود.

چنانچه مال مصادره شود، مطابق ماده ۱۴ کنوانسیون اصل براین است که کشوری که مال در آنجا واقع است، مال را مصادره و مطابق قوانین داخلی خود تصاحب می‌کند. ولی این امکان نیز پیش‌بینی شده است که حسب درخواست کشور متقاضی و تجویز قوانین داخلی کشور محل وقوع مال، به منظور جبران خسارت از قربانیان جنایت، بخشی یا تمامی مال به آن کشور بازگردانده شود.

همچنین ممکن است که توافق‌هایی به عمل آید که برطبق آن همواره بخشی یا تمامی پول حاصل از فروش اموال مصادره شده با کشورهای ثالث تقسیم شده یا به حسابی که طبق ماده ۳۰ کنوانسیون[۲۹] برای کمک به کشورهای در حال توسعه در مبارزه با جنایتکاری فراملی سازمان یافته در نظر گرفته شده، واریز شود.

چهارم. حفاظت و حمایت از قربانیان و شهود

کنوانسیون مقرراتی در حفاظت از قربانیان و شهود دارد که با جرم "ممانعت از اجرای عدالت" مرتبط است. همان‌گونه که ملاحظه شد یکی از مسائلی که در جرایم مرتبط با باندهای جنایتکار در سطح ملی و بین‌المللی مطرح است، با توجه به سازمان‌دهی این گروه‌ها، امکان تهدید و توسل به زور علیه قربانیان و شهود و ممانعت از اجرای عدالت درباره اعضای باندها است.

برای مقابله با این مشکل، ماده ۲۴ کنوانسیون از کشورهای عضو می‌خواهد تا در حدود امکانات برای حفاظت از شهود در مقابل تهدید و ارعاب احتمالی اقدام کنند. این مقررات شامل حفاظت جسمی، تغییر مکان و اقامتگاه این افراد و اختفای نام و مشخصات آنان است.

همچنین از کشورها خواسته شده با یکدیگر در این زمینه و از جمله اقامت دادن به شهودی که جانشان در کشور دیگر در خطر است همکاری کنند. مقررات مشابهی هم در مورد قربانیان جرائم وجود دارد.

مبحث چهارم- همکاری بین‌المللی: وسیله‌ای اساسی برای مبارزه با جنایتکاری فراملی

آنچه تاکنون مورد بحث قرار گرفت آن دسته از مقررات است که عمدتاً با هدف هماهنگ سازی و ایجاد استاندارد واحد، در کنوانسیون گنجانده شده است. ولی همان‌طور که قبلاً گفته شد یک بخش مهم از کنوانسیون ناظر به همکاری بین‌المللی است، که اصلی‌ترین مقررات آن معطوف به معاضدت قضایی و استرداد مجرمان است.

موضوع همکاری بین تعداد زیادی از کشورها با نظام‌های اداری و حقوقی متفاوت و به خصوص در بین کشورهایی که حتی ممکن است دارای روابط سیاسی با یکدیگر نبوده و یا اختلافات و دشمنی‌هایی با هم داشته باشند، مسأله‌ای حساس است. به علاوه کشورهای ضعیف‌تر همواره نگران این هستند که پذیرفتن همکاری‌هایی از این دست، به معنی دادن چراغ سبزی به قدرت‌های بزرگ باشد که با توسل و تمسک به این معاهدات به دخالت در امور داخلی آن‌ها دست یازند.[۳۰] لذا این کشورها از پذیرش مقررات متعدد همکاری با تعداد زیادی از کشورها اجتناب می‌کنند.

برای کسب موافقت تعداد زیادی از کشورها و گریز از این مشکلات کنوانسیون حاوی

مجموعه‌ای از مقررات است که برمبنای آن کشورها در حدود امکاناتشان و باتوجه به امنیت ملی و حاکمیتشان چنین همکاری‌هایی را می‌پذیرند و در اغلب موارد کشورها تشویق شده‌اند به منظور این کنوانسیون توافق‌هایی دوجانبه یامنطقه‌ای برای همکاری بیشتر امضا کنند.

اول. استرداد مجرمان

یکی از بسترهای همکاری، استرداد مجرمان جرائم موضوع این کنوانسیون است که در ماده ۱۶ پیش‌بینی شده است. هر چند این کنوانسیون خود معاهده استرداد مجرمان نیست و جانشین معاهدات استرداد مجرمان موجود بین کشورها نمی‌شود، ولی طبق این ماده، اگر کشوری در قانون داخلی خود، استرداد مجرمان را مشروط به وجود معاهده مخصوص استرداد بداند، می‌تواند این کنوانسیون را به عنوان کنوانسیون استرداد مجرمان هم تلقی کند.

ماده ۱۶ کنوانسیون که در هفده بند، مسائل گوناگون مربوط به استرداد مجرمان را برشمرده، حاوی استثناهای زیادی است که براساس آن کشورهای عضو می‌توانند از مسترد کردن یک فرد خودداری کنند. زیرا اولاً استرداد مطابق قوانین کشوری که از آن درخواست استرداد شده یا مطابق معاهداتی است که آن کشور با درخواست کننده دارد، (بند ۶) لذا امکان امتناع از استرداد تابعین وجود دارد یا ممکن است قانون داخلی تنها استرداد کسانی را مجاز بداند که مجازات جرم انتسابی به آن‌ها حداقل به مقدار مشخصی باشد. یا برعکس برخی کشورها استرداد مجرمانی را که مجازات آن‌ها در کشور درخواست کننده اعدام باشد، نمی‌پذیرند.

علاوه بر این‌ها اگر کشوری احساس کند درخواست استرداد به خاطر جنسیت، نژاد، ملیت، مذهب، یا عقاید سیاسی یک فرد داده شده، می‌تواند درخواست استرداد را رد کند. (بند ۱۴) ولی امتناع از استرداد به خاطر این که جرم موصوف به مسائل مالی مربوط می‌شود منع شده است. (بند ۱۵)

دوم. معاضدت قضایی

برطبق مقررات ماده ۱۸ کنوانسیون کشورها می‌توانند برای مبارزه با جرائم موضوع این کنوانسیون از یکدیگر درخواست معاضدت قضایی کنند. این ماده در ۳۰ بند به تشریح موارد

معاضدت پرداخته است.

برطبق این ماده از کشورها خواسته شده بیشترین معاضدت قضایی را برای مبارزه با جرائم موضوع این کنوانسیون انجام دهند. از جمله کشورها می‌توانند از یکدیگر درخواست یافتن و توقیف اشخاص یا یافتن و توقیف و ضبط اموال، ابلاغ اسناد قضایی، بررسی مدارک و شهود را بنمایند یا به نیابت قضایی شهادت شهود را استماع کرده و نظر کارشناسان را جویا شوند، یا اصل و تصویر مدارکی که برای یک محاکمه لازم است یا زندانیانی که در یک کشور محکوم شده ولی حضور آنان برای انجام تحقیقات یا محاکمه در کشور دیگر لازم است را به دیگری بفرستند.

در مورد استماع شهود حتی پیش‌بینی شده که دو کشور باکمک هم امکان استماع شهود از طریق ویدئو کنفرانس و از راه دور را ترتیب دهند.

ماده ۱۸ همچنین مقرر می‌کند که کشورهای عضو می‌توانند حتی بدون درخواست دیگران اطلاعاتی راکه ممکن است برای مبارزه با گروه‌های جنایتکار مفید باشد، به آن‌ها ارسال کنند.

به این کمک‌های قضایی باید پیش‌بینی انتقال محاکمات جزایی به کشور دیگر را نیز افزود. طبق ماده ۲۱ برای اجرای بهتر محاکمات و به خصوص هنگامی که در یک قضیه محاکم کشورهای گوناگون درگیرند، ممکن است که محاکمه به کشور دیگر انتقال داده شود.

در ماده ۱۸ امکان رد درخواست معاضدت قضایی نیز پیش‌بینی شده و یکی از موارد آن عدم تطابق درخواست با مقررات کنوانسیون است. دیگری در موردی است که کشور مورد درخواست اجرای آن را مغایر امنیت ملی و نظم عمومی خودبداند یا قوانین داخلی، عمل درخواست شده را ممنوع کرده باشد. یا عمل با نظام حقوقی کشور مورد بحث مغایرت داشته باشد.

چنانچه تحقیقاتی در همان موضوع در کشور مورد درخواست در جریان باشد می‌توان معاضدت قضایی راتا روشن شدن آن موضوع به تعویق انداخت. لکن رد درخواست بایدمدلل باشد و برخی دلایل مثل وجود اسرار بانکی برای رد درخواست کافی نیست.

سوم. همکاری‌های پلیسی و تحقیقات مشترک

بخش دیگر همکاری‌ها مربوط به همکاری پلیسی و تحقیقات مشترک در جهت پیش‌گیری، کشف و سرکوب جرائم موضوع این کنوانسیون است. طبق ماده ۲۷ کنوانسیون کشورهای عضو در مورد کشف مشخصات و فعالیت مظنونان، جابه‌جایی اموال حاصل از جرم و یا آلت جرم به هم یاری می‌دهند. به منظور انجام این همکاری‌ها و به شرط وجود توافق دوجانبه، کشورها می‌توانند حتی پرسنل خود را جهت همکاری به عنوان مامور رابط به کشور دیگر بفرستند.

حساسیت برخی کشورها باعث شده است که تحقیقات مشترک بیشتر منوط به توافق ویژه و اختصاصی بین کشورها باشد و ماده ۱۹ که ناظر به تحقیقات مشترک است تصریح می‌کند: "کشورهای عضو، انعقاد توافقات دوجانبه و چندجانبه برای تحقیق مشترک را مورد بررسی قرار می‌دهند." ماده ۲۰ نیز با توجه به نگرانی کشورهای ضعیف‌تر، انجام تحقیقات ویژه و از جمله استفاده از جاسوسی الکترونیکی و توسل به تکنیک "اجازه عبور تحت کنترل" را با عباراتی در لزوم رعایت اصول بنیادین حقوق داخلی دو کشور و احترام به برابری حاکمیت کشورها محدود کرده است.

کنوانسیون از شیوه‌های جدیدی که جنایتکاران به کار گرفته و با استفاده از وسایل ارتباطی مدرن نظیر اینترنت به برخی جرائم جامه عمل می‌پوشند، غافل نمانده است. بند سه از ماده ۲۷ با عباراتی کلی پیش‌بینی می‌کند: "کشورهای عضو در حدود امکانات خود سعی می‌کنند برای مبارزه با جنایتکاری فرامرزی سازمان یافته که با استفاده از فن‌آوری مدرن ارتکاب می‌شود، با هم همکاری کنند.

از دیگر زمینه‌های همکاری جمع‌آوری، مبادله و تحلیل اطلاعات درباره ماهیت جنایتکاری سازمان یافته است. کشورهای عضو با کمک گرفتن از متخصصان دانشگاهی خود به تحلیل وضعیت جنایتکاری سازمان یافته در کشور خود و روش‌های عمل و گرایش‌های آن‌ها پرداخته و این اطلاعات را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی با یکدیگر مبادله می‌کنند. (ماده ۲۸)

چهارم. آموزش و کمک‌های فنی

آخرین بخش از مقررات کنوانسیون که در این مجال مختصر مورد بررسی قرار داده‌ایم مقررات مربوط به آموزش است. ماده ۲۹ کنوانسیون از کشورها می‌خواهد به پرسنلی که مشغول خدمت در بخش‌های مبارزه با جرائم هستند و حتی قضات، قضات تحقیق و بازپرسان و همچنین ماموران گمرک و ادارات مهاجرت، آموزش‌های لازم را به‌خصوص در مورد جرائم موضوع این کنوانسیون بدهند.

ماده ۲۹، به طور غیرحصری، فهرستی از موضوعاتی را که می‌توان برای آموزش انتخاب کرد، نام می‌برد. طبق این ماده آموزش‌ها می‌تواند از جمله درخصوص روش‌های پیش‌گیری، کشف و مبارزه باجرائم موضوع این کنوانسیون، آشنایی با مسیرها و تکنیک‌هایی که بزهکاران بدان متوسل می‌شوند و روش‌های مبارزه با آن باشد.

همچنین ممکن است درباره روش‌های مراقبت برنحوه انتقال کالاهای قاچاق، روش‌های کنترل الکترونیکی و روش‌های مبارزه با جرائمی که باتوسل به فن‌آوری مدرن و شبکه‌های ارتباطی انجام می‌شود یا روش‌های حفاظت از قربانیان و شهود برای مأموران ذیربط دوره‌های آموزشی ترتیب داد.

از کشورها خواسته شده درحد امکان با یکدیگر در این زمینه همکاری کرده، به ویژه درخواست شده است که کشورهایی که از نظر امکانات فنی پیشرفته‌ترند به دیگران کمک کنند. ساده‌ترین کمک برپاکردن کلاس‌های زبان برای ماموران دیگر کشورها است که در عین حال کمکی مؤثر است، زیرا مشکل زبان همواره یکی از سدهای همکاری ماموران کشورهای مختلف است.

بخش سوم: پروتکل‌های ضمیمه

پروتکل‌ها به کنوانسیون اصلی وابسته‌اند و هرکدام به جرمی خاص مربوطند که در سال‌های اخیر باندهای جنایتکار و مافیایی به آن‌ها روی آورده‌اند و هیچ ابزار جامع بین‌المللی برای مبارزه با آن‌ها وجود نداشته است. پروتکل اول در مورد قاچاق افراد و به ویژه زنان و کودکان به کشورهای دیگر به منظور بهره کشی از آن‌هاست. پروتکل دیگر قاچاق مهاجران از کشورهای

کمتر توسعه یافته به سمت کشورهای صنعتی است. این جرائم هر چند قبل از این هم وجود داشته‌اند ولی اکنون از یک طرف با دخالت وسیع گروه‌های مافیایی و از سویی دیگر وضعیت متزلزل برخی دولت‌های جهان، این امر شکل گسترده‌تری پیدا کرده است. در بخش پایانی این نوشته مرورمختصری برمقررات این دو پروتکل داریم:

مبحث اول- پروتکل پیش‌گیری، سرکوب و مجازات بهره‌کشی از انسان‌ها به ویژه زنان و کودکان

منظور از قاچاق و بهره‌کشی افراد موضوع این پروتکل این است که افرادی و به خصوص زنان و کودکان به وسیله سازمان‌های تبهکاری فراملی با تطمیع، کلاهبرداری یا از طریق ربودن افراد یا خریدن آن‌ها از والدینشان از کشورهای خودشان به کشور دیگر منتقل می‌شوندو در آنجا با توسل به همین وسائل خواه به عنوان نیروی کار ارزان یا حتی رایگان و خواه به عنوان بردگان جنسی و وسائل فحشا مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند یا حتی مورد نقص عضو قرار می‌گیرند و اعضای بدن آن‌ها فروخته می‌شود.

در مقدمه این پروتکل تصریح شده که قاچاق و بهره‌کشی از افراد مشکلی است که برای مبارزه با آن باید کشورهای مبدا و مقصد افراد موضوع قاچاق و همچنین کشورهای محل عبور با هم همکاری کرده و برخوردی کلی و هماهنگ با آن داشته باشند، تا هم با بهره‌کشی از این افراد مبارزه شده و قاچاقچیان دستگیر و مجازات شوندو هم قربانیان مورد حمایت قرار گیرند.

اول. مقررات عمومی: تعریف، جرم‌شناختن برخی اعمال و حوزه عمل و هدف

(مواد ۱-۵ پروتکل)

همان‌گونه که قبلاً ذکر آن رفت، پروتکل‌ها از نظر تقسیم و ترتیب مطالب شباهت زیادی با کنوانسیون اصلی دارند. لذا این پروتکل مانند کنوانسیون اصلی از کشورهایی که به آن می‌پیوندند می‌خواهد تا برخی اعمال را جرم‌به حساب آورند و کنترل و همکاری خاصی را در مبارزه با قاچاقچیان به عمل آورند.

همچنین اقدامات تامینی و حمایتی از قربانیان نیز پیش‌بینی شده است. حتی به این منظور گفته شده که اگر رضایت فرد مورد بهره‌کشی باوسایل کلاهبردارانه یا تحت فشار و ارعاب و امثال

آن کسب شده باشد، چنین رضایتی نافذ نیست و این افراد نیز در حکم این هستند که بدون رضایت خود به این کارها گمارده شده‌اند.

الف. هدف

- اهداف این پروتکل به گونه‌ای که در ماده ۲ آن احصا شده عبارتند از:
- پیش‌گیری و مبارزه با بهره کشی از انسان‌ها به ویژه به زنان و کودکان؛
- حفاظت و کمک به قربانیان این بهره کشی با احترام کامل به حقوق بنیادین آن‌ها؛
- ارتقای همکاری بین کشورهای عضو به منظور نایل آمدن به این اهداف.

ب. حوزه عمل پروتکل

باید توجه داشت که این پروتکل ضمیمه کنوانسیون اصلی در مبارزه باتبهکاری فراملی سازمان یافته است، لذا هدف از این پروتکل همکاری در پیشگیری و مبارزه با جرایم فوق‌الذکر است درجایی که اولاً باندهای تبهکار درگیر این قاچاق و بهره کشی باشند و ثانیاً قضیه فراملی باشد.

لذاچنانچه همین جرائم توسط فرد یا افرادی بدون سازمان‌دهی خاص انجام گیرد یا باندهای تبهکار در آن درگیر باشند ولی فقط به نقل و انتقال افراد و بهره کشی از آن‌ها در داخل یک کشور اقدام کنند از شمول این پروتکل خارج است.

ج. جرائم

کشورهایی که این پروتکل را تصویب می‌کنند موظف می‌شوند که تمامی اعمالی را که به آن اشاره رفت (یعنی قاچاق و بهره کشی و ملزومات آن هنگامی که با سوء نیت انجام شده باشد، نظیر جذب افراد، نقل و انتقال آن‌ها و سکنی دادن آن‌ها) غیرقانونی اعلام کرده و برای آن‌ها مجازات تعیین کنند. حتی اگر اصول حقوقی کشور اجازه دهد، برای شروع به جرم، شراکت در جرم و سازمان‌دهی وامر به ارتکاب به آن نیز مجازات تعیین کند. (ماده ۵)

دوم. حفاظت از اشخاص موضوع قاچاق و سواستفاده

پروتکل علاوه بر مقررات جزایی علیه قاچاقچیان، حاوی مقرراتی در حمایت از قربانیان

نیز هست، زیرا پروتکل افرادی که موضوع قاچاق و بهره کشی واقع شده‌اند را قربانی تلقی می‌کند هر چند ظاهراً آزادانه و با تطمیع و در اثر فریب حاضر شده‌اند به برخی اعمال خلاف دست زنند. لذا یکی از اهداف پروتکل حمایت از این افراد است. این حمایت‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. مخفی نگاه داشتن هویت و مشخصات قربانیان

اولین حمایتی که باید از این افراد شود، حفظ حرمت آنان است. به خصوص هنگامی که کودکان قربانی این باندها هستند. به همین منظور در ماده ۶ پیش‌بینی شده است که در حدودی که قوانین کشوری اجازه دهد هویت و مشخصات قربانیان حفظ شده و مخفی نگاه داشته شود. یکی از راه‌های مخفی نگه داشتن هویت این افراد غیرعلنی اعلام کردن محاکمات مربوط به جرائم موضوع این پروتکل است.

ب. حفاظت از قربانیان در مقابل قاچاقچیان

باندهای تبهکاری که از چنین قربانیانی بهره کشی می‌کنند همواره این افراد را در جوی از ترس و وحشت نگاه می‌دارند. از یک سو آنان را از واکنش مقامات دولت محل اقامت می‌ترسانند و از سوی دیگر چنانچه قربانیان بخواهند علیه این باندها شکایت کرده یا به هنگام دستگیر شدن بخواهند در مورد سوء استفاده کنندگان خود اطلاعاتی به مقامات دولتی داده یا علیه آن‌ها شهادت دهند، همواره نگران انتقام‌جویی آنان هستند. لذا بسیاری از اوقات قربانیان به سبب این نگرانی‌ها، مقامات دولتی ذیربط را در جریان مشکلات خود قرار نداده و موجبات فرار مجرمان از چنگال عدالت را فراهم می‌کنند. لذا ماده ۶ مقرر می‌دارد که دولت‌های عضو پروتکل در این‌گونه موارد علاوه بر دادن اطلاعات به قربانیان و ارائه کمک‌های حقوقی و اداری در مورد نحوه رسیدگی به پرونده‌ها و سرانجام کار به آنان، باید دل مشغولی‌ها و نگرانی‌های آنان در مدت محاکمه را نیز رفع کنند.

ج. حمایت‌های مددکاری و مراقبت‌های پزشکی

حمایت از قربانیان به مدت محاکمه محدود نشده و کشورها موظف هستند این افراد را که اغلب در وضعیت بد روحی، جسمی و حتی مالی قرار دارند بنا به نیاز تحت مراقبت‌های مددکاری اجتماعی یا پزشکی قرار داده و تا تعیین تکلیف آنان برایشان سرپناهی مناسب تهیه

کنند. پروتکل حتی از اعضا می‌خواهد برای این افراد کار و دوره‌های کارآموزی تدارک ببینند. دولت‌ها می‌توانند در صورت لزوم از سازمان‌های غیردولتی و خیریه در این راه کمک گیرند. (ماده ۶ بند ۳)

این مسؤولیت تنها به عهده کشوری که فرد در آنجامورد بهره‌کشی واقع شده نیست بلکه کشور مبدأ وی نیز همین مسؤولیت‌ها را دارد. لکن در وهله اول انجام این اقدامات به عهده دولتی خواهد بود که قربانی در آنجا مورد بهره‌کشی قرار گرفته و پس از انتقال به کشور خود این دولت متبوع وی است که باید این خدمات را به وی عرضه کند.(۳۱)

یکی از مباحث مجادله‌آمیز در مبحث حمایت از قربانیان، وضعیت حقوقی آنان بود و این که آیا آنان حق دارند درصورت تمایل در کشوری که در آنجا از آن‌ها بهره‌کشی می‌شده است (کشور پذیرنده) باقی بمانند یا الزاماً باید به کشور خود بازگردند. کشورهای غربی که معمولاً پذیرنده هستند معتقد بودند این افراد نباید حق ماندن داشته باشند و برعکس کشورهای مبدأ مایل بودند حق بیشتری به قربانیان داده شود.

نهایتاً ماده ۷ پیش‌بینی می‌کند که کشورها تصویب مقرراتی را مورد بررسی قرار می‌دهند که قربانیان اگر نخواستند به کشورشان بازگردند بتوانند به طور موقت یا دائم در کشوری که مورد بهره‌کشی واقع شده بودند باقی بمانند. برعکس چنانچه قربانی بخواهد به کشور متبوعش (یا کشوری که حق اقامت دائم در آن داشته) بازگردد بازهم این حق را دارد و کشور متبوعش باید بازگشتش را تسهیل کند. برای مثال چنانچه کارت شناسایی یا گذرنامه نداشته باشد، سریعاً این اسناد را در اختیارش بگذارد. لذا باید پذیرفت که تحریر ماده ۷ (و همچنین بند ۲ ماده ۸ درخصوص بازگرداندن قربانیان) به گونه‌ای سازش بین خواسته‌های دو گروه ایجاد کرده و درعمل دست کشورهای پذیرنده برای نحوه برخورد با قربانیان را باز گذاشته است.(۳۲)

سوم. مقررات مربوط به پیش‌گیری و همکاری

الف. همکاری

برطبق ماده ۱۰ مجریان قانون در کشورهای عضو پروتکل اعم از سرویس‌های کشف، سرکوب جرم یا ماموران ادارات مهاجرت در چارچوب قوانین داخلی خود، ملزم به همکاری با

یکدیگر در مورد شناسایی مجرمان وقربانیان و تبادل اطلاعات درباره روش‌های کار مجرمان هستند.

همچنین مطابق این ماده مقرر شده که کشورها در آموزش ماموران وکارکنانی که با این قبیل جرائم سروکار دارند به یکدیگر کمک کرده و به خصوص در زمینه‌های جرم‌یابی، روش‌های تحقیق و همچنین برای کمک و حمایت از قربانیان دوره‌های آموزشی ترتیب دهند.

مطابق ماده ۱۳ پروتکل، کشورها همچنین در تصدیق اصل بودن یا نبودن اسناد شناسایی و گذرنامه و سایر اسناد سفری که منتسب به آن‌ها است ولی در کشورهای دیگر مورد تردید قرار گرفته یا مظنون به این است که برای قاچاق و بهره کشی از افراد از آن‌ها استفاده شده، با دیگر کشورها همکاری می‌کنند.

ب. پیش‌گیری

ازدیاد رفت و آمدهای بین کشوری به خصوص در کشورهایی که دارای پیمان‌های منطقه‌ای درخصوص تسهیل رفت و آمدهای بین کشوری هستند باعث سوء استفاده باندهای تبهکار شده است. این باندها ازکاهش کنترل‌های مرزی استفاده کرده و با سهولت بیشتر به انتقال قربانیان خود می‌پردازند. لذا ماده ۱۱ پروتکل از کشورها می‌خواهد برای مبارزه با این جرائم، بدون آن که آسیبی به معاهدات موجود بین آن‌ها برسد، براقدامات امنیتی و کنترل مرزی خود بیافزایند. همچنین مقرراتی به تصویب برسانند که شرکت‌های حمل و نقل را موظف کند روادید و گذرنامه مسافران را کنترل کنند.

از دیگر اقدامات پیشگیرانه ارتقای کیفیت گذرنامه و روادید و سایر اسناد شناسایی و سفراست. به گونه‌ای که جاعلان و قاچاقچیان نتوانند به راحتی آن را جعل کرده یا در اسناد صادره از سوی دولت دست ببرند.

ماده ۹ پروتکل ناظر به برخورد بنیادین با مشکل و پیش‌گیری از این جرم از طریق تلاش‌های اجتماعی، فرهنگی واقتصادی است. لذا از اعضا خواسته شده از جمله با توسل به همکاری‌های دو یا چند جانبه دلایل به دام افتادن افراد به چنگال باندهای تبهکار را از بین ببرند که ازجمله این دلایل فقر، توسعه نیافتگی و نابرابری تمامی گروه‌های اجتماعی برای دست‌یابی به امکانات است.

بذل توجه بیشتر به مناطق محروم در کشورهای مبدا و سعی در فقرزدایی و تلاش در جهت توسعه هرچند لازم و مفید است ولی آن‌طور که در این پروتکل از آن یاد شده بیشتر به ابزاری تشویقی و ابزار امیدواری شبیه است تا الزامی حقوقی.

مبحث دوم- پروتکل علیه قاچاق مهاجران از طریق زمین، هوا و دریا

پروتکل علیه قاچاق مهاجران از طریق زمین، هوا و دریا از نظر مقررات تا حدی شبیه به پروتکل مبارزه با بهره‌کشی از افراد است زیرا موضوعاً شباهت‌های زیادی بین این دو وجود دارد. لذا این پروتکل نیز با هدف مبارزه با قاچاقچیان، از کشورهای عضو می‌خواهد در قوانین جزایی خود برخی فعالیت‌ها را جرم تلقی کنند. همکاری‌های خود را برای کنترل موثر مرزها و عبور و مرور افراد ارتقا دهند و در انتها نیز مقرراتی برای آموزش پرسنل ذیربط و آموزش عمومی مردم دارد. شاید تنها ویژگی این پروتکل وجود مقرراتی درباره نحوه بازرسی کشتی‌های مظنون به قاچاق افراد است.

اول. مقررات عمومی (تعریف، جرم شناختن برخی اعمال، حوزه عمل و هدف)

پروتکل، از کشورهای عضو می‌خواهد که مبارزه با قاچاق افراد را از طریق پیش‌گیری، تحقیق و بازرسی و تعقیب متخلفان و از طریق همکاری بین دولت‌های عضو عملی سازند. این پروتکل همچنین سعی دارد حقوق انسانی و دیگر منافع مهاجران را با ارتقای همکاری‌های بین‌المللی افزایش دهد. لکن از حوزه فعالیت‌های مربوط به گروه‌های جنایتکار بین‌المللی خارج نمی‌شود.

از کشورهای عضو خواسته شده است (ماده ۶) که قاچاق مهاجران و فراهم کردن تمهیدات آن را جرم تلقی کنند.[۳۳] لذا جعل اسناد سفر و تشکیل مدارک شناسایی جعلی و کسب و ارائه و در اختیار داشتن چنین اسنادی، اگر به منظور قاچاق مهاجران باشد، مطابق این پروتکل باید جرم دانسته شود. همچنین مشارکت در این جرائم، سازمان‌دهی و صدور دستور قاچاق مهاجران به دیگران نیز باید جرم تلقی شود.

باتوجه به این که در بسیاری موارد قاچاق، جان مهاجران را به خطر می‌اندازد ماده ۶

پروتکل از کشورها می‌خواهد تا در قوانین خود منظور کنند که هرگاه قاچاق به گونه‌ای باشد که جان یا امنیت افراد به خطر افتد یا باعث کسر شأن انسانی یا بدرفتاری با آنان باشد، مورد از موارد تشدید مجازات تلقی شود. نکته قابل توجه این است که نفس مهاجرت غیرقانونی از سوی این پروتکل جرم شناخته نشده است. حتی ماده ۵ تصریح دارد که مهاجران صرفاً به خاطر این که موضوع قاچاق بوده‌اند مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند.

دوم. قاچاق از طریق دریا

هدف از اختصاص بند خاصی در مورد قاچاق از طریق دریا این است که به کشورها این قدرت داده شود که در مواجهه با کشتی مظنون به قاچاق مهاجران، بتوان با حفظ حاکمیت کشور صاحب پرچم با آن برخورد کرد و از جمله کشتی را مورد توقیف و بازرسی قرار داد.

طبق قاعده کلی، اقدام علیه یک کشتی در دریا فقط می‌تواند به وسیله یا با اجازه کشور صاحب پرچم انجام گیرد. این بخش از پروتکل که ظاهراً مبتنی بر کنوانسیون حقوق دریاها مصوب ۱۹۸۲ و کنوانسیون سازمان ملل علیه قاچاق غیرقانونی مواد مخدر و داروهای روانگردان مصوب ۱۹۸۸ است،[۳۴] از این قاعده تجاوز نکرده و فقط از کشورهای عضو می‌خواهد تا حداکثر امکان در زمینه دادن این مجوز با یکدیگر همکاری کنند.

طبق پروتکل هر کشور عضو در مواجهه با یک کشتی مظنون در دریای آزاد، ابتدا از کشور صاحب پرچم می‌خواهد که صحت ثبت آن را کنترل کند و درصورت صحت ثبت، اجازه توقیف و بازرسی دهد. کشور صاحب پرچم باید سریعاً به این درخواست پاسخ دهد. لکن در پاسخ خود می‌تواند حدود اقداماتی که اتخاذ آن علیه کشتی مزبور مجاز است را مشخص کند. کشوری که دست به بازرسی کشتی می‌زند ملزم است این حدود را رعایت کند مگر آن که جان و امنیت افراد در خطر فوری قرار گرفته باشد.

در مورد کشتی مظنونی که پرچمی برنیافراشته یا علائم ثبت ظاهری نداشته باشد، می‌توان آن را بازداشت کرده و مورد بازرسی قرار دارد. لکن این کار باید فقط به وسیله کشتی‌های جنگی یا دیگر کشتی‌های دولتی انجام گیرد.

هر یک از کشورها می‌توانند علاوه بر دادن اجازه تفتیش به دیگر کشورها، از آن‌ها

درخواست توقیف، بازرسی و تفتیش کشتی‌های حامل پرچم خود را نیز بنمایند. این درصورتی است که کشوری به یکی از کشتی‌های تبعه خود و دارای پرچم خود، در مورد قاچاق انسان مظنون شده باشد، ولی دسترسی به آن نداشته باشد. طبق پروتکل دیگر اعضا باید در حدود امکانات خود به این درخواست پاسخ مثبت دهند. تمامی این اقدامات باید باتوجه به حفظ سلامت افراد حاضر در کشتی و حفاظت از محیط زیست و همچنین منافع تجاری کشتی‌ها و دولت‌های آن‌ها انجام گیرد. همچنین از کشورها خواسته شده با انعقاد توافق‌های دوجانبه دراین مورد از حدود این پروتکل فراتر روند.

سوم. همکاری، پیش‌گیری و دیگر اقدامات

از کشورهای عضو درخواست شده است که اقدامات پیش‌گیرانه عمومی اتخاذ کنند و با این فرض که یکی از دلایل تن دادن مهاجران به سفرهای قاچاق عدم اطلاع آنان از شرایط سفر قاچاق و شرایط واقعی به هنگام رسیدن به مقصد است. ماده ۱۵ از کشورها می‌خواهد در همکاری با یکدیگر این اطلاعات را به سایرین انتقال داده و اطمینان حاصل کنند که مردم و مهاجران بالقوه نیز از این اخبار مطلع می‌شوند.

از دیگر راه‌های پیش‌گیری مورد توجه پروتکل لزوم فقرزدایی است، ولی بند دو از ماده ۱۵ که ناظر به این امر مهم است تنها از کشورها می‌خواهد برنامه‌های توسعه و همکاری در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را در مناطق محروم اجتماعی واقتصادی کشور خود به اجرا گذارده و بدین ترتیب به ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی قاچاق غیرقانونی مهاجران نظیر فقر و توسعه نیافتگی حمله کنند.

این پروتکل همچنین خواستار جمع‌آوری و انتقال اطلاعات جهت ماموران اجرایی و مسؤولان امور مهاجرت در کشورها شده است. این اطلاعات عبارتند از آخرین روش‌هایی که قاچاقچیان به کار می‌گیرند، راه‌هاو مسیرهایی که انتخاب می‌کنند و روش‌های جدیدی که ماموران تحقیق و بازرسی برای کشف و سرکوب قاچاق به کار می‌گیرند.

یکی از مهم‌ترین وسایلی که مورد استفاده قاچاقچیان قرار می‌گیرد، گذرنامه، روادید و اوراق شناسایی جعلی یا دست‌کاری شده است. قاچاقچیان معمولاً هنگام ورود مهاجران به

کشور مقصد این گذرنامه‌های جعلی را از آن‌ها گرفته و در موارد بعدی مجدداً برای مهاجران دیگر استفاده می‌کنند.

مواد ۱۲ و ۱۳ پروتکل برای مقابله با این ترفند قاچاقچیان ارائه طریق‌هایی کرده است منتها با توجه به تفاوت در امکانات و توانایی کشورها در مبارزه با جعل و سواستفاده از اسناد هویت، پروتکل یک استاندارد قطعی ارائه نکرده و طبق ماده ۱۲ هر کشور باتوجه به امکانات موجود سعی خواهد کرد اسناد شناسایی، گذرنامه و ویزایی که صادر می‌کند به کیفیتی باشد که نتوان به سادگی جعل کرد یا در آن دست برد و از آن استفاده ناصحیح کرد.

همچنین هر کشور عضو، ترتیبی اتخاذ می‌کند تا "نتوان اسنادی را که به نامش صادر می‌شود، به طرق غیرقانونی به‌دست آورد." منظور آن است که نظارت و کنترل در نظام اداری به گونه‌ای سازمان‌دهی شود که امکان به دست آوردن مدارک شناسایی به نام‌های غیرواقعی یا کسب گذرنامه سفید و بدون نام یا کاغذ آرم‌دار دولتی که برای چاپ اوراق شناسایی به کار می‌رود، از طریق ارتشای ماموران یا سرقت وجود نداشته باشد.

یکی دیگر از راه‌های پیش‌بینی شده برای مبارزه با استفاده از اسناد جعلی، همکاری کشورها در تشخیص اسناد جعلی است. به این ترتیب که اگر کشور دیگری در اصالت و صحت سند و مدرک شناسایی مسافران شک کرد بتواند از کشوری که اسناد به نام او صادر شده بخواهد در اسرع وقت این اسناد را بررسی کرده و درباره صحت و سقم آن به کشور درخواست کننده اطلاع دهد.

چهارم. وضعیت مهاجران

یکی از مهم‌ترین وپیچیده‌ترین نکات در قضیه قاچاق مهاجران، وضعیت حقوقی مهاجران غیرقانونی است. روح اساسی پروتکل این است که این افراد در واقع خود قربانیان جرم هستند و نباید با آن‌ها به عنوان مجرم برخورد کرد. لکن این تنها مسأله مورد سوال درباره مهاجران نیست. سوال اصلی این است که بعد از آن که مهاجرین غیرقانونی کشف شدند آیا باید بلافاصله به موطن خود یا کشوری که از آنجا آمده‌اند عودت داده شوند یا حق خواهند داشت در کشوری که به آن مهاجرت کرده‌اند اقامت گزیده یا حداقل بتوانند مسیرهای قانونی برای اقامت

درآن کشور را طی کنند. کشورهای مهاجرپذیر، که مقصد این جریان قاچاق هستند، معتقد بودند که حداقل کاری که باید در قبال این افراد کرد بازگرداندن آنان به کشورهایشان است و نمی‌پذیرفتند کسانی که به این ترتیب به خاکشان آمده‌اند بتوانند نهایتاً در آنجا بمانند. به عقیده این دسته از کشورها چنانچه چنین حقی به مهاجران قاچاق داده شود، در واقع بر قاچاق صحه گذارده و این کار را تایید کرده‌ایم. لذا راه حل میانه‌ای انتخاب شد و آن این بود که (مواد ۱۸ و ۱۹) اولاً کشورهای متبوع مهاجران بازگشت سریع آن‌ها را بپذیرند و ثانیاً در کشورهای مقصد مسأله وضعیت حقوقی مهاجران به حقوق بین‌الملل عمومی و سایر کنوانسیون‌های حقوق بشر و بشردوستانه ارجاع داده شود و ثالثاً برخی از منابع حقوقی که باید با توجه به آن‌ها در مورد مهاجران تصمیم‌گیری شود، در پروتکل تصریح شده که از جمله آن‌ها کنوانسیون ۱۹۵۱ و پروتکل ۱۹۶۷ درباره وضعیت پناهندگان و اصل عدم راندن پناهندگان و اصل عدم تبعیض است که در این کنوانسیون‌ها به آن اشاره شده است. این راه حل به معنی تصمیم‌گیری مورد به مورد و با توجه به وضعیت خاص هر مهاجر است و عملاً دست کشورهای پذیرنده را برای بازگرداندن مهاجرانی که پناهنده محسوب نمی‌شوند باز گذاشته است.

یادداشت‌ها

1. Convention des Nations Unies contre la criminalite transnationale organisee (United Nations Convention against Transnational Organized Crime, 15 Dec 2000).

2. Protocole contre le trafic illicite de migrants par terre, aire et mer, additionnel a la Convention des Nations Unies contre la criminalite transnationale organisee (Protocol against the Smuggling of Migrants by Land Air and Sea Supplementing the United Nations Convention against Transnational Organized Crime, 18 Dec 2001).

3. Protocole additionnel a la Convention des Nations Unies contre la criminalite transnationale organisee visant a prevenir, reprimer et punir la traite des personnes, en particulier des femmes et des enfants (Protocol to Prevent, Suppress and Punish trafficking in Persons, Especially Women and Children, Supplementing the United Nations Convention against Transnational Organized Crime, 15 Nov 2000).

۴. اصطلاح "فراملی" در ترجمه کلمه transnational در زبان‌های انگلیسی و فرانسه آمده است که مراد از آن تفکیک جنایات موضوع این کنوانسیون از جنایات بین‌المللی است. جنایات بین‌المللی که موضوع حقوق بین‌الملل عمومی هستند بیشتر با جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی، نسل‌کشی و امثال آن شناخته می‌شوند و تحت حاکمیت کنوانسیون مربوط به دیوان جزایی بین‌المللی هستند. درحالی که موضوع این کنوانسیون جرائم عادی هستند که توسط سازمان‌های جنایتکار ارتکاب شده و به نحوی به بیش از یک کشور مربوط باشند.

5. Single Convention on Narcotic Drugs, 1961: Convention on psychotropic Substances, 1971: United Nations Convention against the illicit Traffic in Narcotic Drugs and Psychotropic Substances 1988.

۶. این کنوانسیون در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۰ لازم الاجرا گردیده است و تاکنون ۱۶۰ کشور به آن پیوسته‌اند. جمهوری اسلامی ایران نیز به هر سه کنوانسیون سازمان ملل در مبارزه با مواد مخدر پیوسته است.

۷. برای مطالعه بیشتر درباره مبارزه با قاچاق مواد مخدر در سطح بین‌المللی ر.ک:

Catherine Bocobza, La politique internationale de lutte cotre le trafic illicite de drogues dans le cadre des Nations Unies, These, Universite Paris II, 1992; Mario Bettati (Ed.) L'ONU et la Drogue, Paris: Edition A. Pedone, 1995.

۸ برخی مطالعات، تعداد زنانی را که به این ترتیب در اروپای غربی به فحشا کشیده شده‌اند تا ۵۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند برای مثال رک:

Marion Van Renterghem, "Filles esclaves vennues de l'Est", *Le MONDE*, 01, Decembre 2000.

۹. جلسه ۳۰۴۶ شورای امنیت مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲.

۱۰. سخنرانی ایراد شده در مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۹۵ برای خلاصه‌ای از آن ر.ک:

Journal *Le Monde*, 24 octobre 1995, P. 4

11. A/50/6 du 24/Octobre/1995.

۱۲. به ویژه مواد ۴۱ و ۴۲ منشور که در صورت به خطر افتادن صلح، نقض صلح یا تجاوز یک کشور به کشور دیگر حتی‌الامکان اقدام نظامی را پیش‌بینی کرده است.

۱۳. برمبنای این طرح قرار بود شورای امنیت از جمله کشورهای عضو بخواهد که در زمینه مبارزه با قاچاق مواد مخدر همکاری کنند ولی برزیل باعث کنار گذاشتن این طرح شد زیرا در پی پیشنهاداین طرح از سوی انگلستان، برزیل پروژه دیگری را طرح کرد که در آن اشاره به "تهدید علیه صلح" حذف شده بود و از دبیرکل خواسته شده بود مجمع عمومی سازمان ملل را به اجلاس ویژه برای بحث در این مورد فراخواند. طرح قطعنامه برزیل نیز با توجه به بی‌رغبتی قدرت‌های بزرگ به تشکیل چنین اجلاسی کنار گذاشته شد. رک:

H. Freudenschub, "Article 39 of the UN Charter revisited", Austrian publ. Intl. Law 46, 1-39 (1993) p. 27.

14. Deeply disturbed also by the growing cultivation, production and trafficking of drugs in Afghanistan, especially in areas controlled by the Taliban...

Demands further that the Taliban, as well as others, halt the cultivation, production and trafficking of illegal drugs;

15. Reiterating its deep concern over... the significant rise in the illicit production of opium...

16. A/49/748 annexe partie I.

۱۷. ر.ک. اسناد سازمان ملل:

(E/CN. 15/1998/6/Add.1) , (A/C. 3/51/7, annexe), (E/CN. 15/1996/2/Add.1)

18. RES/14 (1998) 28/07/1998.

19. Resolution 53/111, (9/12/1998).

۲۰. کمیته ویژه کار خود را بر روی متن طرحی (A/AC.254/4) آغاز کرد که ناشی از کار گروه متخصصان بین‌الدولی بود که در فوریه ۱۹۹۸ در شهر ورشو تشکیل جلسه داده بودند. همچنین نتایج هفتمین اجلاس کمیسیون پیش‌گیری از جنایت و عدالت جزایی که در آوریل ۱۹۹۸ در شهر وین برگزار شده بود و حاصل کار گردهمایی غیررسمی

سپتامبر ۱۹۹۸ بوینس ایرس و مجموعه‌ای از پیشنهادات دولت‌ها (A/AC.254/5 et Add) مبنای کار کمیته بود.

21. 53/114 du 9/12/1998, 54/126 du 17/12/1999, 54/127 du 17/12/1999, 54/128 du 17/12/1999, 54/129 du 17/12/1999

۲۲. نمایندگان جمهوری اسلامی ایران تنها کنوانسیون اصلی را امضا کرده‌اند.

۲۳. اولین اجلاس این گروه از ۳۰ ژانویه تا ۳ اوت سال ۲۰۰۱ میلادی در وین تشکیل شد. (ر.ک: اسناد سازمان ملل (A:A/C.260/1

24. Organisation regional d'integration economique.

۲۵. این جرائم در مواد ۵، ۶، ۸ و ۲۳ کنوانسیون تعریف شده‌اند ر.ک: ذیلاً صفحه ۱۴.

۲۶. جرم سنگین طبق تعریف ماده ۲ کنوانسیون، جرمی است که مجازات آن معادل چهار سال زندان یا بیشتر باشد.

۲۷. این جرم به انگلیسی Money laundering و به فرانسه Blanchiment d'argent خوانده می‌شود.

۲۸. درخصوص تطهیر پول و مبارزه بین‌المللی با این پدیده از جمله ر.ک:

Richard Clutterbuck, Drugs, Crime and Corruption, London: MacMillan, 1995, pp. 95-120.

۲۹. این ماده ناظر به همکاری با کشورهای در حال توسعه و کشورهای در حال تغییر اقتصادی، برای تقویت امکان این کشورها در پیش‌گیری و مبارزه با جرائم فرامرزی سازمان یافته و اجرای کنوانسیون حاضر است. برطبق این ماده حسابی درچارچوب مکانیسم بودجه سازمان ملل متحد افتتاح می‌شود که کشورها بـه صورت منظم و اختیاری مبالغی را به عنوان کمک به کشورهای جهان سوم به این منظور به آن حساب واریز خواهند کرد.

۳۰. ماده چهار کنوانسیون تحت عنوان "حفاظت از حاکمیت" بازتاب این نگرانی عمومی در بین کشورهای ضعیف‌تر جهان است. برطبق بند یک این ماده: "دولت‌های عضو وظایف خود را مطابق این کنوانسیون به گونه‌ای اعمال می‌کنند که با برابری حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها و اصل عدم دخالت در امور داخلی دیگر کشورها هم‌خوانی داشته باشد."

برطبق بند دوم همین ماده: "هیچ یک از مقررات کنوانسیون حاضر به یک کشور عضو این اختیار را نمی‌دهد که در سرزمین کشوری دیگر اعمال صلاحیت و اقدامی کند که براساس قوانین داخلی آن کشور انحصاراً مختص مقامات آن کشور باشد.

۳۱. ر.ک: یادداشت‌های تفسیری بر اسناد کنفرانس A/55/383/Add.1 صفحه ۱۴.

۳۲. همان.

۳۳. طبق تعریف ماده ۳ پروتکل، قاچاق مهاجران عبارت است از: وارد کردن اشخاص به کشوری که تبعه آن نبوده و از نظر قانونی اجازه ورود و اقامت در ان کشور را ندارند. یا جا دادن به این افراد به شرطی که منظور از این کار کسب منافع مادی باشد.

۳۴. برای مثال مراجعه کنید به ماده ۱۷ کنوانسیون ۱۹۸۸ که به مبارزه با قاچاق از طریق دریا اختصاص دارد.

ضرورت منطقه‌گرایی پولی در گروه شش به علاوه یک[۱]

محمود متوسلی و علی بی‌نیاز[۲]

۱. مقدمه

عبارت "ضرورت منطقه‌گرایی پولی در گروه شش به علاوه یک" به ضرورت ایجاد اتحادیه پولی بین شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران اشاره دارد که اساس پیشنهاد این نوشتار را تشکیل می‌دهد. بررسی‌های آماری ما نشان می‌دهد که حجم تجارت کالایی ایران و شورای همکاری خلیج فارس طی سال‌های اخیر به شکل چشم‌گیری افزایش یافته است. به عنوان مثال، به طور متوسط طی سال‌های ۹۹-۱۹۹۷ میلادی، ۹/۳ درصد از کل تجارت خارجی ایران با ترکیبی عمدتاً غیرنفتی در شعاعی کمتر از ۲۰۰۰۰ کیلومتر از تهران صورت گرفته است که ۵۹ درصد از آن به تجارت با شورای همکاری اختصاص داشته است. همچنین براساس تخمین ما از معادله جاذبه تجارت خارجی دوجانبه ایران برای سال‌های ۹۹-۱۹۹۰ میلادی، به طور متوسط هر عضو شورای همکاری خلیج فارس بیش از $(e^{3.13}-1)=21.87$ برابر بیشتر از یک کشور معمولی دیگر در مجموعه داده‌های مورد آزمون ما، با ایران تجارت داشته است.[۳] این به آن معنی است که کشورهای گروه شورای همکاری پس از خاتمه

---

۱. نویسندگان مراتب تشکر خود را از پروفسور میکل فریتانی (Michele Fratianni)، استاد دانشگاه ایندیانای امریکا به خاطر راهنمایی‌های علمی و توصیه‌های ارزنده دراین تحقیق ابراز می‌دارند.

۲. دکتر محمود متوسلی، دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و دکتر علی بی‌نیاز، مدرس دانشگاه و کارشناس وزارت امور خارجه هستند.

۳. عدد ۲۱/۸۷ قدری اغراق آمیز به نظر می‌رسد. بخشی از این عدد مربوط به عوامل نزدیکی بین ایران و این

جنگ ایران و عراق، به سرعت در جهت تقویت هم پیوندی تجاری خود با ایران گام برداشته و شرایط عمومی خارجی کشور به شکل ناباورانه‌ای بر منافع اقتصادی ناشی از این هم پیوندی تجاری و درنتیجه برسرعت آن در دو طرف افزوده است.

بنابراین لازم است ایران و کشورهای شورای همکاری برای نهادینه نمودن تمایل تجاری خود و تقویت هم پیوندی‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی به یک استراتژی بلندمدت پولی دست بزنند و به این وسیله، ضمن در امان گرفتن تجارت خود از زیان‌های ناشی از نوسان نرخ ارز، افزایش تجارت و یادگیری‌های تراکمی ناشی از همکاری،[1] جنگ با تورم، رشد بادوام اقتصادی، دست‌یابی به امنیت منطقه‌ای و ثبات پایدار سیاسی و تجهیز به صدای واحد منطقه‌ای را به دست آورند.

پی‌گیری این استراتژی نه تنها با اصول ۳، ۱۵۳ و ۸۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر منع دخالت دادن بیگانگان در اداره منابع مالی و اقتصادی کشور مغایرتی ندارد، بلکه مصداقی است از اولین اجرای هدفمند و سیستماتیک اصل یازدهم قانون اساسی که درآن نقش دستگاه دیپلماسی کشور از نظر سمت و سو دادن به همکاری‌ها و طراحی سازمان مناسب پیش‌برنده اهداف اتحادیه، در میان همه دستگاه‌های اجرایی کشور، منحصربه فرد است.

اما پیشنهاد مذکور ممکن است از دو جهت با اعتراض مواجه شود:

نخست این که، کشورهای گروه فرضی "شش به علاوه یک" منطقه بهینه پولی (OCA)[2] نیستند و دوم این که تشکیل یک اتحادیه پولی متمرکز[3] دراین کشورها با فقدان اراده لازم سیاسی از سوی دولت‌های آنان مواجه است.

کشورها، مانند مرز مشترک، راه آبی مشترک، فرهنگ و زبان مشترک وغیر آن می‌باشد که ما می‌توانستیم از طریق معرفی متغیرهای مجازی در معادله جاذبه آن را از عدد فوق خارج نماییم. حتی با وجود این تعدیل، به دلیل بزرگی اثر، نتیجه حاصله به نظر نمی‌رسد تغییر نماید.

1. Cumulative logic of Integration

2. Optimum Currency Area. (OCA)

۳. اتحادیه پولی متمرکز (Centralized Monetary Union) در واقع در نقطه مقابل اتحادیه پولی غیرمتمرکز (Decentralized Monetary Union) قرار دارد که ما در جای دیگر آن را برای هم پیوندی پولی میان ایران و منطقه یورو پیشنهاد کرده‌ایم و درخصوص سه شکل مختلف آن، یعنی یوروایزاسیون، نظام میخ‌کوب ارزی و تشکیل برد پولی بحث نموده‌ایم. اما چنان اتحادیه‌ای، در حال حاضر، از نظر سیاسی فقط چشم‌اندازی یک جانبه دارد و بنابراین نسبت به پیشنهاد این نوشتار مرجوح به شمار می‌رود.

در پاسخ به اعتراض اول، ما از بصیرت‌های حاصل شده پس از تشکیل منطقه پولی اروپا[1] استفاده می‌کنیم و بر بعد مالی در تشکیل یک منطقه پولی تأکید می‌ورزیم. به نظر ما کشورهای گروه شش به علاوه یک، به دلیل برخورداری از سرمایه مالی قابل توجه در بخش عمومی و خصوصی خود، دارای مزیت نسبی در شکل دهی به یک منطقه پولی بادوام هستند. ضمن آن که بررسی‌های ما نشان می‌دهد که مناطق پولی شکل گرفته درتاریخ جهان، حتی موفق‌ترین آنان، یعی منطقه پولی یورو، هیچ‌گاه معیارهای اقتصادی منطقه بهینه پولی را برآورده ننموده‌اند.

در پاسخ به اعتراض دوم، ما از آموزه‌های تاریخی مربوط به مناطق پولی جهان استفاده نموده و با تأکید بر عنصر امنیت، به مشکلات ساختار امنیتی و مزایای ژئواکونومیک کشورهای گروه فرضی شش به علاوه یک در تشکیل یک منطقه پولی اشاره می‌کنیم. به نظر می‌رسد در شرایط نوین میل جهان به منطقه گرایی، ویژگی‌های ساختاری و نهادی این کشورها در کنار خصوصیات اجتماعی و سیاسی مردمان آنها، منطقه‌گرایی با موتور محرکه پولی را به اقدامی ارزنده و بلکه ضرورتی غیرقابل اجتناب تبدیل نموده است.

با این پیش درآمد، سازمان بقیه مطالب این مقاله به قرار زیر است: قسمت دوم، با اشاره به بصیرت‌های حاصل شده پس از منطقه پولی اروپا. درخصوص صلاحیت کشورهای گروه فرضی شش به علاوه یک برای تشکیل اتحادیه پولی متمرکز[2] اظهار نظر می‌نماید. قسمت سوم از بعد سیاسی و امنیتی هزینه منطقه گرایی پولی در گروه شش به علاوه یک را به بحث می‌کشاند و قسمت چهارم با بحث درخصوص جایگاه کشورهای گروه فرصی شش به علاوه یک در منطقه گرایی‌های پولی آینده جهان، ایده‌ای را نسبت به هزینه‌های بیرون ماندن از ترتیبات پولی جهان به دست می‌دهد.

۲. آیا گروه شش به علاوه یک، یک منطقه بهینه پولی است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، ابتدا باید ببینیم تاریخچه و تعریف یک منطقه بهینه پولی

1. European Monetary Union (EMU)

۲. اتحادیه پولی متمرکز برخلاف اتحادیه پولی غیرمتمرکز، درگیر در ساخت سازمان‌های مشترک مثل بانک مرکزی اتحادیه و غیرآن می‌شود و در نتیجه ایجاد آن پرهزینه و زمان بر می‌باشد و دشوارتر از ایجاد یک اتحادیه پولی غیرمتمرکز است.

چیست. آنگاه باید دید آیا مناطق پولی تشکیل شده در جهان توانسته‌اند معیارهای مد نظر ادبیات منطقه بهینه پولی را برآورده نمایند و از این دو گذشته، پیشنهاد تشکیل منطقه پولی برای کشورهای گروه فرضی شش به علاوه یک براساس معیارهای منطقه بهینه پولی و یا سایر موازین اقتصادی، چقدر قادر است نمره مثبت اخذ نماید. موضوعات فوق در سه زیر قسمت در زیر بحث خواهد شد.

۱-۲ پیشینه تاریخی و تعریف یک منطقه بهینه پولی

اصطلاح منطقه بهینه پولی با نام رابرت ماندل[1]، برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۹ میلادی اقتصاد و مقاله او[2] در سال ۱۹۶۱ میلادی شناخته می‌شود. منظور از اصطلاح فوق، محدوده‌ای از نظر جغرافیایی بهینه است که درآن وسیله عمومی پرداخت‌ها، یک پول واحد و یا چند پول مختلف است با نرخ برابری ثابت، بی‌نهایت تبدیل پذیر نسبت به یکدیگر و نوسان کننده در مقابل سایر پول‌ها می‌باشد. کلمه "بهینه" در اصطلاح فوق بر حسب دو هدف کلان تعادل درونی و بیرونی اقتصاد تعریف می‌شود. تعادل درونی اقتصاد، ناظر به دست‌یابی موازنه بهینه بین نرخ بیکاری و نرخ تورم[3] است و تعادل بیرونی اقتصاد، ناظر به دست‌یابی موازنه مطلوب و قابل دوام در وضعیت تراز پرداخت‌های خارجی اقتصاد است. که برای هر اقتصادی میزان آن ممکن است متفاوت باشد.

از نظر تاریخی بحث منطقه بهینه پولی به شایستگی نظام‌های ثابت و شناور ارزی در دست‌یابی به تعادل بیرونی و درونی اقتصاد برمی‌گردد و مقوله‌ای از تئوری بهینه دوم[4] در اقتصاد می‌باشد، (کاوایی ۱۹۹۲).

تئوری بهینه اول شامل وضعیتی می‌شود که در آن قیمت‌ها دارای انعطاف کامل بوده و بازارهای سرمایه، کالا و عوامل تولیدی در مقیاس جهانی یکپارچه[5] باشند و ناسیونالیسم

---

1. Robert A. Mundell

2. A Theory of Optimum Currency Areas (1961)

۳. درصورتی که چنین موازنه‌ای وجود داشته باشد.

4. Second- best Theory

5. Integrated

اقتصادی از طریق ایجاد موانع مصنوعی سبب چند پاره شدن بازارها نگردیده باشد. در این حالت، منطقه بهینه پولی از نظر وسعت، شامل کل جهان خواهد بود و برگشت اقتصاد به حالت تعادل پس از مواجهه با اختلالات عرضه‌ای و تقاضایی، به غایت ملایم[1] بوده و با حداقل هزینه صورت می‌گیرد و منفعت ناشی از پول واحد به حداکثر می‌رسد. اما در حالت عدم دست‌یابی به چنان دنیای فاقد اصطکاکی[2]، کاربرد تئوری بهینه دوم و به کارگیری پول واحد، براساس موازنه بین ارزش حال[3] هزینه‌ها و منافع ناشی از هم پیوندهای پولی، در هر زیرمجموعه از مجموعه کشورهای جهان که دارای تناسب‌های لازم ساختاری باشند، معنی می‌یابد.

بدون ذکر جزئیات تئوریک و در یک جمع بندی کلی[4]، می‌توان منطقه بهینه پولی را منطقه‌ای دانست شامل دو ناحیه از یک کشور و یا دو کشور از یک منطقه جغرافیایی که در آن بازار کار و یا بازار سرمایه و یا بازار کالا دارای درجه بالایی از ادغام و هم پیوندی باشد. از این خصوصیات غالباً به عنوان معیارهای اقتصادی ارزیابی یک منطقه بهینه پولی یاد می‌کنند. در واقع مشخصه‌های فوق، تعدیل اقتصاد به حالت تعادل درونی و بیرونی را پس از مواجهه با یک تکانه اقتصادی تسهیل نموده و بر منافع ناشی از داشتن پول واحد و یا نرخ ارز ثابت در مقابل زیان‌های ناشی از آن می‌افزایند.

۲-۲ پاسخ سلبی

از دیدگاه سلبی کافی است که بپرسیم براساس معیارهای منطقه بهینه پولی کدامیک از مناطق پولی جهان تاکنون آزمایش فوق را با موفقیت از سر گذرانیده‌اند؟ آیا جامعه اقتصادی اروپا وقتی در سال ۱۹۵۸ میلادی یک اتحادیه گمرکی تشکیل داد. منطقه‌ای بهینه بود؟ یا ۲۳ سال بعد، وقتی در سال ۱۹۹۱ میلادی معاهده ماستریخ را امضاء نمود؟

آیا اجماع و یا حداقل اکثریتی از اقتصاددانان وجود دارند که اتحادیه پولی اروپا را

---

1. Smooth
2. Frictionless economy
3. Present discounted value
۴. متأسفانه به دلیل کمبود جا و عدم تناسب با ذائقه عمومی خوانندگان این نشریه، ادبیات OCA در این نوشته نیامده است.

براساس معیارهای منطقه بهینه پولی، یک منطقه بهینه پولی بدانند؟ اگر به گذشته دورتری برگردیم، آیا ایتالیا وقتی در سال ۱۸۶۱ میلادی اتحادیه پولی تشکیل داد. یک منطقه بهینه پولی بود؟ و یا یک صد سال بعد چنین شد؟ به وضوح بر اساس معیار جابه‌جایی نیروی کار (ماندل ۱۹۶۱)، ایتالیا نمی‌تواند یک منطقه بهینه پولی به حساب آید، (فرتیانی و هاسکرچ[1] ۲۰۰۲).
گروگمن[2] (۱۹۹۳) می‌گوید:

"ما هیچ دلیلی نداریم که قائل شویم ایالات متحده امریکا معرف یک منطقه بهینه پولی است." این درحالی است که ایالات متحده امریکا، به عنوان مدل پایه منطقه گرایی پولی در اتحادیه پولی اروپا از بدو تأسیس آن مطرح بوده است.

همچنین گروگمن (۱۹۹۵) می‌گوید:

"[ما] هیچ چیزی نداریم که به طور درست آن را مدل منافع ناشی از نظام ارزی ثابت و پول مشترک بنامیم... ما مسأله (انتخاب یک رژیم نرخ ارزی را) به اندازه کافی نظام داده‌ایم تا توافق حاصل شود که در این مسأله نوعی موازنه بین انعطاف اقتصاد کلانی در مقابل کارایی اقتصاد خردی مطرح است. متأسفانه، مانه کاملاً از شکلی که بعد اقتصاد کلانی موضوع را بیان کرده، خرسندیم و نه درحال حاضر راهی برای طراحی ابعاد اقتصاد خردی موضوع داریم.

از مدل ایالات متحده امریکا و اروپای غربی که بگذریم، در هیچ یک از پنج منطقه پولی موفق دیگر جهان در چهل سال گذشته که بر بنیان‌های پولی به جامانده از دوره استعمار[3] استوار

1. Fratianni and Hauskrecht
2. Krugman
3. Colonial rule

شده است، یعنی مناطق پولی کارائیب، جنوب آفریقا، شرق آفریقا، غرب آفریقا و مرکز آفریقا[1]، معیارهای مربوط به منطقه بهینه پولی رعایت نشده است. این به آن معنی است که منطقه گرایی پولی در عمل بیش از آن‌که در راستای رعایت معیارهای اقتصادی منطقه بهینه پولی حرکت نموده باشد، به عنوان ابزاری سیاسی و سمبلیک در جهت برانگیختن تعهد منطقه‌ای کشورهای عضو به اصل همکاری و گسترش همکاری به سایر زمینه‌ها به کار رفته است. باید گفت که دلایل کافی تاریخی از وجود ارتباط بین منطقه‌گرایی پولی و هر یک از ابعاد امنیتی، مالی و حتی نظامی در گوشه و کنار جهان وجود دارد، (مک نامارا[2] (۱۹۹۵)، تت (۱۹۹۵)، لی‌برد (۱۹۹۵)).

۳-۲ پاسخ ایجابی

از دیدگاه ایجابی، پاسخ ما به این پرسش که آیا کشورهای گروه شش به علاوه یک، منطقه بهینه پولی هستند، هم منفی و هم مثبت است. این پاسخ از آن جهت منفی است که در واقع مطالعه تجربی نشان می‌دهد که هیچ یک از شاخص‌های کلان اقتصادی در این کشورها درسال‌های اخیر شاهد هم‌گرایی نبوده‌اند. البته پتانسیل‌های منطقه جهت نیل به هم‌گرایی در مشخصه‌های عمده کلان اقتصادی، آن هم درآینده‌ای نه چندان دور و به شرط تحقق هم پیوندی پولی بین این کشورها قابل توجه است که به آنها در همین زیر قسمت اشاره خواهد شد. پاسخ ما از آن جهت مثبت است که حتی در پیشرفته‌ترین منطقه پولی جهان، یعنی منطقه پولی اروپا تحقق فعلی معیارهای منطقه بهینه پولی برای تشکیل یک منطقه پولی امری اجماعی نبوده است و در واقع موضوع به پیدایش دو مکتب و یا استراتژی اقتصادی در اتحادیه اروپا منجر شده است. از این هم گذشته، بصیرت‌هایی که اخیراً در موضوع منطقه‌گرایی پولی حاصل شده است، راه را به روشنی به نفع استدلال ما در ضرورت تشکیل یک اتحادیه پولی در گروه شش به علاوه یک باز می‌کند. ما این مطالب را در زیر به تفصیل بحث می‌کنیم.

---

۱. در واقع بین ۹۵-۱۹۶۵ میلادی، شانزده منطقه پولی در جهان شکل گرفته است و پنج منطقه از آن‌ها (که در بالا ذکر شد) به استثنای اتحادیه پولی اروپا به نوعی موفق بوده‌اند.

2. McNamara, Tett, Liburd

۱-۳-۲ پتانسیل‌های اقتصادی منطقه خلیج فارس

از نظر جابه‌جایی نیروی کار، بین استان‌های جنوبی ایران و اغلب این کشورها از دیرباز به رغم محدودیت‌های سیاسی، نیروی کار در رفت و آمد بوده است. مردم این کشورها از نظر تاریخی، زبان و فرهنگ بی‌مشابهت با مردم ایران به خصوص در مناطق جنوبی کشور نیستند. آب و هوا نیز عامل مشترک دیگری است که هم پیوندی را تشویق می‌کند. بنابراین، نمی‌توان پیش‌بینی نمود که اگر موانع سیاسی موجود بر سر راه جابه‌جایی نیروی کار برداشته شود و چشم‌انداز فعالیت اقتصادی پایدار در دو سو پدیدار گردید، مانع عمده‌ای بر سر راه ادغام بازار کار دو منطقه باقی بماند. به عبارت دیگر، برقراری پول واحد میان ایران و عربستان و یا هر یک از سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از نظر معیار ادغام بازار کار، به همان حد می‌تواند اشتباه تلقی شود که برقراری پول واحد میان استان تهران و خوزستان، از نظر شدت تجارت منطقه‌ای، همانگونه که اشاره شد، تجارت میان ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در چند سال اخیر و به دنبال اعلام اراده سیاسی حکام این کشورها به تقویت همکاری‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی، روند رو به رشدی را در پیش گرفته است. از نظر امکان جابه‌جایی سرمایه نیز، می‌دانیم بخش غیردولتی این کشورها، هم ایران و هم شورای همکاری خلیج فارس، دارای سرمایه مالی عظیمی هستند که چنانچه موانع سیاسی موجود بر سر راه جابه‌جایی آزاد سرمایه برداشته شود و از نظر حقوقی، بسترسازی‌های لازم، تعهد اصیل متقابل و درجه بالایی از ادغام سیاسی بین این کشورها صورت گیرد، به گونه‌ای که مردم این کشورها امنیت سرمایه را باور نمایند، سرمایه‌های بومیان نه تنها از منطقه خارج نشده که از سراسر جهان به سیستم بانکی منطقه وارد خواهد شد. گرچه بخش عمده‌ای از چالش‌ها دراین بخش، یعنی در غلبه بر سیستم انتظارات بخش خصوصی و دولتی قرار دارد. کشور بحرین از بازار مالی شناخته شده‌ای در سطح بین‌المللی برخوردار است و بهره‌گیری از یادگیری‌های تراکمی آن برای منطقه پولی با چشم‌انداز مالی مورد تأکید ما، یک فرصت مغتنم است. ایران وعربستان هر دو دارای ژست سیاسی نسبتاً چشم‌گیری هستند.ایران دارای ظرفیت‌های قابل توجه و آماده بهره‌برداری در بخش‌های انسانی و آموزشی است که به راحتی می‌تواند در خدمت شکوفایی اقتصادی منطقه قرار گیرد و عربستان سعودی دارای بانک مرکزی با نرخ تورم پایین است که در پایین آوردن نرخ تورم منطقه پولی

می‌تواند مؤثر باشد. فراتر از معیارهای کلاسیک منطقه بهینه پولی، ایران کشوری است نیازمند به سرمایه فیزیکی و با مردمی برون‌گرا که هر روز برجمعیت جوان جویای کار آن افزوده می‌شود و مسأله اشتغال اولین هدف اقتصادی آن را در حال حاضر تشکیل می‌دهد.[1] این کشور مدعی اجرای صحیح رژیم مردم سالاری دینی است و به خوبی توانسته است با ژستی در اندازه یک کشور صاحب سخن از نظر فرهنگی در سطح جهان ظاهر شود. چنین ژستی، یک سرمایه منطقه‌ای برای کشورهای گروه شش به علاوه یک می‌تواند محسوب شود. الگوی مردم سالاری دینی که می‌توان آن را نوع ترخیم شده‌ای از مردم سالاری لیبرال دانست و با مؤلفه‌های فرهنگی مردم این منطقه از جهان هم‌خوانی دارد، گزینه‌ای نافع برای رژیم‌های حاکم بر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از جهت نیل به مشروعیت لازم اجتماعی و ثبات سیاسی می‌تواند باشد.

مردم کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از نظر اجتماعی به آموزش مماشات و مسامحه و از نظر اقتصادی به آموزش کار و تلاش نیازمندند که هر دوی آنها از طریق در ارتباط نزدیک قرار گرفتن با مردم ایران قابل رفع است و الا نه یک بخش خصوصی مولد در این کشورها پاخواهد گرفت و نه امکان تصدی درست امور از سوی مردم بومی پدید خواهد آمد.

از سوی دیگر، در ایران بخش خصوصی از نظر تاریخی به صورت بدنه‌ای ضعیف، نسبتاً جدا و از نظر اقتصادی بی‌اعتماد نسبت به دولت درآمده و عمدتاً خود را در فعالیت‌های غیرمولد درگیر نموده است. راه فائق آمدن براین مشکل گسترش کلوچه ظرفیت‌های تولیدی و سرمایه‌ای کشور، راه‌یابی به یک نظام حقوقی کارا و در نتیجه ایجاد امنیت تولیدی و دست‌یابی به یک دولت معتبر[2] از نظر اقتصادی است که نیل به این مقاصد، به نظر ما، در شرایط حاضر تنها از طریق یک حرکت فرامرزی و منطقه‌ای امکان‌پذیر است.

---

۱. دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نموده است که در سال جاری در نظر دارد یک میلیون شغل جدید ایجاد نماید. بی‌تردید این یک ضرورت است اما نگرانی ویژه ما این است که این‌گونه اقدامات شجاعانه وقتی در چارچوبی یک جانبه به مورد اجرا گذاشته شود و وقتی کشور به دلیل درگیر شدن در اختلالات بیرونی سیاسی و اقتصادی، نتواند به یک استراتژی معتبر و کلان اقتصادی دست یابد، خود می‌تواند به هدردهی سرمایه کمیاب کشور منجر گردد. در واقع از نظر روش شناسی، دست یازیدن ما به منطقه گرایی پولی، جست‌وجویی است برای یافتن یک لنگر معتبر (A credible anchor) که براساس آن بتوان به نظم و استراتژی کلان اقتصادی پایدار و معتبر دست یافت.

2. Credible

توجه به این پتانسیل‌ها به ما می‌فهماند که یک اتحادیه پولی در منطقه خلیج فارس حتی در غیاب تناسب‌های ساختاری مورد نظر ادبیات منطقه بهینه پولی می‌تواند شکل گرفته و در گذر زمان و به تدریج صلاحیت‌های لازم مورد اشاره آن ادبیات را به دست آورد. منبع دیگر ما برای این استنتاج، تحولات صورت گرفته در اتحادیه پولی اروپا و بصیرت‌هایی است که پس از تشکیل این اتحادیه حاصل شده است، که در زیر قسمت بعدی، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۲-۳-۲ استراتژی‌های اقتصادی نیل به یک اتحادیه پولی

با نگاهی به تحولات اتحادیه پولی اروپا و مباحث پولی صورت گرفته در دهه ۱۹۷۰ میلادی جامعه اقتصادی اروپا، می‌توان به ریشه‌های دو استراتژی پولی در رسیدن به اتحاد پولی با عناوین مکاتب اقتصادی و پولی پی برد.

مکتب اقتصادی با اسم کارل شیلر[1]، وزیر امور اقتصادی و دارایی آلمان غربی و مکتب پولی با اسم ریمون بار[2]، که بعداً نخست وزیر فرانسه شد، شناخته می‌شود، (سوان[3] ۱۹۹۸)، این دو مکتب با درجات مختلفی از شدت و ضعف در اتحادیه اروپا تا پیمان ماستریخ در سال ۱۹۹۱ میلادی همچنان مورد بحث قرار می‌گرفتند و امروز هم از نظر علمی به قوت خود باقی هستند و در مورد بحث ما هم پیرامون صلاحیت کشورهای گروه شش به علاوه یک جهت هم پیوندی پولی مطرح می‌باشند. براساس مکتب اقتصادی، اتحادیه پولی جایزه‌ای در نظر گرفته می‌شد که تنها در انتهای فرآیند زمان برهم‌گرایی اقتصادی بین کشورها قابل دسترسی بود. چنین مکتبی فایده اتحادیه پولی را در حذف هزینه‌های تبدیل ارزی و جلوگیری از نااطمینانی‌های ناشی از نوسانات نرخ ارز می‌دید. درحالی که براساس مکتب پولی، اتحادیه پولی فراتر از هدف حذف هزینه‌های تبدیل ارزی، به عنوان وسیله‌ای در نظر گرفته می‌شد که روند هم‌گرایی و ادغام اقتصادی را تسهیل و رهبری می‌نمود. بنابراین درحالی که مکتب اقتصادی، برسازگاری از پیش موجود[4] در طبیعت و ساختار کشورهای منطقه پولی به عنوان پیش شرط ورود به یک اتحادیه

1. Karl Schiller
2. Raymond Barre
3. Swann
4. Ex-ante vs, Ex-post

پولی تأکید می‌ورزید، مکتب پولی، براثرات برون زایی[1] و سرریزی‌های[2] ناشی از هم پیوندی پولی، ماهیت کالای عمومی بودن "پول" و بالاخره تعامل استراتژیک اقتصادهای منطقه پولی ارزش می‌گذاشت.

براساس دیدگاه پولی، وجود اراده وعزم سیاسی بالای کشورهای شرکت کننده در هم پیوندی پولی، هماهنگی‌های ممکن آنان در سیاست‌های پولی، مالی و اجتماعی و پای‌بندی به اصل همکاری متقابل[3] در مواجهه با عدم تقارن‌های ساختاری و تصادفی، اجزای کلیدی دست‌یابی به یک اتحادیه پولی کامل درآینده محسوب می‌شدند. در این دیدگاه، پول واحد، اسبی بود که کالسکه هم پیوندی اقتصادی، سیاسی وامنیتی را به جلو می‌راند.

۴-۳-۲ بصیرت‌های به‌دست آمده پس از تشکیل منطقه پولی اروپا

پس از تشکیل منطقه پولی اروپا، نیز بصیرت‌هایی حاصل شد که توجه به آنها می‌تواند درستی رویکرد ما در پی‌گیری هدف اتحادیه پولی برای گروه شش به علاوه یک را مورد تأکید قرار دهد:

بصیرت اول، این بود که تا قبل از تشکیل منطقه پولی اروپا تصور می‌رفت که دست‌یابی به یک اتحاد سیاسی باید امری مقدم بر دست‌یابی به یک اتحاد پولی باشد. تشکیل سیستم پولی اروپا[4] در مارس ۱۹۷۹ میلادی و رخداد هجوم سوداگرانه[5] پولی سپتامبر ۱۹۹۲ به آن، که به خروج انگلیس و ایتالیا و بازگشت مجدد آنان به اتحادیه اروپا انجامید، نشان داد که تشکیل یک اتحادیه پولی می‌تواند در غیاب یک اتحادیه سیاسی حتی شکل بگیرد. به عبارت دیگر، تا قبل از اتحادیه پولی اروپا، از نظر تاریخی همه اتحادیه‌های پولی بر بقایای نهادی به جا مانده از دوران استعمار کهنه بنیان گذاشته شده بود و در تئوری هم حصول اتحاد سیاسی امری مقدم بر تشکیل اتحاد پولی فرض می‌شد. اما در اتحادیه پولی اروپا برعکس، یکی از اهداف مورد پی‌گیری

1. Exogenous effects
2. Spill-over effects
3. Reciprocity or cooperation principle
4. European Monetary System
5. Speculative attack

اتحادیه پولی، رسیدن به اتحاد سیاسی و پشت سرگذاشتن تاریخ خون بار گذشته اروپا بود، (میبر ۱۹۹۰).

بصیرت دوم از منطق تراکمی هم پیوندی ناشی می‌شود که اولین بار در سال ۱۹۹۷، توسط سوکالیس[1] مورد بسط و شرح قرار گرفت. به این ترتیب که منطقاً هم پیوندی در یک بخش به هم پیوندی در بخش‌های دیگر سرایت می‌کند و به مرور زمان همه بخش‌های زندگی را دربرمی‌گیرد. زیرا کشورها در فرآیند هم پیوندی با گذشت زمان اعتماد بیشتری نسبت به یک دیگر پیدا نموده و همان‌گونه که طعم شیرین موفقیت و میوه هم پیوندی را در یک بخش می‌چشند، به گسترش آن در بخش‌های دیگر تشویق می‌گردند. بنابراین براساس این بصیرت، یک اتحادیه پولی می‌تواند پیوندهایی را که در نهایت به شکل‌گیری یک اتحادیه سیاسی منجر می‌شود، تقویت نماید ولو آن که چنین اتحادی در ابتدا غیرممکن جلوه نماید.

سومین بصیرت پس از تشکیل اتحادیه پولی اروپا، به یافته‌هایی مربوط می‌شود که پیروزی مکتب پولی پیشین را برمکتب اقتصادی، به اثبات می‌رساند و بر منافع پول واحد متمرکز است. براساس این یافته‌ها، هم پیوندی با پول واحد منفعتی را قابل مقایسه با خالص منافع ناشی از هم پیوندی اقتصادی به بالا می‌آورد. بنابراین برای پی‌گیری هم پیوندی اقتصادی، پول واحد سلاحی قوی و برنده به شمار می‌رود. زیرا پول واحد به شفافیت بیشتر قیمت‌ها، افزایش قابلیت پیش‌بینی در هزینه‌های تولیدی، افزایش اعتماد نسبت به قراردادهای بلندمدت در اثر حذف تغییرات ناگهانی در نرخ واقعی ارز منجر شده و تجارت "درون بنگاهی" و "درون صنعتی"[2] بین کشورهای عضو اتحادیه را افزایش می‌دهد، (ون فورستنبرگ ۲۰۰۲). افزایش تجارت به نوبه خود به افزایش تقارن تکانه‌های اقتصادی در یک اتحادیه پولی انجامیده و بهره‌وری پول واحد را بالا می‌برد و به این ترتیب کشورهای عضو روز به روز در همان حال که عضو یک اتحادیه پولی هستند، صلاحیت بیشتری را جهت عضویت در اتحادیه، براساس ملاک‌های ادبیات منطقه بهینه پولی به دست می‌آورند. فرنکل و رز (۱۹۹۸) از این پدیده با عنوان درون‌زایی دو معیار "بالا بودن پیوندهای تجاری"[3] و "بالا بودن همبستگی تکانه‌های وارده" در تشکیل یک منطقه بهینه پولی یاد

1. Tsoukalis
2. Intra-firm and intra-industry trades
3. High trade intensity and high cross-country correlation of business cycles

نموده‌اند. رز (۲۰۰۰) نشان داده است که اثر اتحادیه پولی با پول واحد بر تقویت جریان تجارت به مراتب بیشتر از اثر یک نظام ارزی ثابت[۱] برآن می‌باشد. همچنین گلیک و رز[۲] (۲۰۰۱) در چارچوب آزمون داده‌های سری زمانی نشان داده‌اند که در طول قرن بیستم، ورود کشورها به اتحادیه‌های پولی، با افزایش جریان تجارت و خروج آنها از اتحادیه‌های پولی با کاهش جریان تجارت دوجانبه همراه بوده است.

چهارمین بصیرت در پی وقوع بحران‌های مالی مکزیک (۹۵-۱۹۹۴ میلادی)، جنوب شرقی آسیا، (۱۹۹۷ میلادی) و روسیه (۱۹۹۸ میلادی) و مشاهده تأثیر زیان‌بار آنان بر نظام مالی بین‌المللی حاصل شد. به این ترتیب که روشن شد بخش عمده‌ای از وارد شوندگان به بازارهای مالی بین‌المللی، معامله کنندگان کشورهای در حال توسعه و کوچک هستند. پول این کشورها در مقایسه با پول کشورهای با اقتصاد بزرگ و با ثبات، غیررقابتی به حساب می‌آید. نگاه داشتن این پول‌ها دارای فایده چندانی برای استفاده در مبادلات بین‌المللی مالی نیست. انجام مبادلات مالی الکترونیکی جهان به پول‌های قوی، هم پیوندی‌های منطقه‌ای بین پول‌های نسبتاً قوی و آزادسازی‌های جهانی همه در جهت از بین بردن قدرت انحصاری پول‌های کشورهای کوچک و در حال توسعه عمل می‌نماید، (ون فورستنبرگ ۲۰۰۲). این پول‌ها عمدتاً در صورتی که متعلق به اقتصادهای با ساختار مالی ضعیف باشند، در معرض هجوم‌های سوداگرانه پولی قرار می‌گیرند. اغلب وارد شوندگان به بازارهای مالی بین‌المللی به اقتصادهایی تعلق دارند که دارای ساختار مالی توسعه نیافته، با چارچوب‌های ضعیف مالی از نظر حقوقی، حسابداری و تنظیم مقررات، با نظارت غیرمکفی بر سیستم مالی و بانکی از حیث روش شناسی و پرسنلی و با پیشینه‌ای مملو از دخالت‌های سیاسی، رشوه و گرایش به تمایلات جناحی می‌باشند. بنابراین کاملاً طبیعی است که با آزادسازی‌های مالی در مقیاس جهانی و ضعف نسبی این کشورها از حیث مالی، بیماری پول‌های آنان و آثار زیان‌بار بیماری‌های پولی به نظام مالی بین‌المللی سرایت نماید. اهمیت پی‌بردن به این بصیرت از این جهت است که اولاً معلوم می‌شود که فایده پول‌های کشورهای کوچک و در حال توسعه روز به روز در حال کاهش است و بنابراین این کشورها باید به سمت هم

---

۱. این رامی‌توان یک مزیت مربوط به اتحادیه پولی متمرکز در مقابل اتحادیه پولی غیرمتمرکز به شمار آورد.

2. Glick and Rose

پیوندی‌های پولی و مالی در جهت دست‌یابی به قدرت انحصاری پول واحد در نظام بین‌المللی حرکت نمایند. ثانیاً معلوم می‌شود که این حرکت به دلیل کمک شایان آن به ثبات بیشتر بازارهای مالی جهانی، حرکتی است مورد تشویق و حمایت کشورهای صاحب قدرت هژمانی اقتصادی در جهان.

بصیرت پنجم از این موضوع ناشی می‌شود که یک بانک مرکزی مشترک در اتحادیه پولی بتواند علاوه بر نقش تنظیم کنندگی پولی، برخلاف اتحادیه پولی اروپا[1] نقش تنظیم کنندگی امور مالی منطقه پولی را نیز عهده‌دار شود، (استکمن[2] ۲۰۰۱).

در این صورت، بانک مرکزی مشترک در مقام پیش‌گیری از ورشکستگی صنعت مالی و بانکی کشورهای عضو، مقررات حفاظت مالی مانند لزوم اجرای بیمه، ذخیره بانکی، ذخیره احتیاطی، محدودیت دارای و ذخیره اجباری سرمایه‌ای، بازبینی عملیات و تسهیلات وام دهندگی آخرین لحظه را در سیستم بانکی اتحادیه تنظیم نموده و مورد نظارت قرار می‌دهد. این مقررات از یک سو، به فایده مبادله‌ای پول در گردش افزوده و شهرت بین‌المللی پول منطقه‌ای را بالا می‌برد. از سوی دیگر با کاستن از تفاوت بین قیمت مطلوب خریداران و فروشندگان مالی[3] برکارایی مالی منطقه پولی افزوده و با توسعه خدمات مالی پیشرفته به دلیل افزایش رقابت مالی، صنعت مالی را عمق و وسعت[4] می‌بخشد. تحقق این ویژگی‌ها، کلید جذب سرمایه از خارج منطقه پولی و دست‌یابی به یک رشد اقتصادی پایدار است. سالم سازی و تقویت جریان وجوه مالی در درون اتحادیه پولی واعتمادپذیر نمودن آن، همچنین عملیات مربوط به وام دهندگی در آخرین لحظه[5] را در شرایطی که اقتصادهای منطقه‌ای با تکانه‌های اقتصادی نامتقارن برخورد نمایند، غیرضرور می‌نماید. این بصیرت در نقطه مقابل نقش کلاسیک یک بانک مرکزی مشترک قرار می‌گیرد. زیرا، اساس ادبیات منطقه‌گرایی پولی تاکنون عمدتاً بر نقش تثبیت کنندگی بانک

---

۱. نقش تنظیم کنندگی مالی در اتحادیه پولی اروپا حاوی ابهاماتی می‌باشد. (گودهارت ۲۰۰۰).

2. Stockman

3. Bid and ask spreads on asset prices

4. Financial depth and completeness

5. Lender-of-last-resort operation

مرکزی مشترک درمواجهه با تکانه‌های اقتصادی[1] متقارن مبتنی بود. بنابراین اگر عمده تکانه‌های وارده بر اقتصادهای درون یک منطقه پولی نامتقارن تشخیص داده می‌شدند، در آن صورت به جای داشتن یک بانک مرکزی مشترک، تبعیت از سیاست پولی مستقل و جدا شدن از اتحادیه برای اعضاء توصیه می‌شد. حال آن که براساس بصیرت اخیر، چنانچه بانک مرکزی مشترک نقش تنظیم کنندگی صنعت مالی منطقه پولی را عهده‌دار باشد، منطقه پولی در برخورد با تکانه‌های اقتصادی نامتقارن نسبت به تکانه‌های متقارن دارای مزیت بیشتری خواهد بود و این نتیجه‌ای است در نقطه مقابل استدلال تثبیت کنندگی اقتصادی یک بانک مرکزی مشترک. استکمن (۲۰۰۰) برای حل بعد تناقضی این نتیجه باوظیفه کلاسیک پیشین بانک مرکزی اتحادیه، به قانون اعداد بزرگ در روی هم ریختن ریسک[2] متوسل می‌شود. به این ترتیب که هرچه یک منطقه پولی بزرگ‌تر می‌شود، تکانه‌های نامتقارن بیشتری را قادر خواهد بود که در ناحیه بزرگ‌تر شده خود داخلی[3] نماید. زیرا در یک بازار مالی نسبتاً قوی و وسیع منطقه‌ای وجوه مالی به راحتی و با ضریب بالایی از اطمینان، از منطقه اقتصادی آسیب ندیده به منطقه آسیب دیده انتقال یافته و لزوم دست یازیدن به عملیات وام دهندگی آخرین لحظه بانک مرکزی مشترک را غیرضرور می‌نمایند.

۳. هزینه‌های امنیتی منطقه گرایی پولی در خلیج فارس

به نظر می‌رسد دو نوع هزینه، در یک نگاه کلی، در باب منطقه گرایی، خواه پولی و یا تجاری و سیاسی، قابل تصور است: نخست هزینه‌های بیرون ماندن از ترتیبات اقتصادی و پولی جهان، در شرایطی که جهان حاضر به سرعت در جهت شکل‌دهی و تقویت این ترتیبات گام برمی‌دارد، که ما آن را در قسمت چهارم نوشتار پی می‌گیریم و دوم هزینه‌های ایجاد یک اتحادیه پولی که ما در زیر به توضیح درباره آن می‌پردازیم:

1. Economic or real shock
2. Appeals to the law of large numbers to pool risk to reverse the tradional macro proposition.
3. Internalize

۱-۳ ساختار امنیتی منطقه و هزینه‌های ایجاد یک اتحادیه پولی

به طور کلی، سه نوع هزینه در تشکیل یک اتحادیه پولی متصور است: هزینه خودگردانی[1]، هزینه ملی‌گرایی و هزینه انعقاد موافقت نامه همکاری پولی.

هزینه خودگردانی شامل هزینه‌های اقتصادی است که در ادبیات منطقه بهینه پولی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از دست دادن استقلال در سیاست پولی به عنوان ابزاری جهت تعدیل اقتصاد در شرایط مواجهه با تکانه‌های خارجی اقتصادی و یا از دست دادن درآمد تورمی[2] که در حالت استقلال سیاست پولی میزان آن به مراتب بیشتر از میزانی است که بانک مرکزی منطقه پولی ممکن است به صورت سهمیه آن را در اختیار قرار دهد، نمونه‌هایی از هزینه‌های خودگردانی هستند که از بعد سیاسی و امنیتی نیز حائز توجه می‌باشند (گلسنر[3] ۱۹۸۹). وقتی یک کشور در معرض بی‌ثباتی سیاسی و یا تهدید امنیتی از سوی همسایگان خود قرار می‌گیرد، اهمیت هزینه‌های خودگردانی بیشتر می‌شود.

هزینه ملی‌گرایی با از دست دادن پول ملی که سمبل مشروعیت یک دولت مدرن است، پیوند دارد (هلینر[4] ۱۹۹۷). وقتی دو دلی و یا کینه توزی تاریخی، عقیدتی و یا سیاسی نسبت به شرکای منطقه‌ای وجود دارد، این هزینه‌ها بیشتر خود را نشان می‌دهند.

هزینه‌های انعقاد قرارداد همکاری پولی از دو هزینه قبلی بیشتر حائز اهمیت است. این هزینه‌ها شامل زمان و منابع لازم جهت مذاکره و سازماندهی و ایجاد نهادهای همکاری است، که نقش کارایی سیستم دیپلماسی کشورها در اینجا ظاهر می‌شود. اتحادیه‌ها معمولاً در این بخش از هزینه‌ها از حرکت باز می‌ایستند. به عنوان مثال، رهبران کشورهای آسیای جنوب شرقی هنوز به نحو مؤثر در این خصوص که آسیا باید برحسب عامل قومیت و یا جغرافیا تعریف شود، نتوانسته‌اند به توافق دست یابند، (فرانکل ۱۹۹۷). رهبران کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز هنوز روی این که قوانین مربوط به همکاری پولی شامل چه محتوایی باشد، نتوانسته‌اند تصمیم‌گیری نمایند.

1. Autonomous cost
2. Seigniorage or infliation tax
3. Glasner
4. Helleiner

نکته کلیدی این است که وقتی نگاهی به تاریخچه مناطق پولی جهان می‌اندازیم، مشاهده می‌کنیم که تمام این مناطق یا بر بنیان‌های پولی به جا مانده از دوره استعمار بنا شده‌اند و یا توانسته‌اند مشکلات امنیتی خود با همسایگانشان را از طریق ایجاد نهادهای امنیتی مناسب حل نموده و به هرحال به هزینه‌های سه گانه فوق غلبه نمایند.

تنها منطقه پولی موفق و غیربنا شده بر بنیان‌های پولی استعماری جهان، اتحادیه پولی اروپا است که در زیر چتر امنیتی سازمان همکاری‌های نظامی ناتو تشکیل شده است. اعتبار و موفقیت بالای ناتو، نیاز به درآمد تورمی به منظور حفظ امنیت ملی را در میان اعضای اتحادیه پولی اروپا از بین برده است.

امنیت منطقه‌ای بیش از هر چیز دیگر از دو عامل تأثیر می‌پذیرد: ساختار امنیت منطقه‌ای و نهادهای امنیتی منطقه‌ای[1] (کوهن[2] ۱۹۶۹)، میرس[3] (۱۹۹۸). حال باید ببینیم این هزینه‌ها در کشورهای گروه شش به علاوه یک به چه صورتی درمی‌آیند.

از نظر ساختار امنیت منطقه‌ای، خلیج فارس از مناطقی است که احتمال وقوع جنگ در آن، همچنان که تجربه گذشته نشان داده، بالا است. زیرا این منطقه دارای ساختار تمرکز میانه[4] از نظر امنیتی است. در این منطقه، تعدادی کشور کوچک و تعدادی کشورهای متوسط از نظر قدرت اقتصادی وجود دارند و کشوری که بتواند براساس معیارهای کوهن و میرس، ثلث کل تولید ناخالص منطقه را به خود اختصاص دهد و بنابراین کشوری بزرگ در مقیاس منطقه‌ای به شمار رود، وجود ندارد. از نظر آنان، درحالی که کشورهای کوچک قادر نیستند سیستم امنیت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار دهند، کشورهای متوسط می‌توانند به تنهایی و یا با شرکت در گروه چنین کنند. اگرچه این کشورها به تنهایی و برخلاف کشور بزرگ که تعداد آن در هر منطقه براساس تعریف فوق بیش از یکی نیست، قادر نیستند به سامان‌دهی سیستم امنیتی منطقه همت گمارند.

منسفیلد[5] (۱۹۹۴) رابطه‌ای U شکل بین درجه تمرکز در ساختار امنیت منطقه‌ای و

1. Regional security institution and regional structure
2. Keohane
3. Mares
4. Moderately concentrated
5. Mansfield

احتمال وقوع جنگ تعریف نموده است. از نظر او اگر منطقه‌ای دارای کمترین درجه تمرکز امنیتی باشد، به دلیل وجود تعداد زیاد کشورهای کوچک و ائتلاف‌های متعادل کننده، احتمال وقوع جنگ پایین است. به همین ترتیب اگر منطقه‌ای دارای بیشترین درجه تمرکز از نظر ساختار امنیتی باشد، درآن صورت، کشوری که به نحو چشم‌گیر از بقیه کشورها بزرگ‌تر است. منافع زیادی را برای خود در جنگ با همسایگان بسیار کوچک خود متصور نمی‌بیند و بنابراین احتمال وقوع جنگ باز هم پایین است. اما اگر منطقه از نظر تمرکز ساختارامنیتی، دارای درجه‌ای میانه باشد، در آن صورت وسوسه تخطی از مسیر همکاری و دامن زدن به جنگ در میان کشورهای متوسط بالا خواهد بود. منطقه خلیج فارس دارای چند قدرت متوسط مانند ایران، عراق، عربستان، ترکیه، پاکستان و چند قدرت خیلی کوچک مانند بحرین، امارات متحده عربی، کویت، عمان و قطر است. درست است که عراق در شرایط فعلی در وضعیتی نیست که قدرت قابل توجهی از حیث اقتصادی و نظامی به شمار رود و ترکیه نیز در مسیر مشارکت در منطقه پولی اروپا گام برداشته و نگاهش را به منطقه اروپا معطوف داشته، لکن ساختار امنیت منطقه‌ای به اندازه کافی نگران کننده است که سبب حرکت جدی کشورهای منطقه به سوی طراحی یک نهاد همکاری امنیت جمعی قابل دوام و معتبر شود. به نظر ما در شرایط فعلی، منطقه پولی گروه شش به علاوه یک، می‌تواند این منظور را برآورده نماید. زیرا گامی است از نظر امنیتی به سوی تمرکز ساختاری و در نتیجه کاستی از احتمال وقوع جنگ، ضمن آن که نظام این همکاری‌ها در آینده می‌تواند به سایر کشورها مانند عراق و افغانستان گسترش یابد.

۴. هزینه بیرون ماندن از ترتیبات آتی پولی جهان

همان‌گونه که در زیر قسمت پیشین آمد، یکی از هزینه‌های عمده منطقه‌گرایی پولی در گروه فرضی شش به علاوه یک، هزینه‌های مربوط به طراحی سازمان همکاری‌ها، انعقاد معاهده پولی و ایجاد بانک مرکزی مشترک است. به نوبه خود حرکت در این راستا، هزینه‌های دیگری را به منظور بستر سازی‌های لازم حقوقی و تغییرات لازم در سیستم اداری و احتمالاً قانون اساسی کشورهای عضو مطرح می‌نماید. برای پی بردن به بزرگی نسبی این هزینه‌ها، باید دید در الگوی جایگزین، چه فرصت‌های بین‌المللی دیگری فراروی کشورهای منطقه در جهان آینده وجود

دارد. اگر نتوان چشم‌انداز روشنی از این فرصت‌ها در حال حاضر ترسیم نمود، در آن صورت بزرگی هزینه‌های هم پیوندی پولی مورد نظر ما و دشواری کار، نبایدمانع از جستجوی رفاه و بهروزی اقتصادی باشد. در این زیر قسمت، ما به منظور روشن شدن هزینه فرصت تشکیل اتحادیه پولی در کشورهای گروه شش به علاوه یک، به جایگاه محتمل کشورهای منطقه خلیج فارس در ترتیبات پولی جهان اشاره می‌نماییم.

جهان قرن بیست و یکم جهانی است منطقه گرا از نظر اقتصادی، فرنکل (۱۹۹۷) معتقد است که جهان آینده دارای دو و یا سه منطقه پولی خواهد بود. این مناطق عبارتند از: منطقه پولی یورو که به تدریج کشورهای اروپای مرکزی و شرقی را نیز در خود جای خواهد داد و تا مرزهای ترکیه به سمت شرق پیش خواهد رفت.[۱] منطقه دوم، منطقه دلار است که کلینتون آن را در کنفرانس دسامبر ۱۹۹۴ میلادی سران کشورهای نیم کره غربی در شهر میامی امریکا تحت عنوان ایده تشکیل بلوک مستقل اقتصادی با عنوان "منطقه آزاد تجاری کشورهای امریکایی[۲]" موسوم به FTAA مطرح نمود و سران کشورها آن را پذیرفتند. منطقه سوم، منطقه پولی ین خواهد بود. گرچه این احتمال وجود دارد که جهان آتی، جهانی با دو منطقه پولی باشد. زیرا ین به نظر نمی‌رسد بتواند به سرعت اعتبار یک پول منطقه‌ای را به دست آورد.[۳] در صورت اخیر، منطقه دلار شامل گروه کشورهای آپک[۴] رو به بزرگ شدن خواهد شد که در حال حاضر شامل کشورهای استرالیا، برونئی، کانادا، شیلی، چین، تایوان، هنگ کنگ، کره جنوبی، اندونزی، ژاپن، مالزی، مکزیک، نیوزیلند، گینه نو پاپائو، فیلیپین، سنگاپور، تایلند و امریکا است. این منطقه، دو میلیارد نفر (یعنی نزدیک به ۴۰ درصد از جمعیت جهان) و ۵۵ درصد از تولید جهان را، براساس آمارهای سال ۱۹۹۷ میلادی در خود جای داده است. در صورت جاافتادن این بلوک رو به شکل‌گیری، در مجموع دو بلوک یورو و دلار ۹۰ درصد از تولید جهان را درخود جای خواهند داد.

---

۱. این که منطقه مزبور، ترکیه را در برگیرد. در حال حاضر درباره آن اظهار نظر قطعی نمی‌توان نمود ولی با اندکی خوش‌بینی محتمل است در نهایت چنین شود.

2. Free Trade Area of Americas

۳. گرچه در آوریل ۲۰۰۲ میلادی نخست وزیر ژاپن ایده تشکیل منطقه پولی آسیایی را مشابه منطقه پولی یورو مورد اشاره قرار داد.

4. Asia Pacific Economic Cooperation

نکته مهم این است که چه جهان آتی، جهانی با دو و یا سه بلوک بزرگ پولی باشد، جایگاه کشورهای منطقه خلیج فارس در هیچ یک از این بلوک‌ها در حال حاضر چشم‌انداز روشنی ندارد. فرنکل (۱۹۹۷) در تخمین معادله جاذبه تجاری خود برای سال‌های ۹۲-۱۹۶۵ میلادی، تمام کشورهای قاره آسیا و از جمله کشورهای منطقه خاورمیانه رابا عنوان "قاره آسیا" در معادله خود به عنوان یک متغیر مجازی وارد نموده و نتیجه گرفته است که اولاً کشورهای شرق آسیا، تورش[1] مثبت را در تجارت به درون خود نشان می‌دهند[2] و ثانیاً اگرچه هر دو کشور در بلوک آسیا (با گنجانیدن کشورهای خاورمیانه دراین بلوک) روی هم رفته با یکدیگر تجارتی بیشتر از دو کشور دیگر معمولی در مجموعه داده‌های او دارند، لکن چنین نتیجه‌ای می‌تواند از واردات نفت از سوی کشورهای جنوب و شرق آسیا از مبداء خاورمیانه ناشی شده باشد. کشورهای منطقه خلیج فارس به دلیل داشتن اقتصاد نوعاً تک محصولی نفتی، از نظر درآمد و ساختار تکانه‌های دریافتی، درحالتی کاملاً نامتقارن نسبت به کشورهای صنعتی آسیایی قرار می‌گیرند و بنابراین منطقاً نمی‌توانند عضو یک بلوک اقتصادی آسیایی باشند. منطقه یورو نیز به نظر ما، جدای از تکرار مشکل فوق، کشورهای مسلمان را در آینده درخود جای نخواهد داد و هم پیوندی با منطقه امریکایی دلار نیز بر فرض امکان، به دلیل بعد طولانی مسافت، فاقد توجیه اقتصادی بوده و به قول فرنکل مشتمل بر منطقه گرایی فراطبیعی[3] خواهد بود. ضمن این که جای کشورهای مسلمان به لحاظ گرایشات ایدئولوژیک در آن بلوک نیز نیست. تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، ایران کشوری است دارای مسائل کهنه و تقریباً لاینحل از نظر سیاسی با امریکا و دارای گسستگی چشم‌گیر اما ملایم سیاستی در رابطه با کشورهای منطقه یورو. از نظر شدت تجاری، در آزمون آماری ما هر کشور واقع در نیم کره غربی برای سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۰ میلادی، ۱۷۷ درصد کمتر از یک کشور معمولی دیگر در مجموعه داده‌های ما با ایران تجارت داشته است. این درحالی است که نسبت فوق برای سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۸۰ میلادی ۱۴۴ درصد منفی بوده است. یعنی موضع تجاری ایران با بلوک فرضی فوق در دوره پس از انقلاب منفی‌تر شده است. سهم تجارت ایران با امریکا برای متوسط سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۷ میلادی معادل یک درصد کل تجارت ایران با

---

1. Biased

۲. این نکته برای طرفداران استراتژی گسترش به سمت شرق، به جای غرب باید جالب توجه باشد.

3. Supranational

کشورهای نیم کره غربی، یعنی در شعاع ۷۰۰۰ کیلومتری و بیشتر از تهران و مساوی با سهم تجارت ایران با هریک از کشورهای کوبا، شیلی و پرو بوده است. سهم تجاری منطقه یورو با ایران برای متوسط سال‌های ۹۹-۱۹۹۷ میلادی در حدود ۳۶ درصد از کل تجارت خارجی ایران است. یعنی ۹۰ درصد از تجارت خارجی ایران، در شعاع ۳۳۰۰ تا ۵۳۰۰ کیلومتری از تهران با کشورهای منطقه پولی یورو صورت پذیرفته است. در آزمون آماری ما برای سال‌های ۹۹-۱۹۹۰ میلادی ایران به طور متوسط $2.8 = (e^{1.34} - 1)$ برابر با هر کشور عضو منطقه یورو بیشتر از سایر کشورها در مجموعه داده‌های ما تجارت داشته است. این نسبت برای آزمون اول یعنی سال‌های ۸۹-۱۹۸۰ میلادی $2 = (e^{1.10} - 1)$ بوده است. یعنی تمایل تجاری به سوی منطقه یورو در سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی ۸۰ درصد نسبت به یک دهه قبل افزایش داشته است. برهمین اساس، دومین گزینه منطقه گرایی برای ایران در چارچوبی یک جانبه و یا دوجانبه، تشکیل اتحادیه پولی غیرمتمرکز با منطقه پولی یورو را در جای دیگر پیشنهاد نموده‌ایم. اما مشکل اساسی عمده در گسترش هم پیوندی‌های پولی با منطقه یورو، گسستگی سیستماتیک سیاستی در دو طرف است. این آنالیزها به ما حکم می‌کنند که باید هر چه سریع‌تر به سمت هم پیوندی پولی با تحمل همه هزینه‌های آن در منطقه خلیج فارس حرکت نماییم.

یادداشت‌ها

1. Mundell, Robert, A., A Theory of Optimum Currency Areas, ***American Economic Review,*** Vol. 51, No. 4, September 1961, pp. 657-65.

2. Swann, Dennis, ***The Economics of the Common Market***, 6th edition, Lonodn: Penguin Books, 1998.

3. Von Furstenberg, George M., ***Market Pressures for International Currency Consolidation: Insurance Aspects of Monetary Union***, Paper presented at the AFA/NAEFA Session on Global Financial Infrastructure, Atlanta, January 4, 2002a.

4. ___ ,One Region, One Money: The Potential Contribution of Currency Consolidation to Financial Stability in the Developing World, In Michele Fratianni, Paolo Savona and John Kirton, eds., ***Governing Global Finance: New Challenges, G7 and IMF Contributions,*** Aldershot, 2002b, Forthcoming.

5. Tsoukalis, Loukas, ***The Politics and Economics of European Monetary Integration***, London: George Allen and Unwin, 1977.

6. Frankel, Jeffrey A. And Andrew K. Rose, The Endogeneity of the Optimum Currency Area Criteria, ***The Economic Journal***, 108, 1998, pp. 1009-25.

7. Rose, Andrew K., One Money, One Market: The Effects of Common Currency on Trade, ***Economic Policy***, April 2000, pp. 9-45.

8. Reuven Glick and Andrew K. Rose, Does A Currency Union Affect Trade?, The Time Series Evidence http://haas.Berkeley/arose, November 21, 2001.

9. Stockman, Alan, Optimal Central Bank Areas, Financial Intermediation, and Mexican Dollarization, ***Journal of Money***, Credit and Banking, 33, 2001, pp. 648-666.

10. Fratianni, Michele and Andreas Hauskrecht. ***A Centralized Monetary Union for MERCOSUR***, Paper presented for the Conference on "Euro and Dollarization: Forms of Monetary Union in Integrated Regions", Fordham University and CEPR, New York, April 5-6 2002.

11. Goodhart, Charles, A.E. (ed.), ***Which Lender of Last Resort for Europe?***, London: Central Banking Publications, 2000.

12. Kenen, Peter B., The Theory of Optimum Currency Area: An Eclectic View, In Robert A. Mundell and Alexander K. Swoboba, eds., ***Monetary Problems of the International Economy***, Chicago: Chicago University Press, 1969.

13. Krugman, Paul, What do we need to know about the International Monetary System? Essays in ***International Finance***, No. 190, Princeton: Princeton University Press, 1993.

14. ___ ,The Political Economy of Monetary Union, ***In "Understanding Interdependence, the Macroeconomics of the Open Economy***, ed., Peter Kenen, Princeton: Princeton University Press, 1995.

15. Kawai, Masahiro, Optimum Currency Areas, In the ***New Palgrave Dictionary of Economics***, Vol. 3, 1992, pp. 78-81.

16. Mayer, Thomas et al., ***Money, Banking and the Economy***, 4th edition, New York: W.W. Norton & Company, 1990.

17. Helleiner, Eric, ***National Currencies and National Identities***, Presented at: Annual Meeting of the American Political Association, Washington, 1997.

18. Frankel, et al., ***Regional Trading Blocs in the World Economic System***, Institute for International Economics, Washington, DC., 1997.

19. Mansfield, Edward D., ***Power, Trade and War***, Princeton University Press, 1994.

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

علم ژنتیک و نظریات روابط بین‌الملل: "نقدی بر نظریه پایان تاریخ"

مقدمه

نرخ پیشرفت‌های علمی و به‌ویژه علم کامپیوتر و جدیداً علم ژنتیک در سالیان اخیر آنچنان با شتاب و سریع بوده است که تمام شاخه‌های دیگر علوم را به‌گونه‌ای تحت تأثیر خود قرار داده و آنان را مجبور به بازنگری یافته‌های پیشین خود نموده است. دو فیلم سینمایی ترمیناتور ۱ و ۲ ساخته امریکا (۳ هم در حال ساخت است) فیلمی علمی تخیلی درباره آینده سرنشینان کرهٔ زمین، یعنی انسان‌هاست که در اثر یک جنگ هسته‌ای فقط تعداد معدودی از انسان‌ها زنده مانده‌اند که آن‌ها نیز توسط رباط ها- که کل دنیا را در تسخیر خود گرفته‌اند- در حال نابودی می‌باشند. آن قسمت از این فیلم که بیشتر از دیگر اجزای فیلم برای بیننده ثقیل غیرقابل باور و غیرممکن می‌نمود، بخشی بود که به انتقال انسان‌ها در مسیر زمان مربوط می‌شد. جالب آن است که بسیار سریع‌تر از آنچه که سازندگان این فیلم تخیلی تصور می‌کردند "ماشین زمان" از تخیل به واقعیت پیوست. قضیه از این قرار است که چندی پیش یک فیزیک‌دان امریکایی اختراع ماشین زمان را به دنیا معرفی نمود.(1) مباحث بر سر پیش‌بینی‌های "دی کورتس ویل" دانشمند مقیم ماساچوست درباره دوران نه چندان دور "پسازیست شناختی" هراس‌ها و مخالفت‌هایی را برانگیخته است. در سال ۱۹۹۹ ویل کتاب "عصر ماشین‌های روح دار" را نوشت و در آن خبر از تولد سوپرمن‌های دارای روح و هوش مصنوعی همانند انسان را داد.

"بیل جوی" رئیس مؤسسه علمی "سال میکروسیستمز" ترس و هراس خود را از این

موجودات ماشینی این‌چنین بیان می‌دارد: "اگر ماشین‌ها با شعور و آگاه شوند با ما همان رفتاری را می‌کنند که ما با سگ‌ها و گربه‌ها می‌کنیم."(۲)

اما اکنون علم ژنتیک خطر رباط ها را تحت الشعاع خود قرار داده است. فیلم علمی تخیلی "روز ششم" ساخته امریکا، نمادی از آینده علم ژنتیک می‌باشد که این فیلم علمی تخیلی نیز با شتاب هر چه بیشتر می‌رود تا در کمال تعجب جهانیان به واقعیت بپیوندد. این مقاله به بررسی چگونگی تحولات مربوط به پدیده شبیه سازی انسان‌ها و همچنین مجادلات فکری برخی اساتید روابط بین‌الملل غرب پیرامون این قضیه و خصوصاً ارتباط آن با نظریه پایان تاریخ فوکویاما می‌پردازد.

شبیه سازی حیوانات

اولین بار در سال ۱۹۹۴ یک گوسفند به نام دالی توسط دکتر "یان ویلموت" در مؤسسه رازلین در کشور اسکاتلند شهر ادینبورگ شبیه سازی شد و هنوز هم این گوسفند که تمام خصوصیات مادرش را دارد، زنده و سالم است. از آن زمان تاکنون بسیاری از جانوران دیگر شبیه سازی شده و از جمله گفته می‌شود که تاکنون در سراسر جهان بیش از ۱۰۰ موش شبیه سازی شده است.(۳) از جمله جدیداً در تگزاس پژوهشگران یک گربه اهلی را شبیه سازی کرده واین گربه دوماهه را "سی سی" نام نهادند که مخفف "Copy Cat" می‌باشد. سی سی دقیقاً شبیه مادر ژنتیکی خود می‌باشد و نه مادری که او را به دنیا آورده است. این بچه گربه هم اینک سالم و پر از انرژی است. همچنین در آزمایشگاه دانشگاه "Aand M" در تگزاس تاکنون خوک، گاو و بز را نیز شبیه سازی کرده‌اند و هم اکنون در حال شبیه سازی یک سگ هستند. "مارک وست هریسن" یکی از اعضای گروه پژوهشگران گفته است که دلایل محکمی برای شبیه سازی یک گربه وجود داشته است، زیرا گربه‌ها به نوعی "ایدز" که مخصوص انسان است، مبتلا می‌شوند و بنابراین، این مدل خوبی برای بررسی ایدز انسانی است. "دری کانوی" مدیر یک گروه حمایت از گربه‌ها در بریتانیا گفته است "شبیه سازی گربه ها دخالت در طبیعت است و این نگرانی جدی را مطرح می‌کند که آیا واقعاً می‌تواند جایگزینی همیشگی برای یک حیوان خانگی باشد."

آزمایش‌هایی که پیش از این بر روی شبیه سازی صورت گرفته بود بر روی دام‌ها و حیوانات آزمایشگاهی و باهدف تکثیر حیوانات صورت می‌گرفت که با هزینه زیاد و توسط انتقال ژن تولید شده بودند. بر روی چنین

حیواناتی دستکاری ژنتیک صورت می‌گیرد تا از شیر آن‌ها داروهای گران قیمت ساخته شود و یا این که به‌طور بالقوه برای پیوند اعضا مناسب شوند.

براساس گزارش "وال استریت ژورنال" آزمایش‌های شبیه سازی توسط یک سرمایه‌دار ۸۱ ساله به نام "جان اسرلینگ" -که قصد دارد تا صاحبان ثروتمند حیوانات خانگی را به شبیه سازی حیوانات خود ترغیب نماید- تأمین مالی می‌شود. اسرلینگ گفته است که وی مشتاق است تا حیوانات سودمندی نظیر سگ‌های نجات از این طریق شبیه سازی شوند.(۴)

شبیه سازی انسان

اولین بار در سال ۱۹۹۴ و پس از آن که گوسفند دالی شبیه سازی شد، دکتر "آنتی نوری" محقق ایتالیایی اعلام کرد که می‌تواند انسان را شبیه سازی کند ولی دولت ایتالیا مانع از ادامه تحقیقات او شد. آنتی نوری اعلام داشت که شبیه سازی انسان به دلیل برتری‌های ژنتیکی بسیار ساده‌تر از سایر حیوانات است.(۵) همچنین گفته است که اگر کشوری برای انجام آزمایشات خود نیابد ممکن است این کار را روی یک کشتی در آب‌های بین‌المللی انجام دهد.(۶) غیر از آنتی نوری بسیاری دیگر از متخصصان بیولوژی از مدت‌ها پیش، به‌طور کامل برای شبیه سازی انسان اعلام آمادگی کرده‌اند. تنها مشکل هزینه و مجوز قانونی مانع کار آن‌هاست. متخصصان بیوتکنولوژی معتقدند که در ظرف چند ماه آینده خبر به دنیا آمدن اولین انسان شبیه سازی شده به گوش همگان خواهد رسید.(۷) و فیلم علمی تخیلی "روز ششم" را جامعه عمل خواهد پوشاند. هر چند ممکن است با توجه به خبر ساخته شدن دالی که هفت ماه بعد منتشر شد، هم اکنون انسان‌های بدلی زیادی در میان ما انسان‌ها باشند و کسی نمی‌داند.

شرکت "ای سی تی" در امریکا نه تنها تولید جنین شبیه سازی شده را با کمک روش‌هایی که نخستین بار در مورد حیوانات انجام شده است شرح دادند، بلکه جزئیات روند تشویق تخمک‌های انسانی به تکثیر به طور مستقل، یعنی بدون باردار شدن به وسیله اسپرم یا انتقال مواد ژنتیکی از سایر سلول‌ها را نیز تشریح کرده‌اند. این فرایند که به "پارتنو جسیس" معروف است در حشرات و میکروب‌ها روی می‌دهد اما به طور طبیعی در گونه‌های برتر اتفاق نمی‌افتند.(۸)

موافقان و مخالفان

موافقان شبیه سازی انسان، آن را کشف

بزرگ و جدیدی می‌دانند که می‌تواند یک مرحله زندگی فعلی بشر را تکامل بخشد. از جمله آنان می‌گویند که شبیه سازی قدیمی‌ترین دغدغه ذهن بشر یعنی کوتاهی عمر، فناپذیری، مرگ و نیستی راعلاج کرده و عمر کوتاه انسان را می‌تواند جاودانه سازد، همچنین ساختن اندام‌های مشابه، بسیاری از بیماری‌های لاعلاج را علاج پذیر می‌سازد.

اخیراً اعلامیه یک شرکت امریکایی (ای سی تی) دایر بر این که جنین انسان را شبیه سازی کرده است از سوی برخی به عنوان یک دستاورد عمده پزشکی مورد ستایش قرار گرفت. شرکت تحقیقاتی، فن‌آوری سلولی پیشرفته "Act" که این آزمایش را انجام داده است تأکید می‌کند که هدف این کار نه فقط تولید انسان شبیه سازی شده بلکه به کار گرفتن این تکنیک برای معالجات نوین پزشکی است.

دکتر "رابرت لانزا" معاون شرکت ای سی تی گفته است، مردم باید بر فوائد پزشکی ناشی از کپی کردن سلول‌ها توجه کنند. وی گفت هدف ما ایجاد درمان‌های حیات بخش برای طیف گسترده‌ای از بیماری‌های انسانی شامل دیابت، سکته، سرطان، ایدز، اختلالات فرساینده عصبی مانند پارکینسون و آلزایمر است.(۹)

در مقابل مخالفان شبیه سازی استدلال می‌کنند که این پدیده با آموزه‌های ادیان توحیدی مغایرت دارد. کلیسا و مؤسسات مذهبی از این زاویه بیشترین انتقاد را به مسأله شبیه سازی وارد کرده‌اند. "ریموند فلین" رئیس اتحادیه ملی کاتولیک‌های امریکا و سفیر سابق امریکا در واتیکان درباره شبیه سازی گفته است: "بعضی آن را یک پیشرفت پزشکی می‌خوانند در حالیکه به عقیده من این یک پسرفت اخلاقی است. وی افزود تولید مثل انسان اکنون به دست بشر افتاده است درحالی که این حقی است که به پروردگار تعلق دارد."(۱۰) در واقع ساخت انسان‌هایی نه تنها برابر بلکه احتمالاً قوی‌تر و باهوش‌تر از انسان‌های طبیعی توسط انسان فعلی شاید بیشتر از آن جهت بر نظریه‌پردازان الهیات گران آمده است که آنان را با چالش عمده پاسخگویی در برابر سؤالات پیرامون این قضیه خصوصاً در جهان‌بینی های توحیدی روبه‌رو ساخته است. آن‌ها همچنین استدلال می‌کنند که پدیده شبیه‌سازی ارزش‌ها و اخلاقیات را زیر سؤال می‌برد. از جمله دیگر انتقادهایی که به شبیه سازی انسان‌ها شده است، مسأله غیرقابل پیش‌بینی و مبهم بودن آینده این روند می‌باشد، مخالفان همچنین می‌گویند: شبیه سازی فقط باعث جاودانگی حیات سرمایه‌داران خواهد شد

چرا که فقط آن‌ها هزینه پرداخت چنین عملی را دارا می‌باشند. از سوی دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که هیتلرها و دیگر مستبدان تاریخ شبیه سازی نشوند؟ ولی شاید مهمترین انتقادی که مخالفان دارند این سؤال است که چه کسی می‌خواهد تعیین کند که چه کسی بمیرد و چه کسی بماند؟

همچنین از زاویه‌ای دیگر بحث و جدل‌های زیادی بر سر اخلاقی بودن شبیه سازی ژنتیکی انسان به راه افتاده است. این دسته از منتقدان می‌گویند: امکان بروز پیامدهای منفی شبیه‌سازی در دراز مدت و علاوه بر آن نرخ فراوان سقط جنین ناخواسته و تولد غیرعادی در حیوانات شبیه سازی شده باعث ایجاد نگرانی در مورد تلاش‌هایی می‌شود که برای شبیه‌سازی انسان‌ها صورت می‌گیرد. حتی دکتر "یان ویلموت" (سازنده دالی) نیز از نتایج غیرقابل پیش‌بینی شبیه سازی انسان‌ها ابراز نگرانی و مخالفت کرده است.

واکنش جامعه جهانی

جامعه جهانی که با اعلام خبرآمادگی متخصصان برای شبیه‌سازی انسان‌ها، متحیر شده اکثراً مخالفت خود را با این کار نشان دادند بیشترین مخالفت از سوی کلیساها بود. به‌طوری که واتیکان به پروفسور آنتی نوری هشدار داد که هیچ کس حق چنین کاری ندارد. سازمان بهداشت جهانی، شبیه سازی انسان را مخالف انسجام و اخلاقیات بشری عنوان کرد. کمیسیون اروپا و سازمان علمی فرهنگی یونسکو نیز طی بیانیه‌هایی آن را محکوم کردند.(۱۱) هم اکنون در بسیاری از ایالت‌های امریکا این کار ممنوع است. به عنوان مثال گفته می‌شود در ایالت تگزاس این کار حداقل ۱ میلیون دلار جریمه دارد.(۱۲) پرزیدنت بوش نیز به تازگی محدودیت‌های جدی بر فعالیت‌های شبیه سازی وضع نموده است. کشور فرانسه خواستار آن شد که هر کشوری که اجازه دهد همانند سازی آدمی در آن انجام شود مورد تحریم قرار گیرد. شورای مشاوره‌ای فن‌آوری زیستی نیوزیلند هشدار داده است که به فوریت به قانونی احتیاج است که از انجام چنین پژوهش‌هایی در خاک این کشور جلوگیری نماید، کشور استرالیا نیز سرگرم بررسی لوایحی برای ممنوعیت همانندسازی آدمی است.(۱۳) اما تاکنون بیشترین مخالفت‌ها از سوی کشورهای آسیایی بوده است. در هنگ کنگ همانندسازی آدمی ممنوع شده است ودر تایوان نیز لایحه این ممنوعیت در انتظار تصویب پارلمان است. مالزی و تایلند نیز درحال بررسی لوایحی جهت

ممنوعیت همانندسازی آدمی هستند. در پاکستان نیز هر روزه موج اعتراضات به این مسأله بیشتر می‌شود و مخصوصاً مقامات حزب جماعت اسلامی بیانیه‌های اعتراض آمیزی علیه این کار صادر کرده‌اند.

حتی در چین که دولت آن به طور رسمی منکر وجود خداست، مقامات رسمی می‌گویند همانندسازی انسان‌ها مغایر با اصول اخلاقی است. اما دراین میان ژاپن بیشترین مخالفت را نشان داده است. دولت ژاپن قانون ممنوعیت همانندسازی را به اجرا گذاشت و ۱۰ سال زندان برای کسی که در این راه بکوشد، تعیین کرد. درایران نیز، آیت‌اله مکارم شیرازی در این باره اظهار داشت:

"شبیه سازی انسان دارای مضراتی است از جمله بنیان خانواده را تهدید می‌کند و چون بدل‌ها موجوداتی نامشروع هستند، لذا منشاء مفاسد اجتماعی خواهند بود. چه تضمینی وجود دارد که افراد ناسالم شبیه سازی نشوند."[۱۴]

پروفسور "توماس هارتمان" استاد مؤسسه زیست شناسی دارویی دانشگاه فن‌آوری آلمان می‌گوید: "لازم است کشورهای جهان از یک رشته قوانین جهانی پیروی کنند تا به روند همانندسازی که آن ده نسل بشر را تهدید می‌کند پایان دهند."[۱۵] به هر حال، به گفته صاحب‌نظران بیم آن می‌رود برخی از کشورهای آسیایی به طمع جلب سرمایه‌های خارجی به آزمایشگاهی برای پژوهش و همانند سازی انسان تبدیل شوند.

شبیه سازی انسان‌ها، نقدی بر نظریه پایان تاریخ

فرانسیس فوکویاما اندیشمند معروف روابط بین‌الملل[۱۶] در دو سال گذشته توجه خود را به مسأله شبیه‌سازی انسان‌ها معطوف داشته است که نتیجه آن هم کتابی است به نام "آینده فرابشری انسان، نتایج انقلاب بیوتکنولوژی".[۱۷] که قرار است به زودی منتشر شود. فوکویاما ده سال پیش در کتاب "پایان تاریخ و آخرین انسان" نوشت که تاریخ به پایان خود رسیده است و اکنون بعد از ده سال او می‌گوید "ما به پایان تاریخ نرسیده‌ایم چرا که ما به پایان علم نرسیده‌ایم." او می‌گوید: "قرن ۲۱ قرن بیولوژی است و به همین جهت ما ناگزیریم به تأثیر بیوتکنولوژی مدرن بر سیاست و دوام بشریت بیندیشیم.

فوکویاما در ابتدا این سؤال را مطرح می‌نماید که قابلیت تغییر رفتار انسانی چگونه می‌تواند بر سیستم لیبرال دموکراسی تأثیرگذار باشد؟

فوکویاما برای جهت دادن به پاسخ این

پرسش جدید ابتدا تحولات و تغییرات درک و فهم بشر از طبیعت انسانی را، در طول تاریخ از افلاطون و ارسطو که معتقد بودند انسان حد کمال طبیعت است، تا ایده‌های اتوپیایی و دیکتاتوری‌های عصر مدرن که به دنبال ترویج نوع خاصی از انسان به منظور اهداف ایدئولوژیک خود هستند، بررسی می‌نماید.

فوکویاما به گونه متقاعد کننده‌ای این‌گونه استدلال می‌کند که دستاورد نهایی انقلاب بیوتکنولوژیک مداخله‌ای ترسناک و مهیب در توانایی انسان برای دست‌کاری کردن DNA تمام نسل‌های یک انسان است که به‌صورت بالقوه، نتایج وحشتناکی برای نظام سیاسی ما خواهد داشت. او می‌گوید: "تنها کافی است تا والدین ساده لوح و متمولی درصدد بهبود خصوصیات فرزندانشان باشند تا اختلافات و تمایزات غیرطبیعی از نطفه آغاز گردد و این یعنی شکست نظام لیبرال دموکراسی، نظامی که در آن انسان‌ها به‌خاطر طبیعت مساوی‌شان در آن دارای حقوقی مساوی می‌باشند."(۱۸)

فوکویاما نتیجه می‌گیرد که نظام لیبرال دموکراسی، نظامی که به زعم وی تا چندی پیش پایان تاریخ بود و نظامی که مبتنی بر اندیشه برابری تمام انسان‌ها است به شدت به وسیله علم ژنتیک مورد تهدید واقع شده است. حقوق بشر که مبتنی بر ایده برابری انسان‌ها است زیر سؤال خواهد رفت. فوکویاما می‌گوید که اگر دانش بشر کنترل نشود، انسان طبیعی به پایان خود می‌رسد و لذا نتیجه می‌گیرد که کشورها و نهادهای بین‌المللی باید تحقیقات ژنتیکی را به شدت کنترل نمایند، چرا که خطر دست‌کاری در طبیعت انسان کمتر از خطر بمب اتم نیست.

دخالت در بقای بشر، تکثیر نژادها، اصلاح نژادها و خلق نژاد برتر، افزایش تهدیدها، اضطراب‌ها و ابهامات از آینده نوزادان طراحی شده، بی‌روحی و رکود حاصل از سنگینی بار پیری و خلأ ناشی از وجود جوانان، خطر ناشی از انحصاری شدن ژن‌های بالقوه برای روشنفکران و صاحبان قدرت و سرمایه، همگی در آینده‌ای نه چندان دور باپیشرفت علم ژنتیک و جانشینی بیوتکنولوژی و انسان‌های فرابشری به جای انسان طبیعی در انتظار ماست. عصر جدیدی که دیر یا زود به آن خواهیم رسید.(۱۹)

لذا فوکویاما می‌گوید که ما هم اکنون احتیاج داریم که دوباره به مفاهیمی همچون حقوق بشر، انسان طبیعی و شأن و منزلت انسانی رجعت کنیم، چرا که ارزش‌های انسانی جزء لاینجزای احساسات انسانی است و نهایتاً حرکت به سوی این تفکر و بینش که تمام

موجودات انسانی در یک جایگاه بالاتر روحی و اخلاقی نسبت به سایر موجودات طبیعی قرار دارند. لذا هر عملی که این منزلت انسانی را تهدید و یا درصدد انکار آن باشد- از جمله شبیه سازی انسان‌ها- می‌بایست غیرقانونی اعلام شود.

مخالفان فوکویاما

در مقابل ایده‌های جدید فوکویاما منتقدانی نیز عَلَمِ مخالفت با او را برداشته‌اند. از جمله "الیزر یودکوسکی"[1] در جواب فوکویاما می‌گوید: با کدام حق و با کدام علم، فوکویاما به ما می‌گوید که یک طبقه کامل از موجودات با ادراک (انسان‌های شبیه‌سازی شده) حق حیات ندارند؟ فوکویاما کی و چه زمانی با انسان‌های فرابشری ملاقات داشته است؟ و از کجا مطمئن است که انسان‌های فرابشری حتماً انسان‌های خوبی نخواهند بود؟ آیا این نوعی پیشداوری برای محکوم کردن آن‌ها و یا نوعی مطلق‌گرایی برپایه اطلاعات دسته دوم و یا اطلاعات سوخته، نیست؟

فوکویاما از نظریات ارسطو (حقوق طبیعی) برای اثبات اخلاقی بودن نوع انسان کمک گرفته است و این بدین معناست که ما نمی‌توانیم هیچ انسان غیراخلاقی راتصور کنیم در حالی که در عمل این‌گونه نیست. یودکوسکی می‌گوید: من معتقدم که این عقیده که انسان‌ها فقط می‌توانند با انسان‌ها زندگی کنند مشابه این عقیده است که سفیدها فقط با سفیدها و یا زنان فقط با زنان می‌توانند همزیستی داشته باشند. درحالی که این‌ها کاملاً دراشتباهند.

فوکویاما در ارائه الگوی انسان اخلاق مدار خود از الگوهای ارسطو و افلاطون استفاده کرده است درحالی که امروزه ثابت شده است که این الگوها، الگوهای ناقصی هستند.

فوکویاما به جای این که درصدد حل و فصل مشکلات همراه با انسان‌های فرابشری باشد درصدد نابودی آن‌ها است و این خود برخلاف الگوی اخلاق مدار فوکویاما، اخلاقی نیست. یودوسکی می‌گوید: "زندگی انسان امروز بسیار متفاوت از زندگی انسان ۱۰ هزار سال پیش است و به نظر من این‌ها همه تغییراتی رو به سمت پیشرفت و بهبودی بوده است، چرا که ما توانسته‌ایم خودمان را به عنوان یک انسان بهتر از آن‌ها بشناسیم و چیزهای بیشتری را در ارتباط با دنیای پیرامونمان یاد بگیریم".

آینده نیز به همین نحو است یعنی رو به سمت بهبودی شرایط انسان، لذا محدویت‌های اخلاقی نمی‌تواند دلیل قانع کننده‌ای برای

1. Eliezer Yudkowsky

جلوگیری از پیشرفت‌های علمی، تکنولوژیک باشد. انسان‌ها همیشه درصدد ساختن دنیای بهتری برای نسل بعدی بوده‌اند و ما نباید این رویه را تغییر دهیم، لذا من فکر می‌کنم که دراین قرن جدید فرصتی جدید نیز برای بهبود شرایط جانداران باهوش فراهم گردیده است، تا چیزهای بهتری برای خود بسازند و یا حتی خود را یک مرحله رشد دهند. بنابراین اجازه دهید که ما این فرصت را از دست ندهیم."(۲۰)

"بیل وست میلر"[۱] نویسنده دیگری است که در یک رویکرد انتقادی نسبت به فوکویاما می‌گوید: فوکویاما از رقابت سوپر انسان‌ها با ما هراس دارد چرا که معتقد است آن‌ها توانایی بیشتری نسبت به ما خواهند داشت ولی آیا مگر ما انسان‌ها همگی در تمام ابعاد و خصوصیاتمان برابر و مشترکیم؟ مسلماً نه، حداقل می‌توان گفت از بعد توانایی‌های علمی و ویژگی‌های تربیتی و پرورشی یکسان نیستیم.

از بعد سیاسی نیز ترس فوکویاما از این است که ما تحت سلطه و ظلم قرار گیریم که این هم البته بستگی دارد به این که ما معتقد باشیم که حقوق سیاسی گرفتنی است یا دادنی؟ ولی در هر صورت احتمالاً از بابت به رسمیت شناختن حقوق طبیعی هر موجود دارای قوه تعقل و تفکر و حق مالکیت بر زندگی خویش، آزادی وحق جستجوی خوشبختی، چالش‌هایی در آینده پیش‌رو خواهد بود.

نهایتاً، "جان اف کوزانل"،[۲] با پیشنهاد فوکویامامبنی بر کنترل تصمیمات مربوط به ژنتیک توسط دولت‌ها مخالف است و می‌گوید: دیکتاتورها و نخبگان حکومتی از آن به نفع خود استفاده غیرمجاز خواهند نمود.(۲۱) به هر صورت مسلماً در آینده برشمار موافقان و مخالفان فوکویاما افزوده خواهد شد.

نتیجه‌گیری

آنچه در اینجا به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان ذکر کرد این است که به هر حال پیشرفت علم ژنتیک مزایا و معایبی دارد. بسیار بعید به نظر می‌رسد که دولت‌ها بتوانند مانع از کشفیات جدید علم ژنتیک شوند و به هرحال دیر یا زود بشر با این تحولات جدید رو به رو خواهد شد. شاید اغراق نباشد که پدیده شبیه سازی انسان‌ها با چیزی در حد جهانی شدن و یا حتی بیشتر از آن قیاس شود. تحولی که درآینده دنیایی نو خواهد آفرید و همه چیز تحت الشعاع قرار خواهد گرفت، لذا ما مجبوریم که به آن

---

1. Bill West Miller
2. John F. Kozanle

توجه کنیم.

بحث دیگر انتقادی است که می‌توان به نظریات فوکویاما داشت، مسأله اول آن است که باید دید فوکویاما در مخالفت با پدیده شبیه‌سازی به‌دنبال چیست؟ آیا تلاش دارد تا با جلوگیری از پیشرفت علم ژنتیک همچنان مدعی صحت و اعتبار نظریه پایان تاریخ خود باشد و دیگر آن که فوکویاما از این نکته غافل است که دخالت بیش از حد دولت در حوزه‌های عمومی و توصیه به ممانعت دولت‌ها از انجام پژوهش‌های علمی مربوط به ژنتیک، خود منافی اصول و آزادی‌های مورد ادعای لیبرالیسم است و از سویی دیگر نظریه او به خطر می‌افتد.

مسأله دیگر که مسلماً باید مورد توجه قرار گیرد، اهمیت مسأله شبیه سازی انسان در به هم خوردن توازن‌های نظامی و استراتژیک فعلی است که خود در خور بحث مستقلی است. به هر حال آنچه مسلم است آن است که نقش کشورهای جهان سوم در این بازی تقریباً اندک است. چرا که به دلایل مختلف از جمله ضعف صنعت بیوتکنولوژی، آن‌ها نه در پیدایش این علم سهیم بوده‌اند و نه قدرتی برای مقابله با آن دارند. در واقع جهان سوم اصلاً داخل در این گود نیست. جهان سوم هنوز در کشاکش با معضلاتی همچون فقر، جنگ، ناآرامی‌های سیاسی، استبداد، بی‌سوادی، مشکلات بهداشتی و ناآرامی‌های قومی و قبیله‌ای به سرمی‌برند و مشکلاتی از قبیل لایه اوزون، خطر رباط ها، شهاب سنگ‌ها، انسان‌های فضایی و نهایتاً انسان‌های شبیه سازی شده، کالاهای لوکسی هستند که مختص جهان اولند و ما حداکثر می‌توانیم نظاره‌گر باشیم.

حمیدرضا سعیدی‌نژاد

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

یادداشت‌ها

۱. روزنامه *ایران*.

۲. *موجودات عصر الکترونیک*، پیام یونسکو، (شماره ۳۷۴/۵ دی ماه ۱۳۸۰)، ص ۵۱

3. http://www.bbc.co.uk/persian/scieuce/020212-si-h-edningshtml

4. http://www.bbc.co.uk/persian/science/020215-h-catclone.shtml

۵. روزنامه *خراسان*، ۲۹-۱۳۸۰/۵/۳۰.

۶. روزنامه *انتخاب*، ۸۰/۵/۳۱.

۷. روزنامه *حیات نو*، ۸۰/۱/۲۱.

8. http://www.bbc.oc.uk/persian/011130-si-embryo.shtml

9. *Ibid.*

10. *Ibid.*

۱۱. روزنامه *خراسان*، ۸۰/۵/۳۰

۱۲. روزنامه *حیات نو*، ۸۰/۱/۲۱.

۱۳. روزنامه *انتخاب*، ۸۰/۵/۳۱

۱۴. روزنامه *خراسان*، ۸۰/۹/۱۸

۱۵. روزنامه *انتخاب*، ۸۰/۵/۳۱

۱۶. فرانسیس فوکویاما استاد اقتصاد سیاسی بین‌المللی در بخش مطالعات عالی بین‌المللی در دانشگاه هاپکینز است وی متولد ۲۷ اکتبر ۱۹۵۲ در شیکاگو و تحصیل کرده دانشگاه هاروارد و دارای مدرک دکتری است. ضمناً نامبرده مدتی در وزارت امور خارجه ایالات متحده مشغول به کار بوده است. فوکویاما قبل از این سه کتاب تألیف نموده است که عبارتند از:

1. The End of History and the Last Man (1991)
2. Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity (1995)

3. The Great Disruption: Human Nature Reconstitution of Social Order (1999)

ضمناً درباره اهمیت کتاب‌های وی مناسب است یادآوری شود که کتاب اول او (پایان تاریخ و آخرین انسان)، به چاپ بیستم رسید.

این کتاب موفق شده که رکورد بالاترین فروش را در امریکا، فرانسه، ژاپن و شیلی به دست آورد.

http://www.sais.jhu.edu/faculty/fukuyama/biograph.htm

17. Our posthuman future: Consequences of the Biotechnology Revolution (2002)

18. http://www.sais.jhu/faculty/fukuyama/posthuman%20blorb.htm

19. http://shop barnesandnoble.com/booksearch/isblnquity.asp

20. http://reason.com/debate/eh-debate1.shtml

21. *Ibid.*

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

کنفرانس خاورمیانه: آینده بعد از ۱۱ سپتامبر

کنفرانس خاورمیانه، آینده بعد از یازده سپتامبر در تاریخ ۸۱/۱/۲۸ در لندن تشکیل شد. محور اصلی مباحث، خاورمیانه و تحولات آن از جمله اوضاع عراق، تروریسم و سیاست امریکا نسبت به منطقه بود که در زیر اهم موضوعات مطرح شده به اطلاع می‌رسد.

وضعیت عراق

دکتر Toby Dodge از مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی طی سخنرانی تحت عنوان "سودمندی تحریم‌های سازمان ملل بر عراق" گفت که رژیم تحریم و مجازات‌های اقتصادی که به موجب قطعنامه ۶۸۷ سازمان ملل برقرار گردید در پنج سال به خوبی مؤثر واقع شد و در این دوران دولت ضعیف عراق با سازمان ملل در جهت خلع سلاح همکاری کرد. لیکن به لحاظ سرخوردگی فزاینده عراق از ادامه تحریم‌ها و قدرت گرفتن نسبی رژیم این کشور، روابط بغداد با سازمان ملل به تدریج رو به تیرگی نهاد که در نهایت به اخراج بازرسان تسلیحاتی این سازمان از عراق در دسامبر ۱۹۹۸ منجر گردید.

وی گفت ظاهراً هدف تحریم‌ها اعمال فشار بر عراق برای تغییر رفتار آن و پیوستن مجدد به جامعه بین‌المللی بود لیکن هدف واقعی که به خصوص از جانب امریکا دنبال می‌شد آن بود که مشکلات و دشواری‌های اقتصادی به تغییر رژیم در این کشور بیانجامد. لذا صدام حسین و دولت وی با ادامه تحریم‌ها هیچ انگیزه‌ای برای همکاری نداشتند که در نهایت به بن‌بست فعلی انجامید و دراین اختلاف با کمال تعجب عراق از دست بالاتر برخوردار گردید. سخنران مذکور افزود پس از عدم موفقیت طرح تحریم‌های هوشمند[1] حمله به عراق مطرح گردیده و اکنون نیز واشنگتن در حمله به این کشور به عنوان مرحله دوم مبارزه مصمم می‌باشد. لذا مسأله انجام یاعدم انجام حمله علیه عراق مطرح نیست بلکه سؤال اصلی

1. Smart Sanctions

آن است که چه زمانی و چگونه این حمله صورت خواهد گرفت. موفقیت در این حمله نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در تکمیل و پیشبرد دکترین بوش دارد که تلاشی برای شکل‌دهی و تنظیم روابط در دوران پس از جنگ سرد تلقی می‌شود. از نظر دولت امریکا، دولت عراق مظهر تمرد و یاغی‌گری در جهان اسلام است که به‌رغم ادامه تحریم و تداوم حملات، کماکان از پذیرش خواسته امریکا و جامعه بین‌المللی امتناع می‌ورزد.

با این وجود حمله به عراق با دشواری‌های زیادی مواجه است زیرا این کشور اکنون از انزوا خارج شده و به تدریج به برقراری رابطه با همسایگان خود پرداخته است. به علاوه عراق در دهه گذشته اقتصاد خود را به کشورهای همسایه مرتبط ساخته و کشورهای ترکیه واردن از تحریم عراق بهره‌مند شده‌اند و درمواردی روابط اقتصادی بین عراق با دیگر کشورها به خصوص روابط با اردن به گونه‌ای است که مشکل بتوان گفت کدام کشور به دیگری بیشتر وابسته است. سوریه با عراق نیز به برقراری روابط پرداخته و انتقال نفت از طریق خط لوله مسیر سوریه از سر گرفته شده است. افزون برآن، وضعیت عراق با افغانستان بسیار متفاوت است این تفاوت هم از نظر بافت و ساختار قدرت رژیم، اتکاء به نیروهای خارجی، جنگ و درگیری‌های داخلی، وجود اپوزیسیون چون ائتلاف شمال و هم از نظر عکس‌العمل همسایگان و کشورهای دیگر به حمله به عراق می‌باشد. علاوه بر این احتمال داده می‌شود که برکناری صدام، بی‌ثباتی شدید منطقه را به دنبال داشته باشد و در صورتی که عملیات علیه صدام با موفقیت مواجه نگردد، صدام قوی‌تر گشته و از وضعیت برتری برخوردار می‌گردد. همچنین اکنون حمله به عراق با مخالفت شدید کشورهای خاورمیانه مواجه می‌باشد و حتی تردید وجود دارد که کشورهای کویت وعربستان نیز از این حمله حمایت نمایند. اروپا نیز از حمله امریکا به عراق حمایت کمی نموده و یا اصلاً هیچ‌گونه حمایتی نمی‌شود. بحران فلسطین-اسرائیل موجب مشروعیت بیشتر عراق در منطقه شده و رژیم صدام بیش از هر زمان از سال ۹۰ به بعد، قوی‌تر شده است.

سخنران مذکور در خاتمه تأکید کرد به‌رغم آنچه که گفته شده به نظر نمی‌رسد که این تحولات امریکا را از حمله به عراق بازدارد بلکه این کار را با دشواری به مراتب بیشتری مواجه خواهد ساخت.

تحریم‌های یک جانبه

خانم شارون براون از مؤسسه USA ENGAGE طی سخنانی درخصوص نظریات این مؤسسه در مورد تحریم‌های اقتصادی در ابتدا با اشاره به چگونگی شکل‌گیری این مؤسسه و اهداف آن، گفت که بسیاری از

شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی در امریکا از اقدام این کشور در به کارگیری تحریم به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی به خصوص تحریم‌های یک‌جانبه، نگران می‌باشند.

وی با ارائه آماری در مورد کاهش صادرات، از دست رفتن ۲۵۰ هزار شغل و ایجاد بی‌اعتمادی یا عدم اعتماد بین مردم کشورهای هدف و مردم امریکا و هم‌چنین عدم موفقیت این سیاست در نیل به اهداف مورد نظر چون ارتقای حقوق بشر، حکومت قانون و آزادی‌های سیاسی، این سیاست را ناموفق خواندو گفت: تمرکز بایستی چندجانبه‌گرائی و تلاش برای همکاری‌های بین‌المللی در نیل به اهدافی چون مقابله با تروریسم، حقوق بشر، مواد مخدر و اشاعه تسلیحات باشد.

نامبرده در رابطه با اهمیت و نقش همکاری‌های بین‌المللی اظهار داشت که چنین همکاری به خصوص در مورد موضوعات مورد علاقه طرفین موجب درک و تفاهم بیشتر شده و این امر نیز فرصت‌هائی را موجب می‌شود که نتیجه نهائی آن، کاهش و تقلیل مناقشات است.

خانم براون درادامه و در تشریح جوانب مثبت اقدامات چندجانبه و تبعات منفی تحریم‌های یک جانبه اظهار داشت: اقدامات چندجانبه همواره مؤثرتر از اقدامات یک‌جانبه بوده و علاوه براین اقدامات یک‌جانبه نه تنها مؤثر نیفتاده بلکه بسیار پرهزینه می‌باشدو این خطر را دارد که سایر ابزارهای سیاست خارجی در بوته فراموشی بیفتد. برای مثال تحریم‌های یک‌جانبه امریکا علیه کوبا و کره شمالی مانع رشد و توسعه در این دو کشور شده و به کاهش نفوذ امریکا انجامیده است.

در بیان نتایج اقدامات این مؤسسه گفته شده که در اثر این تلاش‌ها تحریم‌های امریکا علیه کشورهای کلمبیا، ویتنام، کره جنوبی و کره شمالی مورد بررسی مجدد قرار گرفته و از تحریم کشورهای مکزیک، اندونزی، روسیه، مالزی و فرانسه جلوگیری و محموله‌های داروئی و غذایی به کوبا ارسال و اخیراً روابط امریکا و کوبا بهبود یافته است.

سخنران مذکور در مورد تحریم‌های یک‌جانبه علیه جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت که برای مدت‌های طولانی این مؤسسه با مقامات دولت امریکا در مورد سیاست‌های مربوط به ایران مذاکره داشته و اصولاً شکل‌گیری مؤسسه USA Engage به دنبال تصویب قانون تحریم علیه ایران و لیبی در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت و متأسفانه به‌رغم تلاش بسیار این سازمان در کنگره برای لغو یا تعدیل این قانون، در تابستان گذشته قانون مذکور برای یک دوره دیگر تمدید گردید. گفته شد که در این مؤسسه یک گروه کاری ویژه برای تمرکز بر مسائل ایران ایجاد شده است.

در رابطه با عراق با بیان این که تحریم علیه این کشور چندجانبه و توسط سازمان ملل وضع شده و اززمره تحریم‌های یک‌جانبه که

مورد اعتراض مؤسسه یاد شده است، خارج می‌باشد. از ادامه برنامه غذا در برابر نفت حمایت گردید. در ادامه، سخنران به بررسی تحریم‌ها علیه لیبی، کره شمالی و سودان پرداخت ودر مورد سودان گفت: کنگره به طور خطرناکی تحریم علیه این کشور را به حیطه و حوزه جدیدی یعنی بازارهای مالی امریکا بسط داده است.

در پایان خانم براون با تاکید بر ادامه مخالفت سازمان متبوع خود با تحریم‌های یک‌جانبه و این که همکاری و مذاکره، تأثیر بیشتری بر رفتار دیگرکشورها نسبت به تحریم‌های یک جانبه دارد به همکاری جهانی در مقابله با تروریسم و نقش مثبت برخی کشورهای هدف چون جمهوری اسلامی ایران با امریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و در حوزه‌هائی چون مبارزه با مواد مخدر، همکاری‌های اطلاعاتی در افغانستان اشاره کرد و گفت: مذاکره و گفتگو می‌تواند در تلاش‌های جهانی علیه تروریسم مؤثرتر واقع شده و حتی در مواردی همانند مورد روسیه، همکاری در سایر مواد و زمینه‌ها را موجب شود.

اضافه می‌نماید در پایان سخنرانی نامبرده، یکی از اعضای سفارت امریکا در لندن که در این جلسه حضور داشت در رابطه با اظهارات سخنران درخصوص جمهوری اسلامی ایران گفت که به‌رغم اقدامات مثبت ایران که مورد اشاره قرار گرفت و اخراج گلبدین حکمتیار، با این همه ایران در مواردی به فرار اعضای القاعده کمک کرده و کماکان به تولید سلاح‌های کشتار جمعی ادامه می‌دهد، که این اقدامات موجب نگرانی می‌باشد.

جلوگیری از پول‌شوئی و کلاه‌برداری

در این بحث خانم کارول مدیر سازمان خدمات مالی درخصوص جرائم مالی سخن گفت. نامبرده بابیان این که این مفهوم تا حدی مبهم است به تقسیم‌بندی آن به شرح زیر پرداخت:

۱. پول‌شوئی و تأمین مالی تروریسم؛

۲. سوء استفاده از بازارهای مالی و اطلاعاتی مالی در جهت منافع شخصی؛[1]

۳. دیگر جرائم مالی مانند کلاه‌برداری و تقلب[2].

وی با ارائه تعریفی از پول‌شوئی و تشریح قوانین انگلیس در مقابله با آن در بحث نظارت و کنترل فعالیت مؤسسات مالی خارجی گفت که درانگلستان یازده تشکیلات مالی وابسته به بانک‌های خاورمیانه و ۱۲ شعبه بانک‌های این منطقه وجود دارد که اکثر کشورهای متبوع این بانکی نیز دارای مقررات ضدپول‌شوئی هستند.

در بحث اجرای قوانین به مشکلات ناشی از تعدد بازیگران، تأثیرمنفی این مقررات

1. Market buse
2. Fraud

بر سیستم بانکی و نارضایتی مشتریان اشاره شد و همکاری کامل انگلستان و امریکا دراین زمینه مورد تأکید قرار گرفت.

وضعیت منطقه پس از ۱۱ سپتامبر

سخنران بعدی آقای ندیم شاهدی مسؤول مطالبات لبنان در دانشگاه آکسفورد بود که تحت عنوان "منطقه پس از ۱۱ سپتامبر" سخن گفت. نامبرده با تعریف منطقه مورد بحث که آن رامحدود به اردن، اسرائیل، سوریه، لبنان و فلسطین خواند به اهمیت استراتژیک آن و تبعات آن بر وضع کشورهای مذکور پرداخت. وی گفت: اقتصاد این کشورها نیز به تبع وسعت کم آنها کوچک است و مجاورت آن باکشورهای عراق، ایران، ترکیه ومصر که غیر از عراق، دارای جمعیت قابل ملاحظه‌ای در مقایسه با آنها هستند، از عوامل تأثیرگذار بر اوضاع آن است. گفته شد مسأله فلسطین مشکلات زیادی را برای این منطقه داشته و حل و فصل مسأله عراق نیر تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی اقتصاد این منطقه خواهد داشت.

سخنران مذکور در تشریح ویژگی‌های منطقه گفت: به موازات مبارزه و کشمکشی که در منطقه براساس توان نظامی و اقتصادی در جریان است، نوعی جنگ افکار[1] نیز وجود دارد که اهمیت آن از درگیری‌های نظامی کمتر نیست. برای مثال گفته شد گرچه مصر در سال ۱۹۵۶ در جنگ سوئز شکست خورد لیکن ناصریسم و الگوی مبتنی بر آن، منطقه را فراگرفت و تاسال ۱۹۷۰ تفکر غالب بود.

در بحث تروریسم آقای شاهدی گفت: چالش مسلمانان با بزرگ‌ترین قدرت جهان موجب ارتقای آن به سطح یکی از مهم‌ترین بازیگران در روابط بین‌الملل گردیده است. وی گفت در دهه هشتاد میلادی چالش فراروی غرب، کمونیسم و اصولگرائی شیعه توسط ایران بود و اصولگرایان سنتی مهم‌ترین متحدان غرب محسوب می‌شدند. لیکن اکنون با تغییر اوضاع، دشمنان قدیم خطری را متوجه غرب نمی‌نمایند بلکه این تهدید از جانب افراطیون سنتی است. وی تعداد اعضای شبکه القاعده را به نقل از سازمان‌های اطلاعاتی یک صد هزار نفر ذکر کرد.

مخاطرات امنیتی درخاورمیانه

در این مبحث آقای Josh Mandel از مؤسسه گروه کنترل مخاطرات در ابتدا با معرفی مؤسسه مذکور و خدمات آن که ارائه اطلاعات به سرمایه‌گذاران و یا مخاطراتی است که افراد در سفر به مناطق مختلف جهان مواجه می‌باشند، به منطقه خاورمیانه و مخاطراتی که خارجیان را به هنگام سفر به این منطقه تهدید می‌کند، پرداخت.

وی در توصیف کلی از منطقه

1. War of Ideas

خاورمیانه گفت که به طور اصولی میزان جرائم در کشورهای منطقه کم و به ندرت خارجیان هدف حملات واقدامات خشونت آمیز قرار می‌گیرند و اکثر رژیم‌های کشورهای آن از ثبات برخوردارند. برای مثال خطرات دزدی و جیب‌بری در خاورمیانه به مراتب از مناطق و شهرهائی چون سائوپولو کمتر است. با وجود این نامبرده اظهار داشت که در کشورهائی چون الجزایر، یمن وجنوب سودان احساسات ضدامریکایی شدید است و گروه‌های تندرو، منافع غرب را مورد حمله قرار می‌دهند. نامبرده افزود که درایران نیز به‌رغم این که تمامی مناطق آن امن است و خطری خارجیان راتهدید نمی‌کند، لیکن در قسمت جنوب شرقی یعنی سیستان و بلوچستان مواردی از آدم ربایی وجود داشته و به لحاظ قاچاق مواد مخدر و فعالیت گروه‌های قاچاقچی، وضعیتی ایجاد شده که در نتیجه این استان نسبت به سایر مناطق ایران فاقد امنیت تلقی می‌گردد.

وی در تشریح نوع خطرات امنیتی در منطقه موارد زیر رامورد اشاره قرارداد:

۱. تهدید مستقیم افراد (مانند آدم ربایی در یمن و بمب‌گذاری در عربستان)؛

۲. خطرات موردی و اتفاقی نسبت به جان افراد مانند حملات استشهادی- انتحاری در اسرائیل که وی از آن به عنوان حملات تروریستی نام برد؛

۳. تهدیدمستقیم به اماکن و حوزه‌های کاری متعلق به کشورهای غربی.

درخصوص خطر از جانب القاعده گفته شد که عمدتاً هرگونه اقدامی از جانب آن در منطقه خلیج (فارس) بر اهداف نظامی و دفاعی متمرکز خواهد بود هرچند که در مواردی ممکن است تأسیسات توریستی نیز مورد حمله قرار گیرند. سخنران مذکور اظهار داشت که احتمال عملیات نظامی توسط القاعده درخارج از منطقه خاورمیانه نیز وجود داردو مهم‌ترین مخاطرات از جانب افراد یا گروه‌های کوچک به خصوص در عربستان و یمن متصور می‌باشد. با وجود این وی در بحث احتمال حمله به چاه‌های نفتی، به نقل جمله‌ای از اسامه بن لادن پرداخت که در سال ۱۹۹۶ گفته بود:

"می‌خواهم برادران خود را به حفاظت از ثروت نفتی هشیار نمایم زیرا این ثروت اسلامی است و توان اقتصادی قابل ملاحظه‌ای که برای ایجاد یک دولت اسلامی ضروری می‌باشد".

نامبرده در پایان به احتمال حمله امریکابه عراق در سال ۲۰۰۲، بروز تنش‌های منطقه‌ای به خصوص در اردن و هم‌چنین تهدید حملات تلافی‌جویانه عراق علیه اسرائیل اشاره نمود.

طاهری شمیرانی
سفارت جمهوری اسلامی ایران- لندن

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

میزگرد بررسی تروریسم و تمدن

بنا به ابتکار مشترک دانشگاه تکنولوژی مارای مالزی و وزارت امور خارجه این کشور میزگرد یک روزه‌ای تحت عنوان: تروریسم و تمدن در تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۷ در دانشگاه UTM مالزی در شهر شاه علم برگزار گردید. در این میزگرد حامد البار وزیر خارجه مالزی و پروفسور نقیب العطاس رئیس و بنیانگذار مرکز بین‌المللی تفکر و تمدن اسلامی مالزی[1] به عنوان دو سخنران اصلی و همچنین ۳ تن از اندیشمندان مالزی به عنوان سخنران به تشریح دیدگاه‌های خود پیرامون مسأله تروریسم پرداختند که خلاصه نقطه نظرات هر یک به شرح زیر اعلام می‌گردد:

حامد البار وزیر امور خارجه مالزی

وزیر خارجه مالزی طی سخنانی اظهار داشت یکی از اختلافات موجود بین کشورهای درحال توسعه و توسعه یافته دسترسی به یک معنی و مفهوم واحد از مسأله تروریسم می‌باشد زیرا کشورهای در حال توسعه جنبش‌های آزادی‌بخش را مبارزات آزادی‌خواهانه تلقی نموده در حالی که کشورهای توسعه یافته آن‌ها را تروریست قلمداد می‌کنند و به نظر می‌رسد تا زمانی که زمینه‌های مشترک برای این مسأله پیدا نشود راه حلی برای برطرف کردن آن پیدا نخواهد شد. حامد البار اضافه نمود بر اثر همین برداشت‌های متفاوت از مفهوم تروریسم بوده که بسیاری از رهبران جهان که زمانی به عنوان تروریست معرفی می‌شدند بعداً به صورت قهرمان معرفی گردیدند و افرادی از قبیل نلسون ماندلا و جرج واشنگتن را می‌شود در این زمینه مثال آورد. وزیر خارجه مالزی اضافه نمود از آنجا که هیچ کشوری به تنهایی قادر به مبارزه با مسأله تروریسم نخواهد بود لذا لازم است

1. ISTAC

همکاری دوجانبه و منطقه‌ای و بین‌المللی برای ریشه کن کردن این مشکل بین‌المللی به وجود آید. وی اضافه نمود چون تروریسم یک موضوع جهانی است لذا باید برای آن یک راه حل جهانی پیدا نمود و گفت‌وگو پیرامون این مسأله مهم‌ترین روش برای یافتن راه حل مناسب برای این معضل جهانی است. حامد البار ضمن هشدار نسبت به این که دولت‌های قوی نباید از دولت‌های ضعیف درخواست مطیع بودن را بنمایند، اظهار داشت در مبارزه با تروریسم باید نقش اصلی به سازمان ملل واگذار گردد.

دیدگاه غرب نسبت به اسلام

آقای نقیب العطاس در سخنرانی خود تحت عنوان: "دیدگاه غرب نسبت به اسلام" برضرورت شناخت متقابل مسلمانان و غربی‌ها از یکدیگر تأکید نموده و گفت اگر دو طرف یکدیگر را نشناسند چگونه می‌توانند با یکدیگر به گفتگو بپردازند آنگاه ضمن اشاره به سوابق تاریخی اظهار داشت: غربی‌ها در اثر تماس و گفت‌وگو با مسلمانان مطالب بسیار زیادی از آنان آموخته‌اند و قرآن و اندیشه‌های مسلمانان در تغییر افکار عمومی غرب تأثیر فراوانی داشته است. وی با اشاره به این که مارتین لوتربا مطالعه قرآن کریم مطالب بسیاری از این کتاب آسمانی آموخته بود گفت: از قرن دوم هجری به بعد مسلمانان ضمن آشنایی با افکار غربی‌ها، اندیشه آن‌ها به ویژه فلاسفه یونانی را مورد حمله قرار دادند. لیکن از قرن ۱۶ به بعد این غربی‌ها بودند که فلسفه اسلامی را مورد حمله قرار داده و استعمار ضد حمله‌ای بود که غربی‌ها علیه اسلام و مسلمانان به راه انداختند. وی در ادامه مطالب خود اظهار داشت: مسلمانان مخالف پیشرفت و مدرنیزه شدن نیستند بلکه مخالف فلسفه برتری طلبی هستندو ما وقتی فن‌آوری غرب را قبول کنیم نباید مقهور فرهنگ غربی شویم. العطاس ضمن حمله به اظهارات جرج بوش رئیس جمهوری امریکا گفت: جهانی شدن‌در واقع دنباله مادی‌گرایی است.

نقش مالزی در دنیای متحول

عبداله احمد سردبیر روزنامه NST به عنوان سومین سخنران تحت عنوان: "نقش مالزی در دنیای متحول" طی سخنانی اظهار داشت: حادثه ۱۱ سپتامبر موجبات دگرگونی در بسیاری از امور را فراهم آورده است به نحوی که امروزه به هنگام بحث پیرامون هر مسأله‌ای از تروریسم گرفته تا اسلام و روابط خارجی به ناچار باید تحولات ناشی از این حادثه را در نظر گرفت. این حادثه یک رویداد غیر قابل پیش‌بینی

بود و چون دنیای اسلام خود را برای وقوع چنین حادثه‌ای آماده نساخته بود از این روی با یک رویداد غیرقابل تصور مواجه گردیده و به همین سبب در مقابل آن لاک دفاعی به خود گرفته است. وی گفت: مالزی به دلیل این که هم یک کشور مسلمان بوده و هم این که در معرض اتهاماتی در رابطه با پناه دادن به برخی از تروریست‌ها قرار گرفته به نوعی با حوادث ۱۱ سپتامبر درگیر شده است. اگرچه بنا به گفته سفیر امریکا در مالزی این کشور بخشی از این بحران نبوده بلکه بخشی از راه‌حل‌های مربوطه به این بحران است ولی واقعیت این است که این رویداد بر مالزی هم تأثیرگذارده است. نامبرده ضمن ارائه تعاریفی چند از تروریسم به نقش مطبوعات در این زمینه اشاره نموده و گفت: تروریست‌ها و دولت‌ها هر دو به نوعی از نقش مطبوعات ناراضی هستند زیرا هر دو می‌خواهند که مطبوعات در راستای خواسته‌های آن‌ها فعالیت نمایند. تروریست‌ها خواستار حمایت رسانه‌های گروهی از اعمال خود هستند و دولت‌ها نیز خواستار کمک مطبوعاتی برای توسعه دامنه فعالیت‌های خود می‌باشند. بعد از ۱۱ سپتامبر امریکائیان حداکثر تلاش خود را به کار بردند تا از طریق رسانه‌ها حمایت افکار عمومی را به نفع خود جذب نمایند. وی آنگاه ضمن اشاره به موضوع برخورد تمدن‌ها بین غرب و اسلام گفت باید روی این موضوع که اسلام طرفدار پیشرفت و ترقی و تعالی بوده تأکید نمود زیرا تنها در صورتی که بتوان بر قلب‌ها پیروز شد می‌توان بر تروریسم پیروز گردید. وی آنگاه ضمن اشاره به حوادث جاری در فلسطین و سرزمین‌های اشغالی گفت: به صلاح امریکا و انگلستان است که در مبارزه برعلیه تروریسم به صورت یک‌جانبه رفتار ننمایند، بلکه مبارزه بر علیه تروریسم به صورت دسته جمعی باشد زیرا در آن صورت است که بر این پدیده زشت می‌توان پیروز شد.

بررسی تمدن و تروریسم از دیدگاه حقوق بشر

آقای هارون محمود هاشم معاون کمیسیون حقوق بشر مالزی به عنوان چهارمین سخنران طی سخنانی تحت عنوان: "بررسی تمدن و تروریسم از دیدگاه حقوق بشر" ضمن قرائت موادی چند از اعلامیه جهانی حقوق بشر گفت: در حالی که تمدن در اعلامیه جهانی حقوق بشر به منزله پیشرفت و توسعه جوامع انسانی تعریف گردیده تروریسم به معنی کشتار سیستماتیک و سازمان یافته تعریف شده است. وی آنگاه ضمن اشاره به این که در ادوار گذشته تمدن‌های مصر و عراق و ایران و یونان و رم و

هند و چین و امریکای جنوبی وجود داشته، افزود دامنه جغرافیائی این تمدن‌ها محدود بوده لیکن تمدن‌های امروزی در سایه پیشرفت وسایل ارتباطی دامنه جهانی دارند و به همین دلیل است که حقوق بشر به صورت یک موضوع جهانی درآمده است. آقای محمود هاشم ضمن ارائه تعاریفی چند از مسأله تروریسم موضوع را به اقدامات امریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر کشانیده و گفت: امریکائیان به بهانه مبارزه با تروریسم افغانستان را اشغال کرده و اعضای القاعده را دزدیده و حتی به نقطه‌ای خارج از خاک امریکا(کوبا) منتقل نموده‌اند درحالی که هیچ مدرکی دال بر دخالت داشتن اسامه بن لادن درحوادث ۱۱ سپتامبر ارائه نداده‌اند. وی آنگاه ضمن اشاره به تحولات تاریخی در فلسطین و اشغال آن توسط یهودیان گفت بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و جنگ در افغانستان امریکائیان درصدد برافروختن جنگ در سایر کشورها از جمله افغانستان به بهانه مبارزه با تروریست‌ها و طرفداران القاعده هستند در صورتی که آن‌ها اگر راست می‌گویند باید اطلاعات لازمه را در اختیار دولت‌ها قرار دهند و این دولت‌ها هستند که خود می‌دانند چگونه با مسأله تروریسم برخورد کنند.

اضطراب در مبارزه علیه تروریسم

دکتر شادسالم فاروقی استاد حقوق دانشگاه UPM به عنوان پنجمین و آخرین سخنران در سخنان خود تحت عنوان: "اضطراب و دمدمی مزاجی در مبارزه علیه تروریسم" ضمن اشاره به این که سابقه تاریخی تروریسم به سابقه تمدن بشری برمی‌گردد با مرور بر رویدادهای تروریستی از قرون گذشته تا اواخر قرن بیست میلادی گفت حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ درامریکا زمینه‌های متهم شدن کشورهای اسلامی و مسلمانان به عملیات تروریستی را فراهم آورده است و متأسفانه رسانه‌های گروهی غرب تلاش داشته‌اند این‌گونه به افکار عمومی القا نمایند که عملیات تروریستی مسلمانان ناشی از تعلیمات اسلامی می‌باشد. وی با اشاره به این که نمی‌توان منکر اقدامات تروریستی برخی از افراد یا گروه‌های افراطی در کشورهای اسلامی گردید، گفت: رسانه‌های گروهی غرب با پدیده تروریسم برخورد دوگانه دارند. آن‌ها عملیات تروریستی رابه گروه‌هایی از مسلمانان و دین اسلام نسبت می‌دهند درحالی که عملیات تروریستی مسیحیان در صربستان و آفریقا و امریکای لاتین را به دین مسیحیت ارتباط نمی‌دهند. وی گفت: بسیاری از کشورهای مسیحی و رهبران آن‌ها در

برزیل و آرژانتین و گواتمالا و شیلی و پرو و نیکاراگوا و افرادی از قبیل هیتلر و موسولینی و فرانکو و پینوشه بدترین جنایات را علیه بشریت انجام داده‌اند ولی به هیچ زمینه مذهبی برای جنایات آن‌ها اشاره نمی‌گردد اما بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر هرجا صحبت از انجام ترور توسط مسلمانان شده آن را به اسلام نسبت داده‌اند. وی بارد این قبیل ادعاها گفت: تاریخ ترور و تروریسم به ازمنه بسیار قدیم برمی‌گردد ونمی‌توان تروریسم را مختص به مسلمانان دانست. وی با اشاره به این که عملیات تروریستی تنها به عملیات نظامی محدود نمی‌گردد، بر ضرورت همکاری جهانی برای مقابله با پدیده تروریسم اشاره نمود و ضمن تأکید بر ضرورت تفکیک بین عملیات تروریستی و جنبش‌های آزادی‌خواهانه گفت به نظر می‌رسد گفتگوی بین تمدنی بهترین روش برای دست یافتن به یک مفهوم دقیق از تروریسم و چگونگی مقابله با این پدیده شوم باشد و بر کشورهای اسلامی و مسلمانان سرتاسر دنیا واجب است تا همگام با کشورهای غیرمسلمان به یاری سازمان ملل متحد شتابند تا این سازمان بتواند راه حل مناسب برای برطرف کردن پدیده شوم تروریسم را پیدا نماید.

قابل ذکر است که تاکنون چندین میزگرد و کنفرانس توسط مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی مالزی و دانشگاه‌های این کشور جهت بررسی مسأله تروریسم تشکیل گردیده است. هدف از برگزاری این قبیل گردهم‌آیی‌ها اعلام آمادگی مالزی برای مبارزه با تروریسم و برطرف نمودن اتهام مربوط به نقش داشتن این کشور در حوادث ۱۱ سپتامبر بوده است.

سفارت جمهوری اسلامی ایران- کوالالامپور

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

همایش بین‌المللی اسلام و گفت‌وگوی تمدن‌ها

در تاریخ ۲۶ اسفند ۸۰ همایش بین‌المللی اسلام و گفت‌وگوی تمدن‌ها که از سوی معاونت آموزشی و فرهنگی گارد ملی عربستان و ریاست کتابخانه ملک عبدالعزیز برپا شده بود با حضور ۱۲۰ اندیشمند خارجی و داخلی و شخصیت‌ها و مقامات بلندپایه سعودی در محل سالن اجتماعات کتابخانه مزبور با پیام امیر عبدالله که توسط سپهبد امیر متعب بن عبدالله معاونت نظامی گارد ملی قرائت شد، افتتاح گردید. دراین پیام نیاز جامعه به عالمان، فرهیختگان، صاحبان قلم و امیدواری بدان‌ها، عدم همزیستی با نژادپرستی و تعصب، پندپذیری از نصایح مخلصانه، گرایش روزافزون به حکمت و آگاهی بشری، لزوم وجود عدالت و بینش سیاسی در کنار اقتدار، ایجاد امنیت و ثبات و وحدت در سایه گفتمان پیرامون مسائل مختلف و انتخاب بهترین راه، عدم پیدایش امنیت با توجه به حوادث جاری در فلسطین و جهان، لزوم تاریخ نگری، مورد اشاره قرارگرفته بود. وی درباره ابتکار صلحی که خود مطرح ساخته، خاطرنشان ساخت ابتکار ارائه شده به رؤسای کشورهای عربی به دور از اجتهاد تعصب‌آمیز بوده است. وی با تأکید بر نقش عدالت، یادآور شد رژیم صهیونیستی بدون پای‌بندی به عدالت و بازگرداندن حقوق مشروع مردم فلسطین و برخی کشورهای عربی، هرگز امنیت نخواهد داشت.

در ادامه، پیام دبیرکل سازمان ملل توسط مسؤول دفتر آن سازمان در ریاض، قرائت شد. سپس آقای دکتر عبدالله بن عبدالمحسن الترکی دبیرکل رابطه العالم الاسلامی طی سخنانی به کاربرد مفهوم تمدن اسلامی در زمان‌های قبل و نقش آن در حفظ میراث روم تا تسلیم به اروپائیان در عصر بیداری آن پرداخت و استفاده امروزی مسلمانان از تمدن غرب در آنچه که بادین شان برخورد نداشته باشد را یادآور شده و بهترین نمونه آن را کشور عربستان سعودی در استفاده از آن ذکر کرد. وی افزود اسلام با چارچوب عمومی برای حیات بشری وارد صحنه شدو زمینه گسترده‌ای را برای

اجتهاد و تجدید نظر گذاشت و گفتمان را قوی‌ترین وسیله میان دوستان برای دست‌یابی به راه حل‌های مشترکی که نفع آن به سود تمامی بشریت باشد، قرارداد. مدیردفتر دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی به نمایندگی از وی طی سخنانی یادآور شد این سازمان پیشتر همایش‌ها و نشست‌هایی برای توضیح مفهوم اسلامی گفت‌وگوی تمدن‌ها برپا کرده است. وی افزود امت اسلامی طی ۱۴ قرن به گفتگو با سایرین ایمان داشته و تمدن اسلامی تعداد زیادی از علمای بزرگ را در تمامی زمینه‌ها تربیت نموده است. درخاتمه نیز فیصل بن معمر معاونت آموزشی و فرهنگی گارد ملی و رئیس کتابخانه ملک عبدالعزیز با اشاره به ابتکار امیرعبدالله جهت برپایی چنین همایشی، عربستان را خواهان صلح، ثبات، توسعه، سازندگی و نه جنگ خواند.

سپس اولین جلسه همایش تحت عنوان "تلاش‌های خادم الحرمین در حمایت از مراکز و گردهمایی‌های اسلامی و نقش آن در گفت‌وگوی تمدن‌ها" که در آن دکتر عبدالله بن عبدالمحسن الترکی دبیرکل رابطه العالم الاسلامی، رئیس اتحادیه اسلامی در امریکای شمالی، مدیر سابق مرکز فرهنگی اسلامی مادرید به سخنرانی پرداختند. در جلسه دوم صالح بن حمید رئیس مجلس شورای عربستان تحت عنوان "موضع اسلام نسبت به تروریسم" سخنرانی داشت. در جلسه سوم نیز دکتر محمود امین بحث خود را تحت عنوان "برخورد تمدن‌ها یا برخورد منافع و سیطره" مطرح کرد که شامل سه محور بود. وی با نقد نظریه هانتینگتون وپرداختن به موضوع جهانی سازی، از آن به عنوان پدیده نوین تاریخی یاد کرد که از اوایل دهه هشتاد قرن بیستم با گسستگی سیستم سوسیالیستی و شکست در برنامه‌های توسعه‌ای و انتقال انقلاب علمی- تکنولوژیکی به مرحله جدید شروع شد و بدین‌سان تولید سرمایه‌داری امکانات تک‌تازی در بازارهای جهانی و تغییر آن به سود خودش را فراهم آورد. لذا جهانی سازی سرمایه‌داری به عنوان پدیده‌ای تاریخی نمایان شد که با سیطره بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری یعنی امریکا همراه گشت. با تحلیل حقیقت درگیری موجود در عصر حاضر که در اشکال گوناگونی صورت می‌گیرد، به کشف واقعیت برخورد منافع و نه تمدن‌ها که در قالب‌های فرهنگی و تمدنی و دینی و قومی ظاهر شده‌اند، نائل آمد که ممکن است آسیب‌های فراوانی به لحاظ اخلاقی، اقتصادی، علمی و فرهنگی و تبلیغاتی به همراه داشته باشد. بعد از وی دکتر میثم الجنابی تحت عنوان "عقل و حکمت در گفت‌وگوی تمدن‌ها" خلاصه مقاله خود را ارائه کرد.

در دومین روز و چهارمین جلسه دکتر عبدالله بن مخفوظ پیرامون اسلام و سایر

تمدن‌ها، دکتر شعبان محمد سالم با عنوان اسلام و نقش آن در پیشرفت تمدنی، دکتر عبدالله بن ابراهیم العسکر با عنوان مجادله دینی در اندلس چهره‌ای از اشکال گفت‌وگوی تمدن‌ها، دکتر محمد فاروق النبهان با عنوان تصور اسلامی از شیوه گفت‌وگوی تمدن‌ها، هر کدام در ۱۵ دقیقه مباحث خود را عرضه کردند. در جلسه پنجم نیز دکتر یاسین با عنوان شرق جهانی و شرق تنها مطالعه تحلیلی گفت وگوی تمدن‌ها، دکتر انور عبدالملک با عنوان هنگام دمیدن باد شرق در فرمول طرح تمدنی جدید یادآور شد در تفکر عربی واسلامی هنوز شیوه‌های سنتی غربی مانند اسلام و مسیحیت، اروپا و اسلام و اسلام و غرب رایج است ولی زمان آن فرارسیده با تحولات جهانی همگامی نشان دهیم که در مواردی به مانند انتقال مرکز ثقل در حرکت تاریخی از غرب آتلانتیکی به شرق آسیا، انتقال از تمرکز اقتصادی و پولی به علم و فن‌آوری و ژئوپلتیک همراه با بازگشت ابعاد تمدنی به جایگاه والای آن، فرمول بندی طرح تمدنی شرق با تنوع بخشی به مبانی روشنی چون روحیه جمع‌گرایی، صلح براساس عدالت، توسعه انسانی و اجتماعی، سلطه جمعی، فعال سازی دین و فلسفه و ارزش‌های عقلانی، قابل تبلور یافتن است. سپس دکتر محمد العدوانی با عنوان تمدن عربی اسلامی و گفت‌وگوی تمدن‌ها و نیز توماس میشل و جیری لئونارد به سخنرانی پرداختند. جلسه ششم با سخنان دکتر جمال‌الدین بدوی تحت عنوان "تمدن‌ها: برخورد یا گفتمان" آغاز شد و سپس دکتر عارف حسین با عنوان اسلام و سایر تمدن‌ها، خانم دکتر آمنه بلعلی با عنوان استراتژی متقاعدسازی شیوه الگویی برای همراهی و گفتمان، دکتر محمدالسعید عبدالمؤمن با عنوان مدخل اسلامی گفت‌وگوی تمدن‌ها، دکتر عفیف احمد بهنسی تحت عنوان "از برخورد جهان‌گرایی به گفتمان جهانی" سخنرانی داشتند.

جلسه هفتم همایش که به ریاست آقای فیصل بن معمر معاون آموزشی و فرهنگی گارد ملی و رئیس کتابخانه ملک عبدالعزیز برگزار شد و به مدت ۱/۵ ساعت ادامه یافت. آقای دکتر مهاجرانی ریاست مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها تحت عنوان "تسامح در اسلام" سخنرانی کرد و طی آن به تشریح کلمه تسامح با استفاده از قرآن، تفاسیر و احادیث و جایگاه آن در اسلام پرداخت که مورد توجه حاضران در جلسه قرار گرفت و چندین نفر از شخصیت‌های علمی داخلی و خارجی عربستان به تجلیل از آن پرداختند و در ادامه به سؤالات پاسخ داده شد.

اولین سخنران جلسه هشتم دکتر حامد الرفاعی بود که تحت عنوان "اسلام و سایر تمدن‌ها" سخنرانی نمود. در ابتدا به تشریح مفاهیمی نظیر اسلام، تمدن، سایر تمدن‌ها، رسالت تمدنی اسلام، تمدن واحد یا چندگانه،

دیدگاه اسلام نسبت به برپایی هم‌زیستی تمدنی همراه با امنیت پرداخت. وی لزوم گفتمان میان تمدن‌ها به عنوان راه حل مطمئن برای آشنائی با یکدیگر و همکاری در راه جامعه مناسب‌تر بشری را یادآور شد. وی درباره اسلام به دو مسأله عقیده و شریعت اشاره و پیوند مستحکم آن دو را معیار بندگی خداوند دانست و در ادامه به دیدگاه اسلام نسبت به جهان هستی پرداخته و تمامی موجودات و مواد را در اختیار انسان به عنوان مخلوق و خلیفه و جانشین خداوند در زمین دانست که هر فرد به قدر استطاعت و تلاش خویش از آن بهره می‌جوید. بعد به بحث تمدنی و آراء موجود پیرامون آن پرداخته و یادآور شد که تمدن ثمره تمامی تلاش‌های بشری در جهت سازندگی در روی زمین مطابق با فرهنگ و یا شیوه‌ای خاص می‌باشد. الرفاعی بخش فرهنگی را اولین مسؤول هویت تمدنی خواند که به واقع مسؤول تنظیم رفتارها و اخلاقیات در سرمایه‌گذاری و استفاده تمدنی و حفظ کرامت انسانی وامنیت و سلامت زیستن و برپایی عدالت میان مردم است. وی فرهنگ و یا شیوه‌ها را به عنوان دو مسؤول هویت تمدنی برشمرد که تنوع فرهنگی موجب پیدایش تنوع تمدن‌ها شده است. در پی آن دکتر حسن حنفی پیرامون برخورد تمدن‌ها یا گفتمان فرهنگ‌ها سخنرانی کرد. وی یادآور شد فروپاشی اردوگاه شرق به سال ۹۱، غرب را با پندار پیروزی واعتماد به سرمایه، در ارائه مفاهیم جدیدی که جهانیان و فرهیختگان کشورهای مختلف را به خود مشغول کرد، سرعت عمل به خرج داد و مفاهیمی نظیر برخورد تمدن‌ها، گفتمان فرهنگ‌ها، پایان تاریخ، جامعه مدنی، حقوق بشر، حقوق زن، خصوصی سازی و غیره را مطرح ساخت که در ظاهر اندیشه سیاسی ولی در باطن یک سیاست بود و اولین سود آن، تمدن برتر بود و هر که شکست می‌خورد به واقع شکست تفکرش را در زمان حاضر و گذشته پذیرا می‌گشت. وی در بحث برخورد تمدن‌ها آن را به سه مرحله باستانی، وسطایی و مدرن تقسیم‌بندی کرده و اروپا را دارای تاریخ اسطوره‌ای باستانی برگرفته از منابع اندیشه‌ای متأثر از یونان و روم و یهودیت و مسیحیت خواند و با گسترش اسلام در سواحل جنوبی دریای مدیترانه و بنای تمدنی جدید، تمدن اسلامی وارث تمدن‌های گذشته شد و دشمنی غرب در دوره قرون وسطا با جهان اسلام از طرق جنگ‌های صلیبی متوالی آغاز شد که نمونه غربی برخورد تمدن‌ها بود و تلاش داشت تا بر فرهنگ‌های ملی و زبان‌های محلی به نام و در قالب تبادل فرهنگی، سیطره یابد که در ظاهر گفت‌وگو و مبادله فرهنگی، ولی در حقیقت به دنبال غربی کردن و انتشار فرهنگ خود بود. سپس دکتر فهمی راجع جدعان با عنوان تمدن معاصر و مشکل جایگزینی‌ها و نیز ستیفن هیبل

و میلوش مندل سخنرانی کردند.

در جلسه نهم ابتدا دکتر نقولا زیاده با عنوان "گفت‌وگوی تمدنی در مشرق عربی در زمان امپراطوری‌های قدیم" سخنرانی کرد. سپس دکتر محمد نورالدین افایه با عنوان "اصول ایده اسلامی برای دیگران" به بحث پرداخت. در ادامه دکتر بکر مصباح تنیره موضوع "پیشرفت استراتژیکی گفت‌وگو در تمدن‌های اسلامی با تمدن‌های قدیم و جدید" را مورد بررسی قرار داد. دکتر سمیر عبدالحمید ابراهیم با عنوان "بوشیدو روح ژاپن و ارزش‌های تمدن عربی اسلامی" سخنرانی کرد و درخاتمه دکتر سید زین‌العابدین سخنران آزاد بود.

اولین سخنران جلسه دهم آقای صادق الحسینی از کشورمان با عنوان: "اسلام و گفت‌وگوی تمدن‌ها، ما و دیگران" بود. دکتر محمد الکتانی با عنوان: "اشکالی از روابط تمدنی در تاریخ اسلامی" دکتر محمد ارکال با موضوع "پیشرفت گفتمان میان مسلمانان و مسیحیان"، دکتر اندرز کابیزوسکی با بحث "شهروندان وکارگران خارجی در کشورهای خلیج فارس" به سخنرانی پرداختند و آخرین سخنران دکتر طه جابرالعلوانی بود. در ادامه جلسه یازدهم تشکیل و به ترتیب دکتر محمدبن ناصر العبودی به موضوع "تمدن معاصر و تجارب و تمرین‌ها" دکتر حسن عبدالکریم الوراکلی به مسأله "فرهنگ گفتمان در اسلام"، دکتر محمد خلیفه حسن به بحث" موضع عربی و اسلامی نسبت به جهانی شدن و خاورمیانه" پرداخت و آخرین سخنران جلسه نیز دکتر چارلز پترورث بود.

جلسه دوازدهم در عصر همین روز به مدت یک ساعت تشکیل و تنها سخنران آن نجم‌الدین اربکان نخست وزیر سابق ترکیه بودکه تحت عنوان "رابطه اسلام و غرب و دیدگاه آینده" به زبان استانبولی به سخنرانی پرداخت که عمده آن سه محور یعنی اوضاع جاری جهان، اهمیت گفتمان اسلامی- غربی و تشخیص وضعیت و حقائق و چاره‌جویی و گام‌های برداشته شده و آنهایی که می‌بایست در جهت آفرینش دنیایی مطلوب برداشت را شامل می‌شد. وی بر این باور بود که رهبران غرب راه را در بنیان دنیای جدید گم کرده و به ساختن جهانی بر پایه دشمنی به جای صلح روی آورده‌اند و این امر موجب گشته تا جنگ‌های تازه‌ای در بیشتر مناطق حساس به مانند فلسطین، بوسنی، جنگ خلیج فارس، چچن و آذربایجان، شکل بگیرند. اربکان حوادث ۱۱ سپتامبر را تابلو جدیدی خواند که در پشت آن سازمان‌های اطلاعاتی غرب هستند و در ادامه تهاجم ارتباط دهی میان اسلام و تروریسم را محکوم کردو خواهان فعال شدن گفتمان اسلام و غرب شد. درادامه جلسه سیزدهم تشکیل و دکتر ژاک کورتیز با عنوان "فرهنگ میان واقعیت

و رؤیا" دکتر محمود علی مکی با موضوع "تاریخ گفتمان دینی در اندلس" دکتر وجیه کوثرانی با بحث "تمدن‌ها- برخورد یا گفت‌وگو؟" دکتر مانع بن حماد الجهنی تحت عنوان "اسلام و گفتمان تمدنی" به طرح مقالات پرداخته و آخرین سخنران نیز ویتالی نائومکین بود.

صبح روز چهارشنبه چهاردهمین جلسه همایش بین‌المللی اسلام و گفت‌وگوی تمدن‌ها با سخنرانی دکتر خالد محمد زیاده با عنوان "اسلام و تمدن معاصر از تاریخ به تمدن" آغاز به کار کرد. بعد از وی دکتر اسماعیل عبدالکافی با عنوان "ادب فرزندان اسلامی نکته اساسی در گفتمان با سایر تمدن‌ها"، دکتر عبدالله العشی با موضوع "گفت‌وگوی تمدن‌ها بین مرکزیت غرب و تفکر اسلامی"، دکتر حبیبه کوناکاتا با بحث جامعه بدون انگیزه در ژاپن و کشورهای اسلامی، دکتر زکی المیلاد با عنوان "از گفت‌وگوی تمدن‌ها به سمت شناخت تمدن‌ها" به ایراد سخنرانی پرداختند. پس از استراحتی کوتاه جلسه پانزدهم تشکیل و دکتر عبدالمجید عمرانی موضوع آینده تمدن‌ها میان برخورد و گفتمان را مورد بررسی قرار داد. پس از وی نیز دکتر اسماعیل زروخی موضع بینش الجزایری معاصر در مورد تمدن غرب را بحث کرد. سپس دکتر صلاح الدین جعفراوی با عنوان "تمدن‌ها- برخورد یا گفت‌وگو"، و دکتر محمد نوردشان با موضوع "اسلام و سایر تمدن‌ها" و دکتر زاهد بخاری سخنرانی داشتند.

در جلسه شانزدهم ریچارد مورفی با موضوع رابطه میان شرق و غرب به سخنرانی یک ساعته پرداخت و در خاتمه به سؤالات حاضران پاسخ داد. در آخرین جلسه یعنی هفدهم، دکتر فرحان احمد نظامی، پاتریک سیل، چارلز جون، ولیم فندلی، یوشاکه ازاکا، ستمبلویسکی، دکتر عبدالله بن صالح العبید پیرامون موضوع آینده گفت‌وگوی تمدن‌ها میان شرق و غرب را مورد مناقشه قرار دادند. در پایان همایش نیز بیانیه‌ای شامل نتایج و دست‌آوردها و پیشنهادات منتشر گردید. فیصل بن معمر نیز با ابراز خشنودی نسبت به موفقیت همایش یادآور شد که همایش به اهداف خود دست یافته و تمامی شرکت کنندگان از روند آن و موضوعات مورد بحث قرار گرفته خرسند بودند ولی برخی هم از کمی وقت برای ارائه مباحث که حدود ۹۰ مبحث بود، چندان راضی نبودند. وی کمی تعداد حاضران در جلسات صبح را در ارتباط با اشتغال به کار در این موقعیت زمانی دانست. نامبرده درخاتمه بر ادامه برپایی این‌گونه همایش‌ها از سوی کتابخانه ملک عبدالعزیز تأکید کرد.

نقد و معرفی کتاب

عربستان سعودی در تقاطع قرن‌ها و هزاره‌ها

الف. أی. واویلف، *عربستان سعودی در تقاطع قرن‌ها و هزاره‌ها*، (مسکو: آکادمی دیپلماتیک روسیه، ۲۰۰۱)، ۱۹۴ صفحه (به زبان روسی)

دکتر الف.أی. واویلف پروفسور آکادمی دیپلماتیک وزارت امور خارجه فدراسیون روسیه است. این رساله براساس مشاهدات خود نویسنده در طول سال‌های متمادی کار در یکی از بزرگ‌ترین و شگفت‌انگیزترین کشورهای شرقی- عربی است، که هنوز هم برای جهان خارج، کشور ناشناخته‌ای باقی مانده است. این کتاب برای دایره وسیع خوانندگانی که علاقه‌مند زندگی معاصر شرق‌اند، در نظر گرفته شده است. این کتاب در هشت فصل تدوین شده است که عناوین آن‌ها عبارتند از:

۱. کشور معجزه‌های اقتصادی؛

۲. بازسازی (پرسترویکا) به شیوه سعودی؛

۳. پول همه چیز نیست؛

۴. دانایی توانایی است؛

۵. راه‌های سعودی سازی؛

۶. برابری حقوق زن با مرد: نخستین گام‌های این راه دشوار؛

۷. جستجوی موقعیت خود در دنیا؛

۸. در آستانه ورود به هزاره جدید.

در فصل اول این کتاب با عنوان "کشور معجزه‌های اقتصادی" به بررسی وضعیت اقتصادی عربستان سعودی در دوره معاصر پرداخته شده است. در این فصل نویسنده با بیان یک ضرب‌المثل عربی (در میان ما زندگی کن و بعد قضاوت) می‌گوید: در ذهن خواننده با شنیدن نام عربستان سعودی تصویر کشور افسانه‌ای ساخته می‌شود، که مردمانش به اندازه‌ای ثروتمندند، که نمی‌دانند با ثروت بادآورده شان چه کنند، کشوری که در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان سوم بدهی خارجی ندارد و درگیر بحران‌های پی در پی نیست. چنین

تصوری بیشتر آفریده ذهن روزنامه‌نگارانی است، که زحمت پژوهش را به خود نمی‌دهند و مطالب‌شان را در سطح ظواهر قضایا طرح می‌کنند. البته عربستان سعودی ظرف نیم قرن اخیر راه درازی را پیموده است. درحال حاضر این کشور با داشتن ۲۵٪ ذخیره‌های نفتی معلوم دنیا (بیش از ۴۱ میلیارد تن) و داشتن مقام اول، عربستان توانست ذخیره کافی ارزی‌اش را به منظور حفظ استقرار و ثبات، از جمله حمایت از ثبات ریال نگاه دارد (در سال ۱۹۹۸ ۵۸/۶ میلیارد دلار در بانک‌های داخل کشور و ۲۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شده در کشورهای خارجی). با این حال، سیاست برنامه اقتصادی پنج ساله ششم و هفتم، که به طور رسمی بالا بردن سطح زندگی مردم اعلام شده است، به جدیت دنبال شد. در سال ۱۹۹۹ پس از مشکلات فراوان اقتصادی ناشی از جنگ خلیج فارس و نیز کاهش بهای نفت، میانگین درآمد هر شهروند سعودی نزدیک به ۱۰/۵۶ دلار در سال رسید. دولت همواره متوجه این نکته بوده، که منابع درآمد نمی‌بایست فقط نفت باشد. وزیر بازرگانی سعودی در سال ۱۹۹۷ استراتژی اقتصادی دولت را با اختصار چنین بیان داشت: "سیاست عربستان سعودی در سی سال اخیر مبتنی بر آن بود، که نفت یکی از منابع پایان‌پذیر درآمد است و از آن می‌بایست به عنوان عامل محرک رشد اقتصادی استفاده کرد و به هیچ وجه صلاح نیست، که این منبع به عنوان ماشین اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد."

در رسانه‌های گروهی غربی گفته می‌شد، که عربستان سعودی مخارج نظامی‌اش را پس از بحران اقتصادی ۱۹۹۹ کاهش خواهد داد. اما وزیر دفاع سعودی، این پیش‌بینی‌ها را به شدت رد کرد و وزیر کشور در اوت ۱۹۹۹ درباره استراتژی اقتصادی عربستان سعودی چنین گفت: "در دنیای امروز جا فقط برای نیرومندان است. ما به فضل و ارادهٔ خدا با ایمان خود به اسلام نیرومندیم. اما مؤمن با قدرت به مراتب بهتر ازمؤمن ناتوان است. ما باید سطح درآمد مردم را در کشورمان بالا ببریم و چنان بنیاد محکم اقتصادی پی‌ریزی کنیم، که پس ازخداوند در هر زمینه‌ای به آن متکی باشیم.

برنامه پنج ساله اقتصادی هفتم (سال ۲۰۰۴-۲۰۰۰) می‌بایست به این کشور به بهترین وجهی کمک کند، تا با شرایط جدید اقتصاد جهانی منطبق گردد. این شرایط را به طور مختصر چنین می‌توان مشخص کرد:

- روند جهانی شدن؛
- انقلاب فن‌آوری‌های اطلاعاتی وارتباطی؛
- استفاده از علوم پایه به منظور به دست آوردن سود مادی در حالتی که رقابت در بازار جهانی و داخلی به شدیدترین وجهی جریان دارد؛

- بی‌ثباتی در بازارهای پولی، ارزی ومواد خام.

با توجه به پیش‌بینی‌ها، در ده سال آینده بهای نفت میان ۱۵ تا ۲۰ دلار در ازای هر بشکه در نوسان خواهد بود. به این ترتیب دولت عربستان سعودی نمی‌تواند روی افزایش درآمد از این منبع حساب کند. برای عملی ساختن برنامه اقتصادی پنج ساله هفتم، که هزینه آن از ۲۰۰ میلیارد دلار تجاوز نخواهد کرد، دولت سعودی ناگزیر است منابع دیگری را از جمله سرمایه‌های ملی، سرمایه‌گذاری خارجی وهمچنان استفاده منطقی و خردمندانه از امکاناتی که طی چند دهه رشد اقتصادی ذخیره شده و یا در دسترس آن قرار دارد، جستجو کند.

این مشکل را مفسر سعودی نیزدرک کرده و در مکاتبه با خوانندگانش می‌آورد: جوانان ما وقتی تلویزیون می‌بینند، شرمنده می‌شوند. چگونه جوامع دیگر بازتر می‌شوند و ما همچنان بسته باقی مانده‌ایم. آن‌ها از خود می‌پرسند: چه کسانی حق به جانبند؟ دنیا یا ما؟ جوانان ما آینده را از ورای عینک‌های دودی می‌بینند. آن‌ها همه روزه از دردسرها، مشکلات و ناکامی‌هایی که درهمه جا عرب‌هارا دنبال می‌کنند، می‌خوانند. آن‌ها همه روزه در مورد کاهش بهای نفت و پایان‌پذیری مهم‌ترین منبع درآمد کشورشان، در مورد فشارهایی که غرب بر کشورشان وارد می‌کند و حمایت غرب از اسرائیل، که در برخورد با عرب‌ها وقیحانه عمل می‌کند، می‌خوانند."

فصل چهارم کتاب با عنوان "دانایی، توانایی است" به بررسی وضعیت آموزش در عربستان پرداخته است. در اواخر دهه ۶۰ در عربستان سعودی ۳۳۰۰ مدرسه، عمدتاً دبستان وجود داشت و حدود ۵۴۰ هزار دانش آموز در آن‌ها درس می‌خواندند. در اواخر دهه ۹۰ تعداد دانشجوها و دانش آموزان به ۵ میلیون رسید. تعداد مؤسسات تحصیلی فنی و عالی از ۲۲ هزارتجاوز کرد. در آغاز سال تحصیلی ۱۹۹۹-۱۹۹۸ تعداد استادان در تمام سطوح بیش از ۳۶۰ هزار بود. بیش از ۶/۷ میلیارد دلار برای رشد آموزش و پرورش میان سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۸۲ مصرف شده است. دراین کشور بیش از دو هزار کتابخانه، (بزرگ‌ترین آن کتابخانه فهد است با بیش از ۷۰۰ هزار جلد کتاب، یک میلیون سند، چهار هزار نسخه خطی، ۲۴ هزار سکه‌های قدیمی، ۱۰۰ هزار تمبر، ۲۵ هزار نوار صوتی و ویدیویی و همچنان دیسک فشرده، ۱۵ هزار میکروفیلم)، وجود دارد. ظرف سی سال اخیر برای ایجاد زمینه‌های تفریح و سرگرمی برای جوانان بیش از یک میلیارد دلار مصرف شده است. در این کشور حدود یک میلیون باشگاه ورزشی و ۲۱ فدراسیون ورزشی،

۲۱ باشگاه جوانان، ۱۷ مرکز ورزش و فرهنگ، ۶ ورزشگاه، دو اردوگاه دایمی جوانان وجود دارد.

جمعیت عربستان سعودی مطابق آمار رسمی ۱۴ میلیون نفر است. به این ترتیب یک سوم جمعیت مشغول تحصیل هستند. در سال ۱۹۵۳ در این کشور ۸۰٪ جمعیت بی‌سواد بود. در حال حاضر ۱۳٪ مردان و ۳۴٪ زنان بی‌سوادند. همه ساله از مؤسسات تحصیلات عالی حدود ۲۲ هزار نفر فارغ‌التحصیل می‌شوند.

عنوان فصل پنجم کتاب "راه‌ها و موانع سعودی‌سازی"[1] می‌باشد. در این فصل به اهتمام مقامات عربستان سعودی برای سعودی کردن جامعه خود پرداخته است. علت این مسأله این است که مقامات سعودی دریافته‌اند که بایستی مردمشان را به نحوی در امور مختلف اداره جامعه مشارکت دهند و از حالت مصرف کننده بودن خارج شوند.

در این فصل آمده است: اگرچه رشد اقتصادی سطح رفاه مردم بومی عربستان سعودی را بالا برده و مشکل آموزش و پرورش جوانان و نوجوانان را حل کرده، اما جامعه را با مشکل جدیدی روبه‌رو کرده است. درحال حاضر حدود ۴/۵ میلیون کارگر خارجی با ۲ میلیون اعضای خانواده‌هایشان، به طور عمده از شبه قاره هند و کشورهای جنوب شرق آسیا به عنوان کارگر و تعدادی هم متخصصان اروپایی در این کشور به سرمی‌برند. لذا به طور عملی فرصت اشتغال جوانان سعودی کاسته شده و نرخ بیکاری در میان تحصیل‌کردگان جوان به ۱۳٪ رسیده است. سعودی سازی به عنوان بخشی از سیاست دولتی به معنی تعویض کارگران و کارمندان خارجی به کارمندان سعودی است. این مشکل از آنجا بیشتر توجه برانگیز است، که نرخ سالانه افزایش نفوس در عربستان سعودی بالاتر از تمام کشورهای دیگر دنیا است. مثلاً در جمهوری عربی مصر در هر پنج دقیقه یک کودک به دنیا می‌آید، این رقم در چین هر سه دقیقه، در هند هر دو دقیقه و در عربستان هر یک دقیقه یک کودک است. (جالب است، که پس از انتشار این آمار، مصری‌ها رنجیدند و مقاله‌ای منتشر کردند که در آن ادعا می‌شد در مصر هر نیم دقیقه یک کودک به دنیا می‌آید) بنابراین در هر ۱۷ سال جمعیت کشور به دو برابر افزایش می‌یابد و سالانه ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار متخصص از دانشگاه‌های عربستان سعودی و کشورهای خارجی فارغ‌التحصیل می‌شوند و دولت قادر به کاریابی برای همه این افراد نیست. براساس پیش‌بینی‌های دبیرکل شورای اشتغال عربستان از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ دولت باید برای هفت میلیون شهروند سعودی تحصیل‌کرده کار

1. Saudization

بیابد. حتی فارغ‌التحصیلان مدرسه‌های عالی دینی نمی‌توانند جای مناسبی برای کار پیدا کنند. از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹، ۷۰۰ هزار نفر از سعودی‌های تحصیل‌کرده اشتغال یافته‌اند و به این ترتیب درصد بیکاران میان جوانان تحصیل‌کرده از ۱۲٪ در سال ۱۹۹۳ به ۲۷٪ در سال ۱۹۹۹ رسید. یکی از آشناهای مؤلف، فارغ‌التحصیل دانشگاه الفهد در رشته اداره بازرگانی تعریف کرد، که چند سال است در رشته تحصیلی‌اش کاری نیافته و ناگزیر است برای امرار معاش به عنوان تلفن‌چی در یکی از اداره‌های مخابرات کار کند.

بیکاری به طور مستقیم بر افزایش آمار جنایت‌کاری در کشور تأثیر می‌گذارد. در سال ۱۹۹۵ براساس آمار رسمی ۴۰۲۴ مورد جنایت به نام بیکاران تحصیل‌کرده ثبت گردیده، که این رقم ۳۲٪ افزایش را نسبت به سال ۱۹۸۶ نشان می‌دهد. به منظور حل مشکل بیکاری و تعویض کارمندان خارجی به شهروندان سعودی براساس فرمان ملک فهد، کمیته عالی ایجاد گردید که می‌بایست مسایل مربوط به پدیده بیکاری را مطالعه، تحلیل و راه‌حل‌ها را طرح‌ریزی نماید. حکومت، مؤسسات خصوصی را ناگزیر ساخته است، که همه ساله نرخ اشتغال را برای شهروندان سعودی ۵٪ افزایش دهند. عرصه‌هایی مشخص گردیده که درآن‌ها به هیچ صورتی خارجی حق کار را ندارد. گذشته ازآن مؤسسات خصوصی ناگزیرند در هرجا که هستند، دانشجویان مدارس محل رابرای گذراندن تعطیلات تابستانی و کار تجربی بپذیرند، در نتیجه این آزمایش ۷۵٪ جوانان فارغ التحصیل، که تجربه کار را در مؤسسات خصوصی داشتند، جذب شدند. باوجود همهٔ این تلاش‌هابرای سعودی سازی کشور تا ماه اکتبر سال ۱۹۹۸ مؤسسات خصوصی برنامه سعودی سازی را فقط یک درصد توانستند تطبیق کنند. بنابراین درسال‌های نزدیک دگرگونی قابل ملاحظه‌ای را در این زمینه نمی‌توان انتظار داشت.

مانع اساسی سعودی سازی کشور به نظر ما ارزان بودن قابل توجه نیروی کار خارجی- درواقعیت امر محروم بودن کارگران آسیایی و آفریقایی از ابتدایی‌ترین حقوق- است. یکی از کارفرمایان سعودی در مصاحبه با عرب نیوز گفت: چرا باید به یک نجار عرب ۷۰۰دلار بپردازم، درحالی که می‌توانم نجار ترکی را استخدام کنم، که ماهانه ۴۰۰ دلار حقوق می‌گیردو دو برابر سعودی کار می‌کند؟ یکی از موارد دیگر نقض حقوق کارگران نپرداختن حقوق آن‌ها است.

کارفرمایان عرب اکثر از زنان مستخدمین‌شان سوء استفاده جنسی می‌کنند. به

همین علت بود که حکومت فیلیپین در نیمه دوم دهه ۹۰ به خانم‌ها و دختران فیلیپینی اجازه سفر به کشورهای خاورمیانه به ویژه عربستان را ممنوع اعلان کرد. اما در اثر بحران اقتصادی ۱۹۹۸ ناگزیر به لغو این موانع شد.

مهاجرت غیرقانونی مشکل دیگری را نیز بر دردسرهای دولت سعودی افزوده است و آن مشکل جرم و جنایت است. براساس آمار وزارت کشور از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ موارد جنایت از ۷/۶ به ۱۵/۲ (هزار) افزایش را نشان می‌دهد. با وجود همه مشکلات، کارگران خارجی در حال حاضر نیز به سوی بازارهای کار عربستان سعودی هجوم می‌آورند. آن‌هایی که به صورت قانونی می‌آیند، ناگزیرند از ۶-۳ هزار دلار برای به دست آوردن روادید کار به دلالان نهادهای کاریابی در کشورشان بپردازند. بسیاری از این کارگرها یا تمام دارایی ناچیزشان را می‌فروشند یا از بستگان‌شان وام می‌گیرند، تا به عربستان راه یابند. آن‌هایی که به صورت غیرقانونی وارد عربستان سعودی می‌شوند، یا کسانی که پس از زیارت حج از برگشت به میهنشان سرباز زده‌اند، در صورت دستگیری جریمه‌های کلان می‌پردازند ویا تا شش ماه زندانی می‌شوند. آن عده از سعودی‌ها که کارگران خارجی غیرقانونی را پناه می‌دهند، تا نیم میلیون دلار جریمه می‌شوند.

یکی از پزشکان بریتانیایی به مؤلف گفت: سعودی‌ها خود نمی‌خواهند برنامه سعودی سازی عملی شود. با وجود این که در این کشور درمانگاه‌های فراوان با مدرن‌ترین وسایل و پزشکان باتجربه و ماهر وجود دارند، سعودی‌ها بیمارانشان را به کشورهای دیگر مثلاً بریتانیا و امریکا برای درمان می‌برند. آن‌ها بدون این که دلیلی داشته باشند به پزشکان سعودی و درمانگاه‌های کشورشان اعتماد ندارند.

سیستم آموزش و پرورش عربستان سعودی نیز پاسخگوی نیازمندی‌های برنامه سعودی‌سازی نیست. متخصصان ژاپنی، که بنابه تقاضای مقامات عربستان سعودی سیستم آموزش و پرورش این کشور را مطالعه کردند، به این نتیجه رسیده‌اند که بدون اصلاح در نظام آموزشی تحقق تجدید دراین کشور ناممکن است. آن‌ها به عنوان یکی از راه‌حل‌های این مسأله را کاهش قابل ملاحظه ساعات دروس دینی پیشنهاد کرده بودند. علاوه براین روش درسی در این کشور چنان است که تفکر و تخیل دانش‌آموزان رشد نمی‌کند. به ویژه تعالیم دینی فقط به حفظ قواعد و اصول دینی خلاصه می‌شود و این شیوه تدریس مشکل می‌تواند سبب دگرگونی کیفیت نتیجه آموزش و پرورش گردد. اضافه براین، سیستم آموزش و پرورش عربستان سعودی، فارغ التحصیلان مدرسه‌ها

ودانشگاه‌ها را به صورت یک بعدی بـه جـامعه تحویل می‌دهد. یکی از روزنامه‌نگاران عرب در فرانسه با نوعی خجالت به مؤلف اظهار کرد که او همیشه احساس شرم مـی‌کرده هـنگامی کـه برای رفع نواقص جزئی درخانه‌اش مـثلاً تـرمیم شیرآب، چاره‌ای جز این نداشته که به لوله‌کش زنگ بزند واو را به خانه بخواهـد. حـال آن کـه پسر ده ساله فـرانسـوی نـیز از عـهده ایـن کـار برمی‌آید. این کـه در صـندوق عـقب‌ماشین یک سعودی گاز انبر و پمپ ماشین و وسایل دیگـر برای برطرف کردن نواقص جزئی باشد، خـیلی عجیب و نادر است. سعودی‌ها، در صورتی که لازم داشته باشند چرخ ماشین‌شان را عوض کنند به کمک مکانیک نیازمندند درحالی که مـثلاً در روسیه غیرقابل تـصور است کـه یک رانـنده بـه مـحض مـتوجه شـدن بـه نـقصی بـه مکـانیک مراجعه کند.

سعودی‌ها متوجه این کمبود در سیستم آموزش و در کل در سیستم زندگی خود هستند و می‌دانند که ادامه وضع بـه هـمین مـنوال بـه سودشان نیست واگر می‌خواهند نسل آیندشان همگام با دگرگونی‌های دنیای جدید باشد، بـاید شیوه زنـدگی‌شان را بـه صـورت بـنیادی تـغییر دهند.

در فصل ششم کتاب با عنوان "برابـری حقوق زن و مرد: نخستین گام دشوار"، مؤلف به بـررسی وضـعیت اجـتماعی زنـان در جـامعه عربستان پرداخته ومحدودیت‌های موجود آنان را در ابعاد مختلف اشـتغال، آمـوزش و ازدواج مورد بررسی قـرار داده است. وی بـا اشـاره بـه بسته بودن جامعه عربستان واعمال سـنت‌های قدیمی در مورد زنان می‌گوید:

زنان سعودی هنوز شناسنامه ندارند، از اینجا می‌توان اندازه محرومیت آن‌ها را از حقوق ابتدایی انسانی حدس زد. [به نظر مؤلف] مطابق احکام قرآن زن حق ندارد با مردم نامحرم تماس داشته باشد و گفتگو کند. کار دربیرون از خانه، به ویژه پرداختن به امور بازرگانی و تولیدی ناگزیر از ایجاد گفت‌وگو، ملاقات و مذاکره را می‌کند. لذا زنان برای این که به کار بـازرگانی بـپردازنـد. بایستی اجازه کتبی شوهر، پدر، برادر و یا کسی دیگر از محارمشان را داشته باشند، که این خود نوع دیگـری از کـنترل زنـان و نـقض حـقوق و آزادی‌هـای طـبیعی انسـانی آن‌هـا است. بـدون چنین اجازه‌ای زن حتی حق مسافرت را نـدارد. یک بـار زن نـود سـاله‌ای را کـه بـا نـوه‌اش می‌خواست به اروپا برای دیـدن پسـرش بـرود، برای چند روز معطل کردند. از وی می‌خواستند تا مطابق قوانین عربستان سعودی اجـازه کـتبی شوهر، پسر و یا بالاخره پـدرش را بـه مأمـوران مرزبانی نشان دهد. شوهر پیرزن مدت‌ها پـیش فوت کرده بود پسرش دراروپا بود و اما در مورد

پدرش چه می‌توان عرض کرد.

دختران تحصیل‌کرده که در مؤسسات دولتی یا خصوصی کار می‌کنند مشکلات ویژه خود را دارند. معمولاً چنین افرادی دریافتن شوهر توفیق چندانی ندارند. از یک سو معیارهایی که آنان دارند برای مردان سعودی قابل تحمل نیست از سوی دیگر ازدواج با این دختران از جانب خانواده، پدر ومادر و خویشاوندان بی‌شمار به خوبی استقبال نمی‌شود و مردجوان ناگزیر است نقطه نظرهای همه اینها رادرنظر گیرد. از این روست، که در جامعه مرفه عربستان سعودی هنوز هم حدود ۳۰٪ زنان و دختران بی‌سوادند. وقتی زنان و دختران برای گرفتن گذرنامه به اداره‌های مربوط مراجعه می‌کنند، ناگزیرند به بخش ویژه‌ای که خاص زنان است بروند.

تعدد ازدواج برای مردها مشکل دیگر دختران و زنان عربستان سعودی است، این پدیده برخلاف دیگر کشورهای مسلمان در عربستان سعودی رو به کاهش نیست.

درحال حاضر عربستان سعودی در میان تمام کشورهای اسلامی از لحاظ آمار طلاق جای اول را دارد. ۳۳٪ ازدواج‌ها در این کشور منتج به طلاق می‌شود.

کاریابی برای زنان دردسر دیگر این جامعه است. از یک سو تعداد دختران تحصیل‌کرده ناچیز است و از سوی دیگر خودخواهی‌های مردان سعودی سبب شده موانعی در راه اشتغال ایجاد گردد، کارفرمایان ترجیح می‌دهند از خانم‌های خارجی که توقعات کمتر دارند و حقوق کمتر می‌گیرند، استفاده کنند.

تلاش در زمینه ارایه آزادی‌های ابتدایی برای زنان در عربستان سعودی مشهود است. اما آن‌هایی که می‌خواهند به تحول در این زمینه دست یابند، می‌بایست راه درازی را پشت سر بگذارند.

عنوان فصل هفتم کتاب "درجستجوی موقعیت خود در دنیا" می‌باشد. در این فصل با توجه به تحولات نظام بین‌الملل و فرآیند جهانی شدن به بررسی وضعیت سیاست داخلی و سیاست خارجی عربستان سعودی پرداخته شده است.

روند هم‌گرایی، که در روابط بین‌المللی جهان معاصر با شتاب در حال رشد است، عربستان سعودی را نیز کنار نگذاشته است. این کشور، که تا همین اواخر نقشش فقط در منطقه محدود بود، در حال حاضر در مدار سیاست جهانی قرار گرفته است و می‌کوشد در بسیاری از مسایل جهانی ازجمله جهانی شدن سیاست و اقتصاد دنیا، حفظ ثبات و امنیت درجهان معاصر، دفاع از محیط زیست، مبارزه با

تروریسم جهانی و قاچاق مواد مخدر و غیره مطرح باشد. مقامات سعودی با ارزیابی مسایل جهانی و تبیین مواضع خود در قبال تحولات سیاسی و اجتماعی جهانی، به دیدگاه‌های مختلف حرمت گذاشته و هم‌زمان با آن سعی می‌کنند تا مواضع این دولت در راستای سیاست داخلی، منطبق با احکام قرآن باشند.

روند جهانی شدن، مانند تمام پدیده‌های مدرن دیگر، که ریشه غربی دارند، مسأله‌ای نیست که در جامعه عربستان سعودی به گونه‌ای همسان استقبال شده باشد. یکی از بازرگانان معروف سعودی در این رابطه می‌گوید: مامبتکر جهانی شدن نبودیم، ما را به این جریان کشانیدند. اکنون "جهان سوم" ناگزیر شده با واقعیت‌های جدید کنار بیاید و این ما را ناگزیر به دفاع از خود می‌سازد. در فتوای شورای عالی علمای دینی عربستان سعودی در دسامبر ۱۹۹۹ خط انزواگرایی صریح‌تر از این بیان شده است. دراین فتوا آمده بود که مسلمانان نمی‌بایست در تجلیل هزاره سوم مسیحی شرکت کنند به آن دلیل که حلول سده پانزدهم اسلامی در دنیا از جانب هیچ کسی تجلیل نشد.

هم‌زمان با این گروهی نیز وجوددارند، که می‌خواهند عربستان سعودی پابه پای زمان گام بردارد. ولیعهد عربستان سعودی امیر عبدالله دراجلاس سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در دسامبر ۱۹۹۷ در تهران گفت: در زمان رشد سرسام‌آور وسایل ارتباطاتی، منزوی بودن، مجاز نیست.

دولت سعودی برای نرم ساختن قواعد و مقرراتی که از زمان بنیان‌گذار این دولت یعنی ملک عبدالعزیز بن سعود وجود داشت، تلاش‌هایی می‌کند. در نتیجه این تلاش‌ها آهسته آهسته نفوذو صلاحیت پلیس مذهبی در کشور محدود گردیده است. گفتنی است، که اداره پلیس مذهبی با نام پرادعاو بلند بالای امر به معروف و نهی از منکر که براساس فرمانی از بیست سال به این سو فعالیت می‌کند، در آخر ۱۹۹۹، ۴۵۰ اداره و نمایندگی در تمام کشور داشت و تعداد کارمندان آن به چهار هزار نفر می‌رسید. به طور کلی نفوذ دین در جامعه به اندازه‌ای است که هیچ امری در زندگی شخصی شهروندان این کشور درخارج از دایره نفوذ آن باقی نمانده است. به طور مثال، امام مسجد مکه با جدیت تمام به مؤمنان توصیه کرد: کمتر بخندید، زیرا خنده حاکی از بی‌دردی، سست باوری و فراموشی مرگ و روز محشر است. برای به کرسی نشاندن این نظرش از پیغمبر اسلام نقل قول کرد که اگر بر آنچه من می‌دانم آگاه بودید کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستند.

پیشرفت علوم و فن‌آوری حتی

گروه‌های محافظه‌کار عربستان سعودی را ناگزیر ساخته تا با شرایط جدید کنار بیایند. در اوایل دهه ۹۰ سده گذشته امام مسجد مکه با کمال جدیت اعلان کرد، که زمین هموار است، نه کروی. با این حال گروه‌های معینی به ویژه در خانواده آل سعود وجود دارند که می‌کوشند سیمای کشور را تغییر دهند و آن را مطابق با اقتضائات زمان همگام سازند. به وجود آمدن شورای مشورتی در امور مملکتی، که بنا به دستور از بالا ایجاد شده است، یکی از نمونه‌های درک ضرورت تغییر در این جامعه است. هر چند خود شورای مشورتی نیز خالی از مشکل نیست. مثلاً اعضای این شورای مشورتی از جانب مردم انتخاب نمی‌شوند، بلکه از بالا انتصاب می‌شوند رئیس این شورا در مصاحبه‌ای با روزنامه الحیات گفت که سیستم انتخابات با شرایط عربستان سعودی از آن لحاظ هم‌خوانی ندارد، که براساس آن به شورا به جای "بهترین"، ثروتمندترین‌ها راه می‌یابند و از سوی دیگر چنین سیستمی پیوندهای قبیله‌ای را که پاسخگوی نیازمندی‌های عصر حاضر نیست، نیرومندتر می‌سازد. به عقیده معاون این شورا، سیستم انتصابی بهترین سیستم ایجاد شورا است. دموکراسی غربی و انتخابات، فقط وقت و پول را هدر می‌دهد. با وجود آن که این شورا حیثیت حقوقی دارد، اما صلاحیت‌های آن چنانکه از نامش هویدا است فراتر از مشورت دادن نیست. اعضای این شورا از دودمان آل سعود نیست، اما کسانی که عضویت را در آن به دست می‌آورند، با دقت کنترل می‌شوند تا فقط کسانی به آن راه یابند که بی‌چون و چرا جانبدار و سرسپرده سلطنت باشند.

کار شورا به گونه بی‌رحمانه‌ای توسط رسانه‌های گروهی عربستان سعودی مورد انتقاد واقع می‌شود. روزنامه‌ها آن را به سستی، بیکارگی، فقدان ابتکار و کندروی متهم می‌کنند. البته در بسیاری از موارد مشکل است، با این روزنامه‌نگاران توافق نکرد. در آغاز این شورا ۸ کمیسیون داشت اما در سپتامبر ۱۹۹۹ به منظور سرعت بخشیدن به کار و نتایج آن سه کمیسیون دیگر به آن افزوده شد.

سیاست خارجی عربستان سعودی نیز همیشه از جانب شهروندان آن به گرمی استقبال نمی‌شود. مثلاً هنگامی که در اواخر قرن بیست روابط این کشور با جمهوری اسلامی ایران یعنی کشوری که شیعه‌ها در آن قدرت محوری را در دست دارند، گرم شد بخش محافظه کار و متعصب عربستان سعودی از این حادثه خشمگین شدند و دست به تظاهرات خیابانی زدند.

به طور کلی می‌توان گفت که عربستان سعودی از یک سو می‌خواهد از کاروان بشریت

عقب نماند و از سوی دیگر اصول دین اسلام را، که سنگ بنای وحدت و موجودیت این جامعه است، حفظ کنند. ولیعهد سعودی امیر عبدالله در ماه ژوئن ۱۹۹۹ در طایف گفت: ما باید در اندیشه و عمل خود را آماده برای نقش جدیدی بسازیم، که مرحله جدید پیشرفت بشری، شرایط جدید بازار جهانی و بلوک‌های بزرگ اقتصادی از ما تقاضا دارد. همزمان با این، ما نباید از اصول اسلامی که ساختار جامعه ما بدان استوار است، صرف‌نظر کنیم. در میان خانواده سلطنتی نیز اختلاف نظر سیاسی فراوان به چشم می‌خورد. مثلاً اکنون از ۳۶ شاهزاده، چهار تن از آن‌ها، طرفدار پادشاهی مشروطه‌اند و رادیکال به حساب می‌آیند. به همین دلیل آن‌ها به دربار راه ندارند.

در فصل هشتم کتاب باعنوان "درآستانه ورود به هزاره جدید" به امور ضروری که عربستان سعودی در هزاره سوم میلادی با آن‌ها مواجه است ویا خواهد شد، پرداخته شده است. در این فصل آمده است:

عربستان سعودی به سده و هزاره جدید تاریخ بشریت، با چمدان موقری وارد می‌شود اندوخته هنگفت اقتصادی، سیستم معتنابه پرورش متخصصان و تثبیت موقعیت و مقام خود به عنوان کشوری که توانایی رشدمستقلانه و باثبات را دارد. اما مسایلی که باآن عربستان سعودی در سده جدید روبرو خواهد بود، کمتر از مسایل سده گذشته نیست، تازه این مسایل شباهتی به آنچه درگذشته بود نخواهد داشت. مهم‌ترین این مسایل مدرن سازی تمام عرصه‌های زندگی داخلی کشور، پیدا کردن و احراز موقعیت مناسب در سیستم روابط جدید بین‌المللی می‌باشند. باوجود ثروت هنگفت ناشی از منابع نفتی، این کشور نتوانسته است به اندازه بایسته و شایسته به مرحلهٔ جدید رشد پس از مرحله صنعتی[1] نزدیک شود و فاصله میان دو جهان را از لحاظ فن‌آوری و اطلاعات بپیماید، که خود این فاصله از بقایای مناسبات استعماری در آسیا است. البته جهش این کشور به سوی پیشرفت در بسیاری عرصه‌های دیگر از یک کشور عقب مانده نیمه فئودالی با سیستم قبیله‌ای به یک کشور پیشرفته، ثروتمند، دارای وزن سیاسی قابل ملاحظه نه تنها در منطقه بلکه درجهان قابل انکار نیست.

سعودی‌ها با خریداری وسایل فنی پیشرفته، فن‌آوری معاصر، به کمک خارجی‌ها ایجاد مؤسسات جدید و مجهز، اتوبان‌ها، شرکت‌ها و غیره به ارزش میلیاردها دلار به دست آمده از فروش نفت ناگهان متوجه شدند، که هنوز دنیا به سوی آن‌ها به عنوان مردمی

1. Postindustrial

می‌نگرند، که با فروش مواد خام طبیعی زندگی می‌کنند و کمافی‌السابق به وارد کردن وسایل آشپزی تا تراکتور از کشورهای دیگر نیازمندند. سعودی‌ها گذشته از خریداری تجهیزات مدرن وایجاد مؤسسات مجهز با فن‌آوری‌های معاصر لازم داشتند، تا در کشورشان چنان بنیادی را پی‌ریزی کنند که در آینده بتوانند به صورت مستقل به دست‌آوردهایی در زمینه علم و فن‌آوری و اطلاعات برسند.

سعودی‌ها به کمک متخصصان خارجی تنها آگاهی‌هایی را که برای مجری بودن لازم‌اند، به دست آوردند، نه آگاهی‌هایی که امکان ابتکار و ابداع را به آن‌ها بدهند. به عبارت دیگر آن‌ها به خوبی می‌توانند دستگاهی ولو پیچیده را به کار اندازند، اما قادر نیستند این دستگاه را تکامل دهند و به آن چیزی بیفزایند. تجربه عربستان سعودی این حقیقت را ثابت می‌کند، که قریحه مدنی از جمله تفکر و خلاقیت علمی رانمی‌توان به هیچ بهایی مانند متاعی وارد کشور خود کرد.

نکتهٔ دیگر این است که اصطلاح کشور پیشرفته در روزگار ما بار معنایی پیشین خود را از دست داده است. در دهه ۷۰ قرن گذشته این اصطلاح به کشورهایی اطلاق می‌شد که سطح تولید و فن‌آوری تولیدات آن بالا بود، حال آن که امروزاین اصطلاح به کشورهایی متعلق است، که دست‌آوردهای چشم‌گیر در زمینه‌های اطلاعات علوم پایه و علوم تطبیقی دارند و از مرحله پیشرفته صنعتی گذشته‌اند.

در روزگار ما عرب‌ها ناگزیرند بپذیرند که اسرائیل کشوری که تا دیروز نمادی از بی‌عدالتی و شر برای اعراب بود همسایه آن‌ها است. البته پذیرفتن این واقعیت برای عرب‌ها شکست سخت روانی خواهد بود. عرب‌ها، که تا امروز سیاست خارجی و حتی سیاست داخلی خود را بر مبنای دشمن انگاشتن اسرائیل می‌ساختند، پس از پذیرفتن واقعیت وجود اسرائیل به عنوان یک همسایه و یک قدرت اقتصادی- سیاسی مطرح، مجبورند در اولویت‌هایشان تجدید نظر نمایند. تا امروز نیز عربستان سعودی می‌کوشد، با استفاده از شعار مبارزه با دشمنان اسلام، مسلمانان و عرب‌ها را متحد سازد. اکثراً روسیه را به عنوان وارث اتحاد شوروی کمونیستی قلمداد می‌کنند و برای ثبوت حرف‌هایشان چچن، افغانستان و کوزوو را مثال می‌آورند. سعودی‌ها دلایل فراوانی دارند که از اسرائیل در هراس باشند. آنچه عربستان خود در به دست آوردنش با اتکا به نیروی نظامی- سیاسی قوی ناکام ماند، اسرائیل با وسایل کاملاً صلح آمیز با تکیه بر اقتصاد و فن‌آوری پویای خود می‌تواند به دست آورد و آن نقش رهبری کننده اقتصادی با تمام عواقب آن

در منطقه است.

معلوم است که سرمایه‌گذاران خارجی علاقه چندانی به سرمایه‌گذاری در منطقه خاور میانه ندارند، که این سرمایه‌گذاری‌ها یا در دراز مدت حاصل می‌دهند و یا ثمر دهی آن‌ها زیر سؤال است. امروز سرمایه‌گذاری بیشتر در عرصه‌های فنی و علمی صورت می‌گیرد، که هم سرمایه کمتر لازم دارد، هم سریع‌تر سود می‌دهد. نکته دیگر این که چنین فرصت‌ها در کشورهایی‌اند که ثبات و استقرار اوضاع در آن‌ها اطمینان بخش است. از اینجا است که عربستان سعودی مانند دیگر امیرنشین‌های خلیج فارس ناگزیر است منابع اقتصادی جدیدی را در سطح منطقه پیدا کند. امروز این کشورها چندان مایل نیستند، باشعار مبارزه مشترک بر ضد اسرائیل پول خرج کنند. آنها همان‌طوری که یکی از روزنامه‌های محلی در سعودی می‌نویسد نمی‌خواهند کیسه پول برای تأمین هزینه‌های خسارات دیگران باشند.

در آینده نزدیک برای عربستان سعودی مشکل خواهد بود نفوذش را بر کشورهای عربی و امیرنشین‌های همسایه‌اش که روز به روز قدرتمندتر می‌شوند، حفظ کند. برای حفظ تأثیر در آینده نزدیک تنها نیروی اقتصادی و نفوذ دینی خادم حرمین شرفین کافی نخواهد بود. مشکل عراق که در آن عربستان سعودی از خط سیاست ایالات متحده امریکا حمایت می‌کند ازمشکلات این کشور خواهد بود. از یک سو سعودی‌ها جانبدار حفظ تمامیت ارضی عراق‌اند، از سوی دیگر ریاض از ناحیه رژیم صدام نگران است، زیرا عراق که در انزوای کامل به سر می‌برد و تاریخ نشان داده که تجرید کامل حتی با وجود همبستگی مردم با رهبرش نمی‌تواند تداوم داشته باشد، به زودی ممکن است عکس‌العمل نشان دهد و این عکس‌العمل غیرقابل پیش‌بینی است.

عراق در کشورهای دیگر عربی به عنوان قدرت حفظ تعادل در منطقه در برابر هژمونی ایران تلقی می‌شد و به این نکته در جامعه عرب اهمیت فراوان قایل بودند.

***

اگرچه برخی از مطالب مطروحه در این کتاب، از دیدگاه یک خارجی غیرمسلمان آغشته به مبالغه شدید باشد، اما عمده مباحث قابل تامل می‌باشند. بررسی وضعیت فرهنگی و اجتماعی عربستان و مواجهه سعودی‌ها با فرآیند جهانی شدن یکی از نکات مشترک آن جامعه و جامعه ایران است. به عبارت دیگر می‌توان گفت کلیه کشورهای جهان اسلام در برابر این پدیده با یک نوع سردرگمی و بحران مدیریت مواجه شده‌اند. تامل و تفکر پیرامون

این قضیه و بررسی تطبیقی برخوردها و تعاملات کشورهای اسلامی به ویژه کشورهای مهم جهان اسلام مانند ایران، مالزی، اندونزی، مصر و پاکستان با فرآیند جهانی شدن حایز اهمیت و درخور تحقیق و پژوهش است.

سیدعلی موسوی
نماینده مطالعاتی سفارت جمهوری اسلامی ایران- مسکو

نقد و معرفی کتاب

سیاست قدرت:
آینده نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ

غسان العزی، *سیاسة القوه؛ مستقبل النظام الدولی و القوی العظمی* (بیروت: مرکز الدراسات الاستراتیجیه و البحوث و التوثیق، ۲۰۰۰) ص‌ص ۳۲۷.

بازدارندگی هسته‌ای به عنوان آخرین ابزار تنظیم روابط شرق و غرب، چیرگی عامل سیاسی و استراتژیکی بر فشارهای اقتصادی و قرار گرفتن منازعات کشورهای پیرامون تحت هدایت مرکز از ویژگی نظام دوقطبی جنگ سرد بود. اتم نظام بین‌الملل را از جنگ رهانید، همبستگی سیاسی نگرانی‌های اقتصادی را مهار و مرکز منازعات پیرامون را هدایت کرد. نظمی که ویژگی‌های آن بر شمرده شده از هماهنگی کامل بین قدرت و معنی برخوردار و شاهد "سیاست نظامی" بود. قدرت نظامی هرچند بزرگ باشد، اگر در قالب مشروعیت سیاسی یا سیاست نظامی قرار نگیرد معنای خود را از دست می‌دهد. با فروپاشی نظام دوقطبی بین قدرت و معنی جدایی افتاد واین آن چیزی است که روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد از آن رنج می‌برد.

فقدان باور تئوریک و نبود نظریه‌های جدید برای تبیین واقعیات بین‌المللی، باعث شد دیدگاه‌های مختلفی در میان دانشمندان روابط بین‌الملل به ویژه در غرب و ایالات متحده امریکا مطرح شود که حاکی از بدبینی شدید از آینده روابط بین‌الملل است. از جمله می‌توان نظریه "هرج و مرج" یا برخورد تمدن‌ها را نام برد. در مقابل نوشته‌های دیگری بابدبینی کمتر در چارچوب "پارادایم تداوم" به رغم تحولات احتمالی به روابط بین‌الملل نگاه می‌کنند. از این نظر ساختار نظام بین‌الملل هم‌زمان با تغییر

احتمالی در سلسله مراتب قدرت دست نخورده باقی می‌ماند.

دکتر "غسان العزی" استاد علوم سیاسی در دانشگاه لبنان و پژوهشگر مسائل بین‌الملل و صاحب چندین تألیف در زمینه روابط بین‌الملل به زبان‌های عربی و فرانسه کتاب حاضر را در دو بخش و نه فصل نوشته است.

بخش اول به جامعه شناسی قدرت و تحولات آن در روابط بین‌الملل معاصر مربوط می‌شود و شامل چهار فصل است. نویسنده در فصل اول به عوامل و معیارهای قدرت می‌پردازد و آنها را در چهار معیار نظامی، جمعیتی، اقتصادی، وضعیت جغرافیایی و دانش فنی دسته‌بندی می‌کند. با توجه به انقلاب بیوتکنولوژی و میکروالکترونیک؛ انقلاب ارتباطات و اطلاعات، اهمیت بعد تکنولوژیک قدرت مشخص می‌شود. بعد اقتصادی قدرت هم امروزه به شدت خود را در مقایسه با گذشته بردولت‌ها تحمیل می‌کند و از جنگ اقتصادی سخن به میان می‌آید. این قدرت اقتصادی است که قدرت نظامی را به دنبال دارد. هم اکنون یکی از ابزارهای بازی در صحنه بین‌المللی قدرت اقتصادی بازیگران است.

اولین بعد تاریخی قدرت، بعد نظامی آن است، اما امروزه این بعد نفوذخود را از دست داده است. چون بخش نظامی توانایی کشورها را برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های مهم غیرنظامی به تحلیل می‌برد. اتحاد شوروی که یک ابرقدرت نظامی بود بدون جنگ مستقیم و تحت فشار وضعیت نابسامان اجتماعی و اقتصادی از هم فروپاشید. از سوی دیگر ظهور تهدیدهای جدی مثل درگیری‌های نژادی، بیماری‌ها و تروریسم راه حل‌های سنتی نظامی را منتفی می‌داند. درهرحال بعد نظامی قدرت یکی از ابعاد اساسی قدرت محسوب می‌شود نه اولین آن.

نویسنده در این رابطه به ابعاد دیگر قدرت یعنی دیپلماسی و جاسوسی نیز اشاره کرده است، ولی بر شکنندگی هر یک از این ابعاد تأکید می‌کند و هیچ کدام از عوامل قدرت را تعیین کننده و مسلط نمی‌داند. قدرت عبارت است از زنجیره‌ای از حلقه‌های مرتبط به هم که می‌توان با ضعیف‌ترین حلقه آن در برابر تهدید مقاومت کرد. در اشاره به قدرت نرم‌افزاری باید گفت هالیوود و CNN فرصت‌هایی را برای ایالات متحده امریکا فراهم می‌کنند که هزینه کمتری دارد زیرا سازنده الگوها و استانداردهای جذاب و جهانی هستند.

نویسنده در فصل دوم چهار مفهوم دولت، حاکمیت، جنگ و ژئواکونومیک را تشریح می‌کند. طرفداران "پایان دولت" معتقدند نیروهای فراملی و فروملی حوزه قدرت واقتدار

دولت را محدود کرده‌اند.

اما به رغم فقدان شکوه و ارزش دولت به عنوان تنظیم کننده رابطه بین فرد و صحنه بین‌المللی هنوز سازمان سیاسی دیگری که قابل استمرار و دوام و قادر به برقراری پیوندهای جهانی باشد جانشین دولت نشده است.

در سایه تحولات پرشتاب تکنولوژیک و اجتماعی، ناظران بر این باورند که روابط بین‌الملل شروع به خارج شدن از حوزه واقع‌گرایی سیاسی کرده و تحت فشار نیروهای اجتماعی، ارتباطاتی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، افکار عمومی و مسائل اخلاقی قرار گرفته است.

مداخله ناتو علیه صربستان در جنگ کوزوو و فروپاشی واقع‌گرایی سیاسی این تز را تقویت می‌کند که جهانی شدن اقتصاد وارتباطات از اهمیت حاکمیت ملی می‌کاهد و در عوض ارزش‌های مشترک انسانی مهم تلقی می‌شود. امریکا در سال ۱۹۹۴ برای بازگرداندن دموکراسی در هائیتی مداخله کرد و براساس قطعنامه شماره ۶۸۸ شورای امنیت برای کمک به کردهای عراقی در این کشور مداخله نمود ولی عملیات ناتو در صربستان با توجه به گستردگی و ابعاد نظامی آن نقطه عطفی در رابطه با اصل حاکمیت دولت‌ها بود.

در پاسخ به این پرسش که آیا جهانی شدن در تحدید حاکمیت نقش دارد باید گفت جهانی شدن وابستگی متقابل را بین دولت‌ها تشویق می‌کند و از طریق از بین بردن فاصله‌ها (جهانی شدن ارتباطات) حاکمیت‌ها را تحدید می‌کند. مفهوم "مسؤولیت" جانشین مفهوم "حاکمیت" شده است. این پدیده جدید احتمالاً پایه‌هائی را بنا خواهد نهاد که نظام جدید بین‌الملل که به حقوق اساسی بشر، مشکلات زیست محیطی، توسعه و خطرات جمعیتی توجه زیادی نشان خواهد داد بر آن استوار خواهد بود. عجیب نخواهد بود که "جامعه بین‌المللی" اعلام نماید که در یک کشور رشد جمعیت خطراتی را به دنبال دارد لذا آن کشور باید قوانینی را برای کنترل جمعیت وضع نماید. امروزه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی معیارهای ویژه خود را بر کشورهای وام گیرنده تحمیل می‌کنند.

متخصصان مفهوم دولت بر این باورند که شکل جدیدی از حاکمیت یعنی "حاکمیت اخلاقی"[1] و جهانی شدن دولت قانون در حال بروز است. قوه قضائیه جهانی تشکیل خواهد شد. آیا مفهوم جدید حاکمیت شکل جدیدی از قانونی شدن سلطه قدرت‌های بزرگ بر کشورهای ضعیف نیست؟

آینده جنگ در روابط بین‌الملل به

1. Ethique

موضوعی بحث‌انگیز در محافل دانشگاهی و سیاسی تبدیل شده است. خوش‌بینان به پایان جنگ معتقدند و برخی بر ادامه جنگ‌ها به رغم تغییر ماهیت آن تأکید دارند. طرفداران پایان جنگ بر سه نکته که از کاهش اهمیت توسل به زور در سیاست بین‌الملل حکایت دارد تأکید می‌کنند که عبارتند از بالا رفتن کیفیت فن‌آوری نوین نظامی، شیوع دموکراسی و ظهور مسائل موقتی وبازیگران موقتی، پدیده جهانی شدن، افزایش مناسبات اقتصادی بین کشورها باعث شده است دست‌آوردهای مورد انتظار از جنگ بین دولت‌ها به ویژه صنعتی در مقایسه با هزینه آن زیاد نباشد. پیشرفت فن‌آوری در صنایع نظامی به ویژه هسته‌ای باعث شده است جنگ‌های بزرگ احتمال وقوع کمتری پیدا کنند. واقع‌گرایانی همچون "والتز"، "ویلیام رایکر" و "کیسینجر" معتقدند گسترش سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه کلید برقراری صلح به حساب می‌آید.

از آنجاکه گفته می‌شود دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند و با توجه به افزایش تعداد نظام‌های دموکراتیک دراواخر قرن ۲۰ دیدگاه خوش‌بینانه پایان جنگ تقویت می‌شود. جهان در عصر انقلاب فرهنگی وسیاسی به سر می‌برد و این از آغاز عصر "پست کلاوز ویتسی" خبر می‌دهد. "پیشرفت اخلاقی" که جهان شاهد آن است، دامنه بروز جنگ را محدود کرده است.

ماهیت منازعات از زمان پایان جنگ سرد متحول شده است به جز جنگ دوم خلیج فارس به ندرت جنگی بین ارتش‌ها و دولت‌ها رخ داده است و بیشتر در شکل جنگ‌های داخلی یا شورش نظامیان علیه حکومت مرکزی است. در جنگ‌های داخلی از سلاح‌های سبک و فردی استفاده می‌شود که در دسترس و ارزان است و پس از پایان جنگ صادر می‌شود. سلاح‌هایی که در جنگ‌های لبنان مورد استفاده قرار گرفت به یوگسلاوی سابق و افریقا منتقل شد. ۹۰ درصد قربانیان منازعات داخلی که میلیون‌ها نفرند غیرنظامیانند و اکثرشان درجنگ شرکت نمی‌کنند. این‌گونه منازعات بیشتر ازجنگ بین دولت‌ها و بین ارتش‌ها به طول می‌کشد.

جنگ اطلاعات وارد اقتصاد و فرهنگ شده است و شبکه‌های اطلاعاتی هر روز در معرض "راهزنان" قرار می‌گیرند. "کتاب سفید دفاعی" منتشره از سوی وزارت دفاع فرانسه در سال ۱۹۹۴ می‌گوید کاخ سفید و پنتاگون به شدت نگران "پرل هاربور" الکترونیکی هستند. "الوین تافلر" در "موج سوم" پیش‌بینی می‌کند جنگ‌های موج سوم (عصر اطلاعات) با سلاح‌های بسیار دقیق که هدفش حداقل خرابی است صورت خواهد گرفت. این جنگ‌ها شبیه عمل جراحی بدون خونریزی خواهد بود. "ژاک اتالی" آینده نگر فرانسوی پیش‌بینی می‌کند

جنگ‌های آینده بین سه گروه رخ خواهد داد: در خطوط گسل تمدن‌ها، بین متخاصمین داخل یک تمدن و سوم برای کنترل منابع کمیاب، به‌رغم تمام تحولات مفهومی یاد شده، سیاست باقی خواهد ماند دولت به زندگی خود ادامه خواهد داد و جنگ‌ها به رغم تغییراشکال رخ خواهند داد. روابط بین‌الملل نیز شاهد تلاش بیشتر برای قدرت و بازدارندگی خواهد بود.

فصل سوم کتاب به "پرونده هسته‌ای پس از جنگ سرد" اختصاص دارد. نویسنده مسائل مربوط به سلاح هسته‌ای در جنگ سرد و پس از جنگ سرد را بررسی کرده و خطرات تکثیر هسته‌ای در شمال و جنوب را مورد بحث قرار می‌دهد و با پرداختن به "جهانی شدن هسته‌ای" آینده بازدارندگی هسته‌ای اسرائیل را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

نویسنده در فصل چهارم به فرایند "جهانی شدن" می‌پردازد. در این فصل نویسنده با ذکر این مطلب که جهانی شدن فرایندی خزنده و مفهومی جدید برای واقعیتی قدیم است به مراحل تاریخی آن می‌پردازد و جایگاه ایالات متحده امریکا در آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. فشار بازارهای جهانی بر اقتصاد ملی، بحران زیست محیطی جهانی، پدیده شرکت‌های چندملیتی و شکاف تکنولوژیک بین کشورهای غنی و فقیر از جمله مسائل مربوط به فرایند جهانی شدن است که در کتاب توضیح داده شده است. دکتر العزی معتقد است که دومین بعد جهانی شدن پس از اقتصاد، مربوط به رسانه‌ها و ارتباطات است. پیشرفت گسترده فن‌آوری رسانه‌ها و ارتباطات در سطح جهانی موجب پدیده تحول فرهنگی شده به طوری که عصر صنعتی و جامعه مصرفی جای خود را به "جامعه ارتباطی" داده است. سلطه ایالات متحده بر فن‌آوری ارتباطی باعث می‌شود جهان به سوی اشکال جدیدی از وابستگی فرهنگی حرکت می‌کند. فرهنگ جهانی[1] نه تنها خود را در جنوب بلکه در اروپا نیز تسهیل می‌کند. در کشورهای عضو اتحادیه اروپا (۱۵ عضو) تعداد تماشاگران فیلم‌های امریکایی در سینماها از ۴۰۰ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵ به ۵۲۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت در همین حال تعداد بینندگان فیلم‌های ملی و داخلی (هر عضو اتحادیه اروپا). از ۱۷۷ میلیون نفر به ۸۹ میلیون نفر (از ۲۵ درصد به ۱۳ درصد) کاهش پیدا کرد. در سال ۱۹۹۵ هالیوود شاهد تراز تجاری بیش از چهار میلیارد دلاری در برابر اروپا بود و بیش از ۵۶ درصد درآمد و عایدات فیلم‌های امریکایی از طریق صادرات است.

"مارسل مرل" می‌گوید پیش‌بینی‌های مارکسیسم در مقابل ما قرار دارد نه پشت سرما و تحلیل‌های مارکسیستی برخلاف آن که پس از

1. World Culture

فروپاشی شوروی شایع شد که در اشتباه‌اند صحیح بوده است. مرل می‌گوید مارکس پیش‌بینی کرده که فروپاشی سرمایه‌داری پس از اوج گسترش آن خواهد بود. هر کس مانیفیست کمونیست را مجدداً بخواند به این نکته پی می‌برد. مارکس بود که از مبادلات آزاد در کنگره لندن حمایت کرد زیرا قومیت‌ها را نابود می‌کند و منازعه بین بورژوازی و پرولتاریا را به اوج می‌رساند. نظام تجارت آزاد انقلاب اجتماعی را تسریع می‌بخشد. اشاره مرل به نگرانی در میان طرفداران جهانی شدن بود. "بیل برادلی" سناتور دموکرات امریکایی از بدتر شدن وضعیت طبقات متوسط ابراز تأسف می‌کند. مجله نیوزویک سرمایه‌داری کشنده[1] رامحکوم می‌کند و از رؤسای ۱۲ شرکت که طی سال‌های گذشته ۳۶۳ هزار کارمند را اخراج کرده‌اند انتقاد می‌کند. "اکونومیست" ابراز نگرانی می‌کند جهانی شدن نوعی از طبقه پایین از افراد محروم و بیچاره را در داخل جوامع حقوقی به وجود می‌آورد.

در هر حال پایان جنگ سرد، حوزه پیش‌بینی در علوم انسانی به ویژه علوم سیاسی را با ناتوانی بزرگی مواجه کرده است. تحلیل‌های نادرست که ناشی از پی در پی بودن حوادث جاری است موجب شده است پژوهشگران از یک دشواری واقعی در استخراج قوانین رنج ببرند. این مسأله در حوزه روابط بین‌الملل آشکار است. ابزارهای تحلیلی روابط بین‌الملل در برابر گسترش حوزه "هرج و مرج" جهانی ناتوانی است. مسأله مهم فقدان ابزارهای تحلیلی لازم برای ساختار مفهومی جهان معاصر است.

بخش دوم کتاب تحت عنوان "قدرت‌های بزرگ، پویایی حاضر و سیمای آینده" ارائه شده و شامل فصول پنجم تا نهم است. نویسنده معتقد است به رغم تمام تحولات ریشه‌ای پدیده‌ها و مفاهیم گذشته، هنوز واحدهای سیاسی یعنی دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند که برای تحقق منابع ملی خود در تلاشند. سؤال اصلی این است کدام قدرت بین‌المللی از ایالات متحده امریکا جلو خواهد زد یا در کنار ایالات متحده در مرکز رهبری روابط آتی بین‌الملل قرار خواهد گرفت. هفت شرط برای ابرقدرت شدن در کنار ایالات متحده لازم است که عبارتند از:

- در سطوح اقتصادی: این واحد سیاسی باید به میزان کافی ثروتمند باشد تا در تحولات بین‌المللی نفوذ و تأثیر داشته باشد؛
- در سطح فن‌آوری: این دولت باید در دو زمینه ارتباطی و انرژی پیشرفته باشد؛
- در سطح پولی: داشتن واحد پول در مبادلات بین‌المللی؛
- در سطح نظامی: داشتن سلاح اتمی و

1. Killer Capitalism

توانایی جنگ در فاصله دور؛

– در سطح جغرافیایی: داشتن توانایی اقدام در خارج از مرزها برای حمایت از منابع انرژی، مواد اولیه و متحدان اصلی خود؛

– در سطح فرهنگی: فرهنگ این دولت‌ها در سطح جهانی توانایی تأثیرگذاری بر دیگران را داشته است؛

– در سطح دیپلماتیک: دولتی قدرتمند و یکپارچه و قادر به تدوین واجرای سیاست خارجی امپراتوری.

قدرت‌های بزرگ یا قدرت‌های منطقه‌ای که تمام شروط یاد شده رایک‌جا دارا نیستند عبارتند از: روسیه، ژاپن، اتحادیه اروپا و چین.

"ایالات متحده و جستجوی تداوم رهبری" عنوان فصل پنجم کتاب است. نویسنده به طور مفصل تز افول نسبی هژمونی امریکا در دهه ۸۰ و تز هژمونی دراز مدت را تشریح کرده و به مناسبات ایالات متحده با سازمان ملل متحد در دوران پس از جنگ سرد پرداخته و متذکر می‌شود که ناتو ابزار هژمونی نظامی امریکا محسوب می‌شود. نویسنده از دیدگاه‌های برژنیسکی، هانتینگتون و ژاک اتالی بهره جسته و به رابطه ایالات متحده با اروپا می‌پردازد. ناظران بر این نکته اتفاق نظر دارند که "قرن ۲۰ قرن امریکایی" بوده وامریکا توانسته در زمینه فن‌آوری، اقتصادی، نظامی، فرهنگی ودیپلماتیک جایگاه اول را کسب کند. پس از فروپاشی شوروی امریکا به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شده و از طریق حفظ برتری خود در زمینه‌های یاد شده و همچنین سلطه بر نهادهای مهم بین‌المللی مثل سازمان ملل، گروه ۸، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و ناتو برای ادامه این هژمونی تلاش می‌کند. با این حال هنوز پرونده آینده هژمونی جهانی امریکا باز است و برخی ناظران معتقدند قرن ۲۱ قرن امریکایی نخواهد بود.

"روسیه ابرقدرت بیمار" عنوان فصل ششم است. در این فصل وضعیت اقتصادی، داخلی، نظامی روسیه و رابطه آن با کشورهای مستقل مشترک المنافع و ناتو مورد بررسی قرار گرفته است. روسیه تنها با در اختیار داشتن سلاح هسته‌ای می‌تواند ادعا کند که یک قدرت بزرگ نظامی است. در این زمینه دو تز ضد ونقیض در مسکو وجود دارد. تز اول می‌گوید برای این که روسیه ابرقدرت باقی بماند باید قادر به مقابله با تمام خطرات احتمالی باشد لذا باید قدرت نظامی و هسته‌ای خود را حفظ نماید. تز دوم براساس واقع‌گرایی سیاسی می‌گوید که باید اعتراف کرد که روسیه همانند شوروی سابق و امریکای فعلی یک قدرت جهانی نیست لذا باید منابع محدود خود را به حل مشکلات داخلی و دفع خطرات اختصاص دهد. در بخش دیگری از این فصل نویسنده به بررسی روابط روسیه با

فرانسه، چین، هند و ایران پرداخته موقعیت این کشور در خاورمیانه و شورای امنیت بررسی می‌گردد.

اگر اوضاع داخلی و اقتصادی روسیه به همین منوال پیش برود فدراسیون روسیه در معرض فروپاشی قرار خواهد گرفت. مناطق ثروتمند از حکومت مرکزی جدا خواهد شد و شرکت‌ها و سازمان‌های مافیایی دارنده سلاح‌های اتمی بر بخش‌هایی از روسیه مسلط خواهند شد. تجزیه روسیه احتمالاً یکی از عوامل جنگ در قرن ۲۱ خواهد بود و به نفع غرب است برای فروپاشی روسیه تلاش کند. نویسنده می‌افزاید تصمیم اتحادیه اروپا در پذیرش یا رد روسیه در اروپا یکی از گزینه‌های اساسی ژئوپلیتیک در قرن ۲۱ خواهد بود.

"ژاپن به سوی پایان استثناء" عنوان فصل هفتم کتاب است. ژاپن یک قدرت اقتصادی و یک دولت کوچک سیاسی است و درسیاست بین‌الملل بازیگر عمده به حساب نمی‌آید. نویسنده با بررسی اوضاع فرهنگی، سیاسی واقتصادی ژاپن یادآور می‌شود که ژاپن در دو راهی هویت آسیایی یا غربی قرار دارد. ژاپن در زمینه‌های فن‌آوری و اطلاعات پیشرو است و به رغم فساد نخبگان حاکم، ژاپن توسعه یافته و دارای سطح خوب زندگی هستند. اما در سطح ژئوپلیتیک این سامورائی از انزوا در آسیا رنج می‌برد و نمی‌تواند به متحدان آسیایی اعتماد کند، لذا مجبور به ائتلاف با امریکا است. اگر امریکا ژاپن را تنها بگذارد مجبور به دسترسی به سلاح هسته‌ای خواهد شد. در این صورت درگیری هسته‌ای ژاپن با چین امری محتمل خواهد بود. همانند فرانسه و آلمان در نیمه دوم قرن ۲۰. اگر ژاپن و چین هم بتوانند تاریخ پر از کینه مشترک گذشته را فراموش کنند خواهند توانست با هم به سازمان‌دهی مجدد آسیا بپردازند و آن را به قوی‌ترین قاره جهان تبدیل نمایند. ولی ایالات متحده پیوسته مانع این نزدیکی خواهد شد و این یکی از مسائل راهبردی مهم در روابط آتی بین‌الملل خواهد بود.

آیا قرن ۲۱ اروپائی خواهد بود؟ در فصل هشتم روند وحدت در اروپا، وضعیت وحدت پولی، ازدواج آلمان و فرانسه، ایالات متحده اروپا و رابطه آتی یورو با دلار بررسی شده است. اروپا متشکل از امپراتوری‌های قدیمی است که قرن‌ها بر جهان حکومت کرده‌اند. اروپا دارای عناصر تبدیل به قدرت واحتمالاً ابرقدرت شدن را دارد و این درصورتی است که طی سال‌های آتی، طرح‌ها و برنامه‌های خود را در زمینه‌های مختلف به پیش ببرد.

"هنگامی که چین از خواب بیدار می‌شود عنوان آخرین فصل کتاب است. نویسنده با بررسی موفقیت‌های اخیر چین و پتانسیل‌های موجود دراین کشور بزرگ، به

روابط چین با ایالات متحده و ناتو می‌پردازد و تأثیر حضور چین دراقتصاد جهانی وامنیت جهانی را بررسی می‌نماید. در این فصل مسائل مربوط به جمعیت، فساد داخلی، بیکاری، دموکراسی و حقوق بشر درچین بررسی شده و دورنمای موقعیت چین در عرصه جهانی مورد بحث قرار گرفته است. چین در طول تاریخ خود، قدرت شگفت‌انگیزش را برای پشت سرگذاشتن دشواری‌ها به اثبات رسانده است. در دهه ۵۰ سدهٔ بیستم ناظران زیادی پیش‌بینی کردند که چین تحت فشار گرسنگی، فقر وجمعیت زیاد به زانو درخواهد آمد. اما هم اکنون درآغاز قرن ۲۱ به قدرت بزرگی تبدیل شده که باعث نگرانی امریکا است. ناظران زیادی پیش‌بینی می‌کنند، طی سال‌های اندک آینده چین درصدر قدرت‌های بزرگ قرار خواهد گرفت و این در صورتی است که مسائل داخلی و خارجی خود را سازمان‌دهی کند. قدرت‌های بزرگ دیگر به چین به عنوان بازاری مهم و قدرتی بزرگ نگاه می‌کنند که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اگر چین در زمینه‌های داخلی و خارجی موفق شده و دچار مشکلات ناگهانی در آینده مورد نظر نباشد، طی چند دهه و شاید سال‌های آینده پیش‌بینی معروف ناپلئون که گفته بود "چین روزی از خواب بیدار شده و برجهان مسلط خواهد شد"، محقق خواهد شد.

مرحله فعلی جهان، که برخی آن را "هرج و مرج بین‌المللی" وبرخی دیگر "نظم نوین جهانی" توصیف می‌کنند سیال و مبهم است و پل عبوری به سوی یک نظام[1] بین‌المللی و نظم[2] جهانی جدید محسوب می‌شود. صرف نظر از این که ساختار نظام بین‌الملل یک قطبی، سه قطبی و چند قطبی است، پیداست که نظام بین‌الملل به سوئی حرکت می‌کند که در آن دیپلماسی چندجانبه و قطب‌های متعدد وجود دارد. قدرت‌های بزرگ در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی رقابت خواهند کرد نه ضرورتاً نظامی. نظام فعلی بین‌الملل نظام چندقطبی[3] است که با ثبات خواهد بود زیرا بر تشکیل ائتلاف‌های متغیر سد کننده تلاش قدرت‌ها برای هژمونی و همچنین بر استراتژی‌های دفاعی و کمتر هجومی استوار است.

مهدی قویدل
دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل
دانشگاه شهید بهشتی

1. System
2. Order
3. oligo-polaire

نقد و معرفی کتاب

دریای مورد اختلاف: ژئوپلتیک منطقه خزر

R. Hrair Dekmejian & Hovann H. Simonian, *Troubled Waters: The Geopolitics of the Caspian Region*, (London: I.B. Tauris & Co. Ltd., 2001), pp. 271+7.

کتاب دریای مورد اختلاف: ژئوپلتیک منطقه خرز نوشته هریر کمجیان (استاد علوم سیاسی دانشگاه جنوب کالیفرنیا، لس‌آنجلس) و هوان سیمونیان (پژوهشگر دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه جنوب کالیفرنیا) ژئوپلتیک دریای خزر را در سه بخش (۱۱ فصل) مورد تحلیل قرار می‌دهد. این کتاب که دارای فهرست منابع و فهرست راهنما نیز می‌باشد با نگاهی جدید به بررسی تأثیر سیاست‌های کاخ سفید در قبال منطقه می‌پردازد. در عین حال نویسنده اعتقاد دارد عوامل ژئوپلتیک، اقتصادی و فرهنگی مطرح شده در آن برای جمهوری‌خواهان که اکنون حکومت را در دست دارند، ناخوشایند است. هدف اصلی کتاب تشریح عوامل متعدد سیاسی، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی وزیست محیطی شکل دهنده به حوزه خزر و فضای ژئوپلتیکی اطراف آن است. تعامل این عوامل، براساس منافع هم‌سوی دولت‌ها و بازیگران غیردولتی تحلیل و از زاویه تئوری‌های مختلف روابط بین‌الملل نگریسته شده است. هدف واقعیت‌ها، ارقام و تحلیل ارایه شده در این کتاب ایجاد یک دید کلی به قضیه و همچنین مخاطب قراردادن پژوهشگران و دست‌اندرکاران مسایل خزر، سیاست‌گذاران، مجریان شرکت‌های نفتی، بانکداران بین‌المللی، دیپلمات‌ها و خبرنگاران و متخصصان مسایل منطقه‌ای است. یکی از ویژگی‌های بسیار قابل توجه و ممتاز کتاب،

فهرست منابع آن است که ۴۶ صفحه بوده و بیش از نود درصدآن‌ها کتاب هستند.

بخش اول تحت عنوان "حوزه خزر: تاریخ سیاست و منابع" مشتمل بر چهار فصل است که در زیر به تک تک آن‌ها می‌پردازیم. فصل ۱ (خزر در دنیای جهانی شده) ابتدا وضعیت جغرافیایی دریای خزر را بررسی نموده و سپس یک چارچوب تحلیلی را تحت عنوان جهانی شدن، منطقه‌گرایی و محلی‌گرایی معرفی می‌کند. در مبحث جهانی شدن، نویسنده به جهانی شدن سیاست، اقتصاد، فرهنگ وارتباطات و تأثیر آن برخزر اشاره می‌کند. عنوان دیگر این فصل "ژئوپلتیک" است که در آن نگاهی گذرا به تاریخچه ژئوپلتیک و نقل قول معروف مکیندر یعنی "حاکمیت بر جزیره جهانی (اوراسیا)، حکومت بر جهان است" می‌افکند. از جمله نکات قابل توجه این فصل بررسی موازنه قوا از دیدگاه نئورئالیسم، نئولیبرالیسم، ایریدانتیسم[1] و تعامل فرهنگی است. در این فصل چهار سطح تحلیل کتاب به شرح زیر معرفی شده‌اند. سطح خرد، روابط دولت- دولت، دولت‌های واقع شده در منطقه بلافاصله بعد از خزر یا حواشی نزدیک آن و روابط آن‌ها باکشورهای حاشیه خزر، سطح تحلیل چهارم به بررسی مداخله قدرت‌های خارج از منطقه، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای مالی، جنبش‌های مذهبی و سازمان‌های غیردولتی می‌پردازد.

در فصل دوم، تحت عنوان "خزر در تاریخ" مطالعه راجع به روسیه و خزر، ایران و خزر و نفت طبق چارچوب تحلیلی معرفی شده در کتاب مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. فصل سوم (وضعیت حقوقی و موضوعات زیست محیطی) ابتدا به بحث راجع به دریاچه یا دریا بودن خزر می‌پردازد و این مسأله را از دید کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل درباره حقوق دریاها بررسی می‌کند. نویسنده با اشاره به دو منبع اقتصادی مهم خزر یعنی نفت و خاویار در قسمت موضوعات زیست محیطی فصل می‌نویسد: آلودگی زیست محیطی ناشی از استخراج نفت، منابع خاویار را تهدید می‌کند. عنوان فصل چهارم "برآورد انرژی، هزینه‌ها و خطوط لوله" است. با توجه به این که موضوع اصلی مورد توجه جهانیان در منطقه خزر، منابع انرژی آن است. ابتدا نویسنده به برآورد منابع انرژی و ذکر اهمیت آن برای غرب، کشورهای

1. Irredentism

در اصطلاح سیاسی به گرایش به تملک و بازپس گرفتن قسمتی از خاک کشور که در گذشته به تصرف همسایه متجاوز درآمده است، اطلاق می‌شود. برای مطالعه بیشتر ببینید: گیبونا، مونتسرات، مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت- ملت در قرن بیستم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸.

منطقه و بازیگران فرامنطقه‌ای پرداخته است. در قسمت‌های بعدی فصل به مطالبی چون هزینه‌های توسعه انرژی ومعماهای خطوط لوله نفت و گاز اشاره شده و طرح امریکا برای انتقال انرژی از خزر و ابتکارات ایران در مقابل آن بررسی شده‌اند.

بخش دوم کتاب صرفاً به "دولت‌های حاشیه" خزر اختصاص یافته که در دو فصل به این عنوان پرداخته می‌شود. فصل پنجم (دولت‌های کرانه‌ای: سیاست و منافع) ویژگی‌های مختلف بازیگران کرانه‌ای را برشمرده است. مسایلی چون تکامل سیاسی (۱۹۹۱-۲۰۰۱) نظام سیاسی، نظام اقتصادی، بخش انرژی، روندهای جاری و چشم‌اندازهای آتی کشورهای ساحلی روسیه، ایران، قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان در این فصل بررسی شده‌اند. نکات قابل توجه این فصل در مورد ایران عبارتند از: دومین قدرت بعد از روسیه، تاریخ غنی سه هزار ساله، نظام ولایت فقیه، روابط خصمانه با امریکا، انتخابات اخیر ریاست جمهوری و مجلس، رشد میانه‌روی واقتصاد تضعیف شده در اثر جنگ و سایر عوامل. نویسنده در این قسمت ابراز می‌دارد سیاست‌های ایران در حوزه خزر در اثر موفقیت یا شکست دستور کار اصلاح طلبی و روابط در حال تکامل این کشور با غرب و روسیه شکل می‌گیرند. فصل ششم (دولت‌های کرانه‌ای: روابط میان دولتی) در چارچوب سطوح تحلیلی کتاب روابط میان پنج کشور ساحلی را تک تک مورد بررسی قرار داده است.

عنوان بخش سوم و آخر کتاب "بازیگران خارجی" و مشتمل بر پنج فصل است. فصل هفتم (دایره داخلی)، طبق نمودار ارایه شده در انتهای فصل اول که چهار دایره متحدالمرکز را ترسیم کرده است بازیگرانی که همسایه کشورهای حاشیه خزر هستند و در ردیف بلافاصله بعد از آن‌هاقرار گرفته‌اند، را معرفی می‌کند. هسته مرکزی نمودار مذکور پنج کشور کرانه‌ای خزر هستند. دایره اول شامل کشورهای زیر می‌شود که در این فصل ویژگی‌های مرتبط آن‌ها بررسی شده است: افغانستان، ازبکستان، ارمنستان، ترکیه و گرجستان. گروه‌بندی گوام نیز دراین فصل مطالعه شده است. از جمله نکات برجسته این فصل بررسی امکان نقل و انتقال انرژی از خاک این کشورها، از خزر به خارج از منطقه است. فصل هشتم دایره بیرونی نمودار را بررسی می‌کند که به دلیل موقعیت و منافع مختلف بازیگران در حوزه خزر، از نظر ژئوپلتیک نقش مهمی بازی می‌کند. این کشورها شامل قدرت‌های بزرگی مثل چین و هند تا بازیگران منطقه‌ای مانند اوکراین، پاکستان، اسرائیل،

عربستان سعودی و چند دولت کوچک‌تر می‌شوند. از قرار معلوم تمام این ملت‌ها تحت تأثیر حوزه خزر بوده و در مقابل درصدد تأثیرگذاری بر ساختار ژئواکونومیک آینده منطقه هستند. از نظر نویسنده چند عامل براساس منافع ملی کشورهای دایره خارجی، در آن‌ها ایجاد انگیزه می‌کنند: ۱. نیاز به وارد کرن انرژی برای اقتصاد در حال رشد خود؛ ۲. مزایای ترانزیت خطوط لوله از خاک خود؛ ۳. چشم‌انداز رقابت بر سر نفت و گاز خزر در بازارهای جهانی انرژی و ۴. ترس از ساختارهای قدرت در اطراف خزر که می‌توانند بر منافع استراتژیک آن‌ها مؤثر باشند. در این فصل علاوه بر کشورهای نامبرده به دولت‌های خلیج فارس، یونان، بلغارستان و رومانی نیز اشاره شده است. بعد از دایره بیرونی، دایره خارجی قرار دارد. در فصل ۹ روابط تک تک کشورهای امریکا، اروپا، ژاپن و آسیا با خزر بررسی شده است.

عنوان فصل دهم "بازیگران غیردولتی در حوزه خزر" است . در نمودار فصل اول کتاب، این بازیگران روی دایره چهارم قرار گرفته‌اند. در این فصل نقش ناسیونالیست‌های قوم‌گرا، فعالان مذهبی، گروه‌های جنایی، گروه‌های خصوصی اقتصادی، شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و نهادهای استانی و ایالتی در امور خزر بررسی شده است. فصل ۱۱ (خزر در بازار جهانی) عوامل رقابت و سناریوهای مربوطه در خزر را بر شمرده و در این راستا به میزان و حجم ذخایر، هزینه‌های تولید، موضوعات مربوط به حمل و نقل، تقاضای جهانی و روندهای قیمت، اکتشافات جدید، سیاست‌های دولت‌های خلیج فارس، مخاطرات سیاسی از جمله در سطوح فروملی، ملی و فرامنطقه‌ای اشاره می‌کند. در ادامه اهمیت ژئوپلتیک دریای خزر بار دیگر مورد مداقه قرار می‌گیرد و رفتار مهم‌ترین بازیگران اعم از داخلی و خارجی بررسی می‌شود.

امیرمسعود اجتهادی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

نقد و معرفی کتاب

جهانی شدن سیاست جهان

John Bayils & Steve Smith, *The Globalization of World Politics*: An Introduction to International Relations, (Oxford: Oxford University Press 2001), 690 pages

کتاب جهانی شدن سیاست جهان از جدیدترین وجامع‌ترین متن‌های موجود پیرامون پدیده جهانی شدن است. این کتاب که توسط استیو اسمیت و جان بیلیس گردآوری شده است مجموعه‌ای از مقالات مبسوط پیرامون مبحث بسیار محوری تکامل جامعه بشری است که اینک وارد فرایندی جدید به نام جهانی شدن شده است. این کتاب که نسخه کامل‌تر و بازنگری شدهٔ منتشره درسال ۹۷ است، به ادعای گردآورندگان آن از اصلی‌ترین متن‌های موجود در زمینه مطالعات مربوط به جهانی شدن است که از زمان انتشار تاکنون در دانشگاه‌های سی و سه کشور جهان از جمله امریکا، کانادا و انگلیس و در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا تدریس می‌شود. این کتاب آمیزه‌ای از تاریخ، تئوری و ساختار شناسی در روابط بین‌الملل همراه با فرایندهای سیاست بین‌الملل و مسایل بین‌المللی معاصر است. در مجموع کتاب شامل پنج بخش، سی فصل و ۶۹۰ صفحه است. گردآورندگان این کتاب هدف خود از ارایه این مجموعه را در درجه نخست آشنایی هر چه بیشتر و بهتر دانشجویان روابط بین‌الملل با مبانی نظری این رشته و دست‌یابی به دیدگاهی کلی در زمینه مسایل بین‌المللی معاصر ذکر می‌کنند. به همین دلیل نویسندگان معتقدند که در نام‌گذاری این کتاب تعمداً به جای تکیه بر مفهوم International Politics از مفهوم World Politics بهره جسته‌اند تا تصویر روشنی از تمام مسایل بین‌المللی معاصر در ذهن خواننده ایجاد نمایند، چون در مفروض نویسندگان واژه World در مقام مقایسه با واژه International گستردگی مفهومی بیشتری دارد و در واقع مترادف مناسبی

برای واژه Global است.

در بخش نخست کتاب با عنوان بافت تاریخی[1] بحث‌های تاریخی و عمدتاً بحث سیر تکاملی جامعه بین‌المللی طی سه دوره زمانی ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۵، و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ و از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ مطرح شده است.

بخش دوم تحت عنوان نظریه‌های سیاست‌های جهان[2] شامل مباحث کاملاً تئوریکی و نظریه‌های حاکم در مطالعه روابط بین‌الملل است که به تفصیل به تشریح نظریات موجود می‌پردازد. این پارادایم‌ها یانظریات حاکم عمدتاً شامل رئالیسم و نئورئالیسم، لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، مارکسیسم و نئومارکسیسم، نظریات و تئوری‌های انتقادی و رویکردهای تکوین گرایانه[3] و بازتاب‌گرایانه[4] است.

بخش سوم کتاب با عنوان فرآیندها و ساختارها[5] به بحث ساختارها و فرایندها در سیاست جهان، مباحث امنیت در جهان پس از جنگ سرد، اقتصاد سیاسی بین‌الملل در عصر جهانی شدن، رژیم‌های بین‌المللی، نظم جدید جهانی و نقش سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی را به بحث می‌گذارد. در بخش چهارم کتاب نویسندگان به مسایل بین‌المللی معاصر[6] از جمله چالش‌های زیست محیطی، خلع سلاح، ناسیونالیسم، مداخلات بشردوستانه، همگرایی اروپایی، تجارت جهانی، فقر، توسعه و گرسنگی، تبعیض جنسی، حقوق بشر،انقلاب اطلاعاتی و اینترنت پرداخته و آثار و پی‌آمدهای این پدیده‌ها بر روند سیاست‌های جهان را بررسی می‌کند. در بخش پنجم و پایانی کتاب نیز آینده جامعه سیاسی و نظام حاکم بر جهان پس از جنگ سرد در پرتو جهانی شدن وتحت عنوان جهانی شدن در آینده[7] مورد بحث قرار می‌گیرد.

با عنایت به آن که کتاب مذکور عمدتاً از سوی پژوهشگران سرشناس در این رشته به نگارش درآمده است که هرکدام از دیدگاه خود به بحث پیرامون مسایل بین‌المللی معاصر پرداخته‌اند و الزاماً رویکرد واحدی را در این ارتباط برنگزیده‌اند، و نیز باتوجه به گستردگی، تنوع مطالب و مباحث مطروحه در کتاب، مناسب است تا مطالبی پیرامون بحث جهانی شدن به عنوان مبحث محوری در کتاب و رویکردهای عمده‌ای که درحال حاضر نسبت به این پدیده وجود دارد و در مقدمه کتاب به آنها اشاره شده است بازگو شود.

به طور کلی سه رویکرد عمده و کلاسیک در مطالعه روابط بین‌الملل وجود دارد

1. The Historical Context
2. Theories of world Politics
3. Constructivism
4. Reflectivism
5. Processes and Structures
6. International issues
7. Globalization in the Future

که شامل رویکرد رئالیسم، رویکرد لیبرالیسم و رویکرد مارکسیستی است. رویکرد واقع گرایانه یا رئالیستی یکی از عمده‌ترین و با سابقه‌ترین رویکردهادر مطالعه روابط بین‌الملل است. این رویکرد مبتنی بر مجموعه‌ای از مفروضات مسلم و غیرقابل تغییر است. در این رویکرد تصور بر آن است که دولت تنها بازیگر اصلی در صحنه سیاست بین‌الملل است و این بازیگر خصلتی خردمندانه و یکپارچه دارد. دراین عرصه بازیگران یا دول متعدد با هدف کسب قدرت بیشتر تلاش می‌کنند تا از امنیت خود در عرصه‌ای که فاقد اقتدار مرکزی است اطمینان یافته و منافع ملی خود را تعقیب نمایند. دراین رویکرد قدرت دولت عمدتاً متکی به توان نظامی است و استقلال و حاکمیت دولت‌ها امری مقدس تلقی می‌شود. در این محیط هرج و مرج‌گرا و به عبارتی فاقد اقتدار مرکزی مشروع، رابطه توازن قدرت، اساس و بنیان چگونگی تعامل دول معظم را سامان‌دهی نموده و به عنوان قاعده حاکم در تعامل میان دولت‌های بزرگ پذیرفته می‌شود. از نظر رئالیست‌ها حوزه قدرت و سیاست عمدتاً از حوزه اقتصاد جدا تلقی شده و باور عموم آنها مبتنی بر وجود یک قدرت هژمون اقتصادی است که البته به لحاظ سیاسی فاقد اقتدار مرکزی است. بنیان نظری و متدولوژیکی این رویکرد نیز بر پوزیتویسم استوار است.

اما رئالیسم در رویکردی که نسبت به پدیده جهانی شدن برمی‌گزینند، معتقد است که دایره تأثیرگذاری این پدیده بر شاخص‌های این مکتب چندان جدی نیست و به طور کلی جهانی شدن موجد هیچ نوع تحول ساختاری نه در دولت و نه در سیستم بین‌المللی است و حداکثر تأثیری که از خود به جای می‌گذارد تغییر در شیوه‌های سنتی زندگی و ایجاد شباهت‌های بیشتر میان جوامع به لحاظ فرهنگی، اجتماعی واقتصادی است. اما این مسأله سبب نخواهد شد که مسأله تنازع و کشمکش کمرنگ‌تر از گذشته جلوه نماید، به این ترتیب همچنان شانس اندکی برای همکاری‌های بین‌المللی وجود دارد. در رویکرد رئالیسم به جهانی شدن تأکید بر این نکته است که ساختار نظام سیاسی بین‌المللی دولت‌ها[1] دست نخورده باقی خواهد ماند. اما در رویکرد لیبرالیسم به جهانی شدن با نظریاتی روبه‌رو هستیم که در بیشتر شاخص‌های خود در تباین با رویکرد رئالیسم قرار دارد. لیبرالیسم که یک رویکرد سنتی در مطالعه روابط بین‌الملل است پیوندی ناگسستنی با مکتب ایده‌آلیسم دارد. به عبارتی مکتب ایده‌آلیسم به درستی تفسیری افراطی از رویکرد لیبرالیستی نام گرفته است. چون این مکتب دروهله اول یا گام نخست بیان یک آرزو و ایده‌آل با محوریت صلح جهانی بود واصولاً علم

1. International Political System of States

روابط بین‌الملل از آن روی بنیان نهاده شد که چگونه می‌توان این آرمان جهانی را محقق ساخت.

دیدگاه لیبرالیسم طیف گسترده‌ای از عقاید را شامل می‌شود، اما این مکتب در مجموع بر شاخص‌هایی استوار است که در آن تکیه روی فرد و شایستگی‌های انسان، شاخص عمده این مکتب در بنیان فلسفی آن به شمار می‌رود. در واقع فردگرایی یا اصالت فرد از بنیان‌های مکتب لیبرالیسم است. اما این مکتب در بعد روابط بین‌الملل بر تعدد و تکثر بازیگران تأکید دارد و دولت را تنهابازیگر این صحنه نمی‌شناسد در پارادایم لیبرالیسم فرض بر آن است که دمکراسی نه تنها نظام مطلوب برای یک کشور بلکه برای اداره سیستم جهانی است. از این رویکرد تعامل و تبادل میان بازیگران در بعد اقتصادی موجد وابستگی متقابل است. در رویکرد لیبرالیستی علاوه بر تأکید بر کارکرد نهادهای بین‌المللی و رژیم‌ها و هنجارهای مورد توافق همگانی بر روند همگرایی و ایجاد یک نظام امنیت دسته جمعی نیز تأکید می‌شود. به این ترتیب در نگرش لیبرالیسم امکان همکاری بین‌المللی در سطح بالایی است.

اما رویکرد لیبرالیسم به جهانی شدن چیست؟ نگارندگان کتاب معتقدند که فرایند جهانی شدن سبب آن شده است تا تمامی مفروضات رئالیست‌ها به زیر سؤال برود. از نظر لیبرالیست‌ها فرایند جهانی شدن سبب آن شده است تابسیاری از مفاهیم و ساختارهای سابق دچار تحول و تغییر شود. در نگرش لیبرالیستی، فرایند جهانی شدن محصول اجتناب‌ناپذیر یک دوره متوالی و طولانی مدت از تحول در سیاست جهان است. به این ترتیب نگرش لیبرالیسم به پدیده جهانی شدن یک نگرش فرایندی است و بنیان‌های عمده آن متکی بر تئوری مزیت نسبی، لزوم تقسیم بین‌المللی کار و سرانجام انقلاب تکنولوژیکی و ارتباطی است که بیش از پیش فاصله‌ها را از میان برمی‌دارد. با این مفروضات در نگرش لیبرالیسم، فرایند جهانی شدن سبب تغییر و تحول در بسیاری از عرصه‌ها می‌گردد و در اثر این تحول جوامع بیش از پیش به یک‌دیگر شباهت یافته و کل جامعه بشری در اثر این تحول منتفع خواهد شد. رویکرد دیگری که در بحث مقدماتی و تئوریکی کتاب از آن به عنوان یکی از رویکردهای عمده در مطالعه روابط بین‌الملل نام برده می‌شود، رویکرد مارکسیستی است. مارکسیسم اصولاً یک تئوری ساختارگرااست که دارای کمترین اشتراک نظر بارئالیسم و لیبرالیسم است. در مرکز ثقل نظریات مارکسیستی مطالعه تحولات نظام سرمایه‌داری قرار دارد و بررسی و تبیین تحولات بین‌المللی درچارچوب تفسیر تحولات نظام سرمایه‌داری اساس کار تئوریکی در این رویکرد به شمار می‌آید. در این رهیافت،

مفهوم طبقه جانشین مفهوم دولت شده و به این ترتیب مطالعه رفتار طبقه حاکم نیز جانشین مطالعه رفتار دولت می‌شود، چون هم دولت و هم دیگر بازیگران در برابر مفهوم طبقه از جایگاه زیرین‌تری برخوردار می‌باشند. در این تفسیر تمام بازیگران موجود اعم از دولت‌ها، سازمان‌ها، شرکت‌های چندملیتی و غیره همگی ترجمان خواست‌ها و منافع طبقه سرمایه‌دار در سیستم اقتصاد جهانی هستند.

به این ترتیب در رویکرد مارکسیستی مسأله منازعه و کشمکش نه میان دولت‌ها، بلکه میان طبقات خواهد بود چون دولت تنها ابزاری در دست طبقه سرمایه‌دار است. با این توصیف درحالی که در نظام دولت- ملت تفوق طبقه سرمایه‌دار بر دیگر طبقات تأمین شده است با بین‌المللی شدن هر چه بیشتر فراگرد اقتصاد جهانی، این تفوق به نظام جهانی نیز تسری یافته، منجر به تفوق دولت کاپیتال یا سرمایه‌دار می‌شود. رویکرد مارکسیسم به جهانی شدن، از یک سو در راستای دیدگاه رئالیسم و از سوی دیگر در راستای دیدگاه لیبرالیسم می‌تواند تلقی شود. رئالیسم از آن جهت که معتقد به تحول خاصی نیست و ساختار راکماکان همان ساختار سابق در نظر می‌گیرد و لیبرالیسم از آن روی که جهانی شدن را تداوم استمرار و توسعه سرمایه‌داری می‌داند که اینک وارد مرحله‌ای نوین شده است و در این مرحله رقیب جدی ندارد. با این تفسیر جهانی شدن متأخرترین مرحله در تحول نظام سرمایه‌داری است که هدف آن کماکان در قالب پروژه حفظ رابطه نابرابر میان محور نیمه پیرامون و پیرامون است، که این مسأله به خصوص در تئوری والرشتاین به خوبی تبیین شده است.

به طور کلی در رویکرد مارکسیستی جهانی شدن صرفاً واژه‌ای برای توصیف بهتر و کارآمدتر محتوی سابق در نظام بین‌الملل است.

گردآورندگان این کتاب در بررسی خود از پدیده جهانی شدن علاوه بر ذکر مهم‌ترین و عمده‌ترین رویکردهای موجود، تعریف‌های دیگری را نیز ذکر می‌کنند چرا که از نظر آنان هرکدام از این رویکردها خصلتی تقلیل‌گرایانه[1] دارند. به همین دلیل بود که از دهه ۱۹۸۰ به بعد حتی صحبت از یک مناظره بین پارادایمی[2] در روابط بین‌الملل شد و رویکردهای جدیدی نظیر نئورئالیسم و نئولیبرالیسم نیز شکل گرفتند. در تعریفی که نویسندگان کتاب در مورد جهانی شدن ارایه می‌کنند، ضمن تأکید برتنوع آرا و دیدگاه‌ها در این باره، آن را فرایندی جدید می‌نامند که در آن تعامل و ارتباط روزافزون میان جوامع سبب آن می‌شود که آثار و پی‌آمدهای رویدادهایی که در هر بخشی از جهان رخ می‌دهند، به گونه‌ای رو به تزاید بر دیگر نقاط

1. Reductionist
2. Inter Paradigm Debate

جهان تأثیرگذار باشند. به طورکلی در رویکرد جامعی که نویسندگان این مجموعه به جهانی شدن دارند، جهانی شدن نوعی آمیختگی مفهومی با برخی نظریات و مفاهیم دیگر نظیر لیبرالیسم، وابستگی متقابل، نظریه پایان تاریخ و دهکده جهانی دارد. به همین ترتیب این بحث هم موافقان و هم مخالفانی دارد، از جمله کسانی که با نظر مساعد به این پدیده می‌نگرند معتقدند که ماهیت وابسته اقتصاد جهانی به قدری وسعت، گستردگی و درهم تنیدگی دارد که سبب تحول مفهوم توسعه شده است. با این وصف، از این پس توسعه یا عقب‌ماندگی هر کشوری ارتباط مستقیم با میزان درگیری و امتزاج آن در نظام اقتصاد جهانی دارد.

علاوه برآن انقلاب تکنولوژیکی موجد نوعی فرهنگ جهانی شده است که در آن مردم از تجانس بیشتری برخوردار خواهند شد و به همین ترتیب در برخورد با مخاطرات جهانی نظیر پدیده گرم شدن زمین و بیماری ایدز نیز نیازمند نوعی همکاری جهانی است.

در مقابل این دیدگاه، نگرش مخالفی وجود دارد که معتقد است جهانی شدن نه یک واقعیت، بلکه افسانه‌ای بیش نیست. از این منظر وابستگی اقتصادی چیز تازه‌ای نیست و بیشتر یک دوره درخشان اقتصادی در طول سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ وجود داشت که حتی در مقایسه با نظام کنونی اقتصاد جهانی به مراتب بازتر بود.

علاوه برآن شرکت‌های چندملیتی که بعضاً از آنها به عنوان بازیگران بین‌المللی و در زمره نیروهای پیش برنده فرایند جهانی شدن یاد می‌شود، عمدتاً همان شرکت‌های ملی هستند که فقط گستره منافع خود را بین‌المللی نموده‌اند و هیچ نشانه‌ای از انتقال سرمایه و تکنولوژی از کشورهای توسعه یافته به سوی کشورهای کمتر توسعه یافته وجود ندارد و بحث سرمایه‌گذاری خارجی نیز مسأله‌ای است که عمدتاً میان کشورهای دارای نظام اقتصادی قدرتمند مطرح است و تجارت، دارایی (مالیه) و سرمایه‌گذاری[1] همچنان میان سه بلوک قدرتمند اقتصادی یعنی اروپای غربی، امریکای شمالی و ژاپن در جریان است.

نویسندگان کتاب در ادامه بحث خود از جهانی شدن، با طرح مناظره‌ای کاملاً تازه و به اصطلاح neo neo debate که عمدتاً از سوی محافل علمی در امریکا مطرح شده است، مسأله نقش و کارکرد آتی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی از مهم‌ترین مسایل مورد مناقشه در مطالعه روابط بین‌الملل در آینده‌ای نزدیک ذکر می‌کنند.

مهدی رضایی

مرکز مطالعات اقتصاد بین‌الملل

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

1. Finance,Investment ,Trade

نمایه سال پانزدهم ●

نمایه سال پانزدهم فصلنامه‌ی سیاست خارجی

علیرضا عبدی‌زاده

راهنمای استفاده کنندگان

● بعد از هر شناسه (موضوع، عنوان و نام) کوته نوشت داخل پرانتز، شما را مستقیماً به آنچه که مورد نظر می‌باشد، راهنمایی می‌کند.

● بعد ازکوته نوشت داخل پرانتز، با عددی چند رقمی مواجه خواهید بود: اولین رقم، شماره‌ی سال انتشار مجله؛ دومین و سومین رقم، شماره‌ی مجله و آخرین عدد یک تا چهار رقمی، شماره‌ی صفحه می‌باشد.

● هنگام جست‌وجو در نمایه‌ی موضوع، برای بازیابی کامل‌تر موضوع مورد نظر، بهتر است به ارجاعات "نیز نگاه کنید به"، که به نوعی با موضوع مورد نظر شما بستگی دارد، توجه فرمایید.

کوته نوشت‌ها

ا	اسناد
پ	پژوهش‌ها
ت	تهیه کننده
ت‌گ	تهیه کننده/خلاصه کننده گزارش
س	سمینار
ک‌ن	کتاب معرفی/نقدشده
گ	گزارش
گ‌ش	گاهشمار
م	مترجم مقاله
م/	معرفی کننده/محقق اسنا
م‌پ	معرفی کننده‌ی پژوهش‌ها
	منابع
م‌ص	مصاحبه
م‌ق	مقاله
م‌ک‌ن	مترجم کتاب معرفی/نقد شده
م‌گ	مترجم گزارش
ن	نویسنده
ن‌س	نمایه‌ساز
ن‌ک	معرفی/نقدکننده‌ی کتاب
ن‌ک‌ن	نویسنده‌ی کتاب معرفی/نقدشده
و‌ک‌ن	ویراستار کتاب معرفی/نقد شده

نمایه موضوع

نمایه عنوان

مباحث روابط دوجانبه

مباحث پایه

مباحث کلان

مباحث منطقه‌ای

سخنرانی‌ها

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

نقد و معرفی کتاب

نمایه نام

ط

ظ

ع

ف

ق

ک

م

ن

gaining sustainable growth, regional security, domestic political stability and finally enjoying a single voice in the new international order.

From the Iranian viewpoint, this would be in line with the first systematic implementation of Article 11 of the constitution of the Islamic Republic of Iran which entrusts the role of designing a suitable institutional framework for cooperation to the Iranian Foreign Ministry.

The theoretical basis of monetary union for these countries, from economic viewpoint, would be based on insights obtained after formation of the EMU, and the new regulatory role of a common central bank. The main argument here is that currencing from small developing countries face with the graudual removal of monopoly power and the reduced usefulness in the international financial markets and that finance industry can play a pivotal role in encouraging growth and prosperity of this region.

From a political-Security perspective the above possibility is based on the security structure of the Persian Gulf region and the vagueness of the place of these countries in the future world monetary blocs.

In sum, this article, does not know an option more relevant than monetary integration for the improvement of the economic well-being of the region, albeit, the difficult and long process of reaching a full monetary union. EMU has done the same job over 30 years.

international organized crimes and transnational criminal organizations as well. The convention was complemented with two protocols on the trafficking of illegal migrants via land, sea, air and the exploitation of women and children. The protocols were drafted in less than two years and reflected the sensitivity of the issue of international organized crime and the activities of criminal groups throughout the world. The signing of the convention in one of Mafia's main activity centers reflects the will of the nations of the world to fight the international crime.

The article explains the content of the convention and its protocols and sheds light on the objectives of nations in signing it. For the sake of simplicity the article is divided into three parts: Introduction, content of the convention, and analysis of annexed protocols.

The Necessity of Monetary Regionalism in the 6+1 Group

This article suggests that Iran and the GCC member countries should institutionalize their growing trade relations and strengthen their economic, political and security ties via adopting a long term monetary strategy.

While this strategy protects their trade from exchange vate fluctuations, it will help them with increasing trade volumes, cumulative learning from monetary cooperation, lighting inflation,

transfer routes of these resources to the global markets will also have to be closely watched. To contain future crises, alternatives to these resources will have to be found, while confidence-building and peaceful resolution of conflicts need to be followed on the basis of lasting agreements and treaties between belligerent nations.

Diplomacy and International Terrorism

The maintenance of international peace and stability is due to the decreasing threats to international security. Should what the Security Council resolutions maintained, be assumed that international terrorism is directed against international peace and security, the United Nations will have to engage itself more actively in alleviating the sources of this threat. The present report covers a portion of the activities of the United Nations and regional organizations in combating international terrorism.

The United Nations Convention on International Organized Crimes

In the last days of the year 2000, the representatives of over 120 states, including the Islamic Republic of Iran, gathered in Palermo, Italy to sign a new convention on the fight against

regionalism is an initial step towards globalization and can be sought from the perspective of geographical and cultural proximity. The reason cited for exclusion of the Middle East from the globalization process is that the region has fallen behind the world economic race and is mired in political struggles.

The aim of this article is to give an overview of the extent of globalization and the prospects of the Middle Eastern countries to enter the game. The author takes a glance at the political and economic implications of globalization for this region.

The New Geography of Conflicts

In the Cold War era alliances and coalitions and even conflicts between nations were fought alongiside ideological lines. The competition and cooperation among nations were affected by superpower rivalry. By the end of the Cold War and the lessening significance of ideological differences, countries are focusing on valuable resources, which shape the content and subject of conflicts in the new international system. These resources are oil and gas, water, wood, gold, diamond, etc. Most of these resources, however, are situated in the Third World Countries that are beset by war and instability.

In order to detect the crisis zones of the future, the location of these resources will have to be identified on a map. The

such a task? All these questions attest to the fact that from this juncture onwards numerous issues will be raised at the security and international law levels. The article seeks to answer some of these questions, while the implications of these policies for Iran are looked upon.

Prospects of Globalization in the Middle East

Globalization is one of the key terms and processes that describes the ongoing trends on national and international levels. It reflects the state of human knowledge and activities in the various economic, political, military, cultural, and social arenas at the turn of the new millennium. This trend will continue given the ongoing information revolution.

Some observers believe that the globalization discourse rarely touched the countries of the Middle East, as most of them (except for Tunisia) have been ridden with war, border disputes or domestic strife for the past thirty years.

The majority of countries consider jumping on the globalization bandwagon as a sine qua non of economic development. The developing countries eagerly seek to enter the world economy and close ranks with the developed countries. An alternative for them is to enter the global economic competition in form of blocs and historical alliances. In this context,

From Rogue States to the "Axis of Evil": Containment to Preemptive Strike

In his State of the Union Address of 29 January 2002, George Bush used the term "Axis of Evil" to refer to North Korea, Iraq, and Iran. This has raised numerous questions:

Does the term signal a change in Washington's policy or is it a mere rhetoric? In case the former is true, then what kind of changes can be expected? Which country is specifically this changed behavior directed at? Which country will be targeted for a change in government? If a policy of confrontation is pursued, what instruments are more likely to be used? What was the previous policy and what will be the new considerations? Another question is whether the mentioned countries are the sole constituents of the "axis" or are there any other candidates that can fit in this category? Other questions can also be asked on a military-strategic sphere, i.e., what will be the impact of the new policy on the American defense doctrine? The strategy of containment and the strategy of preemptive strike are both plausible alternatives that can be contemplated in different scenarios. There are legal ambiguities as well. For instance, does the possession of nuclear weapons by a country justifies and legitimizes the resort to the use of force against that country? Also would it be legally jutifable to overthrow the government of that country from power? Can the United States take charge of

A Revision power concepts and foundations in International Relations

Power is one of the fundamental elements in international politics. In other words, power plays the same role in politics as money does in economics. The 11th September 2001 terrorist attacks in the US along with impacts and ramification on developments of Internation Relations, had effects on approaches to power as well considering the US as predominant military power of the world being the focus of these developments, has been determinant in reconceptualization and exerting of power.

Militarization of US security, identity, and national interest concepts and strategies to materialized the US military dominance over the world, were among the impacts and provisions in US contingent plans.

These measures raise questions for IR scholars and others interested circles as:

- Do the US recent approaches towards militarization and unilateralism set back the soft and info- centric bases of power in IR? or

- The mainstream of power flows remain knowledge- bassed and soft power oriented?

The IR article examines the role of knowledge and information revolution in different arenas of politics and diplomacy. Economy and trade, as well as defense and security. It concludes that info-based of power in international relations is still prevailing.

Structure-Agnecy Relation: A Framework for the Study of Iranian Foreign Policy

The main objective of the present article is to delineate changes in the Iranian foreign policy. As such, while a more objective evaluation of the Iranian foreign policy is gained, avoidance of reductionism, will become possible. To this end the "structure-Agent" theoretical framework is adopted, based on which an analytical guide to the study of Iranian foreign policy is put to the fore. On the basis of the analytical model, the impact and role of the Islamic ideology in the shaping of beliefs and values of the Agent and the Iranian foreign policy objectives are analyzed.

The Agent in foreign policy also sets its own missions and goals accordingly and can play a pivotal role in the shapaing of regional and international policies.

In this article the evolution of the Iranian foreign policy is looked upon in the Structure-Agency context. External factors, such as the disintegration of the former Soviet Union, the disappearance of the bipolar order, and globalization as well as changes in the Iranian economic, social, and political needs in the post-Iran-Iraq war period are looked upon. On the international level, the author suggests a foreign policy aimed at confidence-building and detente.

Contents

In The Name of God

The Institute for Political and International Studies was founded in September 1983 with the objective of undertaking and encouraging the study and research of issues relevant to Islamic Republic of Iran's foreign policy. Thus, the Institute's main aims are: to conduct and promote independent research in the field of international relation; to undertake and encourage the analysis, investigation, and dissemination of knowledge in the political, economic, legal, strategic, and cultural areas; to gather, present, and publish reliable information and accourate and intelligent judgement of international affairs and, to advance the analytical understanding of vital issues affecting Iran and other Islamic countries.

The Institute has a staff of approximately 100, made up of researchers, sepcialists, and diplomats. Scholars from different universities also participate in some of the research projects. IPIS organizes seminars as well as conferences both at the Institute and universities such as Tehran University to acquaint the public more fully with its activities and with vital foreign policy issues. Seminar lectures and discussions are usually published as "Seminar reports". As the Institute regards the publication of its research findings an important part of its activities, they are published in the form of books, articles , and occasional papers.

The *Journal of Foreign Policy* is the quarterly Journal of the Institute, and is devoted to the study of international affairs. It publishes original articles on political, economic, strategic, legal, and cultural issues in international relations, with a special emphasis on foreign policy issues.

All correspondence concerning subscriptions to the *Journal of Foreign Policy* or information on the Institute's publications should be sent to:

The Publishing- House of the Foreign Ministry,
Tehran: P.O. Box: 15875/6353 Tel: 768582
Tehran, Iran.

In the Name of God